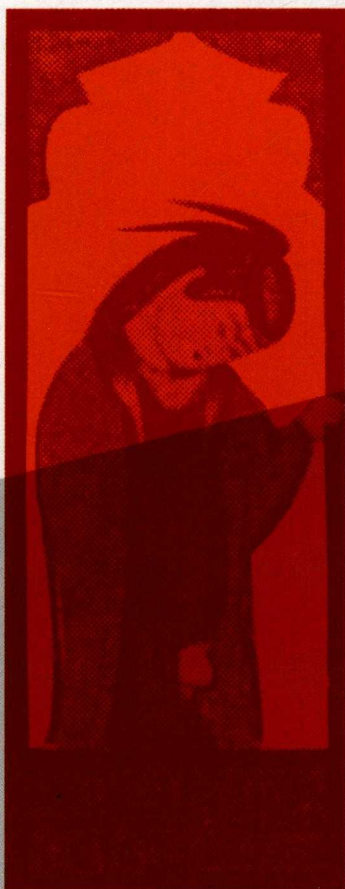


مجنون ولسی

امیر خسرو دہلوی



براساس قدیمی ترین نسخہ خطی ایران و جهان
بہ سہراہن علمی و اشعادی نسخہ چاپ مکو
محرم باغینے



امیر خسرو دہلوی (۷۲۵-۶۵۱ ه.ق)
ملقب به سعدی ہند، بزرگترین شاعر
و ادیب شبہ فارہی ہند، و اولین کسی است
کہ بعد از حکیم گنجہ: نظامی، خمسہی
او را استقبال کردہ است.
خمسہی امیر خسرو کہ بہ پنج گنج خسروی
شہرت دارد، جزو نوادر آثار ادبی شرق
است کہ داری سبکی روان، نظمی استوار
و مضامینی لطیف و عارفانہ است.
پنج گنج امیر خسرو شامل پنج منظومہی
«مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی،
آئینہی اسکندری و ہشت بہشت» می باشد.
آنچہ در پیش رو دارید، متن علمی و انتقادی
مجلد سوم خمسہی امیر خسرو
موسوم بہ مجنون و لیلی است کہ
در میان آثار او از مقام شامخی
برخوردار می باشد.

فکر

فکر

فکر

۲۸/۲۰

۲۸/۲۰



'Amīr-khosro Dehlavi(651-725H.), known as Sa'di of India, is the greatest poet in the Indian peninsula and the first, after the sage poet of Ganjeh, Nizāmī, to immitate his khamseh(a collection of five books of poems).

'Amīr-Khosro's khamseh, known as panj ganj-e khosravi is among the rarities of Oriental literary works, which has a lucid style, a coherent structure, and subtle mystical themes. 'Amīr-khosro's panj ganj consists of five books entitled "matla'el anvār", "shīrīn-o khosro", "majnoun-o leilī", "āīne-ye 'eskandari", and "hasht behesht".

The present work is a critical study of the third book(majnoun-o leilī) which enjoys a significant status among Dehlavi's works.

Majnoun and Leili

Amir khosro Dehlavi



**Correction and Preface
Mohsen Baghbani**



33152-01
0251-743426

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳

مجنون و لیلی

امیر خسرو دهلوی

از روی قدیمی ترین نسخه خطی ایران
به همراه متن علمی و انتقادی نسخه چاپ سنگی مسکو

تصحیح، مقدمه و فهرستها

محسن باغبانی

امیر خسرو، خسرو بن محمود، ۷۵۱ - ۷۶۵ ق.

مجلون و لیلی / امیر خسرو دهلوی، از روی قدیمی‌ترین نسخه ضعیف ایران به

همراه متن علمی و انتقادی نسخه چاپ سنگی مسکو، تصحیح، مقدمه و فهرستها محسن

باغبانی. - قم، ظفر، ۱۳۸۰.

[۳۵۰] ص، نمونه. - (امیر خسرو دهلوی، ۳)

ISBN: 964 - 7057 - 05 - 9 ۲۶۵۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

Amir khosro Dehlavi. Majnoun
and Leili
ص.ع. به انگلیسی،

کتابنامه: ص. ۳۴۴-۳۴۵ : همچنین به صورت زیرنویس.

۱. شعر فارسی - قرن ۸ ق. الف. باغبانی، محسن، ۱۳۵۴ -

مصحح. ب. علوان.

۸۵۱ / ۳۲

م ۳۴۴ الف

۱۳۸۰.

PIR۵۳۵۷

۱۳۸۰.



انتشارات ظفر

قسم - خ امام خمینی - چهارراه غفاری - کوچه نوربخش پ ۳۲

ص.پ ۶۵۸-۳۷۱۸۵ تلفن: ۵۴۴۱۲

نام کتاب: مجنون و لیلی

اثر: امیر خسرو دهلوی

مصحح: محسن باغبانی

ناشر: انتشارات ظفر

چاپ: باقری

لیتوگرافی: واصف

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۰

شمارگان: ۱۵۰۰ جلد قیمت ۲۲۵۰ تومان

شابک ۹ - ۰۵ - ۷۰۵۷ - ۹۶۴

ISBN: 964- 7057- 05- 9

تقدیم به روح لطیف‌تر از باران
مردی که در یک عصر بارانی،
گرمی مهر پاکش بر زلال دیدگانم
درخشیدن گرفت و در یک غروب
بارانی، سردی مهر خاکش... وی را
ز بینندگانم ستاند!

ای که از کمالی که نیستد داند	عقل از تو شد و خیزد بر داند	ای دیده گشای در بینان	سر مایه در تنی نشینان
ای تو بزمین صفت سرزاد	نام تو کجوه گشتی سرکار	ای بنده و نواز بندگی دشت	زان تو جانان کافران پست
ای میث ز دانشش خیزد	زمان تو خطم از زبان بند	ای خسته بخت و دم را کوشت	در معرفت تو عقل سپهرش
ای که ز کج خانه نواز	بر آو میان در سخن باز	ای باز کن در مسانی	بر ما بگشاید آسپاسی
ای مکت تر بار مطلق	عالم زد و حجت کرد و شکست	ای جلوه که سبزه خدای	یشیا کن چشم سر شمشیران
ای که در دست تو بجزیره است	از نیست بدید کرد و هستی	ای صلح چشم در خلق لوح	بر رسم پیشینهای مروج
ای جان بجهت کند و تو	سر کس که بجز تو بند و تو	ای جاو بساط و دست پناه	بر دست عروس عقد کرده
ای نازده چرخ عالم	مردم کن آدمی ز آدم	عالم از تو شد بخت آباد	حکمت از تو است آفاق
است از تو شد جان فانی	در نیست کینش هم تو دانی	در کاو تو آسمان زبانی	در ملک تو کن کافران
کوین که از صفت بر دست	بلاد تو دس کاشنه دست	تغیر تو رخ بریزن کرد	جز تو که تو از این چنین کرد
عوی تو ز چرخ نیکی	عبد تو که کماله ای چنین	دعوی کنی سبدر پرچ	در عکس قضای تو چرخ
گروه علم تو حرف دانی	در تحت تو کس دزد و کانی	حرف تو بنامه سبالتی	یردن ز سبیدی و سبالتی
ای همیشه بر بندگی دست	بگذاشت و ز تو بدانست	گردست نت و دست بدانی	بس تو ز جبه باشد از تو
مرج از تو کان برم بحرانی	آن من تو دزدان بردی	با حکم تو کاه و کار سادای	سفیر عقل جلد بادی
دین عقل تو شایسته است	دین عیش حیفه تا خست	دین سالک که کند است	بر کنگر تو که ابر و دانه
بس دره تو زیر سوسنی	بیوه بود سخن تو دشتی	آن به که تو نیم هم خدای	اخذ کنیم عجب خود را
تا تو سخن و فوج سپاهم	با دانی خود شین سپاهم	دانه تو فوجی بر جبهه	سازم تو می بر سازش

تصویر صفحه اول قدیمی ترین نسخه مضبوط ایران مکتوب به ۸۱۱ هجری قمری

موجود در کتابخانه حضرت آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره)

فهرست مندرجات

پیشگفتار.....	۳
باسم الملك الوهاب.....	۶۱
مناجات.....	۶۶
نعت خاتم انبيا.....	۷۱
در طيران آن سيمرغ قاف قرآن.....	۷۳
در مدح شيخ الطريقة.....	۷۷
في المحمودة المحمدية.....	۷۹
در خطاب حضرت ابن اسكندر ثاني و سد عصمت مسلماني.....	۸۴
در سبب نظم اين جواهر.....	۸۷
حكايت.....	۹۲
راه نمودن فرزند قره العين عين الدين خضر را.....	۹۶
حكايت.....	۱۱۰
آغاز سلسله جنبانیدن مجنون و لیلی.....	۱۱۳
پرده برداشتن دمه‌ای سرد از روی لیلی.....	۱۲۳
خراب شدن مجنون به اول دور عشق.....	۱۲۸
تنقيه کردن مادر دماغ مجنون را به داروی تلخ نصيحت.....	۱۴۲
توجه نمودن سيد عامریان.....	۱۴۶

۱۵۱.....	شمشیر کشیدن نوفل از جهت جفت مجنون.....
۱۵۸.....	مهمان خواندن مجنون زاغان را در خانه چشم.....
۱۶۶.....	دراز شدن ظلم گیسوی لیلی بر مجنون.....
۱۷۷.....	شنیدن لیلی آوازهای دف تزویج مجنون.....
۱۸۰.....	نامه نبشتن لیلی.....
۱۸۸.....	جواب نبشتن مجنون مرفوع القلم.....
۱۹۷.....	عزیمت دوستان جانی سوی مجنون.....
۲۰۸.....	دل دادن مجنون سگی را که در کوی دلدار دیده بود.....
۲۱۹.....	غنودن نرگس لیلی از بیماری.....
۲۲۹.....	بازگشتن کبک خرامان از کوه.....
۲۳۱.....	گریستن لیلی در هوای آشنا.....
۲۳۶.....	حاضر شدن مجنون غایب در غیبت لیلی.....
۲۳۸.....	آه کردن مجنون از درونه پر سوز.....
۲۴۵.....	خرامش کردن سرو لیلی با سرو قدان همسایه سوی بوستان.....
۲۵۵.....	صفت برگ ریز و دوا دو باد خزان.....
۲۶۲.....	خبر یافتن مجنون در دمنده از بیماری لیلی.....
۲۷۶.....	این مویه های بی جان به گیسوی متور مادر مغفوره خویش.....
۲۸۵.....	در ختم این نامه مسلسل مجنون لیلی.....
۲۹۷.....	کشف الایات.....
۳۳۲.....	فهرست اعلام.....
۳۳۶.....	منابع و مأخذ.....

پیش‌گفتار

۱

هوشم نه موافقان و خویشان بردند
این کج کلهان موپیشان بردند
گویند: چرا تو دل به ایشان دادی؟
بالله که من ندادم، ایشان بردند!
(امیر خسرو)

از سالیان بسیار دور، کودکی را به یاد دارم که بهانه خوابیدن شبهایش، گوش دادن به صدای آرام مادری بود که داستان‌های زیبای گذشتگان را برای او به تصویر می‌کشید: شجاعت‌های آلب ارسلان نامدار، حماسه‌های امیر حمزه صاحبقران، پاکی و صداقت یوسف در دلباختگی زلیخا، فرجام کار مجنون در وفای به لیلی و....

خوب به یاد دارم که وسعت آن شب‌های تابستانی با تمام ستارگان درخشان، در رؤیای این افسانه‌های دل‌انگیز - و حتی اندیشه قصه‌های مجعولی که برادرم از قهرمانی‌های گنجشکی به نام «کاکلی» تعریف می‌کرد - گم می‌شد و باد سحرآگین شهر همیشه سبز من - که یادش بخیر باد - مرا در اعماق افکاری خوش فرو می‌برد.
کودکی من، در دامن چنین سادگی دل‌انگیز و چنین افسانه‌های شیرینی بزرگ شد و پا به نوجوانی و جوانی گذارد!

دریغ که این روزها قصه‌هایی که من از آن‌ها سخن می‌گویم، از یادها رفته‌اند و در اعماق تاریخی که گویا دیگر از آن مردم این سرزمین نیست مدفون گشته‌اند! افسوس که

این حوادث امروز دیگر نه دلی را برمی گیرند و نه خاطری را مرور می کنند...!

چهارده ساله بودم که در میان قفسه های کتابخانه عمومی شهر، با «خسرو و شیرین» نظامی آشنا شدم. آن روزها خسرو و شیرین کتابی بود که حجم آن در دستان من بزرگ می نمود. اما آن را به دقت و تأمل خواندم و به جادوی سخن شاعر گنجه دلباختم.

خمسّه نظامی به واسطه شوق بی اندازه ام به شعر او، تا به انتها رسیدن راه درازی را طی ننمود. لذت آن اولین مطالعه و آن اولین آشنایی ناگفتنی است و آن اندوه که از مرور کلمات مجنون بر گور لیلی بر من مستولی شده بود ناگفتنی تر... آری بحق، لیلی و مجنون در میان سایر منظومه های خمسّه مقام دیگری دارد.

سال ها بعد، وقتی فرصت تتبع و تحقیقی در آثار شاعر گنجه به دست آمد، کلیه مشاغل خویش بر زمین نهادم، و با شور و شوقی خاص نسخه های خطی بسیاری از خمسّه را به تماشا و تقابل نشستم.

در خلال تحقیق، نسخه ای زیبا از خمسّه امیر خسرو دهلوی به دست آوردم، آن را خواندم و هنری بدیع در آن ملاحظه نمودم. ابتدا قصد داشتم تصحیح تازه ای از خمسّه نظامی را به جامعه ادب تقدیم دارم، اما به توصیه بزرگانی چند، خمسّه امیر خسرو را مقدم داشتم و آن دیگر را به وقتی و حوصله ای دیگر واگذاردم.

در اثنای تصحیح خمسّه امیر خسرو دریافتم که راهی نو برای تصحیح خمسّه نظامی یافته ام، زیرا بسیاری از معضلات ابیات نظامی را با دانستن بیتی از میر خسرو می توان به آسانی حل نمود و بالعکس، بسیاری از ابیات مشکله خمسّه میر خسرو را نیز می توان با دانستن و تقابل ابیات نظامی فهم کرد. بدین ترتیب، امروز خرسندم از اینکه این تقدّم و تأخّر روی داد و این واقعه حسن شکل گرفت.

۲

بر اهل فضل پوشیده نیست که تحقیق و بررسی در آثار یک شاعر، بدون تحقیق درباره حیات، نحوه زندگی و سایر آثارش امکان پذیر نیست. زیرا تمامی انسان ها راوی زندگانی خویش و بازگوکننده افکار خویشند و پرواضح است که شکل گیری افکار و احساسات آدمی رابطه ای مستقیم با شرایط اقلیمی، محیطی، خانوادگی، اجتماعی،

سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... دارد. به همین ترتیب اگر ندانیم شاعر چه ملیّت و چه اصالتی داشته، از درک بسیاری از نکات مهم و حتی کلمات و اصطلاحات خاص او باز خواهیم ماند.

خوشبختانه، در اکثر کتب تراجم و احوال به تفصیل یا اجمال به شرح زندگانی امیر خسرو برمی‌خوریم. اما در عین حال هیچ یک از این شرح حال‌ها خالی از سهو و اشتباه نیست و آرای ضد و نقیض در آن‌ها بسیار دیده می‌شود.

بدین لحاظ در ابتدای مقدمه کتاب «مجنون و لیلی» امیر خسرو خوانندگان گرامی را به شرح حال و زندگانی او^۱ توجه می‌دهیم:

«امیر ناصر الدین ابوالحسن خسرو بن امیر سیف الدین محمود دهلوی» ملقب به «سعدی هند»^۲ بزرگ‌ترین نماینده شعر و ادب فارسی در شبه قاره هند است که در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری می‌زیسته است. پدرش سیف الدین محمود از امرای قبیله لاچین،^۳ از ترکان ختایی ماوراءالنهر ساکن شهر کش^۴ و به همین سبب به «امیر لاچین» معروف و مشهور بود. صاحب «تاریخ فرشته» گفته است: «پدرش امیر سیف الدین محمود از میرزاده‌های هزاره بلخ است و در حوالی قزش^۵ می‌بود»^۶ و دولت‌شاه در تذکره خویش گوید که «اصل او از شهر کش - آن شهر را «قُبَّةُ الْخَضْرَاء» می‌نامند - بوده است و گویند که از هزاره لاچین است که در حدود پای مَزغ و قَزش می‌نشسته اند»^۷.

در روزگار حمله و استیلای مغول و تاتار و وقوع فتنه چنگیزی، امیر سیف الدین محمود مانند بسی دیگر از ساکنان نواحی شرقی فلات ایران به هندوستان رفت و این

۱. منبع اساسی ما در نوشتن این شرح کتاب «تاریخ ادبیات ایران» مرحوم دکتر ذبیح الله صفا است، اما توضیحات، پاورقی‌ها و... اکثراً از نگارنده سطور است؛ ضمن اینکه تمامی منابع کتاب مذکور مورد بازبینی قرار گرفت.

۲. عده‌ای او را «طوطی هند» و امیر حسن دهلوی را «سعدی هند» دانسته‌اند، اما تحقیقاً این مسئله صحیح نیست.

۳. مرحوم سعید نفیسی «لاچین» را نام پدر سیف الدین محمود ذکر کرده‌اند، حال آنکه این لقب خود اوست.

۴. از بلاد ماوراءالنهر که در دوازده فرسنگی سمرقند است.

۵. از بلاد ماوراءالنهر است. ۶. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۵۴.

۷. تذکره الشعراء، دولتشاه، ص ۲۶۵.

مصادف بود با دوره پادشاهی^۱ شمس الدین التتیمش^۲ (۶۳۳-۶۰۷هـ) بر دهلی و نواحی شمالی هند و ناحیه سند. سیف الدین محمود به خدمت شمس الدین التتیمش شتافت و در سلک امرای او درآمد، و به همین سبب به «سیف الدین محمود شمس» یا «سیف شمس» اشتهار یافت. چندی نیز سمت امیرالامرائی داشت و در جنگ‌ها و فتوحات التتیمش شرکت می‌کرد؛ پسرش امیر خسرو با اشاره بدین معنی گفته است:

جهان به قوت او می‌گرفت التتیمش که برکشید خدایش به قبضه قدرت
امیر سیف الدین در قصبه مؤمن آباد (پتیالی) از مضافات دهلی اقامت گزید و در آنجا دختر «عماد الملک» را که از امرای عصر بود، به حباله نکاح درآورد و امیر خسرو از آن زن در سال ۶۵۱ هجری به وجود آمد. او در یکی از اشعار خویش با اشاره به سال ولادتش می‌گوید:

کنون که ششصد و هشتاد و چار شد تاریخ مرا ز سی و سه آمد نوید سی و چار
که از کسر این دو عدد، عدد ۶۵۱ به دست می‌آید.
بعضی از کتب و تواریخ که قدمت آن‌ها به زمان قریب به حیات امیر خسرو می‌رسند، درباره میلاد او برخی مطالب خارق عادت نقل کرده اند. به طور مثال صاحب کتاب «سیر الاولیاء»^۳ می‌نویسد: «کاتب حروف از والد خود - رحمة الله علیه - سماع دارد که می‌فرمود: در آن روز که امیر خسرو تولد شد، در جوار خانه امیر لاجین پدر امیر خسرو دیوانه ای بود صاحب نعمت؛ پدر امیر خسرو او را در جامه ای پیچیده پیش آن دیوانه برد، دیوانه فرمود: آوردی کسی را که دو قدم از خاقانی پیش بود».^۴

۱. رضاقلی خان هدایت در «مجمع الفصحاء» و «تذکره ریاض العارفین» هجرت امیر لاجین را مصادف با دوره حکومت محمد بن تغلق (۷۵۲-۷۲۵هـ) ذکر کرده است [۹].

۲. او سومین و بزرگترین پادشاه سلسله ممالیک غوری دهلی است که پس از «قطب الدین ایبک» و پسرش «آرام شاه» به حکومت رسید و خلیفه عباسی بغداد فرمان رسمی سلطنت را به نام او صادر کرد. او همچنین بنیانگذار اولین دولت مسلمان در هند است.

۳. این کتاب مستند است بر سخنان «مولانا سید محمد مبارک علوی کرمانی» معروف به «امیر خرد» که از خلفای شیخ نظام الدین اولیاء بوده است و به وسیله پسرش جمع‌آوری شده است.

۴. سیر الاولیاء، ص ۳۰۱ - هفت اقلیم، ج ۱، ص ۳۵۸.

به هر صورت، هفت سال^۱ از عمر امیر نگذشته بود که پدرش امیر سیف‌الدین، در یکی از جنگ‌هایی که با کفار داشت، در سن هشتاد و پنج سالگی کشته شد و نیای مادری امیر^۲ سرپرستی او را برعهده گرفت.

از تعداد واقعی و سرنوشت افراد خانواده امیر لاچین اطلاعات زیادی در دست نداریم. «تاریخ فرشته» می‌گوید: امیر سیف‌الدین محمود غیر از امیر خسرو از زن یا زنانی دیگر، دو پسر بزرگتر داشت به نام‌های «عزالدین علیشاه» و «نصیرالدین محمود»^۳. چون امیر سیف‌الدین به سال ۶۵۸ در هشتاد و پنج سالگی در یکی از جنگ‌ها که با کفار هند داشت کشته شد، پسرش عزالدین علیشاه قائم مقام وی گردید...^۴ و این در حالی است که صاحب مجمع الفصحاء شخص امیر خسرو را نایب و قائم مقام پدر برشمرده است.

تنها منبع معتبر ما در این رابطه کتاب مجنون و لیلی امیر خسرو است. آنچه از ابیات انتهایی این منظومه برمی‌آید این است که مادر و یکی از برادران امیر به نام «حسام الدین» در همان سال تصنیف کتاب (۶۹۸ هـ) به فاصله یک هفته از هم وفات کرده اند:

کامسال دو نور از احترام رفت	هم مادر و هم برادرم رفت
یک هفته ز بخت تفتۀ من	گم شد دو مه دو هفته من

میزان تأسف شاعر از وفات مادر و برادر، نشان از آن دارد که انس و الفتی تمام به آن‌ها داشته است. احساس این قطعات بقدری رقیق و لطیف است که هر خواننده‌ای درخواهد یافت که شاعر از سینه‌ای پر درد و غمی بزرگ سخن می‌گفته است:

ماتم دو شد و غمم دو افتاد	فریاد که ماتمم دو افتاد
حیف است دو داغ چون منی را	یک شعله بس است خرمی را!
یک سینه دو بار بر نگیرد	یک سر دو خماری بر نگیرد!
خون شد دلم از دریغ خوردن	وز ناله همچو تیغ خوردن
چون مادر من به زیر خاک است	گر خاک به سر کنم چه پاک است!

۱ و ۲. مرحوم سعید نفیسی و صاحب تذکره هفت اقلیم سن او را چهار سال دانسته و سرپرستی او را به خال وی نسبت داده اند.
۳. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۳۴.

۴. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۳۲.

ای مادر من کجایی آخر روی از چه نمی‌نمایی آخر
 خندان ز دل زمین برون آی برگریه زار من ببخشای...
 فریاد کنم ز جان ناشاد فریاد که نشنوی تو فریاد
 هر دم خورم از فسوس خاری خود نیست چو من فسوس خواری
 هر نیم شبی و صبحگاهی از حسرت تو برآرم آهی
 دانم که بدین شغب فزایی ز آنجا که تو رفته ای نیایی...
 تنها اشارت امیر خسرو به پدر خود در این ابیات است که در وصف برادر متوفای خویش به نظم آورده:

... نی نی غلطم که در سواری شاهین دلاور شکاری
 در معرکه اژدها نظیری در مستی باده شیرگیری
 روی از همه سو به رزم چون تیغ تیغ از همه سو چو برق در میغ
 آئین غزا تمام کرده دولت لقبش «حسام» کرده
 در حمله درست چون پدر شیر نی همچو من شکسته شمشیر
 چون حرف پدر همه زبر کرد هم عزم ولایت پدر کرد^۱
 شد جان پدر ز جان او شاد لیکن، غم او به جانم افتاد...

۳

پس از فوت «خواجه معین الدین چشتی»^۲ مؤسس و بنیان‌گذار سلسله «چشتیه»^۳ سه تن از مریدان وی به نام‌های «شاه عبدالله کرمانی»، «پیر کریم سیلونی» و «فرید الدین گنج‌شکر» به ترتیب سلسله‌های «کرمانیه»، «کریمیه» و «فریدیه» را بنیاد نهاده و گسترش دادند.

شاخه فریدیه نیز که معروف‌ترین و بزرگ‌ترین شاخه چشتیه در زمان خویش بود،

۱. اگر گفته تاریخ فرشته را صحیح انگاریم این مرد باید همان عزالدین علی‌شاه باشد که در سال ۶۹۸ وفات یافته و ملقب به «حسام الدین» بوده. در صورتی که شواهدی وجود دارد دال بر حیات عزالدین علی‌شاه تا سال ۷۲۰ ه.ق. ر.ک به تاریخ فرشته، ص ۲۸۶ و ۲۹۵ - خزینة الاصفیاء، ص ۳۳۲-۳۳۳، سیرالاولیاء، ص ۱۶۱.

۲. از آوردن شرح حال او و دیگر کسانی که ارتباطی با زندگانی امیر خسرو نداشته‌اند به جهت طولانی نشدن مطلب پرهیز کرده‌ایم.
 ۳. ر.ک به «تاریخ مشایخ چشت» و «طریقه چشتیه».

بعد از وفات فریدالدین گنج شکر، به وسیله دو نفر از خلفا و مریدانش به نام‌های «علاءالدین علی احمد صابر» و «نظام‌الدین اولیاء» به شاخه‌های «صابریه» و «نظامیه» منقسم گردید که شاخه اخیر مشهورترین شاخه عرفای چشتیه در طول تاریخ تصوف است.

«خواجه نظام‌الدین اولیاء» (۷۲۵ - ۶۳۴ هـ)، محمد بن احمد بن دانیال بن علی بخاری است که به القاب «سلطان المشایخ»، «سلطان السلاطین»، «سلطان الاولیاء» و «خواجه صائب» ملقب، و به خطاب «محبوب الهی» مخاطب بود.

نیای پدری خواجه علی و نیای مادریش خواجه سید عرب - هر دو از سلسله سادات - از شهر بخارا به سرزمین هند آمده و مدتی در شهر لاهور اقامت کردند. سپس به شهر بدایون رفته و در آنجا ساکن شدند.

دو فرزند پسر و دختر این دو تن با یکدیگر ازدواج کردند. ثمره این ازدواج پسری بود به نام محمد که در سال ۶۳۴ هـ. ق به دنیا آمد. چون این کودک به پنج سالگی رسید، پدرش درگذشت و مادر او بی بی زلیخا سرپرستی و تربیت فرزند را برعهده گرفت و او را به مکتب سپرد.^۱

محمد در سن بیست و پنج سالگی به «آجودهن» آمد و ضمن ملاقات با گنج شکر، دست ارادت به او داد و در زمره مریدان وی درآمد.

آن گاه که شیخ نظام‌الدین در پرتو تربیت مرشد خود به درجه کمال رسید، به او رخصت داده شد تا به دهلی رود و به ارشاد دیگران همت گمارد. «سید محمد مبارک علوی» نقل می‌کند که «حضرت فریدالدین درباره خواجه گفته است: باری تعالی تو را علم و عقل و عشق داده است و هر که بدین سه صفت موصوف باشد، از او خلافت مشایخ نیکو آید».^۲ و از خدا چنین خواسته است که «خدای تعالی تو را نیک‌بخت گرداند و أَشْعَدَكَ اللَّهُ فِي الدَّارَيْنِ وَ رَزَقَكَ عِلْماً نَافِعاً وَ عَمَلاً مَقْبُولاً، از آن علم‌هایی که خدا راست و فرمود که تو درختی شوی که در سایه تو خلقی بیاسایند».^۳

۲. همان، ص ۱۱۷-۱۱۶.

۱. خزینة الاصفیاء، ج ۱، ص ۳۲۹-۳۲۸.

۳. همان، ص ۱۲۶.

و چنان شد که گنج شکر گفته بود، زیرا اندکی نگذشت که نام و آوازه نظام الاولیاء بالا گرفت و مردمان بسیاری از دور و نزدیک گرد او آمدند و روستای «غیاث پور» که در ابتدا محلی کوچک بود رونق و آبادانی خاصی یافت.

به واسطه همین قدرت معنوی، خواجه گاه مورد احترام و گاه مورد آزار و اذیت پادشاهان وقت قرار می گرفت. در اینجا داستانی از او نقل می کنیم که هم به لحاظ تاریخی حائز اهمیت است و هم به گوشه ای از کرامات شیخ نظام الدین اشاره دارد.

تاریخ فرشته آورده است که «خسرو خان در زمان حکومتش مقداری زر و سیم برای هر یک از مشایخ فرستاد. همگی قبول کردند، اما خرج نمودند و به عنوان امانت نگه داشتند. مگر شیخ نظام الدین که همه را صرف فقرا نمود. پس از چهار ماه، چون سلطان غیاث الدین تغلق به سلطنت رسید در پی آن برآمد که زرها را باز پس گیرد. لاجرم همه مشایخ بازگرداندند، مگر خواجه نظام الدین که خرج کرده بود. همین امر باعث بی اعتنائی و جسارت پادشاه نسبت به شیخ شد و در صدد برآمد که بهانه جویی کند. لذا هنگامی که از بنگال به دهلی مراجعت می کرد، در ضمن راه به شیخ نظام الدین نوشت که وقتی ما در دهلی بیاییم، شما از غیاث پور بیرون روید، زیرا در اثر سکونت شما از بس جمعیت زیاد شده است جایی برای مأموران شاهی باقی نمانده. شیخ چون نامه را خواند گفت: «هنوز دهلی دور است»، و چنان شد که شیخ گفته بود، زیرا پادشاه هرگز به دهلی نرسید و در «تغلق آباد» به زیر آوار بماند و بمرد و این جمله «هنوز دهلی دور است» ضرب المثلی معروف گشت.^۱

□

شیخ نظام الدین اولیاء سرانجام در ۱۸ ربیع الآخر^۲ سال ۷۲۵ ه. ق در دهلی درگذشت و در خانه خویش مدفون گشت. آرامگاه او هنوز محل رجوع و مکان بیان حاجات و نیازهای مردم مسلمان است. امیر خسرو در ذکر واقعه وفات مرشد خویش سروده است:

۱. تاریخ فرشته، ص ۳۹۸ - خزینة الاصفیاء، ص ۳۳۷. ۲. مرحوم سعید نفیسی آن را ربیع الاول ضبط کرده است.

ربیع دوم و هژده زمه در ابر رفت آن مه زمانه چون شمار بیست داد و پنج هفصد را^۱ به هر ترتیب، بنابر مأخذی که مستند بر مقدمه «غرة الکمال» اثر امیر خسرو است، پدرش سیف‌الدین محمود، دو برادر او عزالدین علی‌شاه و نصیرالدین محمود و خود امیر خسرو را (که هنوز کودکی خردسال بود) به شرف دستبوسی «شیخ نظام‌الدین اولیاء» برد و از آن پس خسرو تا پایان حیات ارادت خود را نسبت بدان پیر حفظ کرد و خود در شمار بزرگان سلسله عرفای چشتیه درآمد.

«امیر خرد» می‌نویسد که «چون امیر خسرو بحدّ بلاغت رسید، به شرف ارادت سلطان المشایخ مشرف گشت و به انواع مراحم و شفقت مخصوص گردید و به نظر خاصّ ملحوظ شد؛ و در آن ایام سلطان المشایخ در خانه جد مادرین امیر خسرو نزدیک «دروازه منده پل» می‌بود. امیر خسرو در آن ایام در آغاز شعر گفتن بود، هر نظمی که گفتی به خدمت سلطان المشایخ گذرانیدی تا روزی سلطان المشایخ فرمود: طرز صفاهانیان بگوی؛ یعنی عشق‌انگیز و زلف و خال آمیز. از آن روز باز امیر خسرو در زلف و خال بتان پیچید و آن صفات دلاویز را به نهایت رسانید... و رموز و اشارات آن تحقیق کرد و از میان شعرای عهد، پیش پادشاهان بلندمرتبه و مشهور گشت و به اعتقاد صادق در محبت سلطان المشایخ به حدی کوشید که شایان محرمیت اسرار آن حضرت گشت».^۲

امیر خسرو خود دربارهٔ قربتش در خدمت نظام‌الاولیاء توضیحاتی داده و گفته است: «یکبار سلطان المشایخ این بنده را فرمود که من از همه به تنگ آییم و از تو به تنگ نیایم، دوم بار گفت از همه به تنگ آییم تا حدی که از خود هم به تنگ آییم و از تو به تنگ نیایم. وقتی مردی به خدمت سلطان المشایخ درخواست و جرأت نمود که از آن نظرها که در حق امیر خسرو است یکی در کار من کن، در حضور او جواب نفرمود. اما بنده را گفت: آن وقت در خاطر من می‌گذشت که می‌خواستم آن مرد را بگویم که آن قابلیت بیار!

وقتی، بر زبان خواجه رفت که دعای من بگو که بقای تو موقوف است بر بقای من؛ باید که ترا پهلوی من دفن کنند. این سخن به کزات به خدمت ایشان یاد داده شده است و ایشان فرموده که همچنین خواهد بود، ان شاء الله تعالی! و بنده وقتی از زبان مبارک

۱. نقل از طریقه چشتیه، ص ۱۵۴.

۲. سیر الاولیاء، ص ۳۰۱.

خواجه شنیدم که امشب در سر دعا گو فرو خواندند که خسرو نام درویشان نیست، خسرو را به نام محمد کاسه لیس خوانید، از غیب بنده را این خطاب آمده است و مخبر صادق - صلی الله علیه و آله و سلم - اخبار کرده، بدین اسم بنده امیدوار نعمت‌های ابدی است، ان شاء الله المعطی! بنده را خواجه ترک‌الله^۱ خطاب کرده است و چندین فرمان موشح و مُزین به خط مبارک ایشان بدین خطاب در حق بنده مبذول بوده و بنده آن را تعویذ ساخته تا به وقت دفن برابر^۲ بنده باشد... خواجه بنده را طلب فرمود، چون بنده پیش رفت فرمودند که خوابی دیده‌ام، بشنو! بعد از آن بر زبان مبارک ایشان گذشت که شب آدینه در خواب می‌بینم «شیخ صدرالدین» پسر «شیخ الاسلام بهاءالدین زکریا» - علیه‌الرحمه - پیش آمد، من به تواضع بلیغ پیش آمدم، او خود چندان تواضع نمود که نتوان گفتم، در اثنای آن می‌بینم تو که خسروی از دور پیدا شدی و نزدیک ما آمدی و بیان معرفت آغاز کردی، هم درین میان «صالح مؤذن» بانگ نماز گفت، از خواب بیدار شدم! چون این خواب تقریر فرمودند گفتند: بنگر این چه مرتبه باشد!

بعد از آن، من بیچاره از سر زاری و نیازمندی عرضه داشت کردم که مرا چه حد آن مرتبه باشد که آخر داده شماست؟ خواجه را ازین سخن گریه گرفت و به آواز بلند گریست، بنده نیز از گریه سخت ایشان در گریه شد؛ بعد از آن خواجه فرمود تا کلاه خاص دادند، به دست مبارک خود بنده را لباس کرد و فرمود که می‌باید که کلمات مشایخ بسیار در نظر داری.^۳

این اشارات که در کتب مختلفی از تذکرها و تراجم احوال تکرار شده، مخصوصاً اشاراتی که در سیرالاولیاء آمده و نیز توضیحاتی که امیرخسرو خود درباره تعلق خاطر و تقدّم و تقرّبش در خدمت نظام‌الدین اولیاء داده، نمایشگر مرتبه و مقامی است که در تصوّف داشته، تا بدانجا که «خرقه» از دست نظام‌الاولیاء پوشیده و محرمیت اسرار او را داشته است. باز بستگی امیرخسرو به صوفیه در آثار او اعم از غزلیات و قصاید و مثنویات

۱. امیر خود در این باره می‌گوید:

بر زیانت چون خطاب بنده ترک‌الله رفت دست ترک‌الله گیر و هم به اللهش سپار

۲. منقول از سیر الاولیاء، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۳. یعنی به همراه.

تأثیر بسیار داشته و نمونه افکار صوفیانه بوفور در اشعار او ملاحظه می‌شود.

۴

بی‌اغراق تاریخ سرزمین هند را می‌توان از پرآشوب‌ترین تاریخ‌های سیاسی جهان دانست. امیر خسرو در چنین تاریخ مشوّشی که از یک سو به تهاجم دائمی مغولان و از سوی دیگر به اختلافات حکمرانان داخلی مبتلا بود، ملازم رکاب پادشاهان بسیاری در تختگاه دهلی بود و کار دنیا و آخرت خویش را سامان می‌داد. امین‌احمد رازی در هفت اقلیم می‌گوید: «و امیر خسرو با شغل ملازمت و شاعری چهل سال را به صوم گذرانید و هر شب یک ختم قرآن می‌نمود.»^۱

از آنجا که پدر و برادران امیر در خدمت سلاطین دهلی بودند، او نیز راهی دربار شد، لذا هنوز بهار پانزدهمین سال حیات او روی ننموده بود که به دربار «غیاث‌الدین بلبن»^۲ (۶۸۶-۶۶۴هـ) راه جست و بعضی از امرای او مانند «ملک چَهْجَو» را مدح گفت. سپس در خدمت پسر بزرگ غیاث‌الدین بلبن، یعنی «ملک محمد قآن» درآمد و چون آن شاهزاده به حکومت «مولتان» منصوب شد، به اتفاق خواجه حسن دهلوی^۳ همراه شاهزاده مذکور به مولتان رفت و ملازم حضرت او گردید، تا در سال ۶۸۴ که ملک محمد قآن در جنگ با مغولان کشته شد^۴ و امیر خسرو و خواجه حسن دهلوی در معرکه به اسارت مغولان افتادند.

«فصیح‌خوافی» در حوادث همین سال و در ذکر همین واقعه به اسارت امیر خسرو اشاره کرده و گفته است: «بعد از این دیگر از او نشانی نیافتند»؛ ولی می‌دانیم - و از آثار

۱. هفت اقلیم، ج ۱، ص ۳۵۹.

۲. پس از شمس‌الدین التتمش به ترتیب پنج تن به حکومت رسیدند: پسرش رکن‌الدین التتمش، دخترش رضیه، پسر کوچکش معزالدین، علاءالدین مسعود بن رکن‌الدین و پس از این‌ها نوبت به ناصرالدین محمود رسید. غیاث‌الدین بلبن، در حقیقت نهمین پادشاه از سلسله غوری است. او از بهترین پادشاهان مسلمان دهلی و مردی عادل، حلیم، و فاضل بود. او دو فرزند داشت: اولی ولیعهدش محمد بن بلبن بود که در جنگ با مغولان کشته شد و به «خان شهید» اشتباه دارد، و دومی «بفرا خان» نام داشت که پدر معزالدین کیقباد است.

۳. امیر حسن دهلوی بعد از امیر خسرو بزرگ‌ترین شاعر هند است. اهمیت او بیشتر به خاطر غزلیات زیبایش می‌باشد. او در سال ۷۳۷ یا ۷۳۸ درگذشت و در نزدیکی دولت آباد هند به خاک سپرده شد.

۴. مجمل فصیح‌خوافی، ذیل حوادث ۶۸۴ هجری.

امیر خسرو نیز برمی آید - که او و دوستش حسن بعد از دو سال رهایی یافته به دهلی بازگشتند و او سال ها بعد از این واقعه زیسته است.

بعد از فوت غیاث الدین بلبن در سال ۶۸۶، خسرو ملازم درگاه «معزالدین کیقباد»^۱ (۶۸۹-۶۸۶ه) و سپس مقرب درگاه «جلال الدین فیروز شاه خلجی»^۲ (۶۹۵-۶۸۹ه) شد. و مانند پدر و برادر خود در زمره امرا درآمد و به همین سبب، عنوان «امیر» گرفت و به «امیر خسرو» اشتها یافت. او همچنان در دستگاه دیگر سلاطین دهلی یعنی «رکن الدین ابراهیم»^۳ (۶۹۵ه) و «علاءالدین محمد»^۴ (۷۱۵-۶۹۵ه) و «شهاب الدین عمر»^۵ (۷۱۷-۷۱۵ه) و «قطب الدین مبارکشاه»^۶ (۷۲۰-۷۱۷ه) معزز و محترم بود تا دور سلطنت به تَغْلُق^۷ شاهیه رسید.

۱. به سلطنت رسیدن او حکایتی جالب دارد که این مقال را فرصت آن نیست. معزالدین مردی خوشگذران و عیاش بود که در تاریخ به کثرت ازدواج و زیادتی نوشیدن شراب شهرت دارد. به همین دلیل به بیماری لاعلاج مبتلا شد که اطبا از درمان آن بازماندند. مدت سلطنت او سه سال و چند ماه است. او توسط جلال الدین فیروز شاه خلجی که یازدهمین سلطان غوری است پس از سه روز محاصره به قتل رسید.
۲. او مردی حلیم و فاضل بود و همین حلم و گذشت سرانجام سبب مرگ او شد. از او قصری در دهلی به جا مانده که به نام خود اوست.
۳. او فرزند جلال الدین فیروز شاه بود که پس از قتل پدر توسط علاءالدین محمد به تخت سلطنت نشست و به مقابله با علاءالدین پرداخت، اما در جنگ شکست خورد و به نواحی سند گریخت و سلطنت را به پسرعمویش واگذار کرد.
۴. او پسربرادر و داماد فیروز شاه بود و امارت شهر «کژه» را داشت. او با نیرنگ و سوءاستفاده از بزرگمردی فیروز شاه او را به قتل رساند و پس از غلبه بر رکن الدین به تخت نشست. او بیست سال حکومت کرد و همواره مشغول جنگ با دشمنان بود. تاریخ فرشته تعداد جنگهای او را ۸۴ ذکر کرده که در تمامی آن ها علاءالدین پیروز شده است. او دارای پنج پسر بود که به ترتیب خضرخان، شادی خان، ابوبکرخان، مبارک خان و شهاب الدین نام داشتند.
۵. پس از مرگ علاءالدین محمد، فرزند کوچکش شهاب الدین به تخت نشست. او دستور داد چشمان سه برادر خود خضرخان، ابوبکرخان، و شادی خان را بدر آوردند و آن ها را زندانی ساختند. اما در مورد مبارک خان به زندان بسنده نمود. بعدها مبارک خان شهاب الدین را از سلطنت خلع کرد و بر تخت نشست.
۶. او آخرین پادشاه سلسله خلجی است. او انگشتان برادرش شهاب الدین را قطع کرد و او را با برادران دیگرش به حبس کشید و پس از چندی بکشت و بدون غسل و کفن در حفره ای دفن نمود. قطب الدین مبارک سرانجام به دست خسروخان که از سردارانش بود کشته شد.
۷. تَغْلُق: این اصطلاح را در هندوستان برای کسانی به کار برده اند که پدرشان از نژاد ترک و مادرشان از نژاد هندو بوده.

«غیاث الدین تغلق شاه»^۱ (۷۲۵ - ۷۲۰ هـ) که «تغلق نامه» امیر خسرو به نام اوست، بر مرتبت امیر افزود. پس از غیاث‌الدین نیز امیر خسرو ملازم رکاب «محمد شاه تغلق» (۷۵۲ - ۷۲۵ هـ) گشت و در سفر شاه به بنگاله همراه او بود، اما در بازگشت از آن دیار، چون در راه شنید که شیخ نظام‌الدین اولیاء درگذشته است، ترک خدمت گفت، به دهلی شتافت، مجاور قبر مرشد خویش گردید، هر چه داشت به بینوایان بخشید و بعد از شش ماه بدروء حیات گفت. سید محمد مبارک علوی در ذکر واقعه فوت امیر خسرو گوید: «آخر الامر امیر خسرو برابر^۲ سلطان غیاث‌الدین تغلق^۳ در لکهنوتی رفت، در غیبت او سلطان المشایخ به صدر جنت خرامید؛ چون از آن سفر باز آمد روی خود سیاه کرد و پیراهن پاره در میان خاک غلتان پیش در حظیره سلطان المشایخ آمد... بعده شش ماه بزیست و به رحمت حق پیوست و در پایان روضه سلطان المشایخ^۴ مدفون یافت»^۵.

در واقعه فوت امیر خسرو «ملا شهاب معمای» این ماده تاریخ را به نظم درآورد:

میر خسرو، خسرو ملک سخن	آن محیط فضل و دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین	نظم او صافی‌تر از آب زلال

۱. وقتی «مبارک» آخرین پادشاه سلسله خلجی به دست خسروخان کشته شد تغلق که در مرزهای شمال غربی هند مأموریت داشت و در برابر تاخت و تاز مغولان ایستادگی می‌کرد به خونخواهی مبارک به دهلی آمد و در بیرون شهر خسرو را شکست داد و در سوم شعبان سال ۷۲۰ هـ. ق به تخت نشست و سلسله «تغلقیه» را تأسیس کرد. در آغاز سال ۷۲۵ که غیاث‌الدین تغلق از لشکرکشی به بنگاله باز می‌گشت، پسرش «ابوالمجاهد محمد» که حکمرانی «دکن» را داشت، به استقبال او رفت و در زیر چادری از وی به پذیرایی پرداخت، اما این توطئه‌ای بیش نبود، زیرا چادر بی مقدمه بر سر او افتاد و غیاث‌الدین در زیر آوار آن کشته شد.

پس از قتل پدر، ابوالمجاهد محمد به جای او به تخت نشست. او از کارآمدترین فرزندان تغلق و از بزرگترین پادشاهان مسلمان هند به شمار می‌رود. وی سراسر هندوستان را فتح کرد، اما به واسطه اختلال مشاعر و سخت‌گیری‌های بی‌بهره، زیردستانش از اطاعت او سرباز زدند و سر به طغیان برداشتند، به همین دلیل، در ۲۱ محرم سال ۷۵۲ که برای سرکوبی سرکشان به «سند» رفته بود و در همان جا درگذشت، فرمانروایان دکن، بنگاله و سند از وی رویگردان شده بودند. ۲. مقصود «به همراه» است.

۳. از حکایتی که از نظام‌الدین اولیاء نقل کردیم دانسته می‌شود که سلطان غیاث‌الدین پیش از خواجه نظام‌الدین اولیاء فوت کرده، بنابراین امیر خسرو در زمان سلطان غیاث‌الدین در قید حیات بوده است.

۴. رضاقلی خان هدایت مقبره امیر خسرو را در کنار مقبره فریدالدین گنج شکر دانسته است. اما شواهد این مطلب را اثبات نمی‌کند. ۵. سیر الاولیاء، ص ۳۰۵.

طوطی شکر مقال بی‌زوال	بلبل دست‌انسرای داد و دین
چون نهادم سر به زانوی خیال	از پی تاریخ سال فوت او
دیگری شد «طوطی شکر مقال» ^۱	شد «عَدیم‌المثل» یک تاریخ او

در اینجا ذکر یک نکته ضروری به نظر می‌رسد و آن اینکه با وجود موقعیت و مقامی که امیر در دربار پادشاهان مختلف داشته از خدمت سلاطین چندان هم راضی نبوده است. امیر دولت‌شاه سمرقندی در تذکره خود در این باره می‌گوید: «امیر خسرو را در مدح سلطان علاءالدین محمد و اولاد او قصاید و تصانیف است و چون نسیم عالم تحقیق به ریاض امید او وزید، عالم ناکس را در نظر همت خسی دید. بارها از ملازمت استعفا خواستی و سلطان علاءالدین ابا نمود. آخر الامر به کلی از ملازمت مخلوق مخلوع شد^۲ و به خدمت اهل حق مشغول گردید و دست ارادت به دامن تربیت شیخ عارف ناسک قدوة‌الواصلین نظام‌الحق و الدین الاولیاء - قدس الله سره‌العزیز - زد و سال‌ها به سلوک مشغول می‌بود و مدح ملوک را در سلوک از دیوان اشعار محو ساخت و خاطر منور داشت و در کشف حقایق مقام عالی یافت...»^۳

عمق تأسف امیر خسرو را از خدمت سلاطین در این ابیات که در نصیحت فرزند خود سروده می‌توان دریافت:

چون من نشوی که هر زمانی	سازم به دروغ داستانی
ورگنج سخن دهد کلیدت	واندیشه من شود پدیدت
آن به که به جهل کم بسیجی	این نامه مپیچ تا نیچی
من کین رقم از هنر گرفتم	زین کشته نگر چه برگرفتم
تا تو چه کنی مسی زران‌دود	زان قلبه زنی چه باشدت سود
ور دل کسندت هنرفزایی	پیشه مکنی ثناسرایی...

او همچنین از این که کمر به خدمت پادشاهان بسته شکوا می‌کند و می‌گوید:

۱. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۵۶.

۲. چنانچه در صفحات پیش گفتیم امیر تا آخر عمر در رکاب سلاطین دهلی بوده و در عین حال از بزرگان عرفای

چشتیه نیز محسوب می‌شده است. ۳. تذکره دولت‌شاه، ص ۱۸۰.

مسکین من مستمند بی‌توش از سوختگی چو دیگ در جوش
شب تا سحر و ز صبح تا شام در گشوه غم نگیرم آرام
باشم ز برای نفس خودرای پیش چو خودی ستاده برپای
آنگاه از کمی اسباب معاش و مزد با منت گلایه می‌کند و زندگی خود را تکاپوی آب و نان می‌شمارد:

مزدی که دهند منت داد و آن رنج که من برم همه باد
چون خر که علف کشد به زاری ریزند جوش ولی به خواری
گر از تکاپوی آب و نانم بودی قدری خلاص جانم
روشن گشتی که از چنین در آفاق چگونه کردمی پر...
آنچه در اینجا حائز اهمیت است این است که امیر خسرو با این که در دربار هشت پادشاه^۱ به خدمت مشغول بوده هرگز از جانب ایشان مورد بی‌مهری و اهانت واقع نشده و همواره در نظر آنان عزیز و محترم بوده است.

۵

استادان امیر خسرو

از کلماتی که امیر خسرو خود در مقدمه «غرة الکمال» گفته بر می‌آید که «چندین استاد را متابع بوده است». آن استادان به تصریح او عبارتند از: در غزل سعدی، در مثنوی نظامی، در مواظ و حکم سنایی و خاقانی، در قصاید رضی الدین نیشابوری و کمال الدین اسماعیل خلاق المعانی.

مثلاً درباره پیروی خود از سعدی در غزلی چنین گفته است:

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود
از این که در نوبت سخنوری سعدی، شاعری آغاز کرده خود را سرزنش نموده است:
ور غزلت یاد جوانی دهد وز خوشی طبع نشانی دهد
تن زن از آن هم که کسان گفته اند هر چه تو گویی به از آن گفته اند
نوبت سعدی که مبادا کهن شرم نداری که بگویی سخن

۱. مرحوم سعید نفیسی او را با پنج پادشاه معاصر دانسته و اولین آن‌ها را «معزالدین کیقباد» شمرده است.

و در نه سپهر نام سعدی و معاصر او «همام» را بدین گونه آورده است:

تأبه جایی که حد پارسیان	اندرین عهد دوتن گشت عیان
ز آن یکی سعدی و ثانیش همام	هر دو را در غزل آیین تمام

اما درباره نظامی؛ وی شاعر گنجه را استاد خود خوانده و خویشان را فرزند و شاگرد او خطاب کرده است؛ به عبارت دیگر سخن خویش را زاده ارشاد معنوی (نه ظاهری) آن استاد شمرده است:

بدین ابجد که طفلان را کند شاد	مثالی بستم از تعلیم استاد
گرش «شیرین» نخوانی «باربد» هست	وگر جان نیست باری کالبد هست
گشاد او پنج گنج از گنجه خویش	بدان پنج آزمایم پنجه خویش
که تا گوید مرا عقل گرامی	زهی شایسته فرزند نظامی!
	(شیرین و خسرو)

و باز گفته است:

نور که از خواجه نظام رسید	کار از آن رو به نظام رسید
گرچه بر او مهر سخن ختم بست	سگه من مهر زرش را شکست
خاتم او را چو گشادم نگین	داد نگینش به من انگشترین
	(مطلع الانوار)

و در این ابیات به پیروی قدم به قدم خویش از نظامی اقرار کرده:

می خواست بسی دل هوسباز	کز سحر قدیم نو کنم ساز
پی بر پی او چنان که دانم	گفتم قدمی زدن توانم...
زنده است به معنی اوستادم	ور نیست منش حیات دادم
احسنت و زهی سخنور چست	کز نکته دهان عالمی شست
می داد چو نظم نامه را پیچ	باقی نگذاشت بهر ماهیچ
	(مجنون و لیلی)

و نظایر این موارد در پنج گنج او فراوان است.

با تمام این احوال، امیر خسرو به یاری طبع روان، ذوق خداداد، حدت ذهن و نیز به

سبب این که او در محیط جدیدی از ادب فارسی تربیت شده و لهجه‌ای نو و ترکیباتی تازه و اندیشه‌هایی خاص نصیبش گردیده بود، تازگی‌های بسیار در سخن خود دارد و مضامین نو و ابیات منتخب فراوانی در آثار او ملاحظه می‌گردد و مسلماً به همین سبب است که شاعران و نویسندگان بعد از او بارها از او به استادی یاد کرده اند؛ مثلاً جامی او را در مرتبه داستان سرایی بعد از نظامی قرار داده و سخن نظامی را به «گوهر» و کلام خسرو را به «زر ده دهی» تشبیه کرده است:

ز ویرانه گنجه شد گنج سنج	رسانید گنج سخن را به پنج
چو خسرو بدان پنجه هم پنجه شد	وز آن بازوی فکرش رنجه شد
کفش بود ز آن گونه گوهر تهی	زرش ساخت لیکن زر ده دهی

و باز گفته است:

اهل دل از فکر چو محفل نهند	باده راز از قدح دل نهند
رشحه از آن باده به جامی رسان	رونق نظمش به نظامی رسان
پست چو خاکست بریز از نوش	جرعه‌ای از جامگه خسروش
قافیه آن جاکه نظامی سراسر است	برگذر قافیه جامی سزاست
بر سر خسرو که بلند اخترست	از کف درویش گلی درخورست

«امیر هاشمی کرمانی» شاعر قریب‌العهد به جامی که خود مثنوی «مظهر الآثار» را به استقبال از «مخزن الاسرار» ساخته درباره خسرو چنین قضاوت می‌کند:

چون ز قضا لایحه نو رسید	کوکبه نوبت خسرو رسید
خامه برآورد به فکر جواب	ماند قلم بر ورق آفتاب
خامه خسرو چو گهربار شد	نامه او مطلع انوار شد
کرد در آن نامه تکلف بسی	گفت جوابی که نگوید کسی
بزم سخن را به سخن ساز کرد	بر همه کس راه سخن باز کرد
فهم رموزش نکند هر کسی	ز آن که معانیست بسی در بسی
زبده اسرار حقایق همه	محض اشارات دقایق همه
گفته او در نظر نکته دان	می‌دهد از علم لدنی نشان

آنچه در این مائده افکند شور	سربه سر از قوت طبعست و زور
این می صاف از قدح دیگرست	مستی او را فرح دیگرست
هست درین بزمگه دلفروز	نوبت هر اهل دلی پنج روز
دور قدح طی شد و باقی نماند	درخم دوران می باقی نماند
چون می خسرو به تمامی رسید	دور می عشق به جامی رسید

و نظیر این معانی را در اقوال محققان و مصنفان بعد از خسرو بسیار می توان یافت.

۶

آثار و اشعار امیر خسرو

«کمالات او از شرح مستغنی است و ذات ملک صفات او به غنائیم معنی غنی، گوهرکان ایقان و دژ دریای عرفان است. عشق بازی حقایق را در شیوه مجاز پرداخته، بلکه با عرایس نقایس حقایق عشق باخته. جراحات عاشقان مستهام را اشعار ملیح او نمک می باشد و دلهای شکسته خستگان را زمزمه خسروانی او می خراشد. پادشاه خاص و عام است، از آتش خسرو نام است و در ملک سخنوری نامش تمام است و در حق او مرتبه سخن گذاری ختم تمام است.»^۱

امیر خسرو یکی از پرکارترین شاعران پارسی گوی و در این باب حقاً کم نظیر است. «جامی» گوید که او نود و نه کتاب تألیف کرده است،^۲ و از قول امیر خسرو نقل کرده اند که اشعارش از چهارصد هزار بیشتر و از پانصد هزار کمتر است.^۳

«میرزا بایسنقر» پسر شاهرخ از این شماره کثیر، به جهد بلیغ، یک صد و بیست و دو هزار بیت را فراهم آورد.^۴ بنابراین معلوم می شود که عدد مذکور از جنس همان مبالغه ای است که درباره کثرت اشعار رودکی شده است.^۵ به هر حال مجموع آثار امیر خسرو از نظم و نثر بدین اجزاء تقسیم شده است:

۱. تذکره دولتشاه، ص ۱۷۹.

۲. نفحات الانس، ص ۶۱۰- ترجمه شعر العجم، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳. نفحات الانس، ص ۶۱۰- بهارستان سخن، ص ۳۲۲. ۴. بهارستان سخن، ص ۳۲۲.

۵. رجوع کنید به توجیه شبلی نعمان، شعر العجم، ج ۲، ص ۱۰۰.

۱) دیوان امیر خسرو؛ شامل انواع مختلف شعر او (غیر از مثنویات) است که شاعر خود آن را در پنج دفتر مرتب ساخته و بر هر یک از آن‌ها نامی نهاده و از همه آن‌ها نیز انتخابی کرده است. اقسام پنجگانه مذکور چنین است:

الف: تحفة الصغر، شامل اشعار امیر خسرو از شانزده سالگی تا نوزده سالگی.

ب: وسط الحیاة، متضمن آثار شاعر از حدود بیست سالگی تا سی و چهار سالگی.

ج: غزوة الکمال، دیوان ایام کمال او و شامل اشعاری است که تا چهل و سه سالگی سروده در مقدمه آن مختصری از سرگذشت خود نوشته است.

د: بقية النقیة: از دوران پیری شاعر که تاریخ آن را به علت وجود مرثیه‌ای در مرگ علاء الدین محمد خلجی (۷۱۵-۶۹۵ هـ) باید تا حدود سال ۷۱۵ هجری امتداد داد. ه: نهایة الکمال، از سال‌های آخر حیات امیر خسرو.

۲) «ثمانیة خسرویه»؛ یعنی مثنوی‌های هشتگانه‌ی وی که پنج منظومه آن را در نظیره‌گویی بر نظامی سروده و به «خمسہ خسروی» شهرت دارد و سه دیگر را که در شرح بعضی از وقایع مشهوده خود به نظم آورده است. در ذیل نه مثنوی از او یاد می‌کنیم که غیر از مثنوی نخستین باقی از ثمانیة اوست:

الف: قران السعدین، مثنوی است به بحر سریع که در مطاوی ابیات مثنوی، چندین غزل به اوزان مختلف آمده است و از عناوین فصول و ابواب آن هم قصیده‌ای از متفرعات بحر رمل مثنی به دست می‌آید. این مثنوی را شاعر در شش ماه از سال ۶۸۸ هجری سروده و در ماه رمضان آن سال به پایان برده و درباره آن گفته است:

ساخته گشت از روش خامه‌ای	از پس شش ماه چنین نامه‌ای
در رمضان شد به سعادت تمام	یافت قران نامه سعدین نام
آن چه به تاریخ ز هجرت گذشت	بد سنه ششصد و هشتاد و هشت

موضوع قران السعدین شرحی از مناسبات و مراسلات معزالدین کیقباد پسر بغراخان و نواده غیاث‌الدین بلبن است که بعد از فوت غیاث‌الدین بلبن به جانشینی نیای خود انتخاب شد و تا سال ۶۸۹ سلطنت داشت. وی بعد از رسیدن به پادشاهی طریق لهو و لعب سپرد، ازین رو، پدرش بغراخان که در بنگاله بود برای تنبیه وی به

جانب دهلی حرکت کرد. معزالدین کیقباد جسارت ورزیده با پدر به مقابله برخاست، لیکن چون دو لشکر به یکدیگر رسیدند، به زودی نقار و کدورت از میانه برخاست و از راه مکاتبه و پیغام، صلح در میان آمد. امیر خسرو ملاقات آن پدر و پسر را به «قران السعدین» تعبیر کرد و مثنوی خود را در همین مورد و همین معنی ساخت.

ب: منظومه دُولرانی و خضرخان،^۱ این منظومه به بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف می‌باشد و موضوع آن داستان عشق خضرخان، پسر علاء الدین محمد شاه خلجی است با «دیول دی» دختر راجه گجرات، که امیر خسرو از ترکیب اسم او و نسبش، با اندکی دخل و تصرف، اسم «دولرانی» را پدید آورده است.^۲ این سرگذشت را شاعر به خواهش خضر خان - این داستان را خضرخان خود برای امیر خسرو روایت کرده بود - در مدتی کوتاه به نظم کشید و در مقدمه آن بعد از حمد و ستایش و نعوت مختلف معمول، شرحی از کیفیت نشر اسلام به وسیله سلاطین غوری و ممالیک آنان در هندوستان آورد و آن را در چهار هزار و پانصد و نوزده بیت^۳ به سال ۷۱۵ به انجام رسانید.^۴ این منظومه را «عشقیه»، نیز نامیده اند.

ج: مفتاح الفتوح، منظومه ای است مربوط به سال اول جلوس سلطان جلال الدین

- | | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ۱. خطاب این کتاب عاشقی بهر | دولرانی خضرخان مانند در دهر |
| ۲. دولرانی که هست اندر زمانه | ز طاوسان هندستان یگانه |
| به رسم هندوی از مام و بابش | در اول بود دیول دی خطابش |
| به نام آن پری چون دیو ره داشت | فسون بنده از دیوش نگه داشت |
| چنان رسم بدل کردم مراعات | که آن هندی علم برزد ز هندات |
| یکی علت درو افکندم از کار | که دیول را دول کردم بهنجار |
| دول چون جمع دولتهاست درسمع | درین نامست دولتها بسی جمع |
| چو رانی بود صاحب دولت و کام | دولرانی مرکب کردمش نام |
| | دولرانی خضرخان |
| ۳. و گر داننده پرسد بیت چندست | درین نامه که عشق ارجمندست... |
| اگر زیر و زیر گردند همره | چهار الف است و پانصد بانه و ده |
| ۴. مورخ چون شمار سال وی کرد | عطار دبر سر ذوالقعدة هی کرد |
| و گر تاریخ بگشایند ز ابجد | ز هجرت پانزده گیرند و هفصد |
| | دولرانی خضرخان |

فیروز شاه که در همان سال نیز به اتمام رسیده است. این منظومه به بحر هزج مثنوی مقصور یا محذوف است.

د: نه سپهر، منظومه‌ای است مشتمل بر نه باب و هر باب در بحری مستقل که امیر خسرو آن را در سال ۷۱۸ به نام قطب الدین مبارک شاه خلجی به اتمام رسانیده است.

ه: تغلق نامه، در ذکر احوال غیاث الدین تغلق، سردودمان پادشاهان تغلقیه دهلی. و: مطلع الانوار،^۱ منظومه‌ای است به بحر سریع در جواب مخزن الاسرار نظامی در سه هزار و سیصد و ده بیت که در سال ۶۹۸ به مدت دو هفته سروده شده. در این منظومه بعد از حمد باری تعالی و سه مناجات و سه نعت از رسول اکرم و مدح مرشد و ثنای سلطان، سه خلوت و بیست مقاله همراه با حکایات آورده شده، و موضوع آن توحید و تحقیق و تهذیب و تربیت است و به هرحال نظیره‌سازی کاملی از مخزن الاسرار نظامی است.

ز: شیرین و خسرو، این منظومه به بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف است که امیر خسرو آن را به تبع خسرو و شیرین نظامی و در موضوع همان منظومه سروده است.^۲ نظم این منظومه به تصریح امیر خسرو بعد از اتمام مطلع الانوار انجام گرفته و او آن را در رجب سال ۶۹۸ در چهار هزار و یکصد و بیست و چهار بیت به انجام رسانیده است. بزم آرای شاعر با حکما و سؤالات حکیمانه او از ایشان و جواب‌هایی که هر یک داده اند، در این منظومه تازگی دارد و نموداری از اطلاعات حکمی و علمی امیر خسرو

۱. چرخ که خورشید جنباش نوشت
سال که از چرخ کهن گشت بود
ور همه بیت آوری اندر شمار
از اثر اختر گردون خرام
۲. نخست از پرده آن صبح سورم
پس از کلکم چکید این شربت نو
در آغاز رجب شد فرخ این فال
و گر پرسی که ببتش را عدد چیست

مطلع الانوار خطابش نوشت
از پس ششصد نود و هشت بود
سه صد و ده برشمر و سه هزار
شد به دو هفت این مه کامل تمام
نمود از مطلع الانوار نورم
که نامش کرده شد شیرین و خسرو
زهجرت ششصد و هشت و نود سال
چهار الف و چهارست و صد و بیست

است.

ح: مجنون و لیلی، درباره آن در صفحات بعد به تفصیل سخن خواهیم گفت.

ط: آئینه اسکندری، منظومه‌ای است به بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف که اگر چه امیر خسرو آن را در جواب اسکندرنامه نظامی (شرفنامه و اقبالنامه) سروده، لیکن مقصود او بیان حال اسکندر از آغاز تا انجام، چنانکه در داستان‌های قدیم مذکور است، نبوده، بلکه او بعد از فتوحات اسکندر به ایجاز تمام به ذکر بعضی نکات در حالات اسکندر و آوردن حکایاتی همراه مطالب خود اکتفا نموده و سخن را به مرگ و دفن اسکندر ختم کرده است. این منظومه در ۴۴۵۰ بیت سروده شده و نظم آن در سال ۶۹۹ هجری انجام گرفته است.

ی: هشت بهشت، این منظومه را امیر خسرو در جواب هفت پیکر نظامی ساخته و موضوع آن بعد از تحمیدات و نعوت متداول، داستان‌های منسوب به بهرام گور است. هشت بهشت را امیر خسرو به سال ۷۰۱ در ۳۳۵۲ بیت به انجام رسانیده است.

۳) جواهر خسروی، این عنوان نام مجموعه‌ای است از اشعار امیر خسرو در موضوعات مختلف و متفاوت که بیشتر در مسائل تفننی و اطلاعات مختلف عمومی است و شرح آن‌ها چنین است:

نصاب بدایع العجایب - گهریال امیر خسرو که منظومه کوتاهی است در حساب انگشتان - مثنوی شهر آشوب مرکب از شصت و هفت رباعی - خالق باری که نصابی است برای زبان هندی و چون اولین بیت آن به «خالق باری» شروع می‌شود بدین نام مشهور شده (این منظومه به چندین بحر است)، و چیستان که مرکب از قطعاتی به هندی است. امیر خسرو دهلوی علاوه بر آثار منظوم خود کتاب‌هایی به نثر دارد که از شاهکارهای نثر فارسی در این دوره‌اند و عبارتند از:

خزاین الفتوح، معروف به تاریخ علایی در تاریخ سلطان علاء الدین محمد خلجی.^۱
افضل الفوائد، متضمن ملفوظات نظام الدین اولیاء.

رسائل الاعجاز یا اعجاز خسروی، در ذکر قواعد انشاء زبان فارسی. این کتاب را نیز

۱. این کتاب تقلیدی است از کتاب «تاج المآثر» تألیف «حسن نظامی».

خسرو در سه مجلد به سال ۷۱۹ هجری پایان داده است.

امیر خسرو از شعرای بزرگ سبک عراقی و سبک هندی^۱ است.^۲ وی علاوه بر اطلاعات وسیع از زبان‌های فارسی، ترکی، عربی و هندی و ادبیات آنها به زبان سانسکریت هم آشنا بوده و ترجمه‌هایی هم از متون این زبان داشته است. او همچنین از نخستین کسانی است که به زبان هندی شعر سروده است.^۳

۷

امیر خسرو و موسیقی

همواره میان شعر و موسیقی رابطه‌ای عمیق برقرار بوده است و در طول تاریخ بسیار بوده اند شعرایی که به رموز موسیقی و ظرافت‌های آن آشنایی و وقوف کامل داشته اند. موسیقی شناسی و تبخیر امیر خسرو در این هنر نیز از مسلمات تاریخ است. به او ساز و آوازی خوش نسبت داده و گفته اند که «پرده‌ها و نغماتی که شماره آن‌ها به سیزده بالغ می‌شده است ابداع کرد».^۴

در تواریخ آمده است: «امیر خسرو در ابتدای سماع پیر خود غزل می‌خواند و در کنار شیخ می‌نشست و خواجه نظام الدین هم به او لقب «مفتاح السماع» داده بود.^۵ «شیخ محمود اوده‌ی»^۶ نقل می‌کند که هرگاه شیخ می‌خواست سماع بشنود،

۱. البته در آن زمان سبکی موسوم به سبک هندی وجود نداشته است و این سبک دوران ابتدایی خود را می‌گذرانده، بدین لحاظ در آثار میر خسرو آن تعقید لفظی و معنوی که نوعاً در آثار صائب تبریزی یا بیدل ملاحظه می‌گردد وجود ندارد. مرحوم استاد زرین کوب می‌نویسد: «البته رواج شعر بین این طبقه موجب آن گشت که اسالیب قدما و الفاظ و عبارات خاص آن‌ها رفته رفته متروک و منسوخ گردد و ترکیبات و تعبیّرات مخصوص عامه و اهل کوی و بازار در شعر رواج یابد و تقلید و تتبع قدما جای خود را به سعی در استخراج مضامین تازه و ایجاد معانی بی سابقه دهد و این شیوه که نزد امیر خسرو، جامی و بابافغانی شیوه معتدلی بود در بین صاحبان ذوق این دوره [قرون ده و یازده] به افراط کشد و سبک موسوم به «هندی» را به وجود آورد». رک. به نقد ادبی، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲. استاد نفیسی امیر خسرو را از استادان مسلم شیوه ناتورالیزم در شعر فارسی دانسته اند [؟]

۳. رک. به مقدمه مرحوم سعید نفیسی بر دیوان امیر خسرو دهلوی.

۴. شعر العجم، ج ۲، ص ۹۹ و ۱۰۰. ۵. طریقه چشنیه، ص ۱۳۹.

۶. شیخ محمود چراغ دهلوی (نصیرالدین محمود اوده‌ی) معروف به چراغ دهلوی در سال ۶۷۳ هـ در قصبه اوده متولد شد و در سال ۷۵۷ هـ در دهلوی از دنیا رفت. وی قائم مقام و خلیفه بزرگ شیخ نظام الدین اولیاء بود.

امیر خسرو دهلوی و امیر حسن قوال که در علم موسیقی عدیم‌المثل بودند حاضر می‌شدند و «مبشر» که غلام زر خرید شیخ بود و در حسن صوت بی مانند بود نیز حاضر می‌گردید. ابتدا امیر خسرو غزلیات و ابیات صوفیانه می‌خواند و شیخ سر می‌جنبانید و تا شب امیر حسن قوال و مبشر می‌خواندند، چندانکه شیخ به وجد می‌آمد و دویست قوال دیگر هم در مجلس حاضر شده به کار مشغول می‌شدند.^۱

استاد «علی بروجردی» در توضیحات نوار سلوی سیتار خود نوشته اند: «سیتار سازی است زخمه ای کششی، دارای چهارسیم ملودی، سه سیم آکورد و یازده سیم رزونانس (طرب). سیتار حدود شش صد سال پیش توسط شاعر و موسیقی‌دان ایرانی الاصل هندی تبار امیر خسرو دهلوی، در زمان حکومت ترکان بر هندوستان به تکامل رسیده است. از دیگر سازهایی که توسط امیر خسرو تغییراتی در آن داده شده^۲ می‌توان «سارود»، «شهنا»، «سارنگی» و «سنتور» را نام برد.^۳

این ابیات امیر خسرو در مقایسه میان موسیقی و شعر نیز مؤید تام و تمام وقوف او از این هنر ظریف می‌باشد:

مطربی می‌گفت با خسرو که ای گنج سخن	علم موسیقی ز علم شعر نیکوتر بود
زآنکه آن علمی است کز دقت نیاید در قلم	لیک این علمی است کاندرا کاغذ و دفتر بود
پاسخش دادم که من در هر دو معنی کاملم	هر دو را سنجیده بر وزنی که او درخور بود
نظم را کردم سه دفتر و به تحریر آمدی	علم موسیقی سه دفتر کردم ار باور بود
فرق می‌گویم میان هر دو معقول و درست	گر دهد انصاف آن کز هر دو دانشور بود
گر کسی بی زیر و بم نظمی فرو خواند رواست	نی به معنی هیچ نقصانش به نظم اندر بود
ور کند مطرب پی هو هو و هاها در سرود	چون سخن نبود همه بی معنی و ابتر بود
نای زن را بین که صوتی دارد و گفتار نی	لاجرم در قول، محتاج کسی دیگر بود
نظم را، حاصل، عروسی دان و نغمه زیورش	نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود

۱. تاریخ فرشته، ص ۳۹۴. خزینة الاصفیاء، ص ۳۴۰. ۲. رک به کاتالوگ نوار سلوی سیتار از آقای علی بروجردی.

۳. آقای علی اصغر حکمت در کتاب سرزمین هند اختراع سازی به نام «ستار» [سه تار یا سیتار؟؟] را به امیر خسرو

نسبت داده است.

من کسی را آدمی دانم که داند این قدر و ندادند، پرسد از من، و پرسد خبر بود^۱
در اینجا از تأثیر موسیقی در پیدایش نوعی بافت موسیقایی در آثار امیرخسرو
می‌گذریم و این بحث را به جای خویش حواله می‌دهیم.

□

این شمه‌ای بود از شرح حال و تاریخ زندگانی و آثار امیرخسرو. حال لازم است به
بحث و بررسی منظومه «مجنون و لیلی» او بپردازیم.

۸

لیلی و مجنون

بی‌مناسبت ندیدم پیش از پرداختن به خصوصیات منظومه «مجنون و لیلی»
اشارتی به داستان این منظومه و ریشه‌های تاریخی آن بنمایم:
«مجنون» کسی نیست جز شاعر شوریده‌عرب «قیس بن ملوح بن مزاحم عامری»^۲ که
از کودکی به «لیلی» بنت سعد بن ربیعہ دلباخت. در این‌که این دلباختگی از کی و از کجا
آغاز شد، در میان مورخین اختلاف است. مرحوم علامه قزوینی در یادداشت‌هایش
می‌نویسد: «عقیده‌غریبی در خصوص عشق مجنون وجود دارد؛ «خلوتی» در «آداب
ناصری» پس از آن که از انواع مختلفه عشق صحبت می‌کند گوید: «و گاه باشد که در
فطرت با همین علت متولد شده سال‌های دراز بپایند، چنان‌که از شعر مجنون عامری
که سرحلقه عشاق است چنان مستفاد می‌شود: تعلقت لیلی و هی طفل صغیره...»^۳
بعضی حکایت کرده‌اند که مجنون در هنگام شبانی لیلی را در صحرا ملاقات کرده و
بعضی دیگر، ملاقات اول آن دو را در مهمانی ذکر نموده‌اند.^۴ گروهی نیز عاشق شدن آن
دو را در مکتب دانسته‌اند. نظامی گنجوی به تبع همین روایت، و امیرخسرو دهلوی به
تبع داستان نظامی، این قول را پذیرفته و در آثار خود تجلی بخشیده‌اند.

۱. به نقل از سرزمین هند، علی اصغر حکمت، ص ۱۳۱.

۲. ابن قتیبہ در «الشعر و الشعراء» نام او را: قیس بن معاذ نیز ثبت کرده و نسبت او را به بنی جعدہ بن کعب بن ربیعہ بن
صعصعة رسانده است. عده‌ای هم او را از بنی عُقَیل ابن کعب بن ربیعہ دانسته‌اند.

۳. یادداشت‌های دکتر قزوینی، ج ۷، ص ۵۲ به نقل از انساب سمعانی، ص ۵۰۹.

۴. ر.ک به حواشی کتاب رومنو و ژولیت، علی اصغر حکمت، ص ۵۷.

با این حال این اقوال را مسلم نمی‌توان داشت، مجنون در همان بیت سابق الذکر آورده است:

تَعَلَّقْتُ لَيْلَى وَهِيَ غُرٌ صَغِيرَةٌ وَ لَمْ يَبْدُ لِلْأَتْرَابِ مِنْ ثَدْيِهَا حَجْمٌ
صَبِيَّانٍ نَزَعَى الْبَهْمَ، يَا لَيْتَ أَنَّنَا إِلَى الْيَوْمِ لَمْ نَكْبُرْ وَلَمْ يَكْبُرِ الْبَهْمُ^۱

این ابیات نشان می‌دهد که لیلی و مجنون در کودکی به شبانی و چرای حیوانات می‌پرداخته‌اند.

به هر صورت، این دلدادگی آغاز شوریدگی و شیفتگی این دو تن گردید و کار این «عاشقی» مطابق معمول به «رسوایی» انجامید و به حکم «نهران کی ماند آن رازی کزو سازند محفل‌ها»، ناکامی به «بدنامی» نیز آلوده شد.

پس از آن که سر عشق این دو بر مردمان فاش گردید و همگان را از آن آگاهی آمد، سرنوشت حکم به فراق ایشان داد و پدر لیلی قسم یاد کرد که برای همیشه از ملاقات آن دو ممانعت نماید. تلخی این فراق چندان بر قیس دشوار آمد که گریبان عقل چاک داد، صبر به صحرا فکند، از دل تنگ گنه‌کار آهی برآورد، خشک و تر به هم بسوزانید و در کوه و بیابان با ددان و جانوران انس گرفت. در این حال، عریان و عور، شعرخوانان گاه در شام و گاه در نجد و گاه در حجاز دیده می‌شد، اما با هیچ کس سخنی نمی‌گفت و نمی‌شنید جز آنچه در وصف لیلی باشد. او خود در این باب می‌گوید:

يَا وَيْحَ مَنْ أَمْسَى تَخْلُسَ عَقْلُهُ فَأَصْبَحَ مَذْهُوبًا بِهَ كُلِّ مَذْهَبٍ
خَلِيعًا مِنَ الْإِخْوَانِ إِلَّا مُعَذَّرًا يُضَاجِكُنِي مَنْ كَانَ يَهْوَى تَجَنُّبِي
إِذَا ذُكِرَتْ لَيْلَى عَقَلْتُ وَ رَاجَعْتُ رَوَائِعَ عَقْلِي مِنْ هَوَى مُتَشَعِّبٍ^۲

۱. [زمانی عاشق لیلی شدم که او دختری کوچک بود و از عشق هیچ نمی‌دانست؛ دختری که هنوز حجم سینه‌هایش در اندامش پدیدار نگشته بود / ما دو کودک بودیم به چرای بزه‌ها و بزغاله‌ها مشغول؛ ای کاش هرگز نه ما بزرگ شده بودیم و نه آن چهارپایان کوچک!] الشعر و الشعراء، ابن قتیبة، ص ۳۵۶.

۲. صاحب کشف المحجوب با توجه به این معنا در بیان معنای جمع، مجنون را مثال آورده و گفته است: «لأن التفرقة فصل و الجمع وصل، و این اندر جمله چیزها درست آید، چنان که جمع همت یعقوب به یوسف علیهما السلام که جز همت او وی را همت نمانده بود و جمع همت مجنون اندر لیلی که چون وی را می‌ندید جمله عالم و کل موجودات اندر حق وی صورت لیلی بود.» کشف المحجوب، ص ۳۳۱.

وَقَالُوا صَاحِبُ مَا بِهِ طَيْفٌ جَنَّةٍ وَلَا لَمَمٌ إِلَّا أَفْتِرَاءُ التَّكْذِبِ

از آن سوی، لیلی نیز در هجر قیس «آتش به جگر گرفته، می‌سوخت». ابن قتیبه در بیان حال لیلی در فراق معشوق خویش می‌نویسد: «مردی از بنی مزه به سوی شام و حجاز رهسپار شد. مقداری از راه مانده ناگاه به خیمه‌ای بزرگ رسید. اتفاقاً در همان حال باران شدیدی درگرفت، ناچار آن مرد به آن خیمه پناهنده شد. آن مرد می‌گوید: زنی در آن خیمه بود که مرا دعوت به نشستن کرد. پس از چندی پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفتم: از ناحیه تهامه و نجد. گفت: از کدام ناحیه نجد؟ گفتم: از نزد بنی عامر. پرسید: مهمان کدام طایفه بنی عامر بودی؟ گفتم: بنی الحریش. حال آن زن دگرگون شد و پرسید: آیا از جوانی به نام قیس ملقب به مجنون چیزی شنیده‌ای؟ گفتم: آری او را دیده‌ام. از حال او پرسید. گفتم: در بیابان‌ها آواره بود و با وحوش می‌زیست. نه می‌اندیشید و نه سخنی فهم می‌کرد مگر آن که درباره معشوقه اش لیلی باشد.

سخن من به اینجا که رسید آن زن پرده‌ای را که میان من و او بود کنار زد - و من او را دیدم که چون پاره‌ای از ماه زیبا بود و تا به حال زنی به زیبایی او ندیده بودم - پس گریه کرد و مویه بسیار نمود تا این که به خدا قسم حس کردم قلب او دارد از جاکنده می‌شود. از کار او در عجب شدم و گفتم: ای بانو، آیا به خدا ایمان نداری که چنین می‌کنی، من که چیزی نگفتم؟! ساکت شد، در حالی که گریه خود را فرو می‌خورد؛ آن گاه این دو بیت را خواند:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي وَالْخَطُوبُ كَثِيرَةٌ مَتَى رَحَلَ قَيْسٌ مُسْتَقِيلٌ فَرَاغِعُ
بِنَفْسِي مَنْ لَا يُسْتَقِيلُ بِرَحْلَةٍ وَمَنْ هُوَ أَنْ لَمْ يَخْفِظِ اللَّهُ ضَائِعُ^۱

سپس به قدری گریست که از هوش رفت. آن دم که به هوش آمد به او گفتم ای بنده خدا تو کیستی در این حال؟ گفت: من لیلی هستم؛ بخت برگشته محزونی که از یار جدا افتاده و از یاری او باز مانده‌ام!

۱. با آنکه آرزوهای نارسیده فراوانند ای کاش می‌دانستم کاروان قیس کی حرکت می‌کند و کی بازمی‌گردد / جان من فدای کسی باد که عنان اختیار از کف داده و اگر خدا او را حفظ نکند از بین خواهد رفت!

آن مرد می‌گوید: به خدا قسم هرگز مثل او، شوق او و اندوه او ندیده‌ام!^۱

□

در مورد عشق مجنون و حالات او سخن بسیار گفته اند: «... از این مقالت چنان مستفاد می‌شود که با وجود این سوز و گداز، عمری دراز و تمام یافته و تمام عمر در این آتش تافته. اینان مورد ترخمنند، نه ملامت، که مبتلا مسلوب الاختیار است و در عدم اختیار اعتباری نیست. بعضی را عقیدت این است که مجنون را عشق به حقیقت رسیده، از خود رسته و به حق پیوسته، ولی مسلم نتوان داشت.»^۲

و در «انساب سمعانی» آمده: «قال الجنید: مجنون لیلی کان مِنْ اولیاء سَتَرَ خَالَهُ بِجُنُونِهِ» مجنون از اولیای خدا بود که حال خویش را به جنونش مخفی می‌داشت. ما به این که مجنون عامری در عشق به حقیقت رسیده یا خیر کاری نداریم، بلکه سخن ما در این است که این داستان در ادبیات فارسی سرمشقی در عشق و محبت خالص شده و به عنوان مصداقی بارز از «المجاز قنطرة الحقیقة» به کار رفته است. از این روی، در تمامی مثنوی‌ها و اشعاری که به نام این دو دل‌داده تصنیف گشته، داستان با عشق مجازی آغاز و به عشق معنوی و جاودانی - که ناکامی از مقدمات و لوازم آن است - پایان می‌پذیرد. آری:

عشق مجاز غنچه عشق حقیقت است گل‌گو شکفته باش گر بوش می‌کنی^۳

در مورد تاریخ وفات و کیفیت مرگ مجنون نیز اختلاف است. عده‌ای وفات او را پیش از لیلی دانسته‌اند: «...همچنان در بدر کوه‌ها و بیابان‌ها بود تا آن که او را در میان سنگ‌های بیابان مرده یافتند و جسدش را به نزد خانواده‌اش بردند و به خاک سپردند.»^۴ اما مشهور این است که او پس از آگاهی از مرگ لیلی، بر قبر او معتکف گشت و آن قدر شعری را که دوست می‌داشت بخواند و ندبه کرد تا همان جا بمرد و به معشوقه

۱. الشعر و الشعراء، ص ۳۵۷.

۲. یادداشت‌های دکتر قزوینی، ج ۷، ص ۵۲، به نقل از انسب سمعانی.

۳. دیوان استاد شهریار.

۴. لغتنامه، به نقل از فوات، ج ۲، ص ۱۳۶ و زرکلی، ج ۲، ص ۸۰۲ و نیز الشعر و الشعراء ابن قتیبه.

پیوست و او را کنار قبر لیلی دفن کردند؛ و این همان قولی است که نظامی و امیر خسرو آن را تبعیت کرده اند.^۱

مورخین سال گذشت مجنون را به اختلاف، ۶۵ و ۶۸ هجری دانسته اند و بعضی سال ۸۰ و حتی ۱۶۰ هجری را صحیح انگاشته اند.

□

کوتاه سخن اینکه این داستان واقعیت داشته و از همان روزگار نخست، در افواه ساکنان ایران زمین زبازد شعرا و ادبا بوده است. تاریخ‌ها و تراجم نشان می‌دهد که برای اولین بار، در قرن سوم هجری «ابن قتیبه دینوری» در کتاب «الشعر و الشعراء» فصلی راجع به قیس عامری و حکایات منسوب به او وارد ساخت و به اختصار از احوال و اشعار او نقل کرد. سپس در اوایل قرن چهارم هجری، محقق معروف «ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد بن احمد القرشی الاصفهانی» (۳۵۶-۲۸۴ هـ) آن اخبار را به تفصیل تمام جمع آورد و در کتاب نفیس «آغانی» جای داد.^۲ مندرجات این کتاب به حمایت و تشویق «صاحب بن عباد» وزیر معروف دیالمه، در سراسر خاک ایران رواجی بسزا حاصل کرد و بالنتیجه، اخبار و اشعار قیس و لیلی عامری در تمامی کشور ایران بپراکند و همگان را از آن آگاهی حاصل شد، تا آنجا که در اواخر همان قرن چهارم، «باباطاهر عریان» عارف معروف، داستان این عشق را داستان حبّ خالص و عشق متبادل قرار داد و فرمود:

چه خوش بی‌مهریونی هر دو سر بی که یک سر مهریونی دردسر بی

اگه مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از او شوریده‌تر بی

همچنین، به «رابعة بن کعب قزداری»، از قدیمی‌ترین شعرای «آل سبکتگین»، قطعه‌ای منسوب است که در آن، چشم اشکبار مجنون و رخسار گلگون لیلی مورد تشبیه قرار گرفته:

دگر لاله در باغ مأوی گرفت چمن رنگ آرتنگ مانی گرفت

۱. عده‌ای مرگ مجنون را شش ماه پس از مرگ لیلی دانسته اند.

۲. رک به مختار الاغانی، جزء ۶، ص ۱۲۷-۱۶۳. البته ابن ندیم در «الفهرست» از کتابی موسوم به «مجنون و لیلی» نام می‌برد. رک به «الفهرست» ابن ندیم، ص ۵۴۳.

مگر چشم مجنون به ابر اندرست که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
 «محمد عوفی» در کتاب «لباب الالباب» به «مسرور بن محمد الطالقانی» دو بیت
 نسبت داده است که در آن به داستان مجنون عامری و معشوقه‌اش اشارت رفته است،
 بدین سان:

چنانم که مجنون عامر بود ز تیمار لیلی به لیل و نهار
 وفادار مهر توأم تا زیم تو خواهی وفا دار و خواهی مدار^۱
 «منوچهری» در اشعار دلکش خویش از لیلی و مجنون یاد کرده است. «مسعود سعد
 سلمان» نیز یکجا در وصف بیشهٔ انبوه و پردرخت به بلایا و مصائب مجنون اشاره کرده و
 می‌گوید:

در بیشه ای فتادم کاندر زمین او مالیده خون جانوران و برسته بر
 نه زانبهی تواند آمد به گوش بانگ نز دیدگان تواند رفتن برون نظر
 چون سرگذشت مجنون پرفته و بلا چون داستان وامق پر آفت و خطر^۲
 و در قصیده ای دیگر، سرگشتگی خود را به بیابانگردی مجنون و جمال معشوق را به
 حسن لیلی تشبیه کرده و می‌گوید:

با دل پرآتش و دو دیدهٔ پر خون رفتم از لاهور خرم بیرون
 تافته از دشمنان و شیفته از دوست سوخته از روزگار و خسته ز گردون
 گردان از عشقت ای به حسن چو لیلی گرد بیابان و کوه و دشت چو مجنون^۳
 حکیم ناصر خسرو در اشعارش از لیلی و مجنون یاد کرده و در سفرنامه اش از خانهٔ
 لیلی در حوالی شهر طائف سخن گفته است:

«از طائف برفتیم و کوه و شکستگی بود که می‌رفتیم و هرجا حصارکها و دیهکها بود و
 در میان شکسته‌ها حصارکی خراب بود، به من نمودند. اعراب گفتند این خالهٔ لیلی بوده
 است و قصهٔ ایشان عجیب است.»^۴

«سنایی» در اواخر قرن پنج و اوایل قرن شش در کتاب «حديقة الحقيقة» یکی از

۱. لباب الالباب، محمد عوفی، ج ۲، ص ۴۱. ۲. دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۱۹۸.

۳. دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۳۹۵. ۴. سفرنامهٔ ناصر خسرو، چاپ برلین، ص ۱۱۷.

داستان‌های منسوب به قیس عامری را مطابق آنچه ابوالفرج در اغانی آورده است، در قطعه ای لطیف بدین مطلع منظوم کرده است:

آن شنیدی که در عرب مجنون بود بر لیلی آن چنان مفتون...
به جهت رعایت اختصار، از شعرایی مانند «امیر معزی»، «ادیب صابر ترمذی» و... می‌گذریم که بدین داستان اشارت یا اشارت‌ها دارند و می‌رسیم به قرن شش که در آن سلطانی ادب دوست و ادب پرور به شاعری شیرین بیان می‌نویسد:

ای محرم حلقه غلامی	جادو سخن جهان، نظامی!
از چاشنی دم سحرخیز	سحری دگر از سخن برانگیز
در لافگه شگفت‌کاری	بنمای فصاحتی که داری
خواهم که به یاد عشق مجنون	رانی سخنی چو در مکنون
چون لیلی بکر اگر توانی	بکری دو سه در سخن نشانی
شاه همه حرف‌هاست این حرف	شاید که در او سخن کنی صرف ^۱

بدین ترتیب، به اشارت «ابوالمظفر اخستان بن منوچهر شروانشاه» و به قلم معجزه‌گر «نظامی گنجوی»، برای اولین بار داستان عشق لیلی و مجنون به طور مستقل در کتابی فراهم آمد.

در قرن هفتم، شهرت این عشق نامه و انتشار جزئیات آن داستان، به حدی رسید که هر جا پارسی زبانی شعر می‌گفت از آن چاشنی می‌گرفت. از آن جمله «مولانا جلال‌الدین محمد بلخی»، «فخرالدین عراقی» و «سعدی شیرازی» به نکات و حکایاتی دلکش اشارت کرده‌اند.

از شاعرانی که از قرن هشتم به بعد - چون «حافظ» و دیگران - به لیلی و مجنون اشارت کرده‌اند می‌گذریم و فقط به ذکر نام کسانی که این داستان را به رشته نظم آورده‌اند بسنده می‌کنیم. در خاتمه ناگفته نگذاریم که ضمن کتب خطی موزه بریتانیا، نسخه منظومی از لیلی و مجنون به لهجه کردی گورانی وجود دارد که به رغم ریو (جامع فهرست کتب خطی موزه بریتانیا) در اوایل قرن نوزدهم میلادی گفته شده است، اما

۱. لیلی و مجنون نظامی، بیت ۳۳۷ به بعد.

- گوینده آن معلوم نیست. اینک فهرستی از مشهورترین مثنویات لیلی و مجنون:
- (۱) لیلی و مجنون نظامی گنجوی: در سال ۵۸۴ به نظم آمده و به تصریح خود شاعر ۴۴۵۰ بیت است.
 - (۲) مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی: ۲۶۶۰ بیت است و به سال ۶۹۸ به نظم آمده است.
 - (۳) لیلی و مجنون عبدالرحمن جامی: در حدود ۳۸۶۰ بیت است و در سال ۸۸۹ به نظم در آمده است.
 - (۴) لیلی و مجنون مثالی کاشانی: حدود سال ۸۹۷ گفته شده، نسخه آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و ۳۲۲۰ بیت دارد.
 - (۵) لیلی و مجنون هلالی استرآبادی (جغتایی): شاعر به سال ۹۳۵ یا ۹۳۶ وفات یافته است و نسخه کتاب در موزه بریتانیاست.
 - (۶) لیلی و مجنون هاتفی جامی: وفات شاعر در ۹۲۷ هجری روی داده. هاتفی این کتاب را به دستور سید قاسم در شهر هرات و به اجازه دایی خود عبدالرحمن جامی در ۳۹۰۰ بیت سروده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است. این کتاب در سال ۱۷۸۰ میلادی در هند چاپ شده است.
 - (۷) لیلی و مجنون میر حاج: شاعر به سال ۹۰۶ وفات یافته و معاصر امیر علیشیر نوایی بوده است.
 - (۸) لیلی و مجنون قاسمی گنابادی: چند بیت آن در تذکره هفت اقلیم نقل گردیده و شاعر، معاصر شاه طهماسب (۹۸۴ - ۹۳۰ ه) بوده است.
 - (۹) لیلی و مجنون سهیلی: ناظم آن امیر نظام الدین احمد است که کاشفی، انوار سهیلی را به نام او پرداخته و در سال ۹۱۸ وفات یافته است.
 - (۱۰) لیلی و مجنون ضمیری: ناظم آن معاصر شاه طهماسب بوده است.
 - (۱۱) لیلی و مجنون مقصود بیک شیرازی: چند بیت آن در تذکره سامی نقل شده و ناظم معاصر سام میرزا بوده است.
 - (۱۲) نل و دمن فیضی هندی (۱۰۰۴ - ۹۵۴ ه): در حدود ۴۲۰۰ بیت است، نسخه آن

در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است و مکرر به چاپ رسیده.

(۱۳) لیلی و مجنون مکتبی شیرازی: به سال ۸۸۶ هجری قمری گفته شده، ۲۱۶۰ بیت است و مکرر به چاپ رسیده است.

(۱۴) لیلی و مجنون مهدی: شاعری مهدی تخلص که به سال ۹۲۴ درگذشته است. ذکر وی در «تحفه سامی» رفته و انتساب لیلی و مجنون به او از مرحوم تربیت است.

(۱۵) لیلی و مجنون چپ نویس: «سام میرزا» در تحفه سامی گوید: وی رساله ای در بحر لیلی و مجنون به نام من ساخت.

(۱۶) مجنون و لیلی محمد صادق نامی اصفهانی: شاعر به سال ۱۲۰۷ درگذشته. این کتاب یکی از پنج مثنوی «نامه نامی» اوست. نسخه این کتاب در کتابخانه مرحوم تربیت دیده شده است.

(۱۷) لیلی و مجنون فوقی یزدی: ناظم معاصر شاه عباس دوم (۱۰۷۷ - ۱۰۵۲ ه) بوده و مرحوم آیتی در «تاریخ یزد» از آن نام برده است.

(۱۸) لیلی و مجنون صبای کاشانی (وفات ۱۲۳۸ ه): نسخه آن در کتابخانه ملی ملک موجود است.

(۱۹) لیلی و مجنون عبدی بیک شیرازی (قرن دهم): رجوع به تذکره هفت اقلیم شود.

(۲۰) لیلی و مجنون کاتبی: رجوع به فهرست ریو شود.

(۲۱) لیلی و مجنون ثنایی (خواجه حسین ثنایی مشهدی) که به سال ۹۹۶ درگذشته. صاحب «کشف الظنون» این مثنوی را به وی نسبت داده است.

(۲۲) لیلی و مجنون هدایت الله رازی: او اصطبل دار شاه طهماسب و شاه عباس بوده است.

(۲۳) لیلی و مجنون اشرف مراغی: مرحوم تربیت در «تقویم» بدین مثنوی اشاره کرده است.

(۲۴) لیلی و مجنون تجلی (علی رضا تجلی شیرازی) که در اواخر قرن یازدهم می زیسته است.

(۲۵) لیلی و مجنون حکیم شفایی: مرحوم تربیت این مثنوی را به وی نسبت داده است. ناظم به سال ۱۰۳۷ درگذشته.

(۲۶) لیلی و مجنون سالم ترکمان: رجوع به کتاب «دانشمندان آذربایجان» تألیف

مرحوم تربیت شود.

- (۲۷) لیلی و مجنون اسیری تربیتی: رجوع به کتاب «دانشمندان آذربایجان» شود.
- (۲۸) لیلی و مجنون کاشف شیرازی (معاصر شاه عباس اول): در «تذکره نصر آبادی» لیلی و مجنون، عباس نامه و هفت پیکر او مذکور است.
- (۲۹) لیلی و مجنون نصیبی کرمانشاهی: رجوع به کتاب «دانشمندان آذربایجان» شود.
- (۳۰) لیلی و مجنون موجی: باید همان قاسم خان بدخشانی باشد که به سال ۹۷۹ هـ در گذشته است. رجوع به کتاب «دانشمندان آذربایجان» شود.
- (۳۱) لیلی و مجنون صاعدی: در «قاموس الاعلام ترکی»، زین الدین صاعدی خوشانی از شعرای قرن نه معرفی شده است.
- (۳۲) لیلی و مجنون حرفی: در هفت اقلیم ذیل شهر ساوه، بدین نام شاعری است و مرحوم تربیت در «دانشمندان آذربایجان» نیز این مثنوی را به حرفی نسبت داده است.
- (۳۳) لیلی و مجنون ملامراد بن میرزا جان (قرن یازدهم): صاحب تاریخ «قصص الخاقان» که در ۱۰۷۷ تألیف شده از این کتاب نام برده است.
- (۳۴) لیلی و مجنون سید حسن بن فتح الله: نسخه آن در ضمن خمسه او در موزه بریتانیا است و به سال ۱۰۳۸ هجری سروده شده است.
- (۳۵) لیلی و مجنون داود: خمسه او در موزه لندن موجود است.
- (۳۶) لیلی و مجنون ابوالبرکات لاهوری: «تذکره روز روشن» از خمسه او نام برده است.
- (۳۷) «چاه وصال» شعله اصفهانی (اواخر قرن یازدهم): داستان لیلی و مجنون را به نام چاه وصال به نظم آورده و نسخه آن در کتابخانه مجلس شورا موجود است.
- (۳۸) لیلی و مجنون هوس (میرزا محمد تقی): این مثنوی به زبان اردو است و نسخه آن در کتابخانه آصفیه دکن موجود است.
- (۳۹) لیلی و مجنون ناصر هندو: رجوع به آثار مرحوم تربیت شود.
- (۴۰) لیلی و مجنون روح الامین اصفهانی (اوایل قرن یازدهم): نسخه آن در کتابخانه ملی ملک تهران موجود است. هشت هزار بیت است با دیباجة نثری به نام سلطان محمد قلی قطب شاه.

- (۴۱) لیلی و مجنون امیر علیشیر نوایی (۹۰۶-۸۴۴ هـ) به ترکی: خمسة او در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است.
- (۴۲) لیلی و مجنون سودایی به ترکی: نسخه آن در کتابخانه کمبریج موجود است و در ۹۲۰ هـ نظم آن به انجام رسیده.
- (۴۳) لیلی و مجنون عبدالوهاب خیالی به ترکی: این شاعر معاصر سلطان سلیم اول (وفات ۹۲۶) بوده و در قاموس اعلام ترکی نام کتاب برده شده است.
- (۴۴) لیلی و مجنون عیسی نجاتی به ترکی (وفات ۹۱۴ هـ): ر.ک به کشف الظنون شود.
- (۴۵) لیلی و مجنون احمدی به ترکی: مرحوم تربیت در نامه دانشمندان آذربایجان از آن نام برده است.
- (۴۶) لیلی و مجنون صالح بن جلال به ترکی (وفات ۹۷۳ هـ): رجوع به کشف الظنون و قاموس اعلام ترکی شود.
- (۴۷) لیلی و مجنون خلیفه به ترکی: مرحوم تربیت از آن نام برده و شاید مراد خلیفه بن ابی الفرج بیضاوی باشد که از ادبای شافعی بوده و به سال ۱۰۱۰ هـ درگذشته است.
- (۴۸) لیلی و مجنون حمد الله بن آقاشمس به ترکی (وفات ۹۰۹ هـ): رجوع به کشف الظنون شود.
- (۴۹) لیلی و مجنون شاهی ادرنوی که به ترکی به سال ۸۸۱ هـ گفته شده است. رجوع به کشف الظنون شود.
- (۵۰) لیلی و مجنون خلیلی برسوی به ترکی: او پسر «لامعی» است که به سال ۹۳۸ درگذشته است.
- (۵۱) لیلی و مجنون فضولی به ترکی: این کتاب به سال ۱۲۶۴ در آستانه چاپ شده و دو نسخه خطی از آن در کتابخانه ملی ملک تهران موجود است.
- (۵۲) لیلی و مجنون بهشتی (سلیمان چلیپی) به ترکی: صاحب قاموس الاعلام گوید: هشت مثنوی ساخته و از سلطان بایزید فرار کرده و خدمت امیر علیشیر رسیده است.
- (۵۳) لیلی و مجنون سنان به ترکی: مؤلف معاصر سلطان بایزید خان است و صاحب

کشف الظنون گوید: نخستین کسی است که خمسه ترکی انشاء کرده است.^۱
 (۵۴) لیلی و مجنون ملهم عبدالله بخارایی که در سده نهم به نظم آمده و در موزه
 لنینگراد نگهداری می‌شود.
 (۵۵) مجنون و لیلی نویدی شیرازی.

□

این فهرستی از معروف‌ترین منظومه‌های لیلی و مجنون در گستره زبان و ادبیات فارسی بود. با این حال، تأثیر این عشق‌نامه در فرهنگ ایران زمین تنها به ادبیات خلاصه نمی‌شود، بلکه هنرهایی چون موسیقی و نقاشی نیز از تأثیر آن بی‌بهره نبوده‌اند. بدین ترتیب می‌توان ادعا کرد که کمتر داستانی در ادبیات فارسی چنین ماندگار و ریشه دار بوده است. همین حسن شهرت سبب شد که ما تحقیق خود درباره خمسه امیر خسرو دهلوی را با «مجنون و لیلی» او آغاز کنیم.

آنچه اکنون در دست شماست، مجلد سوم از خمسه امیر خسرو دهلوی است که نخستین و یکی از بهترین نمونه‌هایی است که به تبع لیلی و مجنون نظامی فراهم آمده و جزء یکی از نوادر آثار ادبی شرق است که از لحاظ ارزش هنری و فکری، ویژگی و فشرده‌گی موضوع، و سلاست و روانی بیان، مقامی بس والا و بالا دارد. امیر خسرو خود به ارزش این نوآوری اشاره کرده و می‌گوید:

می‌خواست بسی دل هوسباز کز سحر قدیم نوکنم ساز

بیرون دهم از دم درونی با جادوی رفته هم فسونی

آنگاه به تقلید خود از نظامی اعتراف نموده و می‌گوید:

پی در پی او چنان که دانم گفتم قدمی زدن توانم

از شیوه خود رمیده گشتم تسلیم همان جریده گشتم

چیدم به قلم نمونه‌ای پیش بردم زمین تکلف خویش

آرایش پیکر معانی شستم به سلامت و روانی

کآن مایه که صنعتی بود خام از شیوه من برون برد نام

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل عنوان لیلی.

بعد همسانی و هماهنگی کار خود را با نظامی مقایسه می‌کند:

زان سگه که مرد پر هنر داشت زین به نتوان نمونه برداشت
گر خود به زلال من شدی غرق ممکن نشدیش در میان فرق...
و این تنها یک ادعا نیست. کافی است برای اثبات مدعا به هر دو منظومه نظر نمود و زیبایی‌های هر دو بوستان را به تماشا نشست.

□

امیر خسرو برای بیان داستان لیلی و مجنون که حوادث آن را تاریکی نامرادی‌ها و امواج غم و دل‌تنگی‌ها فرا گرفته است، به تبع نظامی، بحر هزج مسدس اُخرب مقبوض (مفعول مفاعیلن فعولن) را که به قول نظامی بحر ی سبک و رونده است انتخاب کرده. او تصنیف این منظومه را ثمرهٔ ارشاد معنوی روح القدس دانسته و گفته است:

چون من به دو نامه زین ورق پیش راندم قلمی ز نکتهٔ خویش
از روح قُدس شنیدم آواز کای‌کرده لب تو گوش من باز
نی آن رقم خیال کردی بل جادویی حلال کردی
آن به که کنون در این تفکر کاهل نشوی به سفتن دُر

امیر خسرو مجنون و لیلی را با حمد و سپاس خداوند و مناجات به درگاه باری تعالی و نعت رسول اکرم و شرح معراج ایشان آغاز کرده و پس از مدح شیخ‌الطریقه نظام‌الدین اولیاء و مدح علاء‌الدین محمد خلجی با بیان سبب نظم کتاب و نصیحت فرزند خویش به پایان برده است.

پس از آن، امیر خسرو به ایجاز تمام به بیان عشق مجنون و لیلی مطابق آنچه نظامی آورده پرداخته، اما کم‌کم مسیر داستان را تغییر داده و آن را به گونه‌ای دیگر ساخته است. در داستان امیر خسرو عشق مجنون و لیلی به عشق حقیقی بسیار نزدیک می‌گردد و معنای «بی‌عشق مباد زندگانی» تبلور بیشتری می‌یابد.

سعی و تلاش امیر خسرو در بازآفرینی اثری بدیع، بدون کمترین تقلید از کلامات نظامی شگفت‌آور است. او حتی در استفاده از ردیف‌ها و قافیه‌ها سعی کرده از قوافی جدیدتری استفاده کند. در عین حال سعی نموده زیباترین ابیات منظومهٔ لیلی و

مجنون نظامی را به نوعی دیگر بازسازی کند. به طور مثال نظامی در نصیحت به فرزند خویش می‌گوید:

چون شیر به خود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش
امیر خسرو نظیر این بیت را در مکالمه میان مجنون و پدرش آفریده و در مقام استیصال پدر مجنون از نصیحت‌شنوی فرزند می‌گوید:

گر زان منی از آن من باش ورنه به صلاح خویشتن باش
بی اغراق بسیاری از ابیات امیر خسرو بر ابیات نظامی از لحاظ احساس و قدرت کلمات برتری دارد.^۱ هر چند او منظومه خویش را در مقایسه با شراب صاف نظامی، درد می‌داند و متواضعانه می‌گوید:

چون ساقی پیش صاف را برد عییم نکند کسی بدین درد
انتهای کتاب مجنون و لیلی الحق از پراحساس‌ترین و رقیق‌ترین قطعه‌های ادبی تاریخ ادبیات است. امیر خسرو داستان مرگ مجنون و لیلی را با مرگ برادر و مادر خود می‌آمیزد و یکی از اندوه‌بارترین صحنه‌های ماندن و رفتن را به تماشا می‌گذارد و معنای «از سنگ ناله خیزد روز وداع یاران» را تجلی می‌بخشد. ابیات پایانی این منظومه نیز به ذکر سال و ماه و تاریخ تصنیف منظومه و شمارگان ابیات باز می‌گردد و با دعا و امید در قبول اثر از سوی خوانندگان به انتها می‌رسد.

هر چند درباره خصوصیات این منظومه و ارزش‌های هنری و تاریخی آن سخن بسیار می‌توان گفت، اما ناگزیر از آن می‌گذریم و خوانندگان را به غور در دریای این نظم مواج دعوت می‌نماییم.

۱. امیر خسرو در بیان سرقات شعریه بیانی جالب دارد. حاصل این بیان این است که او میان «شاعر سارق» و «شاعر استاد» تفاوت ماهوی قائل می‌شود. به همین بیان پس از مطالعه خمسة امیر خسرو درمی‌یابیم که او با آنکه پی در پی نظامی به سخن سرایی پرداخته، در کار خود هرگز به تقلید محض آلوده نشده و با استادی خیره‌کننده‌ای به نظم اثر خویش پرداخته است. از این روی همان استحکامی که در ابیات نظامی وجود دارد، در ابیات امیر خسرو نیز هست. با این تفاوت که هر چه منظومه نظامی خوش خط و خال و قلم‌انداز و کرشمه ساز است، منظومه امیر خسرو روان، زیبا، پرحس و حال و جذاب می‌باشد.

□

این منظومه و منظومه‌های دیگر را امیرخسرو به نام علاءالدوله نگاشته و در نام، تاریخ تنظیم و تعداد ابیات آن آورده است.

نامش که ز غیب شد مسجل	«مجنون لیلی» به عکس اول
تاریخ ز هجرت آنچه بگذشت	سالش نودست و شش صد و هشت
بیتش به شمار راستی هست	جمله دو هزار و شش صد و شست

بنابراین، یقیناً امیرخسرو این مثنوی را در سال ۶۹۸ ه‍.ق (۱۲۹۹ میلادی) سروده است.

اما درباره تعداد ابیات، همان طور که ملاحظه می‌شود باید ۲۶۶۰ بیت باشد، ولی در هشت نسخه‌ای که مصحح روس اختلافات آن‌ها را آورده و در ۴ نسخه‌ای که این جانب ملاحظه کرده‌ام، نه تنها تعداد ابیات به ۲۶۶۰ بیت نمی‌رسد، بلکه میان ۲۵۴۷ تا ۲۶۱۲ بیت نوسان می‌کند. در نسخه شماره ۶ این بیت حذف شده، در نسخه اساس ۲۸۶۰ آمده که یقیناً غلط است، در سایر نسخه‌ها نیز همین ۲۶۶۰ بیت آمده. از طرفی ۱۲ نسخه مورد بررسی چنین عددی را تأیید نمی‌نمود. از سویی، در نسخه‌های ۳ و ۴ و ۵ کلمه هشت به شست در بیت پیشین تغییر کرده است. این تغییرات، این احتمال را تقویت نمود که در بیت مذکور تحریفی روی داده باشد. یعنی بیت در ابتدا به این صورت بوده است:

بیتش به شمار راستی گشت	جمله دو هزار و شش صد و هشت
------------------------	----------------------------

که در این صورت تعداد ابیات ۲۶۰۸ بیت می‌گردد که مطابق با واقعیت است. این احتمال را نزدیکی حرف (ها) به دندانه‌های حرف (شین) در خط نستعلیق قدیم قوت می‌بخشد. ضمن این که تعداد ابیات منظومه در نسخه اساس ۲۶۰۷ و در نسخه ایران ۲۵۹۷ بیت می‌باشد. در نتیجه، به نظر این جانب این منظومه دارای ۲۶۰۸ بیت است. این یکی از نکاتی بود که در نسخ روسیه و هند، مصححین متعرض آن نگشته بودند و امید است با این توضیح این مشکل رفع شده باشد.

کلامی در تصحیح کتاب حاضر

در یک تعریف کلی، نقد و تصحیح یک متن عبارت است از: به حاصل آوردن نسخه ای از یک اثر، براساس عرض دادن و مقابله کردن نسخه های خطی معتبر و موثق آن، به طوری که نسخه مذکور چه از جهت مفهوم و معنی و چه از بابت لفظ و صورت مطابق نخستین نسخه ای باشد که مؤلف عرضه داشته است، یا لااقل هیئتی داشته باشد که مؤلف اثرش را به مانند آن و یا نزدیک به آن فراهم آورده است.

اولین گام در تهیه چنین متنی «کتاب شناسی» آن اثر و تهیه عکس یا فیلمی از نسخ مورد نیاز است. بدیهی است هرچه این نسخ کم غلط تر، کامل تر و به زمان مؤلف نزدیک تر (یا به خط خود او) باشند، ارزش بیشتری داشته و بالعکس، هرچه از زمان مؤلف دورتر و اغلاط آن ها بیشتر باشد دارای ارزش کمتری خواهند بود.

متأسفانه، تاکنون هیچ یک از آثار امیرخسرو که به خط خود شاعر یا در زمان حیات او استنساخ شده باشند در دست نیست^۱ و در هیچ یک از منابع تدقیقی نیز درباره وجود چنین نسخه ای اطلاع داده نمی شود. لیکن نسخ خطی فراوانی از این شاعر که از قرن هشت هجری به بعد به وسیله کاتبان مختلف استنساخ گردیده اند در کتابخانه ها و موزه های معروف جهان نگهداری می شود.

مقایسه نسخه های مختلفی که در دست بوده است نشان می دهد که در کلیه این آثار نواقص ناشی از سهل انگاری کاتبان، تحریف ها، اضافات و بالاخره تفاوت های فاحش بسیار وجود دارد. به همین دلیل، نیاز مبرم به ترتیب متن علمی و انتقادی آثار این شاعر گرانقدر احساس می گردید. البته محققین شرقی و خاورشناسان باختر و شوروی درباره حیات و آثار شاعر به طور کلی و یا درباره بعضی آثارش به طور خاص مطالعاتی به عمل آورده اند ولی تدقیقات مزبور یا تمام آثار گرانبهای شاعر را

۱. بعضی به اشتباه نسخه مورخ ۷۵۶ هـ ق را که در ازبکستان نگهداری می شود به خط امیرخسرو دهلوی می دانند، در صورتی که محققین این نسخه را از آن حافظ شیرازی شمرده اند. در صفحات آتی خواهیم آورد که در مورد این نسبت هم اختلاف آرا وجود دارد.

دربرنمی‌گیرد و یا به دلایل مختلف، دارای اغلاط فاحش و بی‌شماری است. از این میان پنج‌گنج یا خمسة امیر خسرو و به ویژه منظومه مجنون و لیلی که در میان آثار وی مقام شامخی را داراست، چنان که باید مورد بررسی قرار نگرفته است.

این منظومه سه بار در هندوستان به چاپ رسید: یکی به سال ۱۸۲۸ م. در کلکته، دیگری به سال ۱۸۶۹ م. در لوکناو و سومی به سال ۱۹۱۷ م. در شهر علی‌گره. آن طور که از مقدمه این کتب برمی‌آید، متن منظومه‌ها تنها از روی چند نسخه خطی موجود در هندوستان ترتیب داده شده که متأسفانه خصوصیات این نسخ در مقدمه هیچ یک از این کتب ذکر نشده است. گاهی در برابر مصراع‌ها یا در حواشی کتاب، مصحح به اختلاف نسخ اشاره‌ای کرده، اما معین ننموده که این اختلافات به کدام یک از نسخ مربوط می‌باشند.

دانشمندان روسی هم به مناسبت هفتصدمین سال تولد امیر خسرو دهلوی اقدام به تصحیح خمسة او نموده‌اند. از این میان مثنوی مجنون و لیلی از روی هفت نسخه خطی و یک نسخه چاپ سنگی که همان نسخه دانشگاه علی‌گره است، ترتیب داده شده است که شرح این نسخ را در صفحات آتی خواهیم آورد. دقت و اهتمام مصحح روس در ترتیب و تدوین متن اثر - علی‌الخصوص وسواس و دقتش در ضبط اختلافات نسخه‌های بدل - قابل تقدیر است و از این باب می‌تواند برای جامعه ادبی کشورمان اسباب تنبّه و هوشیاری باشد، اما به واسطه آشنا نبودن این مصححین با روح زبان فارسی و عدم توجه ایشان به معانی ابیات و کلمات، این نسخه دارای اغلاط فاحشی است که در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

مثلاً در این بیت:

آهو به زمانش بی‌تظلم پیشانی شیر خارد از شَم

کاتبان بسیاری زمانش را به صورت «زبانش» نوشته‌اند و مصحح روس هم همان را تبعیت نموده است. حال آن که خاریدن پیشانی شیر با زبان و سم امکان‌پذیر نیست و اصلاً مقصود شاعر این نیست، بلکه منظور مبالغه در عدالت خواهی و عدل‌گستری پادشاه زمانه است.

یا در این بیت:

گنجی که گرفت شحنة در جنگ سالار ستاندش نه سرهنگ
که مصحح روس بی توجه به معنای شحنة (داروغه و حاکم نظامی) و عدم دخالت او
در جنگ و بدون توجه به معنای تملک کردن و غصب نمودن که مترادف با واژه «در
چنگ گرفتن» است و کلمه «ستاند» آن را تقویت می‌کند، تنها به واسطه این که حرف «ج»
و «چ» هر دو به یک صورت نوشته می‌شده‌اند - و فقط به خاطر رعایت جناس میان گنج و
جنگ و ترادف معنایی سالار و سرهنگ که مناسب با جنگ هستند - آن را به همان
صورت باقی گذاشته است و از صورت صحیح بیت غافل مانده:

گنجی که گرفت شحنة در جنگ سالار ستاندش نه سرهنگ
یا در این بیت:

دیوی که بود ز حاضران دور کش جفت کند فرشته یا حور
کلمه «یا» را «با» انگاشته و معنا و ترکیب کلام را ناهمگون ساخته است. و از این دست
اشتباهات در این متن فراوان است که ما از آن به جهت طولانی نشدن بحث می‌گذریم.

□

روش ما در تصحیح این متن روش میانه‌ای بود از «تصحیح بر اساس نسخه اساس» و
«تصحیح التقاطی» که از آن در عرف تصحیح متون به روش «بینابین» یاد می‌کنند. بدین
صورت که ابتدا نسخه‌ای را اساس قرار دادیم، اما نه اساس مطلق، بلکه اساس نسبی؛
یعنی هر جاضبط نسخه اساس مرجوح می‌نمود و ضبط نسخه‌های دیگر راجح، با توجه
به مؤیداتی که ضبط نسخه‌های دیگر را مسلم می‌داشت، ضبط مغلوط نسخه اساس را
از متن بیرون آوردیم و جای آن را با ضبط معتبر نسخه‌های دیگر کمال بخشیدیم. در
عین حال از شیوه «تصحیح قیاسی» نیز در آن جا که امکان تصحیح از روی نسخه‌ها
وجود نداشت غافل نبوده‌ایم.

۱۰

ارزش نسخه‌ها و شرح خصوصیات آن

کتاب حاضر از روی نسخ زیر تهیه گردیده است:

(۱) نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان شوروی (شهر تاشکند)

شماره ثبت ۱۰۱۱-۲۱۷۹.

این نسخه «خمس» امیرخسرو است و دارای ۱۹۵ ورق می‌باشد. منظومه «مجنون و لیلی» در این نسخه از ورق ۱۳۱ آغاز و به ورق ۱۵۹ خاتمه می‌یابد. متن اثر در داخل کادری شامل چهار ستون نوشته شده و در هر صفحه ۵۰ بیت موجود است. شیوه خط آن اختلاطی از نسخ و ثلث و آمیخته با برخی از عوامل شکسته نستعلیق می‌باشد. اسم کاتب و تاریخ کتابت منظومه «مجنون و لیلی» در آن ذکر نشده است، لیکن در آخر مثنوی‌های دیگری که قبل از «مجنون و لیلی» یا بعد از آن قرار گرفته‌اند، تاریخ ختم و نام کاتب ذکر شده^۱ و نشان می‌دهد که چهار منظومه «خمس» در سال ۷۵۶ هـ ق استنساخ شده، لذا می‌توان نتیجه گرفت که «مجنون و لیلی» نیز در همین سال رونویسی شده است. در این نسخه ۳۱ سرسخن و ۲۶۰۷ بیت وجود دارد.

مشخصات این نسخه به شرح ذیل است:

- (۱) در آن حروف فارسی «پ، چ، ژ، گ» به صورت «ب، ج، ز، ک» نوشته شده است.
- (۲) حروف «که» و «کی» در این نسخه فقط به شکل «که» استعمال شده است.
- (۳) در این نسخه، کسره اضافه در کلمات مختوم به «الف»، غالباً به صورت همزه (هواء، نداء، نواء، آواز هاء) نشان داده شده است.

۱. طبق نظریه پرفسور آ.آ. سیمونوف، «شیرین و خسرو»، «آینه اسکندری» و «هشت بهشت» به وسیله شاعر مشهور «حافظ شیرازی» نسخه برداری شده است. ولی بعضی از متخصصان، از جمله «مرحوم دکتر محمد معین» این موضوع را قبول ندارند. عده ای نیز به اشتباه گمان کرده اند که این نسخه به خط امیرخسرو دهلوی است که چنانچه پیش از این گفتیم هیچ یک از آثار امیرخسرو به خط خود او در دست نیست. به هر حال، در انتهای منظومه مطلع الانوار آمده است: «... کتبه العبد الفقیر... احمد بن ولی بن عبدالله الشیرازی عفا الله عنهم فی يوم الثلاثاء ثالث عشر جمادی الاول سنه ست و خمسين سبعمائه» و در انتهای «هشت بهشت» نام کاتب چنین آمده: «... محمد بن محمد بن محمد الملقب بشمس الحافظ الشیرازی».

۴) در اکثر موارد، کلمات «آنکه، آنچه، چنانکه، هر چه و بلکه» به شکل قدیم خود: «آنک، آنچ، چنانک، هرچ و بلک» نوشته شده است.

۵) بعضی کلمات نقطه‌دار در نسخه خطی بدون نقطه نوشته شده‌اند.

۶) گاهی در نسخه خطی به واسطه خصایص زبانی آن دوره، «ذال» به جای «دال» بکار رفته است.

۷) در نسخه خطی در زیر حرف «ی» دو نقطه و در زیر حرف «س» سه نقطه گذاشته شده است.

۸) در نسخه خطی «ها»ی غیر ملفوظ همراه «ها»ی جمع ساقط شده: سینه‌ها، مویه‌ها.

۹) در این نسخه «می» و «به» به صورت پیوسته ضبط شده است.

این نسخه نسبت به نسخ دیگری که به طور کلی از آن‌ها اطلاع حاصل کردم، قدیمی‌ترین، کم‌نقص‌ترین و در دسترس‌ترین نسخه بود. به همین دلیل، بنده نیز چون مصتح روس آن را نسخه اساس متن خود قرار دادم.^۱

۲) نسخه خطی موزه تاریخ ادبیات آذربایجان به نام نظامی، وابسته به فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی، نمره ثبت ۲.

این نسخه شامل «خمس» امیر خسرو دهلوی و «خمس» نظامی در یک جلد است. «م. س. سلطائف» نامزد علوم فیلولوژی، درباره این نسخه اظهار عقیده کرده و قدمت این نسخه را حداقل ۲۰۰ سال و حداکثر ۴۰۰ سال قبل تخمین زده است.

در آخر این نسخه خطی در اوراق شماره ۶۹۸ و ۷۰۰ قصیده‌ای وجود دارد که از ابیات ذیل آن، می‌توان سراینده قصیده، کاتب نسخه و تاریخ استنساخ را تعیین نمود:

از دعای دولتش تاریخ را کردم حساب تا مهندس پیشه بیرون آرد از هنجار خویش
مطلعی دیگر بگو داوودیا بهر غزل تا نمایی شاعران را صنعت اشعار خویش

چنانکه از دو بیت فوق مستفاد می‌شود نام سراینده قصیده «داوودی» و کاتب نیز

۱. نسخه دیگری در فهرست کتب «دار الکتب شهر قاهره مصر» از خمس امیر خسرو وجود دارد که تاریخ کتابت آن نیز ۷۵۶ هجری است. این کتاب را بنده ندیده‌ام، اما قول مساعد در رویت آن گرفته‌ام و لذا امید است از آن کتاب در تصحیح سایر مثنوی‌های خمس و چاپ دوم مجنون و لیلی استفاده گردد.

خود او بوده است، زیرا متن نسخه و قصیده با یک خط نوشته شده است. از عبارت «دعای دولتش» نیز، پس از استخراج به حساب ابجدی، تاریخ استنساخ نسخه یعنی سال ۸۲۵ هجری (۱۴۲۲ - ۱۴۲۱ م) به دست می‌آید. یکی از عوامل دیگری که دلیل انتساب این نسخه به قرن ۱۵ می‌باشد، املاء و شیوه خط آن است. در این نسخه نیز، مانند نسخه خطی یک، قواعد املائی معمول قبل از قرن ۱۵ به کار رفته است.^۱

۱. ترتیب دهنده متن علمی و انتقادی «هشت بهشت» آقای «جعفر افتخار» درباره این نسخه می‌گوید: «ترتیب دهنده متن علمی و انتقادی «معجون و لیلی» آقای طاهر محرم اوف، با استناد به این دو بیت «داوودی» را کاتب و ترکیب «دعای دولتش» را تاریخ استنساخ برشمرده است. حال آن که ما با توجه به اسلوب نگارش، طرز آرایش، نوع کاغذ و سبک صحافی و... این نسخه، تاریخ کتابت آن را در اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ میلادی می‌دانیم. در زمینه ابیات فوق می‌توان گفت که اولاً داوودی سراینده قصیده است نه کاتب نسخه، ثانیاً اگر ترکیب دعای دولتش را ماده تاریخ فرض کنیم در این صورت، تاریخ سرایش قصیده را خواهیم داشت، نه تاریخ استنساخ نسخه را. ترکیب «دعای دولتش» به نظر ما در قصیده داوودی بی پایه و اساس نیست. شاید اشاره به دعای دولتی باشد که آخرین ابیات منظومه «هفت پیکر» نظامی گنجوی را تشکیل می‌دهند:

دولتی باش هر کجا باشی	در رکابت فلک به فراشی
دولت را که بر زیادت باد	خاتم کار بر سعادت باد!

همچنین احتمال می‌رود که قصیده مذکور در پایان نسخه دیگری که عمل استنساخ از روی آن انجام شده وجود داشته و از آن نسخه به نسخه اخیر منتقل شده است و از آنجایی که کاتب این نسخه هویت خود و تاریخ استنساخ را در پایان نسخه قید ننموده، ماده تاریخ «دعای دولتش» سهواً تاریخ استنساخ و «داوودی» که سراینده قصیده است، کاتب نسخه به شمار آمده است.

مقایسه و مقابله این نسخه، با نسخه خطی متعلق به موزه «آ.آ. سیمونوف» واقع در شهر «دوشنبه» تا حدودی نظر ما را در این زمینه تقویت و تأیید نمود.

نسخه متعلق به موزه سیمونوف، تحت شماره ۱۰۲ حفظ می‌گردد و حاوی دیوان های غزلیات امیر خسرو دهلوی می‌باشد. این نسخه وجوه مشترک متعددی با نسخه خطی مورد بحث ما دارد. وجوه مشترک یاد شده را در جنس کاغذ، اسلوب آرایش، صحافی، قطع، رنگ جلد، شیوه کتابت عنوان ها، خصوصیات نگارش متن، شماره ابیات هر صفحه، کادربندی، تعداد اوراق و... می‌توان دید. علاوه بر آن، تاریخ استنساخ نسخه موزه سیمونوف در آخرین صفحه آن ۱۰۱۸ هجری قید شده است که برابر با ۱۶۱۰-۱۶۰۹ میلادی است. به نظر ما هر دو نسخه خطی مورد بحث، در اوایل قرن هفدهم میلادی از طرف کاتب واحدی که هویت خود را در هیچ یک از دو نسخه قید ننموده استنساخ شده است. هر دو نسخه فوق الذکر، در مجموع، عمده ترین آثار و میراث ادبی مشهور دو شاعر خمسة سرا- نظامی و امیر خسرو- را دربر می‌گیرند. بدیهی است که این دو نسخه خطی، درگذشته در کنار هم بوده و بعدها از هم فاصله گرفته اند.»

قطع نسخه ۱۸×۲۸ سانتی متر و مشتمل بر ۷۰۰ ورق می‌باشد. متن خمسه نظامی در وسط صفحه، در داخل کادر و متن خمسه امیر خسرو در حاشیه، به وسیله کاتب واحدی به خط نستعلیق با مرکب سیاه روی کاغذ زرد شفاف نگاشته شده است. نسخه خوب مانده است. در هر یک از صفحات آن ۱۹ بیت از متون خمسه نظامی و ۱۸ بیت از اشعار امیر خسرو دهلوی جای داده شده است.

متن در داخل کادر طلایی و لاجوردی رنگ قرار داده شده است و نخستین صفحه آن مذهب و منقوش به نقوش نباتی و هندسی بوده با ترجیعی بسیار ممتاز تزئین یافته است. در گوشه‌های حاشیه صفحات اغلب گل و شاخ و برگ تصویر شده است. سرآغاز منظومه‌های نظامی گنجوی با سفیدآب روی مستطیل‌هایی نوشته شده است که متن آن‌ها طلایی رنگ و دارای نقش و نگار می‌باشد.

سرسخن‌های منظومه عموماً با خط زرین و سرسخن‌های «اقبال‌نامه» و دیگر منظومه‌های خمسه امیر خسرو در حاشیه قرار گرفته و با شنگرف نگاشته شده است. نام هر یک از منظومه‌های امیر خسرو در ابتدای آن‌ها با سفیدآب در داخل یک لوزی مذهب و منقش نوشته شده. منظومه «مجنون و لیلی» دارای ۳۰ سرسخن و ۲۵۸۹ بیت می‌باشد.

۳) نسخه خطی موزه بریتانیا (لندن).

این نسخه شامل کلیات امیر خسرو است. مصتح روس درباره این نسخه اطلاع جامعی نداده است؛ زیرا از این «کلیات» تنها عکس منظومه «مجنون و لیلی» در دسترس آنها بوده است. در این کتاب متن دیوان امیر خسرو در وسط صفحه، در دو ستون و مثنوی‌های او در حاشیه به خط نستعلیق نوشته شده است. منظومه «مجنون و لیلی» در این نسخه شامل ۸۰ ورق و هر صفحه حاوی ۱۷ بیت می‌باشد و از آن چند بیت حذف شده، مقدار زیادی ابیات مکرر و اضافی نیز در آن دیده می‌شود. در این نسخه، دو قطعه مینیاتور و ۳۲ سرسخن وجود دارد و با مجموع اشعار اضافی و مکرر شامل ۲۵۶۷ بیت و یک مصرع می‌باشد. در خاتمه منظومه، تاریخ استنساخ به شرح ذیل آورده شده است:

«تممت هذا المجنون لیلی من تاریخ شهر صفر سنه اثنی عشرین و تسعمائة من هجرة النبوية»^۱

(۴) نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد به نام سالنیکوف شدترین.

این نسخه نیز «کلیات» امیر خسرو دهلوی است که مجموعاً حاوی ۸۹۹ ورق است. اندازه آن ۲۵×۱۸ سانتی‌متر بوده و کتاب به خوبی حفاظت شده است. از نقش مهر مدوری که بر روی نخستین صفحه کتاب وجود دارد معلوم می‌شود که متعلق به کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی بوده است. کتاب روی کاغذ نازک و شفاف با مرکب سیاه و به شیوه نستعلیق نوشته شده است، جلد آن چرمی و با نقوش جالب تزئین یافته است.

این نسخه حاوی آثار ذیل می‌باشد: خمسه، غزلیات، مثنوی‌های «قران السعدین»، «نه سپهر»، «خضرخان»^۲ و «فتح الفتوح» و دیوانهای «تحفة الصغر»، «وسط الحیوة»، «غرة الکمال» و «بقیة النقیة».

دیوان و غزلیات در وسط صفحات در داخل چهارچوبی سیاه رنگ در دو ستون و مثنوی‌ها در حاشیه اوراق نوشته شده‌اند. منظومه مجنون و لیلی در اوراق ۲۱۹ تا ۲۹۴ گنجانیده و کتاب «لیلی و مجنون» نامیده شده است و هر صفحه شامل ۱۸ بیت می‌باشد. اسم منظومه با سفید آب در داخل کادری لوزی شکل که زمینه آن آبی رنگ و منقوش می‌باشد نوشته شده است. سرسخنها گاه با یک رنگ (مثلاً کاملاً با آب طلا) و گاه با چند رنگ (مثلاً خط اول با رنگ قرمز تند، خط دوم با آب طلا، خط سوم با رنگ قرمز و خط چهارم با رنگ آبی) نوشته شده است. تناوب رنگها در سرسخنهای مختلف عوض می‌شود.

در خاتمه منظومه، در ورق ۲۹۴ تاریخ استنساخ به شرح ذیل آورده شده است: «تممت هذا الكتاب الموسوم بمجنون لیلی فی غرة ذی حجه سنه ثلاث عشرین و

۱. این منظومه مجنون و لیلی را به تاریخ ماه صفر سال ۹۲۲ هجرت نبوی [مطابق با مارس ۱۵۱۶ میلادی] پایان دادم.

۲. این عناوین مطابق عناوین نسخه خطی است.

تسعمائة^۱ از جملاتی که در پایان مثنوی مطلع الانوار آمده می‌توان فهمید که کاتب این نسخه شخصی به نام «محمود بن محمد» بوده است. منظومه دارای ۳۲ سرسخن و ۲۵۸۶ بیت است که مقداری از ابیات آن ناقص بوده و بعضی اشتباهات در آن دیده می‌شود.

(۵) نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد به نام سالتیکوف شدرین. این نسخه هم شامل کلیات امیر خسرو دهلوی است. اندازه آن ۲۸×۱۸ سانتی متر، کاغذش ابریشمی و جلدش چرمی، سیاه رنگ، ضخیم و مزین با نقش و نگار است. نسخه شامل ۷۸۵ ورق می‌باشد که هم به ترتیب صفحه و هم به ترتیب ورق شماره گذاری شده است. «کلیات» به خط نستعلیق با مرکب سیاه و به خط کاتب واحدی نوشته شده است. متن دیوانهای شاعر در دو ستون در داخل کادری سیاه رنگ و خمسه و سایر مثنویهایش در حاشیه نوشته شده است.

در نخستین صفحه کلیات شرح ذیل به چشم می‌خورد: «صاحبه خلیل الله الحسینی بتاريخ سه شنبه غره شهر شوال ۹۹۱ [مطابق با ۱۸ اکتبر سال ۱۵۸۳ م] مطابق با روز چهارشنبه در باغ کوشک موضع تفت من اعمال دار العبادہ یزد که از شهرت، احتیاج تعریف نیست، مرقوم قلم شکسته شد.»

علاوه بر این بر روی مهر مدور کوچکی نام «خلیل الله غلام شاه حمزه» خوانده می‌شود و در جای دیگر عبارتی نوشته شده است که تعلق کتاب را به کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی نشان می‌دهد.

منظومه «مجنون و لیلی» دارای ۳۳ سرسخن و شامل ۲۵۵۶ بیت و یک مصرع می‌باشد. در این نسخه اغلاط مشاهده می‌شود.

(۶) نسخه خطی کتابخانه کتب خطی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی، شماره ثبت

M.248/11543

این نسخه «خمسه» امیر خسرو دهلوی و مجموعاً شامل ۲۴۳ ورق می‌باشد. جلدش

۱. این کتاب موسوم به مجنون لیلی در تاریخ اول ذی حجه سال ۹۲۳ هجری [۱۵ دسامبر ۱۵۱۷ میلادی] خاتمه پذیرفت.

چرمی سیاه رنگ است که بر روی آن نقش و نگاری زیبا دیده می‌شود. اندازه آن ۱۸/۵×۲۸/۵ سانتی متر، کاغذش زرد رنگ و شفاف و ضخیم می‌باشد. خمسه به خط خوانای نستعلیق با مرکب سیاه نوشته شده و هر صفحه دارای ۳۶ بیت است. اسم ناسخ و تاریخ استنساخ «خمسه» در آخرین ورق (۲۴۳) به شرح زیر ذکر شده است: «فی تاریخ شهر رجب المرجب سنه خمس ثمانین تسعمائة ۹۸۵ [مطابق با سپتامبر ۱۵۷۷ م] کتبه الفقیر خلیل بن درویش محمد الجامی».

متن خمسه در داخل کادری دو رنگ (یکی طلایی و دیگری لاجوردی) نوشته شده است. در وسط هر یک از اوراق ۲ و ۳، پنج بیت در دو ستون نوشته شده و حاشیه همین صفحات و اوراقی که در آنها سرسخنهای منظومه‌ها وجود دارد، با نقش و نگار تزئین یافته و مذهب شده‌اند. کلیه سرسخنهای منظومه «مطلع الانوار» و سرسخنهای منظومه «آیینه اسکندری» از ورق اول تا ورق ۲۲۷ در داخل کادر سیاه با مرکب سرخ نوشته شده است. در سایر مثنویهای خمسه، همان کادر سیاه موجود است، اما متن عناوین نوشته نشده و محل آن خالی است.

متن منظومه «معجون و لیلی» تا اندازه‌ای نزدیک به متنی است که در سال ۱۹۱۷ میلادی از طرف دانشگاه علی‌گره هندوستان به چاپ رسیده است. تعداد بیت‌ها ۲۴۷۴ و برای عناوین منظومه ۳۵ جای خالی گذارده شده است.

(۷) نسخه خطی کتابخانه دولتی عمومی لنینگراد به نام سالتیکوف شدرین.

این نسخه تنها شامل منظومه «معجون و لیلی» می‌باشد. اندازه آن ۱۸×۲۶ سانتی متر و کاغذش ضخیم است. اثر با خط نستعلیق و مرکب سیاه و نام آن در سرآغاز با سفید آب نوشته شده است. سرسخنهای موجود در منظومه با رنگهای گوناگون: طلایی، سرخ و لاجوردی نوشته شده است. جلد نسخه نازک اما محکم است و هر دو طرف آن زرکوبی بوده و خالهایی با رنگهای گوناگون بر آن نقش شده است. متن منظومه در ۳۴ ورق گنجانده شده است. در هر صفحه کادری با چهار خط به رنگهای مختلف کشیده شده و به چهار ستون تقسیم گردیده و در آن ۳۸ بیت نوشته شده است. رنگ کاغذ این نسخه در هر ورق متفاوت بوده، گاهی سرخ، گاهی لاجوردی، گاهی سبز و بعضاً خاکستری و

زرد می‌باشد و هر صفحه آن زرافشان است. این نسخه شامل ۵ مینیاتور، ۲۶ عنوان و ۲۱۷۳ بیت است. روی دو صفحه اول و آخر منظومه، اشکال مختلف حیوانات و پرندگان و نباتات به نحوی بسیار جالب نقاشی شده است.

در نخستین صفحه کتاب، مهر مدوری زده‌اند که روی آن عبارت «وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه» خوانده می‌شود. زیر این مهر چند سطر به شرح ذیل وجود دارد: «وقف نمود این کتاب را کلب آستانه حضرت علی بن ابی طالب ۷، عباس الصفوی بر آستانه متبرکه شاه صفی الرحمة که هر که خواهد بخواند، مشروط آنکه از آن آستانه بیرون نبرند و هر کس بیرون برد شریک خون حضرت امام حسین علیه السلام بوده باشد، ۱۰۲۲».

تاریخ استنساخ این نسخه معلوم نیست، لیکن با استناد به تاریخ وقف ۱۰۲۲ هجری (مطابق با ۱۶۱۳ م) می‌توان گفت که اثر قبل از سال مزبور استنساخ شده است. در خاتمه اثر، اسم کاتب منظومه به این شرح آورده شده است: «و تمت علی ید احقر الکاتبین سلطان محمد الهروی».

در این نسخه، گاهی چند بیت در صفحات مختلف، گاهی متن یک و یا چند صفحه حذف شده و در آن بعضی اشتباهات مشاهده می‌شود. این نسخه با وجود برخی نواقص از این لحاظ که بعضی کلمات نامفهوم و دشوار موجود در سایر نسخه‌ها را صحیح نوشته است جالب توجه می‌باشد.

۸) نسخه چاپ سنگی دانشگاه شهر علی گره هندوستان

این کتاب شامل ۳۳ سرسخن و ۲۶۱۲ بیت می‌باشد و از طرف «مولانا محمد حبیب الرحمن خان صاحب حسرت شروانی»، معلم دانشگاه اسلامی علی گره برای چاپ تهیه، و به سعی و اهتمام «محمد مقتدی خان شروانی» منتشر شده است. محمد حبیب الرحمن خان صاحب حسرت شروانی، مقدمه مبسوطی نیز به زبان اردو بر این اثر نوشته است. زحمت وی در تصحیح و تدقیق متن منظومه و همچنین تحریر مقدمه آن به منظور آشنا ساختن خوانندگان اردو زبان با فکر و مضمون اثر به عنوان نخستین گام در این راه مورد تقدیر می‌باشد، اما به هر حال این نسخه را نمی‌توان رضایت بخش دانست.

چنانکه در مقدمه مزبور ذکر گردیده، متن منظومه تنها از روی چند نسخه خطی موجود در هندوستان ترتیب داده شده است. متأسفانه خصوصیات نسخ خطی مورد استفاده برای ترتیب متن مزبور، در مقدمه ذکر نشده است. گاهی در برابر مصراع‌ها در حواشی کتاب اختلافات نسخ ذکر شده است، اما ترتیب دهنده متن ذکر نمی‌کند که این اختلافات به کدام نسخه‌ها مربوط می‌باشد. در متن منظومه یک رشته اشتباهات وجود دارد که محتاج به تصحیح می‌باشد.

این نسخه نیز با وجود داشتن بعضی نواقص و کمبودها در ترتیب متن حاضر، برای قرائت و روشن ساختن بعضی کلمات نامفهوم و دشوار مورد استفاده قرار گرفته است.

۹) نسخه خطی کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی رحمته الله قم، با شماره ثبت ۱۱۸۸۰

این نسخه، خمسه امیر خسرو است و شامل هر پنج منظومه می‌باشد. اندازه آن ۲۵ × ۱۶/۵ سانتی متر است و بر روی کاغذ خانبالغ نوشته شده است.

اثر دارای پنج سرلوح زیبای عصر تیموری مذهب با زمینه لاجوردی، همراه با گلبرگ‌های طلایی و الوان و مجدول به طلا و زرنگار با قرینه سازی هنرمندانه است. در جوف سرلوح‌ها نام کتاب‌های پنج‌گانه با خط طلایی نوشته شده است. تمام صفحات کتاب مجدول به طلا و لاجورد و مشکی بوده و سطور ۲۱ گانه کتاب در چهار ستون که بین هر ستون هم جداول طلا صورت گرفته تنظیم گشته است.

این نسخه ندرتاً در حواشی تصحیح گردیده است. اثرات رطوبت در کتاب ملاحظه می‌شود، اما خوشبختانه متن کتاب از خرابی مصون مانده است. برگ آغاز کتاب از قسمت انتهایی آسیب دیده، به طوری که ۶ بیت آن ساقط گشته است؛ بعدها این قسمت ترمیم گشته، ولی جای اشعار همچنان خالی است.

بر روی برگ اول چند بیت شعر و یک مهر نقش دار وجود دارد که بر روی آن کلمات «الفقیر الحقیر حنفی زاده» به چشم می‌خورد. همچنین به خط شکسته نوشته شده است: «خمسه امیر خسرو دهبوی در سنه هشت صد و یازده هجری قمری، یعنی در حدود صد سال بعد از امیر خسرو نوشته شده. به مبلغ سیصد و پانزده تومان خریداری شد. دیماه ۱۳۳۳». در انتهای سطور نیز، نام «ع. بیات» (عبدالاحسین بیات) دیده

می‌شود. در پایان کتاب اول، دوم و سوم یک مهر مربع وجود دارد که عبارت «افوض امری الی الله عبده محمد صالح ۱۲۷۷» بر روی آن حکاکی شده، در پایان کتاب چهارم نیز یک مهر بیضی شکل با نام «محمد صالح» دیده می‌شود.

متن منظومه‌ها در این نسخه با مرکب سیاه و عناوین در کادرهای مربع یا مستطیل با مرکب قرمز نوشته شده است.

خط کتاب نستعلیق قدیم و مربوط به اوایل دوره نستعلیق است. تاریخ کتابت آن به طوری که در پایان منظومه‌های «شیرین و خسرو» و «مطلع الانوار» بدان تصریح شده سال ۸۱۱ ه‍.ق است،^۱ ولی متأسفانه کاتب آن معلوم نیست. این نسخه ۴۳۴ صفحه و ۲۱۷ برگ دارد. منظومه «مجنون و لیلی» در آن از صفحه ۹۷ آغاز و به صفحه ۱۲۹ پایان می‌پذیرد و مجموعاً دارای ۲۵۹۷ بیت است. این نسخه بسیار کم غلط و کامل است و با نسخه شماره یک مکتوب در سال ۷۵۶ در اکثر قریب به اتفاق موارد منطبق است. از جهت صحت و سلامت و روشن کردن بعضی کلمات نامفهوم نیز بسیار گرانبهاست.

این نسخه، «قدیمی ترین نسخه ایران» است و در حقیقت، در تحقیق ما دومین نسخه مورد اطمینان بوده است؛ ولی ما به جهت حفظ امانت در استفاده از نسخه مسکو آن را نسخه شماره ۹ قرار دادیم. جلد این نسخه تیماج زیتونی مایل به آجری است.

۱۰) نسخه خطی کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی رحمته الله قم با شماره ثبت ۱۱۹۱۲

این نسخه شامل سه منظومه «شیرین و خسرو، لیلی و مجنون و مطلع الانوار» به ترتیب یاد شده است. اندازه کتاب ۲۷×۱۷ سانتی متر و دارای کاغذ متن و حاشیه جداگانه است. نوع کاغذ متن «ختایی» و حاشیه «کاغذ فرنگی» است. رنگ کاغذ متن حنایی و رنگ کاغذ حاشیه سفید متمایل به صورتی است. عنوان‌های این نسخه در کادرهای مربع یا مستطیل و با مرکب سیاه نگاشته شده است. این نسخه دارای سه سرلوح زیبای عصر تیموری مذهب با زمینه لاجورد، همراه با گلبرگهای طلایی و الوان است و نام کتابها به صورتی زیبا به خط ثلث در جوف سرلوحه‌ها نوشته شده است. تمام

۱. در انتهای مطلع الانوار آمده است: «احمد الله علی ان اتار فوادی بانوار الفواید و آثار فکری بآثار الفراید حتی تطلعت عین المعانی من مطلع الانوار نوره الله ما طلع المیزان فی اللیل و النهار سنه ۸۱۱».

صفحات کتاب مجدول به طلا و سبز و سفید و مشکی بوده و سطور ۱۹ گانه کتاب در چهار ستون تنظیم گشته است که بین هر ستون هم جداول طلا وجود دارد. متأسفانه، بسیاری از صفحات این نسخه از بین رفته و نابود شده است.

این نسخه به خط نستعلیق زیبا نگاشته شده است. در صفحه آخر کتاب آمده است: «کتبه العبد المذنب الراجی ابوالفتوح بن خواجه خورد الجامی، تحریر فی شهر محرم الحرام سنه ۹۶۳ ق». کتاب دارای ۱۲۱ برگ و جلدی از مخمل بنفش می‌باشد که البته در ترمیمی که بعد روی آن انجام گرفته، جلد کتاب تغییر کرده است.

غیر از نسخ یاد شده، از دو نسخه خطی دیگر نیز در تصحیح متن و یافتن ابیات مشکل سود بردیم: اولی نسخه مورخ ۸۲۴ ق مجلس شورای اسلامی است و دومی نسخه مورخ ۱۰۳۴ کتابخانه ملی تبریز، این دو نسخه اولاً جهت یافتن ابیات گمشده احتمالی و ثانیاً جهت فهم بعضی ابیات مشکل مورد توجه قرار گرفت.

بدین وسیله، با استفاده از این نسخ و لحاظ تفاوت‌ها و تغییرات موجود در آن‌ها کوشش گردید تا حد امکان نسخه‌ای تدوین گردد که به متن اصلی اثر نزدیک و نزدیک‌تر باشد، لذا در این کتاب سعی کردیم تا:

اولاً: ابیات و مصراع‌هایی را که خطاطان در موقع استنساخ از قلم انداخته بودند یافته و به متن علاوه نماییم.

ثانیاً: ابیات و مصراع‌هایی را که بعداً وارد متن نموده‌اند جدا کرده و شکل صحیح تلفظ و قرائت کلمات و اصطلاحاتی را که تحریف شده بود بیابیم.

ثالثاً: محل اصلی ابیاتی که به پیوستگی فکری سخته وارد می‌آوردند را تعیین نماییم.

رابعاً: با ذکر تفاوت موجود در بعضی از کلمات (حتی در مواردی که خود کلمه فاقد معنا بود)، توجه خوانندگان و محققین فن را به اختلاف آن کلمات در نسخه‌های مختلف جلب نماییم.

خامساً: اگر چه در تصحیح متون خطی تغییر فرهنگ نوشتاری مؤلف یا کاتب کار صحیحی نیست، اما به جهت آسانی قرائت منظومه بر خوانندگان غیر حرفه‌ای تغییرات

اندکی در ضبط نسخ صورت گرفته است، در عوض تصویر نسخه مورخ ۸۱۱ ه. را پیش از این آوردیم تا محققان گرامی را از این خصیصه بی بهره نگذارده باشیم.

البته بدیهی است که هیچ کاری بدون عیب و نقص نمی تواند باشد زیرا در این صورت باب تحقیق و تصحیح مسدود می گشت و فعالیت های ادبی یکباره به اتمام می رسید. این کتاب نیز تلاشی است در حد توان و معلومات؛ از این روی پیشنهادات و انتقادات عزیزان، سبب دلگرمی و مایه سرافرازی این جانب خواهد بود.

در پایان این نگاره به حکم ادب وظیفه خود می دانم از ریاست محترم «کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی قم»، جناب «حجة الاسلام و المسلمین حاج سید محمود مرعشی نجفی» که مشفقانه نسخ خطی آن کتابخانه را در اختیار این جانب گذاردند سپاسگزاری نمایم؛ از خداوند برای ایشان صحت و سلامت و برای پدر بزرگوارشان، آن یگانه فرهیخته فقید، غفران و رحمت مسئلت می نمایم؛ اجرهم عندالله!

جای آن دارد از ریاست محترم «کتابخانه ملی تبریز»، استاد گرانقدر و دانشمند با فرهنگ این کهن بوم و بر، جناب آقای «احمد طبری» که محبت و لطف را در حق این جانب تمام کردند، قدردانی کنم و برای ایشان نیز توفیقات روزافزون الهی را آرزو نمایم. از تحقیق دوستی و سلیم اندیشی «حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای ابهری»، ریاست محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی نیز نمی توانم گذشت؛ بدین وسیله از ایشان و از همکار گرانقدرشان، جناب «استاد عبدالحسین حائری» که راهنمایی های سودمندی در منبع شناسی این اثر داشتند تشکر می نمایم.

همچنین، از صداقت و دوستی بی شائبه آقایان: «غلامرضا دولتیار، محمد حسن حبیبی، سیدمحسن شریفی آل هاشم، سعید آهنگر جویباری، ابوالقاسم کریم تبار و محمد فاضل میرزایی» که هر یک به نوعی مددکار من بودند؛ از عزیز گرانمایه «جناب حاج علیرضا رحیم منفرد»، از محقق ارجمند جناب آقای «حسین متقی» به واسطه لطف های بیشماری که به این جانب نمودند، و بالاخره از همسرم سرکار خانم اخترشناس که با تلخ و شیرین های این تحقیق بساخت و با وجود گرفتاری های بیشمار، مجدانه بارها نسخه های تایپی و دست نویس این اثر را خواند و در حل مشکلات به

یاری ام آمد تشکر و قدردانی می‌نمایم؛ از خداوند متعال برای همه این عزیزان، سلامت و سعادت دنیا و عقبی را خواهانم!

□

اکنون که بدین سطور به انتهای این تحقیق می‌رسم، خدای را سپاس می‌گویم که پس از دو سال و اندی، مرارت تحقیق و تتبع به حلاوت طبع اولین مجلد از خمسه امیر خسرو دهلوی زایل گشت و پس از انتظاری دراز، اولین گنج از «پنج گنج خسروی» تقدیم ارباب ادب گردید!

و لله الحمد

قم - برگ ریز سال یکهزار و سیصد و هفتاد و نه

محسن باغبانی

متن منظومه

۱ باسم الملك الوهاب

ای داده به دل خزینه راز	عقل از تو شده خزینه پرداز
ای دیده گشای دوربینان	سرمایه ده تهی نشینان
ای تو به بهین صفت سزاوار	نام تو گره گشای هر کار
ای بسنده نواز بندگی دوست	زان تو جهان ز مغز تا پوست
ای بیش ز دانش خردمند	فرمان تو نطق را زبان بند
ای سر تو بسته وهم را گوش	در معرفت تو عقل بیهوش

عنوان - ۱: عنوان به خط کوفی نوشته شده است ۲۰: مجنون و لیلی ۳۰: ناخواناست ۴۰: کتاب لیلی و مجنون ۵۰ و ۶۰: حذف شده ۷۰: کتاب مجنون لیلی امیر خسرو دهلوی قدس الله تعالی سره ۸۰: بسم الله الرحمن الرحيم اين قصه که از احسن القصص نمونه ایست بنام مجنون و لیلی داغ کرده شد و ثنای باری تعویذ صحتش ساخته آمد تا بیماران دل را مدام از خواندن آن صلاح قلب حاصل شود انشاء الله تعالی واهب الصحة ۹۰: کتاب مجنون و لیلی ۱۰۰: باسم الملك الوهاب.

۱ - ۹: (خزینه) خرینه - (پرداز) پرداز

۳ و ۲ - ۳ و ۴ و ۲ و ۳

۲۸ - ۱۰: صفحه اول افتاده و در صفحه عنوان با خط دیگری ابیات مذکور را نوشته اند.

۵ و ۴ - ۸ و ۴ و ۵

۳ - ۵: بهمین

۴ - ۶: بنده کسای ۵۰: (زان) راز ۳۰: یابوست

۵ - ۶: زدایس ۹۰: نطق

۶ - ۷: (وهم را) عقل را

ای کرده ز گنج‌خانه راز	بر آدمیان در سخن باز
ای بازکن در معانی	بر ما به کلید آسمانی
ای حکمت تو به امر مطلق	عالم ز دو حرف کرده مشتق
۱۰ ای قدرت تو به چیره‌دستی	از نیست پدید کرده هستی
ای جلوه‌گر بهار خندان	بینا کن چشم هوشمندان
ای صانع جسم و خالق روح	مرهم‌نه سینه‌های مجروح
ای جان به جسد فکنده تو	هر کس که به جز تو بنده تو
ای چار بساط و هفت پرده	بر هفت عروس وقف کرده
۱۵ ای نور در چراغ عالم	مردم کن آدمی و آدم
عالم ز تو شد به حکمت آباد	حکمت ز تو یافت آدمیزاد
هست از تو شده جهان فانی	ور نیست کنیش هم، توانی
در کار تو آسمان، زبونی	وز کلک تو گوئن، کاف و نونی
کوئین که از صفت برون است	بالا و فروش کاف و نون است

۷-۱۱ - ۳ و ۴ و ۷ و ۱۰ و ۸ و ۷ و ۱۱ و ۹

۷-۱۳ - ۸ و ۱۲ و ۱۳ و ۸ و ۱۰ و ۷ و ۱۱ و ۹

۷ - ۷: نامه

۹ - ۳: (بامر) بعقل - و در زیر همین کلمه - با مر - افزوده شده ۵ و ۶: بدو حرف گشته ۳ و ۴: گشته

۱۱ - ۱۰ - ۹ و ۱۰ و ۱۱

۱۰ - ۷: بخیر

۱۱ - ۲: جلوه کن ۵ و ۶: جلوه ده ۳ و ۴: مسمندان - نقطه های حرف - ت - گذارده شده ولی دندان آن لحاظ نشده.

۱۲ - ۳: (روح) و روح ۲۰: مرجم ده ۱۰: سینه‌ها ۹۰: سینه‌های

۱۴ - ۶ و ۱: بساط هفت ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹: (وقف) عقد

۱۵ - ۷ و ۹: ز آدم

۱۶ - ۳ و ۴ و ۷: بعد از بیت شماره ۱۹ نوشته شده است.

۱۷ - ۳ و ۴ و ۶ و ۷: گر نیست کنیش هم تو دانی ۵ و ۲۰: می توانی ۹ و ۸: هم تو دانی

۱۸ - ۴: (وز) در ۷۰: در کلک تو کون کاف و نونی ۲ و ۵ و ۶: (کلک) ملک ۱۰: کون و کاف و نونی

۱۹ - ۵: بالاش فزون و کاف و نون است

- ۲۰ تقدیر تو چرخ بر زمین کرد
دعوی گری سپهر پر پیچ
کرده قلم تو حرف رانی
حرف تو به نامه الهی
اندیشه به هر بلندی و پست
۲۵ گردست منت رسد به دامن
هرچ از تو گمان برم به چونی
با حکم تو گاه کارسازی
زین عقل، تو را شناخت نتوان
زین سان که کمند ماست کوتاه
۳۰ پس، در ره تو ز تیزهوشی
آن به که ز نیم سر خرد را
با تو نه سخن رفیع سازیم
نادانی خود شفیع سازیم

* بعد از بیت شماره ۲۰ در نسخه های مختلف این بیت آمده است:

- ۳ و ۴ و ۶: بودی تو نه چرخ و نه زمین بود
جز تو که تواند این چنین بود
۷: بودی تو نه چرخ و نی زمین بود
غیر از تو که یار د این چنین بود
۹: بودی تو نه چرخ نی زمین بود
عیر از تو که یار د این چنین بود.
۲۱ - ۷: دعوی کردی ۹: دعوی کرئی
۲۲ - ۵: (تو حرف رانی) از حروف رانی ۲ و ۸: بر تخته ۵: مرگ زندگانی ۹: تخته
۲۳ - ۵: ز نامه ۳ و ۴: (ز سپیدی) سپیدی
۲۴ - ۷: زهر ۸: بدامنت نزد
۲۵ - ۲: حذف شده ۶: (تا) با
۲۶ - ۹: هر چه از ۱۰: هر چه برم و ۳ و ۴: نه چونی ۱: بجونی ۲: من آن ۵: آن من بودم
توزان فروزی ۷: (بوم و توزان) بودم تو زو
۲۸ - ۸: زان بیش جنبه تافت نتوان ۹: حنیبه
۲۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹: (بر کنگره ات) بر کنگر تو ۶: (کرا) کجا
۳۰ - ۸: به تیز
۳۱ و ۳۲ - ۷: حذف شده
۳۱ و ۳۰ - ۶: حذف شده
۳۱ - ۳: (ز نیم) ز نیم ۱۰: (عجز) طنز
۳۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۹: (نه) حذف شده ۹: به نظر کلمه - شفیع - شنیع - خوانده می شود.

داننده تویی، به هرچه رازست	سازنده تویی، به هر چه سازست
از بودنسی آنچه بود دارد	از تو رقم وجود دارد
۳۵ و آنچه از عدم است نامش، آن نیز	از حکمت توست مانده ناچیز
بود همه از تو گشته موجود	حکم تو روان به بود و نابود
چون حکم تو گردد آشکارا	کس را به چرا و چون چه یارا؟
باریکی حکمت که داند	کز کُن مکن تو نکته راند؟
هر ذره که در هواش تابست	از صنُع تو در وی آفتابیست
۴۰ از امر تو شد کفایت اندوز	منشور شب و جریده روز
وز تربیت تو یافت ایام	پیرایه صبح و زیور شام
از صنع تو گشت گوهرین چهر	یاقوت مه و زبرجد مهر

۳۳ - ۶ و ۹: سازنده تویی بهر سازست

۳۴ - ۴: بودن

۳۶ و ۳۵ - ۷: حذف شده

۳۵ - ۳: و آن جز عدم است نامشان نر

۴: و آن جرعه مست نامشان نر

۶: آنچه از عدمست نام آن نیز ۸: (از) در مصراع اول حذف شده

۹: (آنچه)، آنچه ۱۰: آنچه... او نیز

۳۷ و ۳۶ - ۳ و ۴: ۳۶ و ۳۷

۳۶ - ۳ و ۴: نبود همه را چو بود موجود ۵: بوده همه گشته از تو موجود ۶ و ۸: گشته از تو

۳: (روان) روا ۹: نبود و نابود ۱۰: مصرع اول ناخواناست

۳۷ - ۳ و ۴: (حکم) علم ۲: (تو) حذف شده ۳ و ۴ و ۷: کس را چه بود (۷: نبود)

مجال یارا

۳۸ - ۳ و ۴ و ۷: بعد از بیت شماره ۴۲ نوشته شده است ۶: (نکته راند) زنده ماند

۳۹ - ۵: (در هواش) با هواش ۱۰ و ۶: در هوای ۸: از هواش ۷: (تو در وی) بود کر

۳ و ۴: (در وی) کرده

۴۰ - ۱۰: از شور شب

۴۱ - ۳ و ۴ و ۷: از

۴۲ - ۶: از صبح تو گشته ۷: (مه) زر ۹: گوهرین چهر ۱۰: از لطف تو گشته

کز هیچ کست نبود یاری	کردی به ازل تمام کاری
تا یار طلب کنی و انباز	عاجز نه ای از اساس هر ساز
خاصه که به ملک چون تو شاهی	شرکت نبرد به ملک راهی ۴۵
مُنعم تویی، آن دگر چه باشد؟	قادر تویی، آن دگر که باشد
دریوزۀ مفلسان جاوید؟	جز تو، که نهد به جیب اُمید
موقوف به کارسازی تست	کاری که خرد صلاح آن جُست
پنهان همه پدید بر تو	قفل همه را کلید بر تو
قهر تو هلاک زورمندان	لطف تو انیس مستمندان ۵۰
در هر دو بُود ز مرحمت بهر	گر لطف کنی و گر کنی قهر
بر خاکِ عبادت نشد خاص!	ای خاک بر آن سری کز اخلاص
توفیق تو رهنمای من باد!	همواره، در تو جای من باد

- ۴۳- ۹: کردی بازل تمام کادی ... یادی، ابتدا - دال - ضبط شده ولی بعد آن را تبدیل به - را - کرده اند
- ۴۴- ۱ و ۹: نث ۵۰: عاجز ز اساس دهر ناساز ۹: بایار ... انباز
- ۴۵- ۶: نبود ۹۰: (نبرد) بنرد - (راهی) رای
- ۴۶- ۷: حذف شده ۱۰ و ۶: (که باشد) چه باشند ۱۰ و ۶: (چه باشد) که باشند ۱۰: چه باشند
- ۴۷- ۳ و ۴: بعد از بیت شماره ۵۰ نوشته شده ۳ و ۴ و ۵: (جاوید) نوید
- ۴۸ و ۴۹- ۷: حذف شده
- ۴۸- ۳ و ۴: (صلاح) بکرد
- ۴۹- ۱۰ و ۶: (قفل) عقل ۱۰ و ۹ و ۶ و ۵: (بر تو) از تو
- ۳ و ۴: سان همه را برید بر تو ۶: پنهان همه را پدید از تو ۱۰: پدید از تو ۲: ز همه
- ۱: پدید
- ۵۰- ۳: (تو) در مصراع اول حذف شده
- ۵۱- ۵: (بود ز مرحمت) صلاح تو بود ۳: (ز مرحمت) رحمت ۰
- ۱۰ و ۹ و ۴ و ۶: ز رحمت ۷: ز رحمت
- ۵۲- ۷: (کز) کر
- ۵۳- ۷: (من باد) فریاد ۱۰: دری

مناجات

در حضرت واهب منی و نجات

ای عذرپذیر عذرخواهان	عفو توشفیع پرگناهان
«خسرو» که کمینه بنده توست	در هر چه فتد، فکنده توست
آن را که تو افکنی به هر زیست	برداشتنش به بازوی کیست؟
هم رحمت تو بود که پیوست	افکنده خویش را دهد دست
دستی! که فتاد نفس خودرای	در مطرح سیل بی سرو پای
بردار ز خاک ره که پستم	از دست رها مکن که مستم!
هر چند تن گناه پرورد	در حضرت قُرب، نیست درخورد
با این همه، گر پذیری این خاک	نقصان چه بود به عالم پاک؟
نزدیک خودم ده آنچنان نور	کز خود ابد الابدشوم دور!
از یاد خودم کن آنچنان شاد	کز هستی خود نیایدم یاد!

-
- عنوان - ۶: حذف شده ۱۰ و ۹ و ۷: ... واهب هستی و نجات ۸۰: مناجات بدرگاه الهی
- ۵۴ - ۹: (پذیر) بذیر (عذرخواهان) دادخواهان ۸۰: برگناهان
- ۵۵ - ۵: (فتد) بود
- ۵۷ - ۷: (بود) بدو ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰: افتاده ۷۰: دهی ۹۰: دهادست
- ۵۸ - ۷: حذف شده ۱۰ و ۶: دستی که فتاد بی سرو پای در مطرح سیل باد پیمای
- ۸: دستی اکه ۵۰: (سیل) سیر
- ۵۹ - ۸: پستم ۵۰: (مستم) هستم ۶۰: مستیم
- ۶۰ - ۱۰ و ۶: تنی
- ۶۱ - ۴: (پذیری) نریزی ۶۰: (این خاک) ای پاک ۷۰: آن خاک ۶۰: (پاک) چاک
- ۶۲ - ۵: حذف شده ۱۰ و ۸ و ۱۰: نزدیک خودم بخوان بدان (۶: وان) نور ۷۰: نزدیک خود آنچنان
- دهم نور ۱۰: این چنان
- ۶۳ - ۳ و ۶ و ۱۰: از یاد خود آن چنان کنم شاد ۹۰: (کن) ده ۱۰۰: (هستی) نیستی

دایم به فرشتگی شود خاص!	جائیم رسان، کز اوج اخلاص
مگذار به گلخن و بالم!	۶۵ در گلشن قدس کن نهالم
هم تو به کرم نگاه دارش!	گنجم که تو کرده ای نثارش
چون بدرقه عون توست غم نیست	دزد ارچه درین خرابه کم نیست
نا داده نثار کن به دامن!	این داده نگاهدار با من
و آن ده که به راه تو توان داد!	آن بخش که از توام دهد یاد
بگشای به شکر آن زبانم!	۷۰ گر ترکنی از نمی دهانم
مفتاح خزینه های روزی ست	شکر تو که بهر کام تو زیست
کز شکر تو، دل تهی ندارم!	تا جان بؤدم امیدوارم
من خود چه توانمت ستودن؟	خواهم به ستایش تو بودن
در مدحت خویش و بلک جان هم!	هم تو دل پاک ده، زبان هم

۶۴ - ۳: (کز) ز ۲۰: (دیوم) داوم ۱۰۰: شوم خاص

۶۵ - ۶: بگذار ۰ بکلخن و بالم

۶۶ - ۶: گنجی ۵۰: (تو) خود

۶۷ - ۱: درد ۸۰: در گر چه درین خزانه ۷۰: خزینه ۵۰: (عون) عذر

۶۸ - ۶: (این) با ۵۰: (داده) دار، (ناداده) نادار ۹۰: بعد از این بیت، بیت ۷۲ آمده است ۰

۱۰: بر من

۷۲ - ۶۹ - ۵: ۷۰ و ۶۹ و ۷۲ و ۷۱

۷۰ و ۶۹ - ۷: حذف شده

۶۹ - ۳ و ۴: (توام) کرم ۳۰: وان ده که ترا توان سود شاد ۴۰: وان ده که ترا شود ترا داد ۰

۵: وان ده که توانمش بتو داد ۶۰: آن ده که برای تو توان داد ۸۰: آن ده ۱۰۰: آن ده که برات تو

۷۰ - ۵: (تر) تو ۱۰۰: از نم

۷۱ - ۱۰ و ۱ و ۲ و ۶: خزینها ۹۰: خزینهای ۰ خزانهای ۳: (تو) حذف شده ۸۰: تو بهر که ۱۰ و ۹: کام

توزیست

۷۲ - ۳: امید دارم

۷۴ - ۶: (ده زبان هم) دهم زبانم ۵۰: زبانم ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۸ و ۹: (و) حذف شده ۵۰ و ۶:

(و) بلک جان هم) ملک (۶: بلکه) جانم ۱۰۰: خوانا نیست

۷۵	تا گوید ذکر تو به تمییز	تنها نه زبان که جان و دل نیز
	به گر ندهی به هیچ سانم	آن جان که به خویش زنده مانم
	جانیم ده از خزینۀ بیش	کم زنده به تو کند نه از خویش!
	آن چشم دهم که بیش بیند	عفو تو و جرم خویش بیند!
	آن پرده گشا که باریابم	در پرده صلاح کار یابم!
۸۰	توفیق دهم، ولی به کاری	کز فضل تو باشدش شماری!
	دل شاد کن از امید بیشم	نومید برون مران ز خویشم!
	پیداست که نیست از همه هست	تقدیم جز از امید بر دست
	افلاس بسین و از سر جود	بگشای خزینۀهای مقصود!
	گیرم که نه آم به لطف درخور	آخر نه که بندهام برین در؟
۸۵	گر رحمت توست بر نکوزیست	رحمت کن بندگان بد کیست؟
	چون زان تو نیم پاک و ناپاک	هم تو به کرم نگر درین خاک!

۷۵ - ۷: (به تمییز) ز هر چیز

۷۸ - ۷۶ - ۷: حذف شده

۷۶ - ۴: بدهی

۷۷ - ۱۰ و ۶: خزانه خویش ۳۰ و ۴: خویش، (بتو کند) کند بتو ۹۰: بیش، خویش

۷۸ - ۱ و ۳ و ۴ و ۷ و ۹: چشمم ده ۲۰: چشم بده ۹۰: بیش

۷۹ - ۴: (بار) باز ۹۰: برده - یابم

۸۰ - ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۹: توفیقم ده ۱۰ و ۲ و ۶: باشدم

۸۱ - ۷: دلشاد ۱۰ و ۸: دلشاد کن از امید خویشم ۶۰: (بیشم) خویشم، (ز خویشم) ز بیشم ۹۰: بیشم،

۱۰ و ۸: ز بیشم

۸۲ - ۶: (از) زان ۱۰ و ۱۰: وان ۲ و ۳ و ۶ و ۱۰: تقدیم بجز امید ۶: (مراد) دردست ۸۰: بجز امید ۵۰:

دردست

۸۳ - ۱: خرینیه ۹۰: خرینیه ۲ و ۶: خرانهای ۵۰: (مقصود) موجود

۸۴ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰: نیم ۵۰: بدین

۸۶ - ۶: (ز آن تو نیم) آن تو نیم ۱۰: آن ۲ و ۵: توام ۳۰: پاک و ناپاک ۹: (پاک) پاک

۴ و ۳: توهم ۶۰: برین

- آخر، نه گلم سرشته توست
چون من رقم از تو می‌پذیرم
جرم منگر که چاره سازی
گر عون تو رحمتی نریزد
۹۰
فردا که ز بنده راز پرسى
چون می‌دانی به کار سستم
از رحمت خویش کن درم باز
در صدر نعیم، ده نشستم
۹۵
عفو تو که مشعلی ست پر نور
روشن کن از آن نمط رهم را
خاکی تن من درین شبِ داج
زان‌گونه به خویش ده پناهم
زین‌سان، که امیدوارم از تو
کآن دم که دمم ز تن برآید
۱۰۰
نیک و بد من نبشته توست؟!
گر نامه سیه بود بگیرم!
طاعت مطلب که بی‌نیازی!
از طاعت چون منی چه خیزد؟
ناکرده و کرده باز پرسى
شرمنده مکن به بازجُستم!
بی‌آنک ز کرده پرسیم باز!
منشور نجات، نه به دستم!
از ظلمت راه من مکن دور!
کاری به سحر شبانگهم را!
از طاعت خود رسان به معراج!
کز گنج تو خواهم آنچ خواهم!
خواهش بجز این ندارم از تو
با نام تو جان من برآید!

۸۷- ۵: (نبشته) سرشته ۱۰ و ۹: نوشته

۸۸- ۴: (چون) گر، (بود) بوم ۹۰: بگیرم

۸۹- ۳ و ۴ و ۷: (مطلب) منگر

۹۷- ۸۹- ۵: ۹۷ و ۹۴ و ۹۳ و ۹۶ و ۹۵ و ۹۰ و ۹۲ و ۹۱ و ۸۹

۹۰- ۷: (عون) عفو ۸۰: فضل ۵۰: پذیرد ۶۰: بریزد ۵۰: (طاعت) رحمت

۹۲- ۷: حذف شده ۳۰ و ۴: میدانی چون ۶۰: بکن ۵۰: بیاز ۹۰: بیاد جستم

۹۳- ۵: (درم) رهم، (بی) بیش ۷۰: پرسم ۱۰۰: بی‌آنکه

۹۴- ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۱۰: ده

۹۵- ۵: (عفو تو که) گر عفو تو ۱۰ و ۶: (من) خود

۹۶- ۵: (نمط رهم را) غلط رهم پا ۷۰: بمط

۹۷- ۶: (خاکی) جان و ۷۰ و ۸: خاک ۱۰۰: جان

۹۸- ۵: (پناهم) نجاتم، نبویش برحمتم براتم ۸۰: (گنج) فضل ۱۰۰: آنچه

۹۹- ۳ و ۴ و ۷: (زین‌سان) زین در

۱۰۰- ۲: (دمم) رمق ۵۰: (دمم ز تن) تنم زدم ۱۰۰: رقم ز تن

در حجلهٔ قدس بخش جايم	تا با تو به جانب تو آيم!
آن راه نما به من نهانی	کاندر تو رسم، دگر تو دانی!
در قربت حضرت مقدّس	پیغمبر پاک رهبرم بس.

۱۰۱ - ۵: حذف شده ۳۰: (قدس) غیب

۱۰۲ - ۵: مصراع اول حذف شده ۷۰: بمن نما ۵۰: (تو دانی) برایم

۱۰۳ - ۵: (در) از ۱۰۰ و ۳ و ۴ و ۶: تقدس ۹۰: پیغامبر ۱۰۰: پس

نعت خاتم انبیا

که لوح محفوظ تکین راستین اوست

و کلام الله نقش تکین اوزین الله خاتم امورنا پایادیه

خورشید پسین و نور اوّل	شاه رسل و شفیع مُرسل
هم چشم و چراغ آفرینش	۱۰۵ هم نور ده چراغ بینش
خواننده تخته نهانی	شاهنشاه تخت آسمانی
طغرای صحیفه جلالت	سلطان ممالک رسالت
گنجور خزینه های لاریب	محبوبه گشای پرده غیب
وز نور و دخان نبشته منشور	پروانه رسان ظلمت و نور
تن پوش برهنگان محشر	۱۱۰ سرکوب مخالفان ابتر
پیش از همه، پیشوای عالم	گنج گن و کیمیای عالم

عنوان - ۹ و ۱: ... خواتم امورنا پایادیه ۲۰: ... نقش اوزین الله ... ۳۰: نعت مکی مکین
 که لوح محفوظ نگین راستین اوست و کلام الله ... ۴۰: نعت مکی مکین که لوح محفوظ
 نگین راستین است و کلام الله نقش نگین او ۵۰: نعت مکی مکین که ملوک لوح محفوظ
 نگین راستین اوست و سند کلام الله ... ۶۰: حذف شده ۷۰: فی نعت حضرت مکی مکین که لوح
 محفوظ ... ۸۰: ... نقش مبین اوزین الله خواتم ... ۱۰۰: ... که لوح محفوظ انگین ...

۱۰۴ - ۳ و ۴: (مرسل) محشر ۱۰: شفیع اول

۱۰۶ - ۹: تحت

۱۰۸ - ۱: مجموعه گشای ۱۰: خرینها ۹: خرینها ۲۰: خزانهای

۱۰۹ - ۶: پرواز رسان، وز نور دجان ۵: (و دخان) دمی ۹: نوشته ۱۰: نور دخان

۱۱۰ - ۳ و ۴: سرپوش

۱۱۱ - ۱۰ و ۸: (گنج کن و) گنجینه ۵: (و) حذف شده ۹ و ۱: کیمیا - پیشوای

وز جمله رسل دو حرفی آموز	در مکتب کاف و نون، شب و روز
«طاها»ش «و ان یکاد» خوانده	«یاسین» ز دهانش دُر فشانده
چتری ز برِ ستونِ بالا	«نون والقلمش» زحق تعالی
یعنی که ز بحر حُسن او نَم	۱۱۵ مَه میم شود به چرخ و نون هم
نُه بحر ز کلک او چکیده	کلک از صفتش زبان بریده
توقیع سپیدی و سیاهی	نامش به سریرِ پادشاهی
از پَر فرشته رفته راهش	جاروب زنان بارگاهش
شمشیر زبانش گوهر انداز	شمشیر سیاستش سرانداز
هر دو، به دو تیغ ضبط کرده	۱۲۰ شرعش به دو گون باز خورده
تعویذ کلاه کرده نامش	لشکرکش آسمان غلامش
دربان درش به پرده داری	خورشید به نیلگونِ عماری
خاک قدمش به دیده ها نور	ذیل کنفش ز فتنه ها دور
انجم همه چاوشان بارش	بسته کمر آسمان به کارش
کآنجا نرسد کمند ادراک	۱۲۵ بر کنگره کشیده فتراک

- ۱۱۲ - ۷: حذف شده ۱ و ۲ و ۹: (وز جمله) زو جمله ۶: در حمد ۵ و ۸: زان (۸: زو) جمله رسل دو حرف آموز ۳ و ۴: حرف
- ۱۱۳ - ۸: پس ز ۷: ز لبانش ۲: و این
- ۱۱۴ - ۱: (نون) ۳: چتری زبری ستون والا ۴ و ۶: چتر زبر ستون بالا ۵: چتری زده بر ستون والا ۲ و ۷ و ۸: والا ۹: چتری ۱۰: مصرع دوم ناخواناست
- ۱۱۵ - ۷: حذف شده ۵: برمیم شده ۶: حامیم شود ۸: (و) حذف شده ۳ و ۴: ز بهر حسن او هم ۱۰: اویم ۱۰ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰: اویم ۵: او هم
- ۱۱۷ - ۳ و ۴ و ۷: (بسریر) بنشان
- ۱۱۹ و ۱۱۸ - ۷: حذف شده
- ۱۱۸ - ۱: از بر
- ۱۱۹ - ۲: (انداز) راز
- ۱۲۰ - ۷: حذف شده ۵: باز خوانده
- ۱۲۱ - ۹: تعوید
- ۱۲۳ - ۵: (ذیل کنفش) دیک کنفش ۶: ذیل کرمش ۳: (زفته هادور) بپردها نور ۱: (بدیده ها) بدیده ها
- ۱۲۴ - ۶: کارش ۱: (بارش) راهش ۸-۱: جاءشان ۹: چاوشان ۱۰: جاوشان
- ۱۲۵ - ۳ و ۴: (بر کنگره) بر کنگر مه ۵: (فتراک) افلاک

در طیران آن سیمرخ قاف قرآن

سوی سواد ما زاغ با طاووس سدره، یمدالله ظلها علینا

فرخنده شبی که آن جهانگیر	از نطع زمین شد آسمان گیر
طیّاره ز حجره بر قمر تاخت	زین نُه، سوی آن نُه دگر تاخت
برخاست ز خوابگاه این دیر	در مرقد چرخ، شد سبک سیر
از «سدره» رسید مرغ والا	خواندش به نوید حق تعالی
آورد جَنینَت فلک گام	فردوس نورد و رفرف آشام
داد از نمط جنّیه داری	شه را به جنّیه شهنواری

عنوان - ۱: طاووس ۲۰: در طیران سیمرخ قاف قرآن سوی مازاغ سده ... ۳ و ۴ و ۵: در طواف سیمرخ قاف قرآن سوی مازاغ سدره یمدالله ظلها علینا ۶: حذف شده ۷۰: طیران کردن شاهباز قاب قوسین بر براق رفتار از کسافت زمین بر اوج اعلا علّیین و از کرد نعلین عرش فرسای تاج فرق فرقدان کردن و انرا آن سرافراز داشتن ۸۰: در طیران سیمرخ ... یمد ظلها الینا ۹۰: در طیران شدن ... قاف و آن بنوی سواد با طاووس سدره بهر الله ظلهما علینا ۱۰: حذف شده

۱۲۶ - ۷: این ۶: در نطع

۱۲۷ - ۶: بر کمر ۴: نافت ۵: زینسوی نه آن دگر همی ساخت ۶: (آن نه) آسمان

۱۲۸ - ۳ و ۴ و ۵: برخواست ۶: ز خوابگاه ۲: (سیر) سر

۱۲۹ - ۹ و ۲: تعالا

۱۳۰ - ۸: جنّیه ۹: آورده جنیت ۵: (و) حذف شده ۶: (رفرف) فرق ۷۰: فرصت ۸۰: فرقد

۱۰۰: رفرف

آن شاهسوار آسمان گرد	آهنگ به گشت آسمان کرد
اول ز سرای «اُمّ هانی»	شد مُحرم «کعبه» یمانی
پس داد ز ابروی مقوّس	محراب به قبله مقدّس
در قبله شد و به قعده بنشست	تحریم به قبله سما بست
برداشت ازین خرابه محمل	در منزل ماه کرد منزل
زانجا به طریق تاجداری	بنشست به دومین عماری
زانجای به سربلندی بخت	شد تخت‌نشین سیّمین تخت
زانجا که رسید بر چهارم	شد خواجه آن خجسته طارم
زانجا چو ز بر کشید رایت	شد والی پنجمین ولایت*
زانجا چو بلند بارگه گشت	شهباز ششم شکارگه گشت
زانجا چو نمود بیشتر جهد	شد مهدی خاص هفتمین مهد

- ۱۳۲ - ۷: شاهسوار آسمان ۶۰: (بگشت) بقصد
- ۱۳۳ - ۱: ز برای ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۹: ام هانی ۱۰: اُمّهانی ۲۰: (یمانی) امانی ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۱۰ و ۹: نهانی
- ۱۳۴ - ۶: قبله
- ۱۳۵ - ۲: (و به قعده بنشست) ز عقدۀ ست ۹۰: بقعده نشست ۳۰: (بقعده) بعدر ۱۰۰: بقعده ۵۰: بر قبله شد و برابر بنشست ۳۰ و ۴ و ۷ و ۸: (تحریم) تحریمه ۵۰: تحریر ۱۰ و ۶: احرام ۹۰: (سما) شما
- ۱۳۶ - ۵ و ۶ و ۸: کرده
- ۱۳۷ و ۱۳۸ - ۱۰ و ۶: ۱۳۷ و ۱۳۸
- ۱۳۷ - ۳: نامداری ۱۰: بدومین ۳۰ و ۴ و ۵ و ۸: بدیمین ۱۰ و ۶: بسیمین
- ۱۳۸ - ۵ و ۳: ز سر ۴۰: ز همه ۷۰: ز سربلندی تخت ۲۰: سومین ۳۰ و ۴ و ۵: سیومین ۶۰: دومین ۷۰: سومین ۸۰: سوئمین ۱۰: دویمین
- ۱۳۹ - ۶: از قلم افتاده و جایش خالی مانده ۱۰: حذف شده ۳ و ۴ و ۷: (که) چو ۵۰: این
- * ۱۰ و ۶: حذف شده و به عوض آن بیت:
- در خانه پنج رفت تاران از وعده وصل گشت نازان [آمده است]
- ۱۴۰ - ۵: آنجا
- ۱۴۱ - ۴ و ۵: (ز) حذف شده ۱۰ و ۶: (چو) که ۹۰: سکارگه
- ۱۴۲ - ۳: (مهد) تخت

زانشا چو شد آن طرف روانه	شد خازن هشتمین خزانه
زانشا چو پرید بر نهم بام	و آزاد شد از شکنج نه دام
۱۴۵ بازار جهت گذاشت بر جای	بنهاد به نطع بی جهت پای
سر زان سوی کاینات بر کرد	مُلک ازل وابد نظر کرد
بست از دو دَوال بند نعلین	شهبند غرض به قابِ قوسین
دید آنچ عبارتش نسنجد	در حوصله خرد نگنجد
دیدار خدای دید بی غیب	گفتار ز حق شنید بی ریب
۱۵۰ زان گفت و شنید بی کم و کاست	هم گفتن و هم شنیدنش راست
کرد از کف غیب شربتی نوش	کز هستی خود شدش فراموش
ایزد ز کمال مهربانی	دادش به جمال، هر چه دانی
بنواخت به عزّت سلامش	بسپرد و دیعت کلامش
مقصود دو کون در تنش ریخت	گنج دو جهان به دامنش ریخت
۱۵۵ با بخشش پاک بنده پاک	آمد سوی بنده خانه خاک

۱۴۴ - ۱ و ۲ و ۷ و ۹: (چو پرید) پرید ۵ و ۸: (و) حذف شده ۱۰ و ۶: آزاد شد از شکنجه دام (۱۰: وام)

۱۴۵ - ۸: گزاشت ۷۰: (بر جای) بر جا - (پای) پا

۱۴۶ - ۵: بل کز ابد و ازل گذر کرد

۱۴۷ - ۴ و ۷: بسته ز دوال ۶۰: (بند) حد ۳۰: سر بند غرض بقاب و قوسین ۵۰: شاهنشه عرض قاب قوسین ۴۰: (شهبند) سر بند ۸۰: شهباز ۱۰۰: قاب و قوسین

۱۴۸ - ۶ و ۷: عیار کس ۱۰۰: آنچه ۱۰۰: نکنجد

۱۴۹ - ۵: خدا بدید بی عیب ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰: بی عیب ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵: (ز حق) بحق ۷۰: خدا

۱۵۰ - ۳ و ۴: شنود ۲۰: (شنیدنش) شنید بس ۱۰۰: مصرع اول ناخواناست

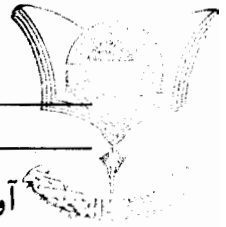
۱۵۱ - ۵: شد نیستی خودش فراموش ۱۰۰: کس هستی

۱۵۲ - ۲ و ۶ و ۸: یکمال ۳ و ۴ و ۶: یکمال آنچه (مصرع دوم) ۲ و ۵ و ۸ و ۹: یکمال ۷۰: آنچه ۱۰۰: مصرع اول ناخواناست - یکمال آنچه دانی

۱۵۳ - ۳ و ۴ و ۷: ز عزت

۱۵۴ - ۵ و ۸: بر تنش ۶۰: در رهش - (بدامنش) بدرگهش

۱۵۵ - ۶: پاک و بنده ۸۰: (بنده خانه) بندخانه



منشور نجاتِ عاصی چند	آورد ز حضرت خداوند
ز آورده خویش یادگاری	پس، داد به هر خجسته یاری
مُنعم هم از آن نوال بودند	یاران که ستوده حال بودند
جویی هم از آن محیط پر دُر	بودند همه ز سینه پر
«فاروق» به عدل، محترم بود	۱۶۰ «بویکر» به غار هم قدم بود
با خازن علم بود همراز	و آن حرف کش جریده پرداز
پروانه یک چراغ بودند	هر چار چو هشت باغ بودند
چون دین مرا بلند شد نام	زین چارستون فرخ آرام
تا روز ابد بماند آباد!	اثید که این خجسته بنیاد
بیگانه درو چه کار دارد؟	۱۶۵ جانم که چنین حصار دارد
وز رخنه دیو در امان باد!	یارب، که سرش بر آسمان باد
چون معتکفان «کعبه» بی غم.	«خسرو» ز چنین اساس محکم

۱۵۶ - ۳ و ۴ و ۹: عاصی ۵۰: عاصی ۶۰ و ۷ و ۸: عاصی

۱۵۸ - ۱۰ و ۶ و ۷: همه زان

۱۵۹ - ۵: بسینه - جوف همه زان ۶۰ و ۷: همه زان

۱۶۳ - ۱۶۰ - ۶: حذف شده

۱۶۰ - ۵: (بویکر) صدیق

۱۶۱ - ۳ و ۴ و ۷: حزینه پرداز ۵۰: بوده ۱۰۰: حرف کشی

۱۶۳ - ۳ و ۴: (چون) خود ۵۰: خود دین مرا بلند شد بام ۷۰: خود دین ترا

۱۶۴ - ۵: آن

۱۶۶ و ۱۶۵ - ۷: حذف شده

۱۶۵ - ۶: دران

۱۶۶ - ۲: (رخنه) ره زن ۳۰: رقیه ۵۰: فتنه ۱۰ و ۶: (وز رخنه دیو) وز آفت دهر

۱۶۷ - ۶: (کعبه) خانه

در مدح شیخ الطریقه

نظام الحق والحقیقه محمدی که عیسی آخر الزمانش فرستادند

تا دم جان بخش او اسلام محمدی را از سر زنده گردانند

و عمر جاوید بخشند، متع الله المسلمین بطول بقائه

چون گوهرِ مدح خواجه سُفتم وز غیب شنیدم آنچ گفتم
اکنون قَدَری دُر معانی ریزم به سر «جُنید ثانی»
قطبِ زمن و پناه ایمان سرجمله جمله کریمان
در شرع نظامِ دینِ «احمد» یعنی که «نظام دین محمد»

عنوان - ۱: مدح ... گردانید و عمر جاوید متع الله ... ۲۰: مدح ... از سر زنده و گردانید ... ۳۰: مدح ...
محمدی عیسی آخر الزمانش خواندند تا ... و عمر جاودانی بخشید ... ۴۰: مدح ...
آخر الزمانش خواندند تا ... گردانید و عمر جاوید بخشید ۵۰: ... آخر الزمانش خواندند تا ...
سر زنده گردانید. ۶۰: حذف شده ۷۰: ... آخر الزمانش خواندند تا ... محمدی از سر زنده
گردانید ۹۰: ... بقایه ۱۰۰: مدح شیخ الطایفه ...

۱۶۸ - ۴: بعد از بیت شماره ۱۶۷ نوشته شده و پس از سر سخن نیز تکرار گردیده است. ۶۰: چو
گوهر نعت ۵۰ و ۸: از ۹۰: (وز) ور

۱۷۰ - ۱۰ و ۶: سر حلقه ۲۰ و ۱۰: حلقه جمله ۳ و ۴ و ۷ و ۸: جمله جمله ۵۰: جمله جمله
قدیمان ۹۰: جمله جمله

۱۷۱ - ۳ و ۴: (شرع) شرح ۲۰: (احمد) محمد - (محمد) احمد

در عالم دل، جهان پناهی	در حجره فقر، پادشاهی
سلطان ممالک ولایت	بر مه ز گلیم برده رایت
شاهانش به خاک پای محتاج	شاهنش به بی سریر و بی تاج
بر چرخ دولت آستانی	بر خاک ز رحمت آسمانی ۱۷۵
وز راز سپهر کیسه پرداز	در پرده غیب محرم راز
بر هر دو جهان قدم نهاده	در عالم وحدت ایستاده
در پایسه بندگی رسیده	از خواجگی آستین کشیده
بیدارترین شب نشینان	بیناتر جمله پاک بینان
بر فرش فرشتگان زند گام	هر شب که رود برین کهن بام ۱۸۰
گویند به عرش: «قُم علی السَّاقِ»	در پیش دوند جمله مشتاق
«خسرو» چو ستاره چاکرش باد!	مسند ز سپهر برترش باد

۱۰: این صفحات مفقود شده و ابیات نیز حذف شده اند. ۱۷۲-۳۱۹

۱۷۳ - ۶: در حجله غیب ۸۰: پادشاهی

۱۷۵-۱۷۳ - ۸: ۱۷۴ و ۱۷۳ و ۱۷۵

۱۷۴ - ۳ و ۴ و ۶ و ۷: در مصحف مرشد (۶: مرشید) یست آیت ۲۰: (و) حذف شده

۱۷۵ - ۲: (دولت) رفعت ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: آشیانی

۱۷۶ - ۶: غیب و ۵: در راز سپهر سینه پرداز ۶: (وز راز) و زاز

۱۷۷ - ۹: ایستاده

۱۷۹ - ۵: تکراراً نوشته شده است ۱۰: پاکینان

۱۸۰ - ۷: بران ۳ و ۴ و ۶ و ۷: بر فرق فرشتگان نهد کام

۱۸۱ - ۵ و ۶ و ۷: روند

۱۸۲ - ۵: (چو) ز

فی المحمّدة المحمّدية

و هو ختم خلفاء العرب والعجم وارث الخلافة من آدم، علاء الدنيا والدين،

ناصر امير المومنين المستنصر برب العالمين، المستعصم بحبل الله المتين،

رفع الله فی الخلافة درجاته و جعل اخلافه خلفاء الأقاليم فی حياته

ای بخت، ز پیش پرده بردار	ما را رخ خویش در نظر دار
بنمای به ما که تو چه چیزی	کاندر همه جا چنین عزیزی؟
۱۸۵ نی مردم و نی فرشته نامی	دیوی و فرشته ای کدامی؟
دولت که چنین بزرگوارست	پیش تو کمینه پیشکارست
هر پایه که در جهان توان جُست	موقوف به کارسازی تُست
بین تا تو چه بنده ای درین خاک	کاین مرتبه دادت ایزد پاک؟
با آنک به جملگی زمانها	بود از تو صلاح خان و مانها

عنوان - ۱: ... من آدم علاء الدنيا ون ناصر ... ۲۰: ... و العجم وارث ... المستعصم و... ۳: ... و جعل اخلاف خلفاء ... ۴۰: ... و هو ختم الخلفاء ... برب برب العالمين ۵۰: ... ناصر امير مومنين ۶۰: حذف شده ۷۰: مدح سلطان السعيد علاء الدين محمد ۸۰: ... وارث خلافت بنی آدم ... ۹۰: فی المدح المحمود و هو ختم امراء ... و اجعل الخلافة الاقاليم.

۱۸۳ - ۷: (دار) آر ۹۰: (رخ) زح

۱۸۴ - ۹: عزیزی

۱۸۵ - ۷: نه مردم و نه ۱۰ و ۹: (واو در مصراع اول) حذف شده ۵۰: (واو در مصراع دوم) حذف شده ۶۰: تو ۸۰: که ۳۰ و ۴۰ و ۷: (فرشته ای) فرشته یا ۱۰: (کدامی) کلامی

۱۸۶ - ۵ و ۶۰: حذف شده

۱۸۷ - ۵: سرمایه که ۶۰: حذف شده

۱۸۸ - ۵: (تو چه) چو تو ۹۰ و ۱: (کاین) کین

۱۸۹ - ۷: حذف شده ۳۰ و ۴: ز جملگی زبانها ۵۰ و ۶ و ۷: زبانها ۳۰ و ۴: (بود از تو) بود دست

۸۰: خانمانها

لیک، آمدن تو زیر نه مهد	مخصوص شد از برای این عهد
تا بنده بوی به جهد و تسلیم	در خدمت شاه هفت اقلیم
شاهی که به نصرت خدایی	ختم است برو جهانگشایی*
سلطان جهان علای دنیا	سرمایه ده سرای دنیا
چون سعد فلک سعادت اندود	یعنی که «محمد ابن مسعود»
ختم الخلفا درین کهن طاس	ز «آدم» شده نی ز «آل عباس»
سینه‌ش صدف دُر الهی	سنگش محک عیار شاهی
ملکش که به چار حد شد آباد	با «سبع شداد» بسته بنیاد
دولت، خبری ز داستان	گردون صفتی ز آستانش
رسمش به سریر سرفرازی	قادر کُشی و زیون نوازی
فرمانش زمانه را زیون گیر	سهمش به دل زیون‌کشان تیر
خلق به حمایتش، زن و مرد،	از ظلّ خدای سایه پرورد
برتر جهت جهان مقامش	وز حدّ جهت گذشته نامش

۱۹۰ - ۶: (شد) بد

۱۹۱ - ۳ و ۴: (بوی) بود ۵۰ تویی ۲۰: (یجهد) این کلمه تکرار گردیده ۰

۶: بعد از این بیت زمینه خالی گذاشته شده که معمولاً برای نوشتن سرسخن از آن استفاده می‌شود.

۱۹۳ - ۵: علی دنیا ۹۰: علای دنیا - سرمایه ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۸: علاء

۱۹۴ - ۵: افزود ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۹: بن ۶۰: بن محمود

۱۹۵ و ۱۹۶ - ۶: حذف شده

۱۹۵ - ۵: چشم خلفا ۸۰ و ۹: خلفا ۵۰: آدم ۷۰: نه ۱۰: ازال

۱۹۶ - ۴ و ۷: سینه ۵۰: در سینه ۸۰: سینه‌اش ۵۰: سنگ

۱۹۷ - ۳ و ۷: ملکی ۸۰: (که به چار) به چهار ۹: بچار ۶۰: بست

۱۹۸ - ۵: ز آشیانش ۶۰: ز داستان ۱۰: از آستانش

۱۹۹ - ۵: بصیر ۸۰: ز سریر ۶۰: ظالم‌کشی

۲۰۰ - ۵: (زیون گیر) اول - زیون کرد - نوشته شده، بعداً کاتب همین کلمه را به - زیون گیر - اصلاح کرده، ولی از آخر کلمه حرف - د - را پاک ننموده است. ۲۰: (زیون‌کشان) عدو شده ۵۰: (تیر) پر

۲۰۱ - ۵: در ظل

۲۰۲ - ۳ و ۴ و ۶ و ۷: بهتر جهت از جهان مقامش ۵۰: برتر ز ۵۰: (وز حد) در ضد ۲۰ و ۳ و ۴ و ۷:

(جهت) جهان

مصباح کواکب اختر او	معراج ستاره بر در او
شیران سپاه بارگاهش	بر بام فلک گشاده راهش
۲۰۵ اندیشه گم اندرون صدرش	ز اندیشه برون قیاس قدرش
در داشتن جهان همه گاه	بازوش دراز و دست کوتاه
زانگه که فکند نطع شاهان	بنشسته نفیر دادخواهان
گر روی تَرُش کند به تندی	دندان فلک فتد به کُندی
هر بیخ عدو که هست در دهر	برکنده همه به صرصر قهر
۲۱۰ تا صرصر او خس از زمین رُفت	هر فتنه که بود در جهان خفت
آهو به زمائش بی تظلم	پیشانی شیر خارد از سُم
پیلان به درش به بیش بینی	رفته ره مورچه به بینی
هنگام عطا چو شرمساران	بخشنده باحیا چو باران
میزان عطا گرفته در چنگ	زر داده به خاک و چرخ را سنگ
۲۱۵ بذلش که درون حد نگنجد	در حوصله خرد نگنجد
زان لطف که دست مایه کرده	بر خلق به دست سایه کرده

۲۰۴ - ۱: شیران ۲۰ و ۶: سیاه ۶۰: بزمام

۲۰۵ - ۹: کم ۶۰: از درون بهرش ۳ و ۴: ز اندازه برون قیاس و قدرش ۶۰: ز اندازه ۵۰: قیاس و

۲۰۶ - ۵: (جهان همه گاه) رخت بهرگاه

۲۰۷ - ۷: آنگه ۲۰ و ۵ و ۸: فکند ۳۰ و ۴ و ۷: بنشست

۲۰۸ - ۵: شود ۷۰: ملک

۲۰۹ - ۴: (هست) بود ۳۰ و ۴ و ۵ و ۷: برکند

۲۱۰ - ۶: زمان ۳ و ۴: (در جهان) بر زمین ۵۰: در میان

۲۱۱ - ۱ و ۵ و ۶ و ۸: (به زمانش) بزبانش ۲۰: بره پاش ۹۰: بیشانی ۴: (سم) دم

۲۱۲ - ۳: پیلان درش ز بیش بینی ۴۰ و ۵: ز بیش ۸۰: به پیش بینی ۱۹۰: پیش بینی

۲۱۳ و ۲۱۴ - ۸: ۲۱۳ و ۲۱۴

۲۱۳ - ۶: بخشیده بی بها ۳ و ۴: (باحیا) بی بها

۲۱۴ - ۸: زر داد ۵۰: جای مصرع اول با دوم عوض شده ۹۰: جتد رز داده

۲۱۵ - ۷: بگنجد

۲۲۰ - ۲۱۶ - ۲: ۲۱۷ و ۲۱۶ و ۲۲۰ و ۲۱۷ و ۲۱۸

۲۱۶ - ۸: زدست

دستش همه جود، غرب تا شرق	ذاتش همه لطف، پای تا فرق
زان لطف که بنده پرورنده ست	روزی متقاضی خورنده ست!
آفاق به خوانچه جلالش	مهمان وظیفه نوالش
۲۲۰ پیمانۀ دوست پر ز دُر کرد	پیمانۀ خصم نیز، پُر کرد
چون کوبۀ سپه کند راست	تکبیر کند ستاره بی خواست
بادی ست جنیتش روانه	کز وی پرد اَبَلَقِ زمانه
چترش سَلَبِ سیاه بر دوش	زو هفت خلیفه جامگی پوش
شبگون علمش چو «ليلة القدر»	از چتر سپید یافته بدر
۲۲۵ خورشید، جنیت شکارش	مَرِّخِ سلاح دار بارش
مه کوست بر آسمان چشم دار	در داخل دولتش علم دار
کوشش زده بانگ بر ثریا	لرزان شده آسمان چو دریا
دین را علمش عماری خواب	محرابی او پناه محراب

۲۱۸ و ۲۱۷ - ۳ و ۴: حذف شده

۲۱۷ - ۶: دانش همه حلم پای تا فرق ۸۰: همه حلم

۲۱۸ - ۸: حذف شده ۲۰: (پرورنده ست) پروران داشت ۵۰: پروریده ۶۰: پرورنده است ۷۰: پرورندست ۵۰: روزی من از قضا رسیده ۲۰: (خورنده ست) خوران داشت ۶۰: خورنده

است ۷۰: خورندست

۲۱۹ - ۵: (وظیفه) وظیفه و

۲۲۰ - ۵: پیمانۀ چشم تیر پر کرد

۲۲۱ - ۳ و ۴ و ۸: زند ۲۰: (ستاره) سپهر ۵۰: (بی) چون ۹۰: حواست

۲۲۳ و ۲۲۲ - ۷: حذف شده

۲۲۲ - ۵: بجنبش ۹۰: جنیتش ۱۰: دوانه ۱۰ و ۴ و ۶: برد ۵۰: رود ۹۰: رمد

۲۲۸ - ۲۲۳ - ۵: (۲۲۸ و ۲۲۷ حذف شده) ۲۲۴ و ۲۲۳ و ۲۲۶ و ۲۲۵

۲۲۳ - ۵: (سیاه) ستاره ۴۰: حابکی بوش ۵۰: خانکی ۶۰: جابکی

۲۲۴ - ۴: سپیده

۲۲۵ - ۸: جنیه ۱۰: یارش

۲۲۶ - ۳: هر کوست بر آسمان چشم دار ۴۰: (مه) نه ۵۰ و ۷: هر

۲۲۷ - ۶ و ۷: کوشش ۷۰: کرزان

۲۲۸ - ۷: حذف شده ۹۰: عماری ۱۰ و ۹: محرابی ۳: (او) آن

آن را که کُشد به تیغِ خونی	رحمت کندش گه زبونی
۲۳۰ خصم ار همه درخورِ دو نیم است	شمشیر سیاستش رحیم است
از تیغِ چو آب قطره پاک	بنشانند غبارِ عالم خاک
تیغش چو زمین ز خون رزیده	بس جان که به مشّت او خزیده
دریا نمی از کف چو میغش	دوزخ شرری ز تاب تیغش
رُمحش ز خط سما گذشته	تیرش ز حدِ خطا گذشته
۲۳۵ لوحیست حسامش آبگونِ سطح	حرفش رقمی ز «سوره فتح»
آراسته هدیه سریرش	«نون و القلم» کمان و تیرش
بادا به نشاط جاودانه	در سایه تیغ او زمانه!

۲۳۰ و ۲۲۹ - ۶: حذف شده

۲۲۹ - ۳: (بتیغ) بناه ۹۰: بتیغ ۵۰: (گه) زبان ۸۰: گه

۲۳۰ - ۵: خصم از همه در نبود دو نیم است ۱۰: (دو نیم است) دو نیمه ست ۳۰: زبونست ۵۰: (رحیم است) دو نیم است

۲۳۱ - ۷: حذف شده ۵۰: (پاک) خاک ۳۰: بنشانده ۴۰: بنشانده غبارِ عالمی خاک ۵۰: پاک

۲۳۲ - ۹: تعش ۱۰: (ز خون رزیده) ز خون رزیده ۳۰ و ۴۰: بخون دریده ۹۰: زریده ۵۰: بخود دریده ۶۰: بخون دیده ۷۰: (رزیده) خریده ۷۰: (جان) کس ۲۰: بهشت ازو خریده ۹۰: (خزیده) خریده

۲۳۳ - ۶: دریانم ۱ و ۵۰: (میغش) تیغش ۶۰: (دوزخ) آتش ۹۰: تیغش

۲۳۴ - ۸: (گذشته) گزشته ۵۰: ز خط

۲۳۵ - ۲: (لوحی است) کو حیست ۵۰: کو هیست سپاهش ۶۰: کو حیست ۴۰: حسابش

۲۳۶ - ۷: حذف شده ۸۰: هدیه ۱۰: (نون) ن ۴۰: (نون و القلم) نون و القلم از ۶۰: نون القلم ۳۰: نون و القلم ار ۵۰: نون و القلمش کمان تیرش ۹۰: تبرش

در خطاب حضرت ابن اسکندر ثانی و سد عصمت مسلمانی

ایدالله ارکان سریره علی قوایم التائید و اید بنیان سریره بقواعد التائید

ای روی تو آفتاب جاوید	وی رای تو شب چراغ خورشید
بر فرق تو چتر پادشاهی	همسایه سایه الهی
۲۴۰ بازوی تو تخت جم گرفته	ملک عرب و عجم گرفته
خاک در تو به روشنایی	معروف به شغل توتیایی
عهدت به دل بزرگ حالان	چون عید به طبع خردسالان
نام تو کلید تنگی حال	مدح تو فنون جذبۀ مال

عنوان - ۲: در خطاب سده سکندر ثانی و سد ... ۳ و ۴: خطاب حضرت سکندر ثانی و (۳: واو حذف شده) سد عصمت مسلمانی ابدالله ارکان سریره علی قوایم التائید و اید بنیان سدید (۴: سدید) بقواعد التائید ۵: خطاب حضرت سکندر ثانی و سد عصمت مسلمانی ابدالله ارکان سریره علی قوایم التائید ۶: حذف شده ۷: خطاب زمین بوس مالک الملک زمین و زمان سلطان علاء الدین و الدنيا خلدالله ملکه و سلطانه ۸: در خطاب سکندر ثانی ... و اید بنیان سده علی اساطین التائید ۹: در خطاب زمین بوس حضرت این ... ابدالله ... علی قوام التائید
۲۳۸ - ۳: قبل از سر سخن نوشته شده ۳: (وی) ای ۱: (رای) روی ۴: حسن ۵: (شب چراغ) روشنی

۲۳۹ - ۲: (تو چتر) تو چتر تو ۳: پادشاهی
۲۴۰ - ۲۴۳: ۳ و ۴ و ۶: ۲۴۱ و ۲۴۰ و ۲۴۳ و ۲۴۲
۲۴۱ - ۷: (در) ره ۷: معروف شده بتوتیایی ۸: مصروف
۲۴۲ - ۷: خودت بدل بزرگ حالان ۶: (حالان) کاران ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: خوردسالان
۲۴۳ - ۲: (تنگی حال) سگی سال ۳: مخزن حال ۵: تنگی و سال ۳: نام نو کلید جزیه مال ۴: نام تو کلید جزیه مال ۶: خلق تو فتوح جذبۀ مال ۷: فسون جزیه ۸: فسون ۱: حذبۀ ۲: (جذبۀ مال) جذبۀ و حال ۵: مصرع دوم حذف شده ۹: (فتون) فسون

در مشت تو نقد جمله هستی	۲۴۵	احسنت و زهی فراخ دستی!
ابری که چنان گشاده دستت		با مکرمت تو تنگ بستت
دستت به کرم، ضمان روزی		عالم به تو میهمان روزی
هر تعبیه تو در زمانه		منصوبه بُرد جاودانه
رمزی ز تو شد به بخشش گنج		تضعیف محاسبان شطرنج
نزد خرد نهایت اندیش		زان بیشتری که گویمت بیش
من مدحت تو که بیش خوانم	۲۵۰	کی قیمت بیت خویش دانم؟
آن نادره کش بها نباشد		قیمت کنمش روا نباشد
پیداست که قیمت معانی		دانسته نشد به کاردانی
لیک، از کرم تو گنج دیدن		مزدی است برای رنج دیدن*

- ۲۴۴ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: جمله نقد ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹: واو حذف شده
- ۲۴۵ - ۷: (گشاده) فراخ ۹ و ۶ و ۸: تا با کرم ۹ و ۸: با مکرمت) تو نیک پستت ۲۰: (تنگ) دست ۳ و ۴ و ۵: دستت
- ۲۴۶ - ۷: ز تو
- ۲۴۸ و ۲۴۷ - ۷: حذف شده
- ۲۴۷ - ۱: (هر) بر ۳ و ۶: (تو) که ۳ و ۴ و ۶: منصوبه برد ز جاودانه ۲۰: (برد) نرد ۸۰: کشانی
- ۲۴۸ - ۱: رمزی ز تویی ببخشش گنج ۲۰: رمزی ز تو شه به بیشه گنج ۳ و ۴ و ۵ و ۶: روزی ۵: (رمزی) بتو ۴ و ۶: ز تو) شد ۸۰: ز تو شد ۹۰: (تویی) توشه ۲۰: تصنیف ۵۰: (محاسبان) می و سبان
- ۲۴۹ - ۵ و ۹: کفایت
- ۲۵۱ و ۲۵۰ - ۷: حذف شده
- ۲۵۰ - ۳: (که) ز ۵۰: گویم ۵۰: کی قیمت دست خویش گویم ۸۰: بی قیمت بیت خویش خوانم
- ۲۰: (قیمت بیت) قیمت ۱ و ۳: خوانم ۳۰: (بیت) ابتدا بصورت - بخت - بوده، سپس از روی آن قلم کشیده و زیر کلمه نامبرده - بیت - نوشته شده است
- ۲۵۱ - ۶: حذف شده ۵۰: بهانه باشد ۱۰: (قیمت) قسمت
- ۲۵۲ - ۱: (پیداست) بدلت ۲۰: بدلت ۳ و ۴ و ۹: پیداست ۶ و ۷ و ۸: پیداست ۵۰: پنداشت که همت معانی
- ۲۵۳ - ۵: (دیدن) دیدی ۴۰: مردیست بپای ۳ و ۶: (برای) بپای ۷۰: ز بهر
- * ۳ و ۴: پس از بیت شماره ۲۵۳ بیت شماره ۲۵۰. با تغییرات مختصری مطابق شکل زیر تکرار می‌گردد.
- من مدح ترا که بیش خوانم نی قیمت بیت خویش خوانم / (۴: دانم)

این زر که به نظم زیور توسست	۲۵۵ - من صنعتِ سهل کاربندم
مزدش چو چنین بلند باشد	مزدش چو چنین بلند باشد
چون من ز سخن به رنج بردن	چون من ز سخن به رنج بردن
این گنج و چهار گنج دیگر	این گنج و چهار گنج دیگر
سختم ز درون حکمت آگاه	سختم ز درون حکمت آگاه
۲۶۰ - تا بو که مرا به دانش و داد	۲۶۰ - تا بو که مرا به دانش و داد
امید که این متاع اخلاص	امید که این متاع اخلاص
ایزد به دل تو جا دهدادش	ایزد به دل تو جا دهدادش
بادش به مقام ارجمندی	بادش به مقام ارجمندی
از نام تو او خجسته زو باد	از نام تو او خجسته زو باد

۲۶۰ و ۲۵۴ - ۷: حذف شده

۲۵۴ - ۳ و ۴: این نظم که زرو ریور (۴: زیور) تست ۶۰: این نظم که زرد زیوری تست ۵۰: برزم زیور
۹۰: نظم ۴۰ و ۵۰: مرد ۶۰: زرگری

۲۵۵ - ۹ و ۲ و ۳ و ۵ و ۸: (کی) شه ۶۰: شه توشه دهد زر بلندم ۴۰: کاو بندم - شه توشه

۲۵۶ - ۵ و ۶ و ۸: (چو) که ۹۰: (مزدش) نردش خوانده می شود

۲۵۷ - ۳ و ۴ و ۶: چون من سخن (۶: سخنی) برنج دیدن ۸۰: چون من به سخن ز رنج بردن

۵۰: (ز) حذف شده ۸۰: بدخو شده ام ۳۰ و ۴ و ۶: دیدن

۲۵۸ - ۸: به پنج ۹۰: (چهار) چهار

۲۶۲ - ۲۵۹ - ۶: ۲۶۰ و ۲۵۹ و ۲۶۲ و ۲۶۱

۲۵۹ - ۵ و ۶: بختم ۲۰: خزانه ۹۰: خرینه

۲۶۰ - ۲: (تابوک) تابوک ۳۰ و ۴ و ۶: باشد که ۸۰: در زیر کلمه - تابو - بخط ریز کلمه - بود - نیز علاوه

گردیده است

۲۶۴ و ۲۶۱ - ۷: حذف شده

۲۶۱ - ۵: (به قبول) بامید

۲۶۲ - ۲: ایزد بتو جایها دهدادش ۳۰ و ۴: مقبول خود و عطا دهدادش ۵۰: هر مقبولی خدا دهدادش

۶۰: (مقبولی) مقبول تو ۲۰: (خود) تو

۲۶۳ - ۵: بادم ۹۰: (تو) او ۵۰: پس از بیت شماره ۲۶۳ بیت:

«راندَم قلمی ز نکته خویش چون من بدو نامه زین ورق بیش»

آمده ۹۰: (تو) او

۲۶۴ - ۵: جای دو مصراع عوض شده - از نام تو و خجسته زو باد ۶۰: (او) آن ۵۰: این ۳۰: از آن

۹۰: (زو) رو

در سبب نظم این جواهر

و سر رشته دقت را در و کشیدن

و در نظر جوهریان مبصر داشتن و قیمت عدل خواستن

۲۶۵ چون من به دو نامه زین ورق پیش
از «روح قُدس» شنیدم آواز
نی آن رقم خیال کردی
آن به که کنون درین تفکر
راندم قلمی ز نکته خویش
کای کرده لب تو گوش من باز
بل جادویی حلال کردی
کاهل نشوی به سُفتن دُر!

-
- عنوان - ۱: ... و در نظم جوهریان ... ۲۰: ... در و در کشیدن ... ۳۰: ... نظم این کتاب و سر رشته ...
 ۵: ... دقت را در و کشیدن ... مبصر داشتن ۶ و ۷: حذف شده ۸: ... سر رشته خجسته را
 در دُر کشیدن و ... ۹: ... این جوهر و سر رشته رقت دُر در را و ... و در نظم متصربان جوهریان ...
 ۱۰: حذف شده
 ۲۷۲ و ۲۶۵ - ۷: حذف شده
 ۲۶۵ - ۵: قبل از سرسخن یعنی پس از بیت شماره ۲۶۴ نوشته شده و مصراعهای آن مقدم - موخر است
 ۹: بیش ۲ و ۶: نام ۸: به نکته
 ۲۶۶ - ۹: ارزوح ۵: (گوش) جان ۹: باز
 ۲۶۷ - ۲: نه آن رقم از خیال کردی ۳ و ۴ و ۶: نی از رقم این خیال کردی ۵: زین گونه رقم خیال کردی
 ۸: نی این
 ۲۶۸ - ۲ و ۳ و ۴: ز سُفتن

چون بی هنران بُود قفاخوار	آن کو به هنر نشد طلبکار
مستوجب تازیانه گردد	۲۷۰ اسبی که نه خانه خانه گردد
کاهل تر از اوست آرزویش	آن خواجه که کاهلی ست خویش
کان کن که گهر به سنگ یابی	جان کن که غرض به چنگ یابی
تا ره نروند، کی شود کم؟	تا چه نکنند، کی دهد نم
کز نامه پُر بُوی تهی نام	لیکن، مکن آن تفکر خام
نقل اندک و چاشنی فراوان	۲۷۵ بگشا طبقی به غیر تاوان
بهرتر ز دو صد سبوی پر دُرْد	یک شیشه که خوش فرو توان بُرد
نتوان دو شرابه آب خوردن	بتوان خُمی از شراب خوردن
خُرسند مشو به هرچه زاید	خواهی که به از بهت گشاید
وز بیختن آرد، مغز خیزد	ز اندیشه دقیقه نغز خیزد
رخسار نبات را صفا بیش	۲۸۰ پالایش قند تیره تا بیش

۲۶۹ - ۳ و ۴: شود جفاکار ۶۰: شود

۲۷۰ - ۲: مستی که بخانه خانه گردد ۳ و ۶: بخانه خانه (ولی در نسخه ۳ به اول مصرع، کلمه - کر - افزوده و بعد از روی آن قلم زده شده است.

۲۷۱ - ۳: کاهلی است

۲۷۲ - ۶: خواهی که عرض بچنگ یابی ۱۰: (به سنگ) بنگ ۲۰: بنگ

۲۸۷ و ۲۷۳ - ۷: حذف شده

۲۷۳ - ۵: نشوندگی

۲۷۴ - ۶: لیک ۸۰: کز نامه بد بوی نکونام ۶۰: کنی تهی دام ۳ و ۴: (بوی) کنی ۵۰: توی دهی نام

۲۷۶ - ۳ و ۴: ۶: (فرو توان برد) از ان (۴: ازو) توان خورد ۵۰: توان فرو برد ۸۰: فرو توان خورد

۲۷۷ - ۳: حذف شده ۶۰: خم ۴۰: دو شراب از آب ۲۰: قرابه ۶۰: شراب

۲۷۸ - ۶: خورسند شوی بهر چه آید ۳ و ۴ و ۵ و ۸: خورسند

۲۷۹ - ۳: دقیق نغز آید ۱۰: مغز ۴۰: نغز آید ۶ و ۸: از (۸: وز) پختن ۹۰: ور ۳ و ۴: مغز آید

۲۸۰ - ۵ و ۶: حذف شده ۳۰: ز الایش قند تیره یابیش ۸۰: بالایش قند و تیره ۴۰: بابیش

۳ و ۴: (صفا بیش) کند ریش ۹۰: (نبات) نبات

کان کن که گرفت تیشه در چنگ
 هر گه که علم شدی به کاری
 از اندک خوب شو فسانه
 یک دانه نار پخته در کام
 ۲۸۵ یک شاخ که میوه‌ای دهد تر
 یک بلبل خوش نوای دلکش
 یک صفحه پر از خلاصه‌ای شوق
 در کام کسان کجا بود به
 دفتر چه کنی چو نظم تر نیست
 ۲۹۰ چون مردم دیده - چشم بد دور -
 نی چون «حبشی» که از تباهی
 آن به که چو نکته‌ای سگالی
 یک رمز به دفتری منقش
 خشنود چگونه گردد از سنگ؟
 در غایت آن بکوش، باری
 نی از حشوات بی‌کرانه
 بهتر ز هزار آبی خام
 بهتر ز هزار باغ بی‌بر
 بهتر ز دو صد کلاغ ناخوش
 بهتر ز دو صد کتاب بی‌ذوق
 مغزی نه به حرف و جلد فربه؟
 در صد صدف یک گهر نیست؟
 یک خال سیه نمای پُر نور
 نوری نه و عالمی سیاهی
 حرفی نبُود ز نکته خالی
 چون خنده زنگی است ناخوش

- ۲۸۱ - ۶: کانکس که گرفت تیشه در سنگ ۵۰ گرفته ۹۰: خنک
 ۲۸۲ - ۹: (که که) که که ۳۰ و ۴۰: مگوش ۶۰: بگوش
 ۲۸۳ - ۳ و ۴: از اندک و ۶۰: پیکرانه
 ۲۸۴ - ۹: بخته - آئی
 ۲۸۵ - ۳ و ۴: حذف شده ۵۰: پر
 ۲۸۶ - ۱ و ۹: نوا ۸۰: نوا و دلکش ۹۰: بلبل
 ۲۸۷ - ۳۰۰ - ۷: حذف شده
 ۲۸۷ - ۱: خلاصه ۳۰ و ۴: یک لقمه پخته از سر ذوق - کباب بی شوق ۶۰: کباب
 ۲۸۸ - ۳ و ۴ و ۶: حذف شده ۵۰: معزی از حرف دجله فربه
 ۲۸۹ - ۶: (چه) که ۳۰: (در صد) و ندر ۴۰ و ۶: و اندر ۵۰: صدفی
 ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۰ - ۶: ۲۹۱ و ۲۹۰ و ۲۹۳ و ۲۹۲
 ۲۹۰ - ۴: بر نور
 ۲۹۱ - ۲ و ۴ و ۵ و ۶: نه چون چشمی ۸۰: حبشی ۱۰: (از تباهی) ارسپاهی ۲۰: (نوری نه)
 زوروی ۳۰: نوری و نه عالم سیاهی ۴۰ و ۵ و ۶ و ۸: عالم
 ۲۹۳ - ۴: حذف شده ۵۰: یک روز بد اختر منقش ۲۰: (به دفتری) کرو شدی
 ۲۰ و ۳ و ۵: زنگیست ۱۰: زنگیست

چون صبح نخست بی فروغ است	آن خنده که می زند دروغ است
۲۹۵ آنکش نمک سیاه باید	در سنگ سیه چه دست ساید؟
آنکس که رقاق میده یابد	از بهر سپوس کی شتابد؟
تا شربت صاف در قدح هست	در سرکه کسی چرا زند دست؟
بدگو که فراخ گوی باشد	زو، نامه سیاه روی باشد
چون گفت لطیف و در خور زه	گویند که هر چه کم بود، به
۳۰۰ ناخوش سخنی که بیش گوید	مُزد آنچ دهیش بیش جوید
خر کو به فغان نمونه باشد	پس دیر کشد چگونه باشد؟
بوقی نه بس آنک ساز گیرد	و آنگاه نوا دراز گیرد؟
بسی نکته قلم زدن پیایی	کز کردن باد باشد از نی
هر کلک تهی که در صریرست	مزماری مَغَنیانِ پیرست
۳۰۵ پر مغز بود خدنگ دلخواه	ماسوره بود همه تهی گاه

- ۲۹۴ - ۵: آن دم که همی زند دروغ است
- ۲۹۵ - ۲: (نمک) نمود ۵۰: بملک ۳۰: مصراع دوم حذف شده
- ۲۹۶ - ۴: تابد ۳۰: مصراع اول حذف شده
- ۲۹۷ - ۳: (سرکه) درد ۴۰: دُرد ۲۰: چرا زند کسی ۶۰: چرا کسی زند ۸۰: چرا کند
- ۲۹۸ - ۴: به گو ۸۰: سیاه گوی ۵۰: (زو نامه) در دهر ۲۰: زان
- ۲۹۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (و) حذف شده ۶۰: گوینده
- ۳۰۰ و ۳۰۱ - ۵: حذف شده
- ۳۰۰ - ۶: مرد ۳۰ و ۴ و ۸: آنچه ۱۰ و ۲ و ۵ و ۶ و ۷: آنک
- ۳۰۱ - ۷: حذف شده
- ۳۰۲ - ۳ و ۴ و ۶: بـوقی (۴: بـومی، ۶: طوطی) پس از آنکه ۵۰: پس از آنکه می بگیرد ۹۰: بوقی پس از آنکه ۳۰ و ۴ و ۶: آنگاه
- ۳۰۳ - ۳ و ۴: (زدن) زن ۹۰: بیایی ۱۰ و ۵ و ۶: کر ۸۰: کژ ۴۰: (ازنی) ازونی - نوشته ولی از روی حرف - و - قلم کشیده شده است.
- ۳۰۴ - ۳ و ۴: (تهی) نی ۶۰: حریرست ۳۰: مضماری ۶ و ۸: مضراب
- ۳۰۵ - ۱: ماسوره ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۹: ماسوره ۸۰: ناشوره

نظمی که نه در هنر بلندست بگذر ز زنج که ریش خند است
بی‌مایه تجارت! این چه کارست؟ بی‌رشته‌تئیدن! این چه تارست؟
ور تو هوس گزاف داری می‌لاف که جای لاف داری
بی‌بهره که کار کردنش خوست بیکارترین مردمان اوست
۳۱۰ سنجیدن سایه در ترازو پیکار ترازوست و بازو
کز پایک را چو کز کنی پای کز کژ خورد و گریزد از جای
دریا چو به کوزه کم کند کس در کوزه کنش که بس کند، بس
آن دیو بود که چار و ناچار کاری طلبد، نه بهره‌کار.

۳۰۶ - ۹ و ۱: نه که ۵۰: (نه در) درو ۳۰ و ۴ و ۶: (بگذر ز زنج) بگذار هنر (۴ و ۶: زنج): ریش خند

۳۰۷ - ۳ و ۴ و ۶ و ۸: بارست ۱۰: بی‌رسته نندن این چه تا است ۳۰ و ۴: (تئیدن) به بند

۶: تئید این چکارست ۵۰: یارست ۸۰: کارست

۳۰۸ - ۶: بی‌لاف چه ۹۰: دادی

۳۱۰ - ۱: بیکار ۲ و ۳ و ۴ و ۶: بیکار (۳ و ۴: پیکار) ترازویست ۹۰۰: بیکار ترازوست ۵۰: بی‌بر

ترازوست زور بازو

۳۱۱ - ۲: حذف شده ۱۰: کز پایک را جو کز کنی پای ۶۰: کز یک یک را جو کج کنی پای

۸۰: کج کنی ۱۰: کز کز خردت ۳۰: کز کز خوردت گریزدت جای ۵۰: کز کز خزد و گریزد از

جای ۶۰ و ۸: کز کج خوردت گریزی از جای ۹۰: (چو) که - کز کز خردت گریزد از جای ۱۲۰ و

۱۱: خردت

۳۱۲ - ۵: (کند کس) کنندش - در کوزه کنی که بس کنندش ۳۰ و ۴: در کوزه کند که ۶۰: (بس کند) کم کند

۳۱۳ - ۵: ریو ۸۰: (و) حذف شده ۴۰: (نه) ز ۸۰: در زیر - بهره - بخط ریز کلمه - نفع - افزوده است

حکایت دودیو

که از خوی پیشانی، دریا را در بیابان ریختند
و از بریدن زمین بیابان را در دریا انداختند

گویند دو دیو با سلیمان	بستند ز بهر کار پیمان
۳۱۵ بردند بر اوج بارگاهی	روزی کردند، کار ماهی
چون در عمل دگر نشد دست	کردند همان کشیده را پست
فرمانده کار کاردان بود	بر مردم و دیو کارران بود
چون دید که دیو بیند آزار	از بیکاری، چو مردم از کار
فرمود که هر دو تن مهیا	پویند سبک به دشت و دریا
۳۲۰ این ریگ برون در آب ریزد	و آن نایزه در سراب ریزد
چندانک ز چند سیر گردون	هامون شود آب و آب هامون!

عنوان - ۳ و ۵: حکایت ۴۰: حکایت آن دو دیو که از خوی پیشانی دریا را در بیابان ریختند و از بریدن زمین بیابان را در دریا انداختند ۶۰ و ۷: حذف شده ۸۰ و ۹: حکایت آن دو دیو ... (۹: رمین) ...
۱۰۰: حذف شده

۳۱۷-۳۱۴: حذف شده

۳۱۵ - ۲: بر اوج زدند بارگاهی ۵۰: باوج ۳۰ و ۴ و ۶ و ۸: (کار ماهی) کارگاهی

۳۱۶ - ۵: بر عمل ۲۰: کشنده را ۳۰ و ۴: کشنده را دست (۴: بست) ۵۰: دست ۹۰: بست

۳۱۷ - ۹ و ۵: کامران بود

۳۱۸ - ۴: دیو که دید ۵۰: (از بیکاری) از بیکاری خود

۳۱۹ - ۵: جویند بسنگ و دشت و دریا ۶۰: (سبک) همی

۳۲۰ - ۹ و ۳ و ۴: آن ریگ برد در آب ریزد ۵۰: (در) حذف شده ۷۰: (در) ز ۸۰: برود آب ریزد

۱۰: او نایره ۲۰: آن نایزه ۳۰: وان باب ره ۴۰: وان بایره ۹ و ۶: وان نایزه ۵۰: وین بر سر آب

آب ریزد ۷۰: نایره در شراب ۱۰۰: وان پانیره

۳۲۱ - ۳ و ۴ و ۶ و ۷: ز حد ۵۰: ز جهد شیر گردون ۸۰: بچندگاه موزون ۱۰۰: ز حد سر گردون

دیوان به چنان درازکاری	مساندند دراز روزگاری
تا بود حیات، پی فشردند	و آخر به همان شکنجه مردند
بی رنج تن عقوبت الفنج	رنجیده شود چو نازک از رنج
۳۲۵ مقصودم ازین حکایت آن است	کاندیشه بی غرض زیان است
ناگفته به آنچه کس نجوید	ناکشته به آنچه بر نروید
کوتاه سخنی، ستوده حال است	بسیار سخن زدی ملالی است
لیک از سخنی ست روح پرور	می گوی، که عمر بیش بهتر!
زرکش ازلی ست عزت خویش	هر چند که بیش، عزتش بیش
۳۳۰ آن تحفه که عزتش ز غیب است	بیشی و کمی درو چه عیب است؟
خوبی سبب قبول عامه است	پیرایه نامه، حرف نامه است
کاغذ که بود سپید چون گل	بهتر ز سواد بی تأمل

- ۳۲۲ - ۳: دیوان ز چنان گزافکاری ۱۰ و ۴ و ۶ و ۸: گزافکاری ۱۰ چنان
- ۳۲۳ - ۲: (پی فشردند) رنج بردند - شکنج ۹۰: بی فشردند
- ۳۲۴ - ۶: (تن) شبی ۵۰: تن و - رنجیده نشد چو مارک از رنج ۹۰: الننج ۱۰۰: تنی ۷۰: بود
۳ و ۴: (نازک از رنج) نار (۴: ناز) از رنج ۹۰: زح
- ۳۲۵ - ۳ و ۴ و ۷: مقصود ۷۰: پی غرض
- ۳۲۶ - ۵: (ناگفته به) ناگفته ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶: آنکه کس نگوید ۷۰: آنکه ۸۰: نه گوید
۵۰: ناکشته هر آنچه بد نروید ۱۰ و ۳ و ۴: آنکه کس نجوید ۶۰: (بر نروید) کس نگوید
- ۳۲۷ - ۴ و ۹: سخن ستوده جانی است ۲۰: (ستوده حال است) دراز جان است ۱۰ و ۹: جان است
۳ و ۵: جان است ۷۰: رای است ۱۰ و ۳ و ۴ و ۷: کز حشو زبان دراز بایست (۳ و ۷: پای است،
۴: پای است) ۲۰: کز حشو زبان دراز نایست ۵۰: کز حشو زبان او زمان است ۹۰: کز حشو زبان
دراز بایست
- ۳۲۸ - ۳: از سخن است ۴ و ۵: از سخن است ۷۰: سخن است
- ۳۲۹ - ۲: پس از بیت شماره ۳۳۳ نوشته شده ۸۰: همت ۱۰۰: ازل است ۹۰: بیش
- ۳۳۰ - ۴: بیش ۷۰: (درو) و را ۹۰: رغبت ۱۰۰: ز غیب است
- ۳۳۱ - ۷ و ۸: عامست ۵۰: هر دانه نار صرف نامه است ۳۰: پیرایه ماه ۸۰: پیرایه نام حرف نام است
۷۰: نامست
- ۳۳۲ - ۸: که شود ۶۰: ز سوال

زین سان که تو را سخن بلندست	خاموشی تو نه دلپسندست
کالای خزینه نه به بازار	تا تنگ شود ره از خریدار!
در گوش من از سپهر نیلی	آمد چو ندای «جبرئیلی»
خوش خوش به توکل خداوند	دریای گهر گشادم از بند
هان، ای شنونده خبردار	کردم خبرت بیا و بردار!
آن موج زخم کنون که از دُر	گردد همه دامن جهان پُر
نقشی که به نامه نخست است	هر چند که یک به یک درست است
من نیز، چنانک خواندم این حرف	اینجا همه کرد خواهمش صغوف
تا سرخوش جام اوّلین دست	گردد ز شراب دوّمین مست
چون ساقی پیش صاف را برد	عییم نکند کسی بدین هُرد
یارب چو تمام گردد این ماه	در وی مدهی خسوف را راه!
بیزد چو دقیقه را هنربیز	از چاشنی خودش نمک ریز!
ز آنگونه کنش به سینه ها خاص	کش در دل و جان نهند از اخلاص!

- ۳۳۳ - ۵: (زین سان که) زین نکته ۳۰: سخن ترا ۹۰: دلپسندست
- ۳۳۴ - ۲: کالای خزینه ۳۰ و ۴: کالای خزانه بر (۴: پر) بیازار ۵۰: بخزینه ۱۰ و ۶ و ۷ و ۸: (نه) بر ۵۰: تانیک شود ره خریدار ۳۰ و ۴: (از) حذف شده ۹۰: تیک
- ۳۳۶ - ۳: من خوش بتو ۲۰: درهای ۰: بنوکل
- ۳۳۷ - ۵: جای مصراعها عوض شده
- ۳۳۸ - ۶: جهان بر
- ۳۴۰ - ۸: آن حرف ۴۰: خوانمش ۱۰۰: چنانکه
- ۳۴۱ - ۳: خام اولین است ۲۰ و ۷ و ۹: بشراب ۳۰ و ۴ و ۶ و ۸: بشراب دویمین ۵۰: بشراب دویمین دست
- ۳۴۲ - ۲ و ۳ و ۴ و ۶: ساقی اصل ۵۰: صاف بیش را ۹۰: بیش ۵۰: منعم نکند کسی درین درد ۲۰: عیبی ۱۰: بدن ۶۰ و ۴: برین ۸۰: باین ۱۰۰: اصل صاف - برین درد
- ۳۴۳ - ۱ و ۲: (چو) که ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: ندهی
- ۳۴۴ - ۵: میزد چو دقیق را هنربیز ۲۰: (دقیقه را) دقیقه ۹۰: هنر بیر - نمک زیر
- ۳۴۵ - ۲: زانسان کنش ۱۰ و ۹: بسینها ۲۰: (نهند از اخلاص) بهند اخلاص ۱۰ و ۴: (از) ار ۳۰ و ۵ و ۷ و ۸: ز ۹۰ و ۱۰: ز اخلاص

و آنچ از رقم گناه بینی کز وی ورقم سیاه بینی
امید که گاه ناامیدی بخشی سیه مرا سپیدی!
چون یافت دل این امیدواری ای خامه، بیار تا چه داری!

۳۴۶ - ۹ و ۱۰: وانچه ۵۰: (بینی) بستی - کز وی رقم سیاه بستی ۲۰ و ۳: (ورقم) ورقی ۴۰: ورق ۶۰ و ۷ و ۸: رقم

۳۴۷ - ۳ و ۴ و ۶: بخشند ۱۰: سفیدی

۳۴۸ - ۵: (دل این) درین ۲۰: (ای خامه) ای بخت ۵۰: این پایه ۶۰: (تاچه) آنچه ۳۰: چه آری

راه نمودن فرزند قره‌العين عين الدين خضر را

که از ظلمات دنیا سوی روشنایی گراید: رواه الله من عين الحیوة

عمره کالخضر بصحة الذات

ای چارده ماهه زرّ کانی هم «خضر» و هم آب زندگانی
۳۵۰ اکنون که نداری از خرد ساز می‌پروردت زمانه در ناز

عنوان - ۲: ... الحیات و عمره ... ۳۰ و ۴: راه نمودن قره‌العين عين الدين خضر را که از ظلمات دینی
سوی روشنایی گراید (۴: گراید حذف شده) رواه الله من عين الحیوة ۵۰: راه نمودن قره‌العين
الدين خضر را که از ظلمات دینی سوی روشنایی گراید رواه الله ۶۰: حذف شده ۷۰: راه نمودن
قره‌العين الدين خضر را که از ظلمات دینی ... ۸۰: ... دنیا به سوی روشنایی دین گراید ... البیوه و
زاد عمره ... ۹۰: رای نمودن فرزند ... عن الدين ... عين الجنات و عمره کالخضر بصحة الفرات ۱۰
حکایت

۳۴۹ - ۳: ماه زندگانی ۵۰: ماه آسمانی ۴۰: ماه ۱۰ و ۶: درّ کانی ۳۰: (زندگانی) کامرانی

۳۵۰ - ۷: از ناز

امید که چون شوی خردمند	خالی نکنی درونه زین پند!
از چارده بگذرد چو سالت	گردد مه چارده جمالت
بر نکته عقل دست سایی	بر گنج هنر گره گشایی
در چپ زدن خرد شوی راست	دانی چپ خود ز جانب راست
۳۵۵ دانسته شوی به کاردانی	بر سرّ صحیفه معانی
خواهی که دلت نماند از نور	اندرز مرا ز دل مکن دور
پیوند هنر طلب چو مردان	وز بسی هنران عسنان بگردان
«خضر» از پی آن نهادمت نام	کت عمر ابد بود سرانجام
لیکن، نبود حیات جاوید	تا سر نکشی به ماه و خورشید
۳۶۰ وان راست به اوج آسمان سر	کز جوهر علم یافت افسر
و آن خواجه برد کلید این گنج	کو بر تن خویشان نهد رنج
خواهی قلمت به حرف ساید	بسی دود چراغ، راست نساید
گر دل نکنی به سهل خرسند	نقدی به از آن گشاید از بند

- ۳۵۱ - ۹: امید ۵۰: خالی نکنی دری ازین بند ۱۰ و ۹: بند
- ۳۵۲ - ۱۰: سالت - جمالت
- ۳۵۳ - ۹: کنج ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶ و ۸: (هنر) هوس ۵۰: گهر
- ۳۵۴ - ۸: وز چپ ۹۰: درجب
- ۳۵۶ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶: خواهی که بتابد از دلت نور ۵۰: نماید ۷ و ۸: بتابد ۳ و ۴: (اندرز مرا) این پند
مرا ۶۰: این رنج را ۲ و ۸: مکن ز دل
- ۳۵۷ - ۳ و ۴: (چو) ز ۵۰: (بی) پی
- ۳۵۸ - ۶: غمر
- ۳۶۰ - ۲: آبراست ۵ و ۷: آنراست بر اوج ۳ و ۴ و ۶: بر اوج ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶: (علم) عقل
- ۳۶۱ - ۴: خواجه بود ۵۰: آن گنج ۹۰: کنج - خویشان نهد رنج ۶۰: دهد
- ۳۶۲ - ۹: چراغ ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶: (راست ناید) بر نیاید
- ۳۶۳ - ۵: گر دل بنهی بسهل خورسند ۴ و ۶: خورسند ۳۰: (نقدی) پندی ۱۰ و ۴ و ۶: پندی ۷۰: نقد
دگرت دهند زان بند ۵۰: (آن) این ۹۰: از بند

تاک از پس غوره می دهد مُل	شاخ از پس سبزه می کشد گُل
۳۶۵ کانی که گنی ز بهر گوهر	سنگت دهد اول آنگهی زر
چون باز کنی ز نیشکر بَند	خس در دهن آید، آنگهی قند
آن نیست نشان علم والا	کز خلق بری به حیلہ کالا
علم آن باشد که ره کند پاک	نی زرق مزورآن چالاک
آن تخته درست کن به تکرار	کاگه شوی از نہایت کار
۳۷۰ چون من نشوی که هر زمانی	سازم به دروغ داستانی
ور گنج سخن دهد کلیدت	واندیشہ من شود پدیدت
آن بہ کہ به جهد کم پسِیجی	این نامه میبچ تا نیبچی
من کاین رقم از هنر گرفتم	زین کِشته نگر چه بر گرفتم!
تا تو چه کنی مسی زراندود	زان قلبه زنی چه باشدت سودا؟

- ۳۶۴ - ۲ و ۶ و ۸: (پس) ۵ و ۳ و ۵: شاخ از پی سبزه می دهد گل ۷۰: غنچه می دهد ۱۰ و ۲ و ۴ و ۶: ۸: میدهد
- ۳۶۵ - ۱۰: اول آخرت زر
- ۳۶۶ - ۶: باز زنی ۹۰: نی شکر ۲۰: در رهت ۳ و ۴: (آید) افکن ۱۰ و ۶: (آنگهی) اول از
- ۳۶۷ - ۶ و ۷: کر ۹۰: بحیلہ
- ۳۶۸ - ۳ و ۴: آن علم بود که ۵۰: آن علم بود که ره کنی پاک ۶۰: (باشد) شد ۷۰: (ره) دل ۳۰: بی زرق و مزور آن چالاک ۶۰: بی زرق و مزه زیار چالاک ۱۰ و ۴ و ۵ و ۷: بی زرق
- ۳۶۹ - ۹: تحتہ - ارنہایت
- ۳۷۰ - ۵: (کہ ہر) بہر ۱۰ و ۵ و ۷: سازی ۶۰: سازد
- ۳۷۱ - ۱ و ۵ و ۸ و ۹ و ۱۰: در ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۹: کنج... بدیدت ۳۰: ز اندیشہ شود چو من بدیدت ۸۰: (و) حذف شدہ ۱۰: و اندیشہ چو من
- ۳۷۲ - ۵: وان ۳۰: (بجہد) بسہل ۴۰: بجہل ۳ و ۴: زین نامہ بہ پیچ تانہ پیچی ۵۰: وان نامہ بہ پیچ نامہ پیچی ۲۰: نامہ ۹ و ۸: پیچ
- ۳۷۳ - ۱: من کہ ۳۰: هنر از رقم ۵۰: (چہ) کہ ۹۰: (نگر) مگر - خوانندہ می شود -
- ۳۷۴ - ۳۷۵: ۶ و ۳۷۴ و ۳۷۷ و ۳۷۶
- ۳۷۴ - ۲ و ۷ و ۹: (چہ) چو ۵۰: (مسی زراندود) ز راہش اندود ۳ و ۴ و ۶: مس ۲۰: زین قلبہ زنی چہ داردت سود ۵ و ۷: قلب ۳ و ۴ و ۶ و ۸: زین (۸: زان) قلب زنی چہ آیدت سود ۱۰: زین قلب چہ آیدت سود

۳۷۵	ور دل کسندت هنر فزایی	پیشه مکنی ثنا سرایی
	کز مدح، چو در طمع کشد رای	در صفّ سران نباشدت جای
	چون زین فن بد شوی شکیا	می‌گوی سخن ولیک زیما
	از کارگه حریر زن لاف	خس پاره مکن چو بوریا باف
	حرفی که ازو دلی گشاید	از هر قلمی برون نیاید
۳۸۰	زیبا نه به هر زبان توان گفت	یا قوت به خار چون توان سُفت؟
	ور بر دهد این درخت، قندت	و آوازه چو من شود بلندت
	زان مایه که افتد به دامن	تنها نخوری چو ناتمامان!
	چون آمده گر یکی است ور هفت	بِذهی ندهی بخواهدت رفت
	باری، کم از آنک از تو چندی	آسوده شود نیازمندی
۳۸۵	چون مرد به‌گرد مردمی گرد	نی همچو بخیل ناجوانمرد
	سرمایهٔ مردمی مکن گم	کز مردمی اُست نور مردم

- ۳۷۵ - ۵: جای دو مصراع عوض شده ۵ و ۱: ۵: در دل ۲۰: پیشه نکنی سخن سرایی ۳۰ و ۴: پیشه نکنی
 هنر نمایی ۵۰ و ۶: پیشه نه کنی (۶: چه کنی) بناسزایی ۸۰: نکنی
- ۳۷۶ - ۶: گر روح تو در ۸۰: گر مدح تو در ۳۰ و ۵: (کشد) کند ۳۰ و ۴: (صف) مدح
- ۳۷۷ - ۹: (چون) جو ۳۰ و ۴: (فن بد) بدهن ۵۰: سبکسا ۶: سبکپا
- ۳۷۸ و ۳۷۹ - ۵: حذف شده
- ۳۷۸ - ۳: حریف ۱۰: اخس باره ۹۰: باره مکن جو
- ۳۷۹ - ۶: (ازو) ازان
- ۳۸۰ - ۳ و ۴: (به خار چون) بنخامه کی ۵۰: نحاده ۸۰ و ۶: کی ۹۰: بنخاره ۱۰ و ۲ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۰: بنخار
- ۳۸۱ - ۳: (بر) پر ۹۰: قندت قندت ۲۰: آوازه شود چو من بلندت ۳۰ و ۴: (واوازه) اندیشه ۱۰ و ۶ و ۷: آوازه
- ۵۰: (چو من) بخود
- ۳۸۲ - ۱۰ و ۶: (مایه) باده ۸۰: میوه ۲۰: (نخوری) مخور آن ۹۰: نحوزی
- ۳۸۳ - ۹: (چون) جو ۳۰ و ۴ و ۷: چون آمد اگر (۷: خوان آمده گر) یکیست گر هفت ۱۰ و ۲ و ۵: یکست
- ۵: (بشست) و گر ۶ و ۸: (ور) گر ۱۰: نخواهدت
- ۳۸۴ - ۸: (از آنک از) ازان نه کز
- ۳۸۵ - ۶ و ۷: نه
- ۳۸۶ - ۱۰ و ۶ و ۸: (نور) قدر

گرچه زرت از عدد بود بیش	درویش نواز باش و درویش
صد سر بُرد آسمان به شمشیر	تا یک شکم از علف کند سیر
موران که به زیر پا دوانند	یک جو، به هزارجان ستانند
نقدی که رهش بدین گزندست	بی رنج دهی نگر که چندست!
خواهی که به مهتری زنی چنگ؟	دریوزه کهنتران مکن تنگ!
سنجیده دهد چو ابر باران	رنجیده شوند دانه خواران
آنکس که دهد قراضه بی رنج	بهتر ز محاسب درم سنج
مستی چو کرم بود جمال است	در باده نمک زنی حلال است
گر بر تو زند فقیر جانباز	در پیش خود از درم سپر ساز
کآن را که به کیسه نیست چیزی	خود را گُشد از پی پیشیزی
در شعبده، مرد خنجر آشام	از پهلوی خویش می خورد شام
نداشت که نیست با خرد خویش	بازو ز پی شکم کند ریش

- ۳۸۷ - ۵: (زرت) که زر ۹۰: بیش ۵۰: (و) حذف شده
 ۳۸۸ - ۳ و ۴: (کند) شود
 ۳۸۹ - ۱۰ و ۶: روانند
 ۳۹۰ - ۷ و ۶: (رهش بدین) باین (۷: بدین) رهش ۱۰: (رهش) دهش ۳: برین برندست ○
 ۴: برین ۹۰: کردندست ۴: (رنج) نقد ۲۰: دهد ۹۰: (دهی) رهی
 ۳۹۱ و ۳۹۲ - ۶: ۳۹۱ و ۳۹۲
 ۳۹۱ - ۷: حذف شده ۵۰: بمهتران زنی سنگ ۱۰ و ۹: (چنگ) جنگ ۳ و ۴ و ۶: پنج ۱ و ۲: مصرع دوم حذف شده است ۶: بهتر ز محاسب درم سنج
 ۳۹۲ - ۱ و ۲: حذف شده ۵۰: (دهد) شود ۹۰: خواران ۱ و ۴: خواران
 ۳۹۳ - ۷ و ۶: حذف شده ۱ و ۲: مصرع اول حذف شده ۴ و ۳: (آنکس که) آنکه که ۸ و ۹: ابله که ۲۰: (بهتر) می باش ۴ و ۳: (محاسب) حساب آن ۱۰: حذف شده
 ۳۹۴ - ۷: حذف شده ۴ و ۳: مستی که کرم کند جمال است ۵۰: (چو) که ۲: و ر باده
 ۳۹۶ - ۴: در حاشیه صفحه نوشته شده ۷۰: آنرا که ۶: (که) حذف شده ۳ و ۵ و ۹: بشیزی
 ۳۹۷ و ۳۹۸ - ۴ و ۳: پس از بیت شماره ۴۱۰ نوشته شده
 ۳۹۷ - ۵: در شقه مرد ۹۰: خنجر - پهلوی ۱۰ و ۶: می برد ۳ و ۴: جام
 ۳۹۸ - ۱ و ۶: حذف شده ۵۰: پاداش که نیست درخور خویش ۸۰: تا داشت که ۵: بازو
 ۳۰ - ۴: ستم ۹۰: (پی) پی
 ۴۰۳ - ۳۹۷ - ۹ و ۴۰۱ و ۴۰۰ و ۳۹۹ و ۳۹۸ و ۴۰۳ و ۴۰۲ و ۳۹۷

آنک از تن خود جدا کند پوست	او با دگری کجا شود دوست؟
۴۰۰ تا پا ننهی به دستیاری	از دوست مخواه دوستداری
بیداری پاسبان بی مزد	گنجینه برد به شرکت دزد
یاری که به جان نیازمایی	در کار خودش مده روایی
صد یار بود به نان، شکی نیست	چون کار به جان فتد، یکی نیست
کُن بر کف همگنان درم ریز	جز در کف کودکان نوخیز
۴۰۵ کاموخته شد چو خُرد با سیم	کالای بزرگ را بود بیم
کودک ز درم شود گره گیر	پیر از رقم سیاه تحریر
ور خود به غلط نعوذ بالله	در سمت سیافت افتدت راه
با آنک شوی وزیر کشور	دزدی باشی کلاه بر سر
دانی ز قلم هنر چه جویی؟	از آب سیه، سپید رویی
۴۱۰ چون بر سر شغل و کام باشی	می کوش که نیکنام باشی

۳۹۹: ۴ و ۳: (جدا) همی ۷۰: جد ۹۰: پوست ۵۰: آن با دگری کجا کند دوست ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶: چرا

۴۰۰: ۳: جای دو مصراع عوض شده ۴۰: دستیاری ۱۰: دست یاری ۲۰: مجوی

۴۰۱: ۴: (برد) بود

۴۰۲: ۶: بده

۴۰۳: ۷: بنان بود سکی ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵: (فتد) رسد ۶۰: بود ۱۰: بنان بود - بجان بود

۴۰۴: ۲: (برکف) در کف ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: «در کف» بر کف

۴۰۵: ۵: (چو) ز ۱۰ و ۳ و ۴ و ۸: (خرد) خورد ۶۰: رد

۴۰۶: ۳: (کودک) کردم ۹۰: کره گیر ۱۰ و ۶: کردن ۴۰: کردم ز رقم ۲۰: شود از درم ۳ و ۴ و ۶:

(پیر) تیر ۹۰: (از) ار ۱۰: نیز از

۴۰۷: ۲: نعوذ و بالله ۳۰: بعوذ بالله ۵۰: در سمت سیاحت اوفتد ره ۷۰: بر سمت سیافت افتد ره

۲۰: افتد ره ۳ و ۴ و ۸: اوفتد راه ۹۰: سیافت افتدت

۴۰۸: ۱۰ و ۳ و ۴: (با) یا

۴۰۹: ۲: باشد ز قلم هر آنچه جویی ۱۰ و ۶: رانی چو قلم بهر چه جویی

۴۱۰: ۸: (و) حذف شده ۱۰ و ۹: نیک نام

در هر چه تو را شمار باشد	آن گُن که صلاح کار باشد
نیکی کن و گر بدی سگالی	از حُسن نیتِ مباحِ خالی
گر بنشانی درختی از خار	آن خارنشان که گل دهد بار
نشر که به زخم خون فشان است	از بهر صلاحِ ناتوان است
۴۱۵ آزارِ مجو چو سینه سوزی	کآزرده شوی تو نیز، روزی
ناخن که سر خراش دارد	بَرند سرش چو سر برآرد
آتش که به ظلم گشت خویش	سیری نبود به هیچ رویش
شمشیر که کار اوست آزار	باشد به نیامِ سرنگونسار
آزار کسی طلب همیشه	کآزدنِ خلقِ کرد پیشه
۴۲۰ ناکس که خراش چون خسان کرد	با او آن گُن که با کسان کرد
گر دست رسد به بدفعالی	رحمت نکنی به هیچ حالی
رندی که خورد به آرزو مُشت	در حال به مُشت بایدش کُشت
بر خویشتن آنکِ او نبخشود	بخشودن او خرد نفرمود

- ۴۱۱ - ۲: (در) وز
 ۴۱۳ و ۴۱۲ - ۷: حذف شده
 ۴۱۲ - ۵: (کن و گر) کنی ار ۸۰: کن اگر ۱۰۰: بدی سگایی
 ۴۱۳ - ۲ و ۳: (بنشانی) زانک (۳ و ۴: زانکه) نهی ۶۰: درخت
 ۴۱۴ - ۲ و ۴: (بزخم) بزخمه ۹۰: برخمه ۳۰: بجسم ۶۰: بخشم ۷۰: بزخمه خون افسان است ۱۰۰: به چشم
 ۴۱۵ - ۹: (نیز) نیر
 ۴۱۶ - ۵: تراش ۹۰: برارد
 ۴۱۷ - ۵: (گشت) کشتن، (رویش) درویش ۱۰ و ۹: بهیج
 ۴۱۸ - ۳ و ۴: (سرنگونسار) زان (۴: ازان) گرفتار ۱۰ و ۶: ازان نگونسار
 ۴۱۹ - ۶: (کرد) ساخت
 ۴۲۰ - ۷: حذف شده ۶۰: کسان ۴۰: (آن) حذف شده
 ۴۲۱ - ۵: دهد ۱۰: مکنی ۱۰: ببندد فغانی ۱۰: بهیج ۹۰: بهیج
 ۴۲۲ - ۸: بایدت
 ۴۲۳ - ۶: (نبخشود) به شکل - نه بخشودن - نوشته شده، ولی روی نقطه متعلق به - ب - قلم کشیده شده است
 ۹۰: بخشود ۱۰: نه بخشود ۳ و ۴ و ۶ و ۷: بخشیدن ۵۰: بخشیدن او خرد نفرمود

ناداشت که تن به زر کند ریش	دانگی مدهش که تا برد بیش
مستی که ز چه جهد به بازی	آن به که رسن بدو نیازی
کوری که رود به گشت گلزار	هان، تا نکشی گرش خلد خار
آن را که سزای تیغ باشد	رحمت کُنیش دریغ باشد
با آنک بود جهان پر از دوست	ایمن منشین ز خصم در پوست
در جُنُبش فتنه جا نگهدار	بر خار چه جرم؟ پا نگهدار!
گر نتوانی به سرفرازی	با تیهو و کبک جرّه بازی
باری، چو کلنگ دار بر جای	پاس سر خویشتن به یک پای
شد چیره چو دشمن ستمکار	از وی نرهی، مگر به هنجار
با پنجه و ران، به چاره خیزند	از شیر، به پای پس گریزند

- ۴۲۴ - ۷: حذف شده ۱۰ و ۴: ناداش که تن ز زر کند ریش
 ۵: پساداش ۶: نادان که تنش ز زر کنند
 ریش ۳: ز زر ۸: کند بزر ۳ و ۴: دانگی (۴: دنگی) بدهش که تا کند بیش ۵: وانکه بدهش
 ۶: دانگی بدهش که بردش بیش ۸: (برد) کند ۹: (زر) رز کند ریش - دانگی مدهش که تارود
 پیش ۱۰: بردیش بیش
 ۴۲۵ و ۴۲۴: ۹ - ۴۲۵ و ۴۲۵
 ۴۲۵ - ۸: (ز چه) به چه ۹: بازی ۶: بدان ۷: بدو رسن ۸: نبازی ۹: نیاری
 ۴۲۶ - ۶: (هان تانکشی) آگه نکنی ۱۰: (تا) حذف شده
 ۴۲۷ - ۲ و ۸: (آنرا) آن سر ۳ و ۴: آن کس ۹: تیغ
 ۴۲۸ و ۴۲۹ - ۸: ۴۲۸ و ۴۲۹
 ۴۲۸ - ۶: ز رخم ۱۰: آنکه
 ۴۲۹ - ۶: حذف شده ۵: نگهدار ۱۰: بر چار چه خرم را نگهدار
 ۴۳۰ - ۳ و ۴: نتوانی بهر (بر) سرفرازی ۵: گر بتوانی که سرفرازی ۸: گر خود نتوان ز سرفرازی
 ۹: بتوانی ۱۰: بتوانی - بر تیهو ۳: بر تیهو و کبک سرفرازی ۵: پانهد جز کبک و بازی ۴
 و ۶: (با) بر ۱: تیهو
 ۴۳۱ - ۵: (باری) باز ۷: بر جا ۵: پاس سگ خویش شو سبک پای ۲: پاس ۳ و ۶: (خویشتن)
 خویش را ۱۰: ننکبای ۷: ننک پا ۹: بای ۱۰: سر خویش را بیک پای
 ۴۳۲ و ۴۳۳ - ۸: ۴۳۲ و ۴۳۳
 ۴۳۲ - ۵: شو خیره ۸: ستمگار ۶: برهی
 ۴۳۳ - ۶: حذف شده ۲: (با) تا ۵: تا پنجه زنان بچاره تیزند ۷: (بچاره) بحار ۸: بیایی ۸: وز
 ۱۰: که پنجه خیزند - بیای کس

مرغی که طپد به حلقه دام	اندرخفه جان دهد، سرانجام
۴۳۵ چون کار فتاد با گرانان	با صرفه زنند کاردانان
مردم چو دهد عنان به فرهنگ	از باد بگردد آسیا سنگ
بینایی عقل پیش می‌دار	بینا شو و پاس خویش می‌دار
شب‌کور بود عسس چو در کوی	از دزد خورد طپانچه بر روی
منگر ز جهان فریبناسی	کاندر پس آن بُود هلاکی
۴۴۰ چون خنده کند به پرده در برق	شمشیر زند ز شعله بر فرق
ایمن منشین به عالم خس	کز چرخ نرست بی‌بلا کس
کُنجد که ز کام آسیا جَست	هم در لگد جَواز شد پست
مغرور مشو به ملک و مالی	کآن نیست مگر کهن‌سفالی

۴۳۴ - ۵: مرغی که فتد بهلقه و دام ۳۰ و ۴ و ۶: اندر خور جان رهد سرانجام ۵۰: (اندر خفه) اندوخته

۱۰۰: خورجان

۴۳۵ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰: افتاد چو کار با (۵: بر) گوانان ۳۰ و ۴ و ۶ و ۱۰: باخرقه ۵۰: با
فرقه ۱۰: (زنند) زنند ۹ و ۲ و ۸: زیند

۴۳۶ - ۳: (مردم چو) هر کس که ۴۰: هر کس که دهد عنان بفرسنگ ۷ و ۸: عنان دهد ۵۰: نگرده

۹۰: فرسنگ - خوانده می‌شود -

۴۳۷ - ۹: (پیش) بیش - (پاس) باس

۴۳۸ - ۶: (چو) که ۷۰: درد ۵۰: (خورد) بود

۴۳۹ - ۵: فریب تاکی ۱۰: (پس) بس ۴۰: پی ۷ و ۸: او ۵۰: (بود هلاکی) هلاک تاکی ۱۰۰: کندر

۴۴۰ و ۴۴۱ - ۶: حذف شده

۴۴۰ - ۱: (ببرده در) براه در ۲۰: ز پرده در ۸۰: به پرده

۴۴۱ - ۴ و ۵: ز عالم ۲۰: کز جزو نرست بی حذر کس ۳۰: کز دهر نزیست ۴۰ و ۵ و ۶: کز دهر

۴۴۲ - ۲: (آسیا) اوکیا ۳۰: (در) حذف شده ۱۰: (جواز شد) جرازسد ۲۰: جوال شد

۸۰: (در لگد جواز) در دهن جوال

۴۴۳ - ۶: شو ۷۰: مرو

مال ار چه گشاد کار از آن است	تشویش دل و هلاک جان است.
۴۴۵ آن به که به حرص کم شتابی	کز ننگ طمع خلاص یابی
تا دل تک‌وپو زند به سویی	راحت نبود به هیچ رویی
چون قافله در گریز باشد	خواش همه خیز خیز باشد
خواهی که نگردي آرزومند	می‌باش به هرچه هست خرسند
پویان حریص، روی زردست	خرسندی دل، صلاح مردست
۴۵۰ مردم چو زر عنان بتابد	همت، شرف کمال یابد
این سرخ گلی که خون‌فشان است	سرخیش ز خون سرکشان است
ایمن بود از شکنجه درویش	زر هر چه که بیشتر، بلا بیش
گشتی چو به سروری کُله دار	شو ساخته خدنگ خونخوار
ور نیز شوی وزیر مقبل	از خامه‌زنان مباح غافل
۴۵۵ ور ز اهل قلم شوی کران گیر	بر نسبت جد شوی کمان‌گیر

۴۴۴ - ۵: گشاده ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵: (دل و ده ۶: تن و ۹۰: (دل) ده

۴۴۵ - ۳ و ۴ و ۵: گر (۴: کز) سنگ ۷۰: (کز) ور

۴۴۶ - ۸: تک و پو

۴۴۷ - ۹: خیر خیر

۴۴۸ - ۵: دمساز بهر چه هست خورسند ۴۰ و ۶ و ۸: خورسند

۴۴۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: خورسندی

۴۵۰ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: هر کس که ژر (۱۰ و ۴ و ۵ و ۶: ز زر) عنان بتابد ۸۰: چو زرز ۹۰: عنان

۷۰: بتابند - یابند

۴۵۱ - ۱۰ و ۶: آن ۳۰: گل ۳۰: سرخوشانست ۶۰: بی‌کسانست ۷۰: سرکسانست

۴۵۲ - ۹: (زر) از

۴۵۳ - ۷: بسرکشی کله‌دار ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: کله‌دار ۱۰: کلهدار ۱۰: سو

۷۰: خوانخوار

۴۵۴ - ۹: نیر ۸۰: (خامه‌زنان) زخم زبان

۴۵۵ - ۳ و ۴ و ۵: ور (۵: از) اهل قلم شوی کمانگیر ۲۰: کمانگیر ۱۰: کمان‌گیر ۲۰: بر نسبت حق شوی

کران‌گیر ۷۰: حد شوی ۳۰ و ۴ و ۵: مشو

ناوک زنی و زره گشایی	ترکانه ز مو گره گشایی
چون در صف پردلان کنی جای	سر پیش نه اول، آنگهی پای
مردانه که کار مرد ورزد	آن به که ز بیم جان نلرزد
گیرم ز عدو عنان بتابد	از مرگ کجا خلاص یابد؟
۴۶۰ از پیش بلاست گرم خیزی	مردن به قفاست، چون گریزی؟
کار نظر است پیش دیدن	نتوان به قفای خویش دیدن
بیرون اجل چو نیست کاری	تا نیست اجل بکوش، باری
خون از دگری کسی کند خواست	کو از سر خون خویش برخاست
مردانه که جان خود سپارد	بر جان کسان چه رحمت آرد؟
۴۶۵ تا دل به قرار خویش باشد	شمشیر به کار خویش باشد
دل را چو شود خزینه تاراج	دشمن به سلاح نیست محتاج
بی دهشت اگر به رزم رانی	هم باز رهی و هم رهانی
ور بازوی دل نباشدت سخت	هم سر به فدا کنی و هم رخت
آنکش مدد ضمیر باشد	پیش به نظر حقیر باشد

۴۵۶ - ۷: (و) حذف شده ۹۰: رزه ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: گره گشایی (۸: کشائی)

۴۵۸ - ۲: (مرد) کرم ۱۰ و ۳ و ۵: مرگ ۲۰: (ز) حذف شده ۳۰ و ۵: بلرزد

۴۵۹ - ۸: بتابی ۸۰: یابی

۴۶۰ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (بلاست) بلاکه ۹۰: گرم خیری ۵۰: بقفاش ۶۰: ز قفاست ۱۰: خون

۴۶۱ - ۹: بیش

۴۶۲ - ۶ و ۷ و ۸ و ۹: بیرون ز اجل

۴۶۳ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: چون ۵۰: کو از سرخوی خویش برخواست ۱۰ و ۳ و ۴: برخواست

۴۶۴ - ۷: (مردانه) هر مرد ۳۰: (سپارد) سپارند ۵۰: بیازند ۴۰: سپارند، ولی در بالای - سپا - بخط ریز -

سو - علاوه شده ۲۰: کسی ۳۰ و ۴ و ۵: آرنده ۹۰: رحم

۴۶۶ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: بصلاح

۴۶۷ - ۶: وحشت ۸۰: (برزم) سمند ۳۰: هم باز دهی و هم دهانی

۴۶۸ - ۳ و ۴: ور بازو و دل ۵۰: ور باز دلی ۳ و ۴: (بفدا کنی) به آنگهی

۴۶۹ - ۳: (پیش به نظر) بینش نظر ۴ و ۵ و ۶: بینش ۹۰: بنظر

۴۷۰ باز آنکِ دلش هراس پیشه‌ست شیرِ نمدش چو شیرِ بیشه‌ست
 لیکن، سبکی مکن چنان هم کِت دل برود ز دست و جان هم
 در حمله مشو مبارز خام هنجار بیین و پیش نه گام
 پایِ که کند فراخ گامی از پایچه ریزدش سلامی
 ۴۷۵ و ر تو به غزا شوی سرآهنگ با سهل خُصومتان مکن جنگ
 لشگر نه همه دلیر باشد در دشت شغال و شیر باشد
 گر خر به وَحَل فرو نماند قدر تگ توسنان که داند؟
 گر شب نبود سیاه و دیجور در خانه چراغ کی دهد نور؟
 و ر بر تو عدو کند زبان تیز چون مایه کار هست مگریز
 بر پر هنرست جور و بیداد کس را نبود ز بسی هنر یاد
 ۴۸۰ چون رختِ کلال خاک باشد از نقب‌زنش چه باک باشد؟
 گر دیده طاهرت شود باز در عیب کسان نظر مینداز
 و ر یابی بـینش یقینی آن به که سوی خدای بینی

- ۴۷۰ - ۴ و ۳: (باز) ۵۰: با آنکه دلش هراس بیش است ۷۰: بیشست ۳ و ۴
 و ۵ و ۶: (نمدش چو) نمدیش شیر ۷۰: شست ۹۰: حذف شده ۱۰۰: آنکه پیشه است
 ۴۷۱ - ۶ و ۷: (و) حذف شده
 ۴۷۳ - ۶۲۱ - ۱۰: به علت مفقود شدن اوراق این ابیات حذف شده
 ۴۷۲ - ۹: به بین و بیش
 ۴۷۳ - ۳: فراخ کامت ۹۰: بایی ۸۰: از پایِ چه ۳۰: سلامت
 ۴۷۵ - ۲ و ۳ و ۵: سغال ۶۰: شغال ۷۰ و ۸ و ۹: شغال ۴۰: شغال شیر ۱۰: شغال ۹۰: (دشت) بیشه
 ۴۷۶ - ۵: کو هر بوطن فرو نماند ۷۰: نماید ۲۰: (قدر) ارز ۳ و ۴ و ۵: قدر گل و بوستان که داند
 ۴۷۷ - ۶: شب گر ۹۰: (گر) کز
 ۴۷۸ - ۷: و ر با تو کند عدو ۲۰: زبان کند ۵ و ۸: عنان کند ۶۰: کند عدو عنان ۳ و ۴: عنان
 ۹۰: و ر با تو عدو زبان کند ۵۰: چون پایه کار هست بگریز ۳ و ۴: پایه ۶۰: نیست بگریز
 ۹۰: بگریز
 ۴۷۹ - ۹ و ۱ و ۷ و ۸: هنر است ۳ و ۴ و ۵: هنر است ۳۰: (ز) حذف شده ۵۰: ز پی ۴۰: یاد
 ۹۰: بیت ۴۸۱ است
 ۴۸۰ - ۳ و ۴ و ۵: حذف شده ۶۰: چون زحمت کان ز خاک باشد ۷۰: دلال ۹۰: بیت ۴۸۲ است.
 ۴۸۱ - ۹ و ۲ و ۷: ظاهر ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: باطن ۹۰: بیت ۴۷۹ است.
 ۴۸۲ - ۷: حذف شده ۳۰: و ر بینی دانش یقینی ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (سوی) شوی ۸۰: کنی
 ۲۰: خدا ۹۰: حذف شده

مپسند به هر چه رایت آسود
 دوزخ مطلب چو کنده زشت
 ۴۸۵ می‌باش چو شاخ سبز دلکش
 بفروز چراغ پارسایی
 خواهی که رسی به چرخ گردان
 با دولتیان نشین که خاری
 گرچه ندهند کنده عود
 ۴۹۰ عطار اگر چه تنگ خوی است
 با هر که نه دولتی است منشین
 شمع که بود ز روشنی دور
 دولت نه همان بود که یکچند
 مُردار جهان چو در پذیری
 ۴۹۵ دولت آن شد که دل فروزی
 در دامن نیستی زنی دست
 آن کن که بود خدای خشنود
 کآتش بود اول آخر انگشت
 کآتش زنیش نگیرد آتش
 کو راست سری به روشنایی
 مگذار عنان نیک‌مردان
 در صحبت گل شود بهاری
 بویی رسد به یاری دود
 مشکش ز نسیم، تازه روی است
 کز سرکه نگشت کام شیرین
 ندهد به چراغ دیگران نور
 فلسی دو سه را شوی خداوند
 مُردار کِشی بود امیری
 وز ترک امل کلاه دوزی
 تا هست شوی به عالم هست

- ۴۸۳ - ۸: خوشنود این بیت، بیت ۴۸۰ است.
 ۴۸۵ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: حذف شده ۶۰ سبزه
 ۴۸۶ - ۳: کز راست روی روی بشایی ۴۰ و ۵: کز (۵: گر) راست روی رسی بشایی ۷۰: سر ۹۰: حلقه
 و او در - کو - محو شده و - کر - خوانده می‌شود
 ۴۸۷ - ۸: مگزار
 ۴۸۸ - ۳: (که خواری) بخواری ۴۰: خواری ۳۰ و ۴ و ۵: (صحبت) دامن ۲۰: بود
 ۴۸۹ - ۵: کر چو نرسد ز کنده عود ۸۰: (گر چه) گیرم ۶۰: (ندهند) بدمنده ۲۰: ز یاری
 ۴۹۰ - ۳: زشت رویست ۴۰: (تنگ) زشت ۵۰: نیک ۸۰: تند ۹۰: تنگ ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸
 بنسیم - در نسخه شماره ۹ نقطه باء حذف شده -
 ۴۹۱ - ۳ و ۴ و ۵: کی سرکه بکام گشت شیرین
 ۴۹۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: دیگری
 ۴۹۳ - ۶: شود خداوند
 ۴۹۴ - ۳ و ۴: چه ۹۰ و ۶ و ۸: (امیری) نه میری
 ۴۹۵ - ۹ و ۷ و ۸: (آن شد) بودان ۵۰: دل بسوزی ۳۰: (ترک) تنگ ۴۰: تنگ ۵۰: سنگ
 ۴۹۶ - ۶: تانست

گر فقر به اختیار یابی	در حجلهٔ قدس باریابی
ور می‌طلبی از آنچِ دوری	هم فقر بود، ولی ضروری
دانی که به خاطر هوسناک	هر کس نرسد به عالم پاک
۵۰۰ گر داعیه‌ای رسد الهی	تو خود به جز او دگر نخواهی
ور غیب رهی دگر گشاید	اندرز منت چه ره نماید؟
با این همه هم ز جست و جویی	کاهل مشوی به هیچ سویی
خواهی شرف بزرگواری	می‌کوش به همتی که داری
کآن تن که به همتی سرشته‌ست	مردم نگری، ولی فرشته‌ست
۵۰۵ مفلس که دلش به سرفرازی‌ست	سلطان شدنش کمینه بازی‌ست

۴۹۷ - ۷ و ۹: حجره

۵۰۰ - ۲: ور ۵۰ و ۶۸: تو خود بجزو (۹: بجز) (۸ و ۹: آن) دگر چه خواهی ۳۰ و ۴: چه خواهی

۵۰۱ - ۷ و ۹: از غیب اگر دری کشاید ۳۰ و ۵: (رهی) در ۴۰ و ۶: دری ۸۰: رو ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: یا

لطف ترارهی نماید

۵۰۲ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹: کاهل نشوی بهیچ (۹: بهیچ) رویی (۷: روی)

۵۰۳ - ۸ و ۹: شرف و

۵۰۴ - ۳ و ۴ و ۵: کارم (۴ و ۵: کنادم) که بهمتی سرشتست (۵: سرشته است) ۲۰ و ۷:

(سرشته‌ست) سرشتست ۶۰: که داری ۹ و ۶: مردم بصف و لی فرشتست ۲۰ و ۳ و ۴ و ۷:

فرشتست

۵۰: فرشته است

۵۰۵ - ۳: (مفلس) مردم ۲۰: بکینه سازیت

حکایت شبانی

که از غایت همت، تیغ را آیینۀ و جاهت و قلم را عمده دولت خود ساخت

گویند که در عرب جوانی	بوده است ز نسبت شبانی
بختش چو به اوج رهبری داشت	همت به فلک برابری داشت
زان پیشه کز اصل کار بودش	اقبال رهی دگر نمودش
زان شیردلی که داشت با خویش	آلوده نشد به چربی میش
۵۱۰ رفتی پدرش چو مستمندان	دنبال چرای گوسپندان
او سبق امید کرده پرکار	در درس ادب شدی به تکرار
چون حرف قلم درست کردی	دامن به سلاح چُست کردی
تا یافت از آن هنرپرستی	در هر دو هنر تمام دستی
روزی، پدرش به پرده در گفت	کای جان تو گشته با خرد جفت

عنوان - ۱: ... از رعایت ... ۲۰: ... و جاهت خود ساخت و قلم را عمده دولت شناخت ۳۰: ... از غایت

تیغ را آیینۀ و جاهت و قلم را عمده دولت ساخت ۶۰: حذف شده

۷۰: حکایت شبان هنرمند که از غایت همت بلند تیغ را ... ۹۰: ... تیغ را آینه...

۵۰۶ - ۹ و ۱: بودست ۸۰: بوده است ۳۰: بنسبت

۵۰۷ - ۴: بختش چو بتاج در سری داشت ۳۰ و ۵: (باوج) بتاج ۶۰: ساج ۷۰: بر اوج

۵۰۸ - ۵: زان پیش که اهل کار بودش ۳۰ و ۴: ۶: (کز اصل کار) که اهل (۶: اصل) کار ۹ و ۷: که کار

اصل ۸۰: (کز) که ۳۰ و ۵: ره

۵۱۱ - ۵ و ۶: در کار ۶۰: شوی گرفتار ۷۰: شده

۵۱۲ - ۳ و ۴: ۵: بصلاح ۹۰: جست

۵۱۳ - ۷: دران ۹۰: (در هر دو هنر) در مرد و هنر - خوانده می شود.

۵۱۴ - ۳ و ۴ و ۵: (بپرده درگفت) نهفته برگفت (۵: میگفت) ۲۰: کان جان

- ۵۱۵ نو شد چو شکوفه جوانی
از جفت گریز نیست، دانی
گر فرمایی ز همسری چند
خواهیم بتی سزای پیوندا
گفتا که چو کردنی ست کاری
جفت از نسب خلیفه، باری!
گفتش پدر: ای سلیم خودرای
ز اندازه خود برون منه پای
گیرم که دهند آنچ دل خواست
بی خواسته کار چون شود راست؟
۵۲۰ نقد سری و سواریت کو
و اسباب عروس داریت کو؟
آورد جوان دولت اندیش
شمشیر و قلم نهاد در پیش
گفت: ار سببی دگر ندارم
این هر دو نه بس کلید کارم؟
آنک این دو هنر به دست دارد
شک نیست که هر چه هست دارد
افکنند چو همت بلندم
بر کنگره هنر کمندم
۵۲۵ چون بازوی همت همین است
هرچ آن طلبم در آستین است.

□

گویند به همت آن جوانمرد شد برتر از آنک آرزو کرد

- ۵۱۵ - ۳ و ۵: گزیر ۹۰ (از) ار - گریز هم - گزیر - خوانده می شود.
۵۱۶ - ۱: ز همسری ۳ و ۵: بهمیری ۸۰: ز همسر ۹۰: زهم سری ۲۰: جوئیم ۷۰: جویم بتی برای
۸۰ و ۹: جوئیم (۹: بیم) تنی ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (بتی) ترا
۵۱۷ - ۳: بعد از کلمه - کرد نیست - کلمه - این - اضافه گشته و سپس از روی همین کلمه اخیر قلم کشیده
شده است
۵۱۸ - ۶: (ای) حذف شده ۷۰: (برون) بدر
۵۱۹ - ۶ و ۷ و ۹: (چون) کی
۵۲۰ - ۶: نقد هنری روایت کو ۸۰: نقدی به برو ۳ و ۴ و ۵: (و اسباب) آیین ۷۰: اسباب
۵۲۱ - ۷: (آورد) اوراد
۵۲۲ - ۵: (ار سببی) آسیمی ۸۰: ار سبب
۵۲۳ - ۳ و ۴ و ۵: وان کین ۶۰: آن کین ۷۰: آن کس ۹۰: این هر دو هنر به دست دارد
۵۲۴ - ۷: افکنده ۳ و ۴ و ۵: بر کند این هنر کمندم
۵۲۵ - ۱ و ۲ و ۸ و ۱۰: (چون) گر - (چنین) همین ۶۰: چون زدی همتم زرین است ۸۰: چنین ست
۹۰: هر چه
۵۲۶ - ۱ و ۹: (آنکه) آنک

دولت چو بر او فکند سایه شد محتشمی بلند پایه.
 فی الجمله، به هر چه دست سایی همت چو قوی بود برآیی
 ای آنک ز من به یادگاری این پند ز من به یادداری!
 ۵۳۰ جان پدر ار رسی به جایی بر جان پدر دمی دعایی.

۵۲۷ - ۵ و ۸: محتشم

۵۲۸ و ۵۲۷: ۹ - ۵۲۸

۵۲۸ - ۶: (سایی) یابی ۶۰: (برایی) بیابی

۵۲۹ - ۷: (زمن) مرا ۹۰: (زمن) مرابه

۵۳۰ - ۶: ارسی ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (دمی) کنی ۹۰: (جان پدر ار) ای جان پدر

آغاز سلسله جنبانیدن مجنون و لیلی

دندانه گشای قفل این راز	زین گونه در سخن کند باز:
کان روز که زاد قیس قُرخ	رخشنده شد آن قبیله را رخ
زان نور خجسته شب افروز	بر عامریان خجسته شد روز
بنشست پدر به شادمانی	بگشاد دری به میهمانی
۵۳۵ بیگانه و خویش را صلا داد	هم نزل فشاند و هم عطا داد
و اندر پس پرده مادرش نیز	آراست ز صُفّه تا به دهلیز
خوبان قبیله را طلب کرد	آفاق ز نغمه پر طرب کرد

عنوان - ۳: ... جنبانی ... ۵۰ و ۸: جنبانیدن (۸: جنبانیدن از) داستان عشق مجنون و لیلی ۶۰: حذف شده

۹۰: آغاز جنبانیدن سلسله مجنون و لیلی

۵۳۱ - ۵ و ۷ و ۸: کند در سخن

۵۳۲ - ۵: (زاد) شد ز ۷ و ۹: فرخنده ۵۰: (شد آن) مران ۱۰: قبله

۵۳۵ - ۷: بذل ۶۰: (فشاند) نهاد

۵۳۷ - ۶ و ۸: و آفاق

می ریخت به خوبتر شماری
 جستند حکیم طالع اندیش
 ۵۴۰ دانا به شمار خود نظر کرد
 کاین طفل مبارک اختر خوب
 با آنک ز گزردش زمانه
 لیکن، فتدش گه جوانی
 از عشق بُتی نژند گردد
 ۵۴۵ اندیشه چنان کند نزارش
 مادر پدر از چنین شماری
 لیکن، ز نشاط روی فرزند
 آن نکته به سهل برگرفتند

□

یکچند چو دور چرخ در گشت
 ۵۵۰ سالش به شمار پنجم افتاد
 آن گلبن تر شکفته تر گشت
 زو نور به چرخ و انجم افتاد

- ۵۳۸ - ۳: بعد از بیت شماره ۵۴۱ نوشته شده
 ۵۳۹ - ۶: خویش
 ۵۴۰ - ۵: (نظر) طلب ۶: آنگاه سر از شماره برگرد ۸: گفته چو سر
 ۵۴۱ - ۸: اختری ۱۰: یاقوب ۹: یعقوب
 ۵۴۲ - ۸: بود ۱ و ۹: آنک
 ۵۴۳ - ۷: اما ۶: (فتدش گه) قدری گه ۴: گهی ۱ و ۹: چنانک
 ۵۴۴ - ۷: نژنده ۹: عشق ۱۰: دیوانه و
 ۵۴۵ - ۶: و اندیشه چنان کند نزارش ۷: کند چنان ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: نزارش ۱۰: بزارش
 ۵۴۶ - ۸: (دمی) ز غم
 ۵۴۷ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (لیکن) آخر ۵: گفتند بهر چه هست خورسند ۴ و ۶ و ۸: خورسند
 ۵۴۸ - ۷: (و) حذف شده
 ۵۴۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: یکچند برین چو دور بگذشت ۲ و ۸: آن ۵: (کان) گلبن نو ۳ و ۴: کان ۶ و ۷:
 وان
 ۵۵۰ - ۶: زان

شد تازه چو نیم رسته سروی	یا بال دمیده نو تذروی
نزد همه شد به هوشمندی	چون مردم دیده ز ارجمندی
زیرک دلش چو باز خواندند	در پیش معلمش نشانند.
دانای رقم ز بهر تعلیم	کردش به کنار تخته تسلیم
۵۵۵ جهد ادبش بدانچ دانست	می کرد چنانچ می توانست
آراسته مکتبی چو باغی	هر لاله در او چو شب چراغی
زین سوی نشسته کودکی چند	آزاده و زیرک و خردمند
زان سوی ز دختران چون حور	مسجد شده چون بهشت پرنور
هر تازه رخی چو دسته ای گل	بر گل زده حلقه های سنبل
۵۶۰ از مقنعه، دام ماه کرده	دلها ز زنج، به چاه کرده.
بود از صف آن بتان چون ماه	ماهی زده آفتاب را راه
لیلی نامی که مه غلامش	خالش نُقْطی ز نقش نامش
مشعلکش آفتاب و انجم	دیوانه کن پری و مردم

۵۵۲ و ۵۵۱ - ۴ و ۵ و ۶: ۵۵۱ و ۵۵۲

۵۵۱ - ۳ و ۴ و ۵: بال دمیده شد تذروی ۷۰: بال ۶۰: دمیده تذروی ۸۰: تذروی ۹۰: یا باک گرفته

۵۵۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: حذف شده

۵۵۳ - ۳ و ۴ و ۵: در نزد ۶۰: از نو بمعلمش نشانند

۵۵۶ و ۵۵۵ - ۶: حذف شده

۵۵۵ - ۲ و ۴ و ۵: چنانچه ۹۰ و ۸۰: چنانکه (۹: چنانک) [مصرع اول] ۷۰: بانچه ۲۰: بدانچه ۹۰ و ۳ و

۷ و ۸: چنانکه (۹: چنانک) [مصرع دوم]

۵۵۶ - ۷ و ۹: (شب) نو

۵۵۸ - ۱: وان ۳ و ۴ و ۵ و ۶: مکتب شده چون بهشت معمور ۹۰: چو دختران

۵۵۹ - ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (تازه) لاله ۷۰: زد ۱ و ۹: دسته - حلقه های

۵۶۱ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (صف آن) همه ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (زده) که زد

بنیادشکاف خان و مانها	تاراج گر متاع جانها
لشکرشکنِ شکیبِ عشاق	۵۶۵ سلطانِ شکرلیانِ آفاق
تشویش ده صلاح کوشان	گردن زنی عافیت فروشان
هم سرکش حسن و هم سرانداز	سر تا به قدم کرشمه و ناز
چشمی و هزار کشته در شهر	نازی و هزار فتنه در دهر
آهو بره ای به خواب خرگوش	چشمش ز کرشمه مست بیهوش
شیرین چو شکر به تلخ گویی	۵۷۰ خندان چو سمن به تازه رویی
تسبیح فرشتگان گسسته	از وسوسه چشم دیو بسته
طاووس بهشت و کبک بستان	نی بت که چراغ بت پرستان
داده مژده را سلاح داری	فرموده گلاله را سواری
او بی خبر و نظارگی مست	افکنده به دوش، زلف چون شست

- ۵۶۴ - ۸: شکاف خانمانها ۱: خان و مانها
- ۵۶۶ - ۳ و ۴ و ۵: گردن نه ۵۰: (صلاح) خلاص ۹۰: عاقبت
- ۵۶۷ - ۶: (حسن) خلق
- ۵۶۸ - ۳: (در شهر) از زهر
- ۵۶۹ - ۳ و ۴: چشمی ز کرشمه مست و مدهوش ۲۰ و ۷: بکرشمه مست و ۵۰ و ۶: مست و مدهوش
- ۲۰: بچه ۹۰: بره
- ۵۷۰ - ۳ و ۴ و ۵: چمن ۱ و ۹: بتلخ
- ۵۷۱ - ۳ و ۴ و ۵: شکسته
- ۵۷۲ - ۷: نه
- ۵۷۳ - ۶: فرمود ۴۰: بمژده را صلاح ۵۰ و ۶: بمژده سلاح
- ۵۷۴ - ۷: افکند ۶ و ۸: (او) خود

۵۷۵	معجون لبش به دُر فشانی	پرورده به آب زندگانی
	هم خوابه لاله، گیسوانش	هم شیرۀ انگبین، دهانش
	قندش، نمکی طبرزد آلود	خوش خواره تر از گوارش عود
	خورشید، غلام زاده او	مه، داغ حبش نهاده او.
	اندر صف آن بتان شیرین	چون زهره به ثور و مه به پروین
۵۸۰	زانو زده قیس در دگر سوی	هم چرب زیان و هم سخن گوی
	نازک چو نهال نو دمیده	خوش طبع و لطیف و آرمیده
	شیرین سخنی که هوش می برد	رونق ز شکر فروش می برد
	خُردی به زبان چو شکر و شیر	مست سخنش معلّم پیر
	از رخ به دو شاه برد می کرد	صد دل به دو خرده خرد می کرد
۵۸۵	نالنده به تخته در دبستان	چون بلبل مست در گلستان
	لحنش چو شدی به روزن گوش	از روزن جان، برون شدی هوش

- ۵۷۵ - ۶: پرورده آب
- ۵۷۶ - ۳: بعد از بیت شماره ۵۷۸ نوشته شده ۹۰: هم خوابه - هم شیرۀ ۱۰: همشیره
- ۵۷۷ - ۳ و ۴ و ۷: نمک ۸۰: تبرزد ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: خوش خوارتر
- ۵۷۸ - ۵: صد داغ جبین ۳ و ۴ و ۶ و ۸: جبین
- ۵۷۹ - ۴ و ۶: بنور ۱۰: پروین
- ۵۸۰ - ۷ و ۸: از (۸: بر) دگر سو ۳ و ۴ و ۵: سو ۳ و ۴ و ۵ و ۸: سخن گو ۷۰: مصرع دوم ناخواناست
- ۹۰: سخن
- ۵۸۱ - ۹ و ۷: نورسیده
- ۵۸۲ - ۴: سخن
- ۵۸۳ - ۳ و ۴ و ۵: بودی سخنش چو شکر و شیر ۶۰: بود از سخنی چو شیر و شکر ۹۰: خوردی ۸۰: بود از سخن ۷۰: (خردی) حوری ۱۰: شیر و شکر، ولی در بالای کلمه - شیر - بخط دیگری رقم ۲ - و در بالای - شکر - رقم ۱ - نوشته شده است
- ۵۸۴ - ۳: خورد خورد ۴: خورده خورد ۵۰: خورده خورد ۶۰: خرده خورد ۷۰: خرد خر
- ۵۸۵ و ۵۸۶ - ۶: حذف شده
- ۵۸۵ - ۹: تحت
- ۵۸۶ - ۱: لحنی که چو شد بروزن گوش ۲ و ۴ و ۵ و ۶: لحنی که از او چو پر شدی گوش ۳۰: لحنی چو از او که پر شدی گوش ۹۰: (چو) که - (از روزن) از روزن

ز آن تن که نوای او شنیدی
از نامه به جان نورد می داد
هر خوش پسری ز لطف کارش
و آن لاله رخان ارغوان ساق ۵۹۰
ایشان همه را به قیس میلی
لیلی خود ازو خراب جان تر
هر دو به نظاره روی در روی
لب مانده ز گفتن و زبان هم
بسیهوشی شان به گفتن راز ۵۹۵
این زو به غم گداز مانده
وان کرده نظر به روی این گرم
این تن به هلاک باز داده
جان رقص کنان برون دویدی
وز ناله صدای درد می داد
گشته به هوس ندیم و یارش
نیز از دل و جانش گشته مشتاق
و آن سوخته در هوای لیلی
گشته نفس از نفس گران تر
در رفته خیال موی در موی
دل گشته به هم یکی و جان هم
خاموشی شان به پرده غماز
دل بسته و دیده باز مانده
و افکنده ز دیده بُرقع شرم
او سینه به تیغ ساز داده

۵۸۸ و ۵۸۷ - ۶ و ۷ و ۹: ۵۸۷ و ۵۸۸

۵۸۷ - ۹ و ۴ و ۵: (زان تن) آن کس ۳۰: (تن) کس ۶۰: صدای ۱۰۰: برو

۵۸۸ - ۳ و ۴ و ۵: حذف شده ۶۰: از ناله ۹۰: (وز) و ۲۰: صلا

۵۸۹ - ۳ و ۴: سرخوش ۵۰: سرخوش پسری لطیف کارش ۶۰: بلطف ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶: گشتی

۱۰: (ندیم و یارش) درین دیارش ۹۰ و ۷: (ندیم) قرین

۵۹۰ - ۹: ارغوان - نیر - گسه ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (جانش) جان

۵۹۱ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: جای دو مصراع عوض شده ۷۰: و ایشان ۲۰: و او ۶۰: وان دلشده

۵۹۲ و ۵۹۳ - ۷ و ۹: ۵۹۲ و ۵۹۳

۵۹۲ - ۳ و ۴ و ۵: از آن ۱۰ و ۲: گشتیش نفس نفس گران تر ۵۰: از تنش ۹۰: گشتش... ار

۵۹۳ - ۷: در رو ۹۰: بنظاره ۸۰: وارفته ۷۰: در مو

۵۹۴ - ۷: (و جان) زبان

۵۹۵ - ۶: (بگفتن راز) به پرده ناز ۵۰: خامه شهبان ۶۰: (ببرده غماز) بگفتن راز ۸۰: (غماز) آواز

۵۹۶ - ۵: (این زو) آن رو ۸ و ۶: هر دو ۴۰: رو ۶۰: لب تشنه دو دیده ۷۰: لب تشنه ۹۰: غم گداز

۵۹۷ - ۵: او کرده نظر بسوی او کرم ۶۰: آن کرده نظر بسوی این کرم ۸۰: آن کرده ۳ و ۴: بسوی او

کرم ۹۰: (این) او ۷۰: افکنده ۸۰: و افکنده ز دیده پرده ۶۰: (برقع) پرده

این گفته غم خود از رخ زرد	او داده جوابش از دم سرد
این دیده درو به چشم پاک	او نیز، ولی به شرمناکی
این کرده به گریه خاک را گیل	او گریه فرود خورده در دل
این گشته به آب دیدگان مست	او شسته ز جان خویشتن دست
این کام خود از فغان خود دوخت	او سینه خود ز آه خود سوخت
عشق آمد و خون به خون درآمیخت	خونابه دل زدیده می ریخت
اندیشه متاع صبر گم کرد	غم بر دل و دیده اُشتلم کرد
سلطان خرد برون شد از تخت	هم خانه به باد داد و هم رخت
طوفان ز تنور سر برآورد	و آفاق به موج خون درآورد
افتاد ز فرق عاقبت تاج	خازن شده و خزینه تاراج

- ۵۹۸ - ۵: وین تن بهلاک ساز داده ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: ساز ۶: آن سینه بتیغ باز داده
 ۷: وان سینه بتیغ ناز داده ۱ و ۳ و ۴ و ۵: باز ۹ و ۸: ناز
- ۵۹۹ - ۹: رزد: ۳: (او) و او ۶ و ۷: وان ۵: از سردرد
- ۶۰۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (درو) بدو ۶: بخشمنای ۶: آن ۸: وان ۷: (نیز ولی) دیده و روا ۴: (ولی) بدو ۹: (نیز) دیده
- ۶۰۱ - ۶: آن ۸: وان
- ۶۰۲ - ۶: آن ۹ و ۸: وان
- ۶۰۳ - ۹: ار ۱: آن ۴: وان ۵: آن
- ۶۰۴ - ۶۲۱ - ۳: حذف شده
- ۶۰۴ - ۶: و بخون بخون برآمیخت ۴ و ۵: برآمیخت ۴ و ۵: بدیده ۹ و ۱ و ۲ و ۳ و ۷: (می ریخت) بگریخت
- ۶۰۵ - ۷: دید
- ۶۰۶ و ۶۰۷ - ۶: حذف شده ۹: تحت
- ۶۰۶ و ۶۱۰ - ۵: بعد از بیت شماره ۶۱۴ نوشته شده اند
- ۶۰۶ - ۷: (و) حذف شده ۹: تحت
- ۶۰۷ - ۷: (و) حذف شده ۴ و ۵ و ۶: و آفاق ز موج خون برآورد ۹: موج خون درآورد
- ۶۰۸ - ۵: عاریت ۶: عاقبت ۴ و ۶: خازن شده خانه را بتاراج ۲: (شده و) شد و شد ۹: خرینه

فریاد شبان بمانده از کار
مستان ز شرابخانه جسته
۶۱۰ در داده پیاله ساقی شوق
در شهر وفا درآمد آن بوی

□

مجنون ز نسیم آن خرابی
از خون جگر شراب می خورد
۶۱۵ دزدیده در او نگاه می کرد
مغزش ز تف درونه در جوش
می بود ز نیک و بد هراسش
می دید مکین نقش بنیان
اندیشه هنوز خام بودش
۶۲۰ پوشیده بسان برق در میغ
از دشنه غم خراش خورده
صد رخنه دلش ز خنجر غم

شد بی خبر از تنک شرابی
وز پهلوی خود کباب می خورد
می دید ز دور و آه می کرد
چون مایه دیگ زیر سرپوش
می داشت خرد هنوز پاسش
می کرد کران ز همنشینان
دل در غم ننگ و نام بودش
که حربه فرود برد و گه تیغ
چه دشنه؟ که دورباش خورده
هر سو خله مخالفان هم

- ۶۰۹ - ۹ و ۲ و ۴ و ۵: بماند ۶: نماند در کار ۷: پا
۶۱۰ - ۶: (ز) حذف شده ۹۰: شرابخانه ۸۰: جستند - شکستند
۶۱۱ - ۹ و ۱ و ۲ و ۶: داد ۸۰: (پیاله) چوباده ۴ و ۵: جوق
۶۱۲ - ۷: (و) حذف شده ۸۰: (گشت و) گشته
۶۱۳ - ۹: تنک
۶۱۴ - ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (خود) دل
۶۱۵ - ۶ و ۷: (ز دور) درد
۶۱۶ - ۶: ز کف ۴ و ۵ و ۶: (مایه) گرمی
۶۱۷ - ۹: هنور
۶۱۸ - ۷: حذف شده ۴ و ۵: میبود ۶ و ۸: ز نقش ۹۰: (مکین) کلید - هم نشینان
۶۱۹ - ۶: عام ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹: در دل
۶۲۰ - ۲: پوشید ۶: فرو خورد گهی تیغ ۹ و ۲: (برد) خورد ۷ و ۸: (بر دو) خورد
۶۲۱ - ۱: از فتنه ۳ و ۴ و ۵ و ۸: (چه دشنه که) صد دشنه ۶: صد دشنه و
۶۲۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۰: (خنجر) لشکر ۶۰: (هر سو خله) هر مخرجه ۱ و ۲: (خله) حله ۳ و ۴ و ۵: نفس ۱۰: ز لشکر

آن تن که شود ز تیغ روزن	دوزند دگر به زخم سوزن
چون لاله، جیغ شکفته می‌داشت	داغی به جگر نهفته می‌داشت
می‌سوخت چو شمع با رخ زرد	در گریه و سوز خنده می‌کرد
دانا رقص به تخته می‌جست	او تخته به آب دیده می‌شست
استاد سخن ز علم می‌راند	او جمله کتاب عشق می‌خواند.
و آن لعبت دردمند دلتنگ	دل داده به باد و مانده بی‌سنگ
با آنکه نمش به زیر گل بود	سیمای رخس گواه دل بود
خون دلش از صفای سینه	پیدا چو می‌اندر آبگینه
بر چهره ز شرم پرده می‌دوخت	و آتش به دلش گرفته می‌سوخت
هر چند که غنچه بود سر بست	می‌کرد ز بوی، خلق را مست
می‌سوخت چو مجمراندرون عود	می‌شد به دماغ مردمان دود.
بویی که ز نافه در تکاپوست	پوشیده چگونه گردد از پوست؟

۶۲۳ - ۷ و ۹: (آن) چون ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: بتیغ ۹ و ۵: دوزنده گریز چشم سوزن

۶۰: (بزخم) ز چشم

۶۲۴ - ۹: چنین سکفته ۸: داغ

۶۲۵ - ۳: خند

۶۲۶ - ۹: تخته ۴ و ۵: می‌جست

۶۲۷ - ۵: بعلم ۹: عشق می‌خواند

۶۲۸ - ۸: دردمند و ۳ و ۴ و ۵: (بیاد و) باز ۹ و ۷: (بی) در ۸: بی‌سنگ

۶۲۹ - ۶۳۲ - ۷: ۶۳۰ و ۶۲۹ و ۶۳۲ و ۶۳۱

۶۲۹ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: ۸: گواه ۹: (رخس)

دلش ۱: گواه ۹: گواهی

۶۳۱ - ۷ و ۶: (و) حذف شده

۶۳۲ - ۶: بود غنچه ۱۰ و ۵: سرمست

۶۳۳ - ۷: می‌سوخت مجمر پراز عود ۳ و ۴ و ۵: ز مجمر درون ۹: (چو) به ۱ و ۲: بمجمر

۶: درون ۱۰: مجمر درون

۶۳۴ - ۳: تک پوست ۴: تک و پوست ۱۰ و ۵: تک و پوست ۷: تکاپوست ۷: (چگونه گردد)

جگر بگردد ۳ و ۵: از دوست

عاشق منگر که داغ پوشد	۶۳۵
دستی که کند عبیرسای	
بودند به زاری آن دو غمخوار	
یاران که به هر کناره بودند	
می کرد دو سینه جوش برجوش	
۶۴۰ بیننده به نقش بینی از دور	
هر کس سخنی به پرده می گفت	
این داشت فسانه در مدارا	
رازی که ز سینه ها بجوشد	
باشد چو خریطه پر ز سوزن	
۶۴۵ آن لب که کلید شد زبانش	
بر روی محیط پل توان بست	
کو مقنعه بر چراغ پوشد	
انگشت برو دهد گواهی.	
در چنبر یکدگر گرفتار	
دزدیده در آن نظاره بودند	
می رفت دو قصه گوش برگوش	
عاشق به حساب خویش مستور	
این خاک به خون فشاند و او رُفت	
او گفت حکایت آشکارا	
او باز کند گر این بپوشد	
بندی دهندش، جهد ز روزن	
چون بسته شود کلید دانش؟	
توان لب خلق را زبان بست.	

۶۳۵ - ۷: حذف شده ۱۰۰: داغ باشد

۶۳۶ - ۶: بر آن ۷۰: (برو دهد) دهد بر

۶۳۹ و ۶۳۸ - ۸: ۶۳۸ و ۶۳۹

۶۳۸ - ۳ و ۴ و ۵: (دزدیده) از دور ۶۰: درو ۱۰۰: ناخواناست

۶۳۹ - ۷: میرفت دو سینه جوش در جوش ۳۰: میداشت ۴۰: میکرد دو قصه گوش در گوش

۸۰ و ۹: در گوش

۶۴۰ - ۱۰: ناخواناست

۶۴۱ - ۵: ز پرده ۷۰ و ۸: (و) حذف شده ۳۰: خفت

۶۴۲ - ۶: جای دو مصراع عوض شده است ۶۰: آن ۷۰: (داشت) راند ۸۰: گفت ۵۰: (در) و ۴۰: و او

۶۰: این ۸۰: آن ۷۰: (او گفت) وان خواند ۹۰: حکایت

۶۴۳ - ۴ و ۵: بسینها ۱ و ۹: ز سینها

۶۴۴ - ۶: حذف شده ۴۰: بند ۷۰: دوزی ۱۰: دهدش ۲۰: دهتش ۱۰۰: پر ز سوزان

۶۴۵ - ۷: حذف شده ۸۰: (کلید دانش) گشاید آتش ۵۰: جانش ۱۰۰: کلید دانش

۶۴۶ - ۴: نتوان ۳۰: نتوان دهن مخالفان بست ۷۰: (لب) همه

پرده برداشتن دمه‌های سرد از روی لیلی

و دیدن مادر پژمردگی آن گل و شمه‌ای از آن پرده

دریدگی در دماغ پدرش دمیدن و روان کردن

پیر آب از دو دیده و لیلی را چون ریحان

سفالین در گوشه محنت پای در گل کردن

چون رفت به گوش هر کس این راز	از هر طرفی برآمد آواز:
کآزاده جوانی از فلان کوی	شد شیفته فلان پری روی
در مکتب عشق شد غلامش	خواند شب و روز، لوح نامش
مقصود وی آن بت یگانه‌ست	و آن درس و تعلّمش بهانه‌ست
زو هر چه شنید، یاد گیرد	تعلیم دگر به باد گیرد
آموختنش کجا بود هوش	کآموخته می‌کند فراموش؟
زین قصه به هر درِ سرایی	می‌رفت نهفته ماجرای

عنوان - ۱: ... پدرش پدرش دمیدن و دو روز روان کردن سر از دو دیده ... ۲۰: ... در گوشه پای در گل کردن ۳ و ۴ و ۵: ... و شمه‌ای ازین ... و روان کردن شراب از دو دیده و ... در گوشه جای کردن (۵: در گوشه کردن) ۶۰: حذف شده ۷۰: آگاه شده مادر لیلی از قصه او با مجنون ۸۰: ... پرده دریدگی جوش در دماغ پدرش دمیدن و دود روان کردن پدر از دو دیده و لیلی را چون ریحان سفالی در گوشه ... ۹۰: از زوی ... پدرش دمیدن و دور و دروان کردن هر دو از دیده ...

۶۴۷ - ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰: (از) وز

۶۴۸ - ۶: جوان - نکوروی ۹۰: شیفته

۶۴۹ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (لوح) نقش ۹۰: علامش

۶۵۰ - ۱۰ و ۶ و ۷: یگانست ۷۰: وین درس و تعلّمش بهانست ۱۰ و ۶: بهانست

۶۵۱ - ۱۰ و ۸: شنیده ۹۰: بیاذ

۶۵۲ - ۲: برد ۵۰: کان سوخته

۶۵۳ - ۸: درو ۱۰: مصراع دوم ناخواناست

تا گشت ز گفتگوی اوباش	بر مادر لیلی این خبر فاش
۶۵۵ مادر ز نهیب شرم اغیار	بنشست به گوشه‌ای دل افکار
ز آن آتش ده زبانه ترسید	وز سرزنش زمانه ترسید
فرزند خجسته را نهانی	بنشانند ز راه مهربانی
گفت: ای دل و دیده مرا نور	از روی تو باد چشم بد دور!
دانی که جهان فریناک است	آسودگیش غم و هلاک است
۶۶۰ هر کاسه که خوان دهر دارد	پنهان به نواله زهر دارد
هر سرخ گلی که در بهاری ست	در دامن او نهفته خاری ست
هر نافه خوش که بوی هشته ست	پنهان جگری در او سرشته ست
این پرده که در هوا کشیده ست	بس پرده که در هوا دریده ست
خام است امید نیک رایان	از عالم و عالم آشنایان
۶۶۵ توساده مزاجی و تُنک دل	وز نیک و بد زمانه غافل

۶۵۴ - ۹ و ۴ و ۳: (گشت) رفت ۵۰: رفته ۸۰: گفتگوی ۱۰ و ۹: گفت و گوی ۵۰: با مادر

۹۰ و ۲ و ۶ و ۷ و ۸: (خبر) سخن

۶۵۵ - ۷: ز نهیب و ۳ و ۵۰: (شرم) چشم ۳ و ۵ و ۶: دلفکار

۶۵۶ - ۶: زمانه ۳ و ۴ و ۵: پرسید ۵۰: از ۴۰: پرسید (در مصرع دوم) ۹۰: (ترسید مصراع اول) بر سید - (وز) از

۶۵۷ - ۱: ز روی ۹۰: از روی

۶۵۸ - ۷: (دل و) در بالای مصرع نوشته شده

۶۶۱ - ۳ و ۵ و ۷: بهارست ۵۰: آن نهفته خارست ۳ و ۷: خارست

۶۶۲ - ۲ و ۷: هششت ۳ و ۴ و ۵: بستست ۶۰: مستست ۱۰: (پنهان) بعداً

۶: (سرشتست) نشست است ۹۰: هسته ست (پنهان جگری) بیدادگری ۱۰۰: هستست - نهفتست

۶۶۳ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: کشیدست ۱۰ و ۹ و ۳ و ۴: از هوا دریدست ۲ و ۵

و ۶ و ۷: دریدست

۶۶۴ - ۹: علم آشنایان ۱۰۰: در عالم

۶۶۵ و ۶۶۸ - ۳: حذف شده

۶۶۵ - ۷: مزاحی ۴ و ۵: سبکدل ۹۰: تک

چون اهل زمانه را وفا نیست	ز ایشان طلب وفا روا نیست
هان، تا نکنی عنان دل سست	کافتاده خلاص کم توان جُست!
القصه، شنیده‌ام که جایی	داری نظری به آشنایی
ترسم که چو گردد این خبر فاش	بدنام شوی میان اوباش
تا خانه نکرد بر زمین میل	انباشته به دریچه سیل
آتش که به شاخِ ارزن افتد	زود از نکشی به خرمن افتد
کم خور غم پیش تا توانی	آلا غم عشق و ناتوانی
کاین هر دو بلا چو سهل گیری	دیوانه شوی و یا بمیری
با این تن پاک و گوهر پاک	آلوده چرا شوی به هر خاک؟
جایی منشین که چون نهی پای	تهمت زده خیزی از چنان جای
صوفی که رود به مجلس می	وقتی بچکد پیاله بر وی
چون شهره شود عرویس معصوم	پاکی و پلیدیش چه معلوم؟
آنکس که مگس ز کاسه راند	ناخوردن و خوردنش که داند؟
عشق از چه بود به صدق و پاکی	خالی نبود ز شرمناکی
آوازه چو گشت در جهان عام	صرفه نکند کسی به دشنام

- ۶۶۷- ۷: ز افتاده ۸۰: (کم) چون ۱۰۰: زیشان
- ۶۶۸- ۱۰ و ۹ و ۲ و ۴ و ۷ و ۸: بر آشنایی ۵۰: بدلبانی
- ۶۶۹- ۷: (خبر) سمن ۶۰: باش
- ۶۷۰- ۴: نکرده در ۶۰ و ۸: نکرده ۳۰: (بر) از ۵۰: در زمین سیل ۸۰: انباشته ۹۰: دریچه
- ۶۷۱- ۳ و ۴ و ۵: (که) چو ۷۰: (زود از نکشی) گردپرکشی ۶۰: بدامن
- ۶۷۲- ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: خویش ۶۰: (عشق) خویش
- ۶۷۳- ۳: (چو) ز
- ۶۷۵- ۱۰: مصرع دوم ناخواناست
- ۶۷۶- ۸: البته چکد ۱۰: مصرع دوم ناخواناست
- ۶۷۸- ۴ و ۵: ناخورده و خوردنش چه داند ۷۰: ناخود و خورده را چه داند ۸۰: تا خوردن ۳: (که داند)
- نماند ۱۰ و ۲ و ۶: چه داند ۹۰: ناخورده و خورده‌اش که داند
- ۶۷۹- ۷: ز صدق ۱۰: مصرع اول ناخواناست
- ۶۸۰- ۷: حذف شده ۱۰ و ۶: آزرده چو گشت در جهان نام ۹۰: مکند

گر دم نزنند کاردانان	چون باز رهی ز بدگمانان؟
نیک از دل نیک راز دارد	بدر را ز گمان که باز دارد؟
مادر به حدیث نیکخواهی	لیلی به هلاک و سینه کاهی
بر زانوی درد سر نهاده	لب بسته و خون دل گشاده
ز آن غم که درونه ریش می شد	از دادن پسند بیش می شد
با سوختگان حدیث پرهیز	روغن بود اندر آتش تیز
بیمار ز هر چه داریش باز	لب را به همان خورش کند ساز.
مادر چو شناخت کو اسیرست	و آن کُن مکنش نه جای گیرست
تن زد ز نصیحتی که می گفت	گفت آن خبر نهفته با جفت.
بشنید پدر چو حال فرزند	گم شد ز خجالت و سرافکند
فرمود که سرو نوبهاری	در پرده چو گل شود حصاری
از پرده برون سخن نراند	خواند پس پرده هر چه خواند.

□

- ۶۸۱ - ۷ و ۹: (چون) کی ۹۰: (رهی) رسی خوانده می شود ولی به احتمال قوی همان - رهی - است.
- ۶۸۲ - ۷: حذف شده ۶۰: لیک از دل تنگ ۳۰: پگمان ۱۰: داند ۱۰۰: لیک از ۹۰: (داند) دارد
- ۶۸۴ - ۸: کشاده
- ۶۸۵ - ۶: باشد
- ۶۸۶ - ۹: (تیز) تیز
- ۶۸۷ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: باز
- ۶۸۸ - ۷: (چو) حذف شده ۶۰: خایگیرست ۱۰: جای گیرست
- ۶۸۹ - ۹: (ز) به
- ۶۹۰ - ۵: (گم) کر ۸۰: سرافکند
- ۶۹۱ - ۷: شود چو گل
- ۶۹۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹: سخن برون ۶۰ و ۹۰: برده

مه را به سرای بند کردند	دیوار سرا بلند کردند
او ماند به کنج حجره دلتنگ	می داد ز گریه خاک را رنگ
هر ناله که عاشقانه می زد	آتش ز لبش زبانه می زد
شد خانه ز آه آتش اندود	چون تربت مجرمان پر از دود
می خورد ز آه خود به دل خار	می زد ز نفس به سینه مسمار
گه خاک به رخ چو سایه می رفت	گاهی غم دل به سایه می گفت
صبری نه که دل به راه دارد	و اندیشه به دل نگاه دارد
یاری نه که سینه را بکاود	خونابه دل برون تراود
با زیستنی چنانک دانی	می بود به مرگ و زندگانی
چون دیو رمیده حال می زیست	وز مردمی خیال می زیست
هر چند که مادر از سر سوز	می بود به نزد او شب و روز
زو مشعله چون درخش می کرد	غم را به دو نیمه بخش می کرد
لیک، آنک ورا هوای یارست	با مادر و با پدر چه کارست؟
نی خویش ز دوست باشد افزون	کاین جان عزیز باشد آن خون.

- ۶۹۴ - ۷: مانده ۸۰: (حجره) خانه ۳۰ و ۴ و ۵: سرو را رنگ ۹۰: (می داد) می کرد
- ۶۹۵ - ۵: (هر ناله که) او ناله ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: ز دلش
- ۶۹۶ - ۶ و ۸: آلود ۹۰: (ز آه) راه - (از) ار ۱۰۰: از آه آتش آلود
- ۶۹۷ - ۷: حذف شده ۶۰: میزد نفسی بدیده مسمار ۵۰: ز تنش بدیده ۸۰: بنفس ۴۰: بدیده ۹۰: نفسی ۱۰۰: بنفس بدیده
- ۶۹۸ - ۷ و ۹: گاهی غم دل بسینه می گفت
- ۶۹۹ - ۵ و ۶: که نه ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶: و اندیشه دل
- ۷۰۰ - ۳ و ۵: (یاری) ماری ۸۰: یارا ۲۰: (سینه را) سینه ۳۰ و ۴ و ۵: خونابه ز دل
- ۷۰۱ - ۵: بازیستن ۹۰ و ۱: چنانک
- ۷۰۲ - ۶: (چون دیو) مجنون که ۵۰: میرفت - از مردمی خیال میرفت ۴۰: مردمی ۹۰: خیال می ریست
- ۷۰۳ - ۷: بنز ۹۰: بنزد
- ۷۰۴ - ۳: او مشعله در درخش می کرد ۴ و ۵ و ۶: او مشعله ۵: مشغله ۶: مشغله درخش می کرد
- ۷۰: ز او مشعله خون ۹۰: (زو) او - درخس ۵۰: (بدو نیمه) پدرینه ۷: بدو رونه ۸۰: بدو نیم
- ۶۰: بدرونه نقش
- ۷۰۵ - ۶: آنرا که بدل هوای یارست ۱۰۰: مصرع اول ۷۰۵ با مصرع دوم ۷۰۴ جابجا شده
- ۱۰ و ۹: آنک

خراب شدن مجنون به اول دور عشق

وازمستی در پایه‌های کوه افتادن و خبر یافتن پدر

و سوی آن بی‌خبر دویدن و از آب دیده و باد سینه

سلسله در پای مجنون کردن و زنجیر کشانش پیش مادر آوردن

چون ماند پری‌وشِ حصارِ	در حجره غم به سوگواری
قیس از هوس جمال دل‌بند	در درس ادب دوید یک‌چند
در گوشه صحن و کنج دیوار	می‌کرد سرود عشق تکرار
بی‌صرفه همی‌شتافت چون کور	بی‌رشته همی‌تنید چون مور

۷۱۰

۷۰۶ - ۷ و نه: ۹ و ۱ و ۲ و ۷: او خون ۹۰: باسدافرون - کین جان عزیز

عنوان - ۲: ... سوی او بیخبر ... و و زنجیر ... ۳۰: ... با ول نظر از سوز عشق ... و خبر یافتن پدر و

دویدن ... و زنجیر کشانش بنزد مادر آوردن ۴۰: خراب شدن مجنون از نادیدن لیلی و چون

دیوانگان سر در کوه و بیابان افتادن و رفتن پدر و از آب دیده و ... مجنون کردن و کشانش کشانش

بسته با مادر آوردن ۵۰: ... با ول نظر از عشق و از مستی در پای کوهها افتادن و خبر یافتن پدر و

دویدن و از ... باد سینه ... و زنجیر کشانش بسته بمادر آوردن ۶۰: حذف شده ۷۰: زاری کردن

مجنون در فراق لیلی و آگاه شدن پدرش از حال او ۸۰: ... در پای کوه افتادن ... در پای کردن و ... ۹۰

: ... به اول نظر عشق ... در پایها کوه و خبر یافتن آن بیخبر و دویدن ... مجنون ...

۱۰۰: گفتار در عشق مجنون و بی‌طاقتی او و راه صحرا گرفتن

۷۰۷ - ۴: پری‌وشی ۹۰ و ۷: پری‌رخ

۷۰۸ - ۳ و ۴ و ۵: (ادب) هوس

۷۰۹ - ۵: (سرود) حدیث ۹۰: عشق تکرار

۷۱۰ - ۷: همی‌دوید

می‌بست به خاموشی دهن را می‌داشت به حیلۀ خویشتن را
 آهی به جگر فرود می‌خورد و الماس به سینه خرد می‌کرد
 زان ناوک غم که بی‌سپر بود هر دم خله‌ایش در جگر بود
 دزدیده سرشک دیده می‌ریخت وز دیده، دُرِ نچیده می‌ریخت
 ۷۱۵ بر حَقِّ لعلِ راستینش خازن نه کسی جز آستینش
 زین‌گونه به چاره‌ای که دانست می‌کرد شکیب تا توانست
 چون سیل غمش رسید بر فرق از پرده برون فتاد چون برق
 بیرون شد و کرد پیرهن چاک وافکند به تارک از زمین خاک
 گریان به زمین فتاد بی‌تاب بر خاک، مراغه کرد چون آب
 ۷۲۰ برداشت ز خانه راه صحرا چون «خضر» نمود میل «خضرا»^{*}
 می‌رفت چو باد کوه بر کوه خلّقی ز پشش دوان به انبوه
 هر کس ز لطافت جوانیش می‌خورد فسوس زندگانش
 اینش ز درونه پند می‌داد و آتش به جفا گزند می‌داد
 طفلان به نظاره سنگ در دست اینش زد و آن شکست و آن خست

۷۱۲ - ۱: آهو ۶: آهن - بدیده خورد ۳ و ۴ و ۵ و ۸: خورد ۱۰: آهن به

۷۱۳ - ۳: (بود) حذف شده ۶: خله‌یش ۹: (سپر) سبر

۷۱۴ - ۲: (دیده) دزدیده

۷۱۵ - ۵: پر ۷: (خازن) محرم ۱۰: زاستینش

۷۱۷ - ۷: (بر فرق) برق ۱۰: چون میل

۷۱۸ - ۷: (کرد) کر

۷۱۹ - ۱: کرده

۷۲۰ - ۸: (ز خانه) ز خاک

* ۵: ابیات تحت شماره‌های ۵۵۷ و ۵۵۶ پس از بیت شماره ۷۲۰ اشتباهاً تکرار گردیده

۷۲۳ و ۷۲۲ و ۷۲۱ - ۹: ۷۲۱ و ۷۲۳ و ۷۲۲

۷۲۱ - ۷: بعد از بیت شماره ۷۲۳ نوشته شده ۵: (کوه بر) بر سر ۲ و ۳ و ۶: (پشش) پیش ۷: ز پیش

روان ۵: و انبوه

۷۲۲ - ۶: بلطافت ۵: جوانی - می‌خورد دریغ و زندگانی ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶: دریغ

۷۲۴ - ۴ و ۵: بر دست ۲: آتش زده آن شکست آن خست ۳ و ۴ و ۵: انش (۵: آتش) زد و این

۱۰: آتش زد و ۶: آتش زده آن شکیب را خست ۷: (زدو) برد ۸: (وان) واو

۷۲۵ با این شغبی که در گذر بود دیوانه ز خویش بی خبر بود
می راند ز آب دیده رودی می گفت چو بیدلان سرودی
می زد ز درون جان، دم سرد ز آن باد، چو ریگ رقص می کرد.

□

چون گشت یقین که مرد دلریش دارد سفری دراز در پیش
زین غم همه در گداز گشتند گریان به قبیله بازگشتند
۷۳۰ رازش به زمانه عام کردند مجنون زمانش نام کردند
بردند خبر ز روزگارش سوی پدر بزرگوارش*
کان رو که تو می فشاندیش گرد ز آسیب زمانه لطمه ای خورد
زحمت ز ولایت پدر برد عشقش به ولایتی دگر برد
زیبا رخی از فلان قبیله بستش ز دو زلف در طویله
۷۳۵ زان بند که در گلو فکندش مجنون کنِ قیس گشت بندش

۷۲۵ - ۸: با آن ۲۰: شغبی ۷۰: (دیوانه ز) دیوانه ۵۰: ز خویش و

۷۲۶ - ۱: میگفت ۷۰: میخواند ۲۰: چون ۱۰ و ۶ و ۸: چو بلبلان ۱۰-۱: (بیدلان) بی دلان

۷۲۷ - ۶: (ریک) بید

۷۲۸ - ۵: درویش ۳ و ۴ و ۶ و ۷: سفر

۷۲۹ - ۶: زان غم همه دل ۳ و ۴ و ۵: (در) دل ۸۰: گزار

۷۳۰ - ۵ و ۷: زمانه ۸۰: بزبان ۱۰: ز زمانه

۷۳۱ - ۲: (سوی) نزد ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵: پیش ۷۰: مرد

* ۸: بعد از بیت شماره ۷۳۱ بیت ذیل افزوده شده:

گفتند ز راه سوگواری کای پیر ضعیف در چه کاری

۷۳۲ - ۹ و ۸: کان روی که می فشاندیش گرد ۷۰: (رو که تو) روی که ۴۰: فشاندش

۷۳۳ و ۷۳۴ - ۶: حذف شده

۷۳۳ - ۳ و ۴ و ۸: ز ولایت پدر ۵۰: عشقت بولایت ۳ و ۴ و ۷ و ۸: بولایت

۷۳۴ - ۳ و ۴ و ۵: بدو ۱۰: بر طویله

۷۳۵ - ۷: حذف شده ۸۰: زین

گر در پی او شوی به پرواز باشد که هنوز یابیش باز

□

پیر از خبری چنان جگردوز زد نعره‌ای از درون پر سوز
خون از جگر دریده می‌ریخت نی نی که جگر ز دیده می‌ریخت
هرجا جگرش به چشم تر بود کش دل سوی گوشه جگر بود
از دم همه خون جگر همی کرد وز بی‌جگری جگر همی خورد
اشکش به جگر نمک نه کم داشت گویی نمک و جگر به هم داشت
و آن مادر دردمند پر جوش کآن قصه شنید گشت بیهوش
غلطید به خاک تیره، مویان آن گم شده را به خاک جویان
موی از دل ناامید می‌کند پیچه ز سر سپید می‌کند
بیچاره پدر دوید بیرون همراه سرشک و همدش خون
می‌رفت ز سوز دل شتابان فریادکنان به هر بیابان
چون گشت بسی به دشت و کهسار از کوه شنید ناله‌ای زار

۷۳۶ - ۷: (باشد) ساید

۷۳۷ - ۲ و ۵: خبری (۵: خبر) جگر سوز ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸: خبر ۹ و ۱۰: جگر

سوز ۲۰: جگر دوز

۷۳۸ - ۷: (ز دیده) ردید ۱۰: ز دید میریخت

۷۳۹ - ۵: دگر

۷۴۰ - ۳ و ۴: آن دم چو همه جگر همی خورد ۵: آن دم که چو او جگر همی خورد ۶: آن دم همه خون

جگر همی خورد ۸: آن دم همه چون شکر همی خورد ۸: از ۱۰: آن دم همه چون جگر همی

خورد - از بی

۷۴۱ - ۶: جگر و نمک

۷۴۲ - ۷: کین قصه شنید رفت از هوش ۵: شنید و گشت خاموش ۳ و ۴: خاموش

۷۴۳ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: وان ۲۰: دلشده

۷۴۴ - ۲: از تن ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: از سر ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷

۸: (پیچه) معجر

۷۴۵ - ۵: (همدمش) همروش ۱۰ و ۶ و ۷: همدم

۷۴۶ - ۱۰ و ۶: (بهر) دران ۵: شتابان

افکنده ز اشک باده در جام	اندر پی آن ترانه زد گام
با زمزمه هزارستان	دریافت حریف را چو مستان
با خود غزلی جراحات انگیز	می‌گفت در آن فراق خونریز ۷۵۰
در دامن کوه و درز غاری	در کرده سری بسان خاری
رخ را ز طپانچه رنگ می‌داد.	دل را به ستیزه سنگ می‌داد
شد سست ز سختی غمش پی	چون چشم پدر فتاد بر وی
بنشست به گریه پیش رویش	چون سوختگان دوید سویش
- دور از من و تو - ز خویشتن دور.	دیدش چو چراغ مرده بی‌نور ۷۵۵
لختی دل پاره یافت پیوند	چون روی پدر بدید فرزندان
مالید به پای پیر دیده	خم کرد تن ستم رسیده
رخ شست به خون آب گشته	پیر از جگر کباب گشته
بوسید سرش به مهربانی	بگریست بر او به خسته جانی
می‌داد ز سوز سینه پندش	می‌سوخت به زاری از گزندش ۷۶۰

۷۴۸ - ۲ و ۷: افکند ۳ و ۴ و ۵: وافکند ۸: وافگند ۶: وافکند سرشک

۷۴۹ - ۲: (حریف را) حریف خود

۷۵۰ - ۷ و ۵: غزل

۷۵۱ - ۵: در کرد سری بسان خواری ۱۰ و ۶: (بسان) میان ۷۰: خواری ۵۰: از دامن کوه و کنج

غاری ۳ و ۴: (درز) کنج

۷۵۲ - ۶: بستیز ۵: بطپانچه

۷۵۳ - ۵: ز سختی و

۷۵۵ - ۷: حذف شده ۵: (مرده) دیده

۷۵۷ - ۵: حذف شده ۸: خم کرده ۱۰: تنی

۷۶۱ و ۷۵۸ - ۴: در حاشیه نوشته شده

۷۵۹ - ۵: بدو خجسته ۶: برو چو خسته ۹ و ۷: بوشید ۶: چو مهربانی

۷۶۰ - ۷ و ۹: بسوز

وی میوه جان و باغ دیده	کای شمع دل و چراغ دیده
چون در وحل اوفتاد پایت؟	با آن خردی که داشت رایت
سودای که کرد با تو این کار؟	در دکه نهاد بر تو این بار؟
آه که به سینه کرد داغت؟	باد که رسید بر چراغت؟
بر پیری من نیامدت مهر	۷۶۵ پیرانه سرم گذاشتی جهر
مونس شویم به دستگیری	بودم به گمان که گاه پیری
غمخواره تو باشیم به بالین	چون بشکند این تن سفالین
پیش از تن من سفال تو خرد	خود گشت در این سفال پردرد
روزی به شب آرم اندرین سوز	رو در که کنم که در چنین روز
طوفان اجل به سر درآمد	۷۷۰ دریاب که عمر بر سر آمد
هم حجره خراب گشت و هم بام	زد سیل طپانچه بر دل خام
هودج طلکید ساربانم	جننید درای کاروانم
وز زلزله سست شد درختم	بگست پی از کمان سختم

۷۶۲ - ۷: افتاد

۷۶۳ - ۳ و ۴ و ۶: دردی ۹۰ (با تو) بر تو

۷۶۴ - ۵ و ۷: بادی ۶۰ بادی که رسید در ۱۰ و ۹ و ۱ و ۸: در چراغت ۳۰: (آه)

سوز ۵۰: دردی ۶۰: آهی

۷۶۵ - ۳: (جهر) موخهر - نوشته شده، ولی روی - مو - قلم کشیده شده است ۴۰ و ۵:

مهر ۸۰: نیایدت

۷۶۷ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: غمخوار

۷۶۸ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: خورد ۹۰: (تو) نو

۷۷۰ و ۷۶۹ - ۳: حذف شده

۷۶۹ - ۴ و ۵: (رودر) رو با ۷۰: رو با که کنم درین سوز ۸۰: که کنم؟ که ۴۰ و ۵:

آیدم درین ۷۰: آورم بدین ۱۰ و ۹ و ۶: روز - سوز ۱۰: سوز - روز

۷۷۰ - ۴ و ۵ و ۸: (بر) ما ۱۰ و ۶: با

۷۷۱ - ۳: برگل فام ۱۰ و ۹ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: (دل) گل

۷۷۲ - ۵: ساروانم

۷۷۳ - ۶: بنشست ۸۰: (پی از) زه ۶۰: در سلسله

مرگ آمد و زندگانیم برد	پیری هوس جوانیم برد	
باشد خلف از برای این روز	گر چون خلفان شوی جگرسوز	۷۷۵
دیگر چه کنی تو عیش من زهر؟	چندین نه پس است تلخی دهر	
تو نیز، سوی جهان چه کوشی؟	چون کار جهانست غم فروشی	
تو دشنه چه می دهی به دستش؟	شیری که خراش پنجه هستش	
روغن زندش چه روی دارد؟	آتش که به شعله خوی دارد	
مگسل تو به اختیار، باری	گر می گسلد زمانه کاری	۷۸۰
تو رشته چه می بری به چاهم؟	من خود ز زمانه پا به راهم	
دلتنگی من، مجوی چندین	تنگ است دلم، مپوی چندین	
وی مرغ، به آشیانه باز آی!	ای جان پدر، به خانه باز آی	
پیش از اجلم رسی به فریاد	بشتاب که تا درین غم آباد	
جوئیم بسی، ولی نیایی	زین پس که به جستتم شتابی	۷۸۵
او هم ز غمت چو من خراب است	و آن مادر تو که در نقاب است	
محرور مدارش از رخ خویش	زان پیش که دیده را کند پیش	

۷۷۵ - ۵: گر چه خلفا ۶: امروز ۸۰: این روز!!

۷۷۶ - ۶: چندین بس نیست تلخی از دهر ۱۰: بست تلخی از دهر

۷۷۷ - ۶: (چون) گر

۷۷۸ - ۶: تراش ۴۰: خستش ۵۰: بستش ۱۰: هراس پنجه

۷۷۹ - ۸: ز نیش

۷۸۰ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: تاری

۷۸۱ - ۸: می دهی

۷۸۲ - ۲: بشکسته دلم ۳ و ۴ و ۵: یکسست ۶: تنگ دلم مموی چندین ۷: مگوی ۸۰: مموی

۷۸۳ - ۴: باز آ ۳ و ۶: ای ۸۰: در آشیانه

۷۸۴ - ۶: (تا درین) اندرین ۳ و ۴: از جهلم

۷۸۵ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: زان

۷۸۶ - ۷: آن

۷۸۷ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: کند ریش ۶: مدار

ز آنکش چو پلک بهم نشیند	چندانکِ نمائیش نبیند
تشنه که به مرگ می نهد پی	شربت چه دریغ داری از وی؟
مستی که سرش به خواب گردد	۷۹۰ پرده دو سه تا خراب گردد
ماییم دو تیره روز بی کس	یک دیده به چشم ما تویی، بس
مپسند که از جمال تو دور	بی دیده شویم و پلک بی نور
دانی که بنای خاک سست است	پیمان حیات نادرست است
این دزد که در هوا به خنده است	بسیار بسی خزینه کنده است
۷۹۵ تا کیست تو نکرده خالی	شو بر سر نقد خویش، حالی
نقد تو همان بود که چندی	بینی به جمال ارجمندی
از وقت عزیز و عیش دلکش	یاران عزیز را کنی خوش
خود بگسلدت فلک ز خویشان	تو خود چه کنی کرانه ز ایشان؟
هر یک نفسی که می رود تیز	پیکی ست سوی اجل سبک خیز

- ۷۸۸ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: حذف شده ۲۰: (ز آنکش چو) زان که ۸۰: زان پس چو
- ۷۹۱ - ۷: یک دیده تویی بچشم ما بس
- ۷۹۲ - ۳ و ۴ و ۵: بی جمال ۱۰ و ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (و) حذف شده
- ۷۹۳ - ۷: (خاک) عمر ۷۰: حیوه
- ۷۹۴ - ۱۰ و ۳ و ۶: ای (۱۰ و ۶: آن) دزد که در هوای بندست ۸۰: آن ۴ و ۵: بندست ۷۰: بخندست
- ۳ و ۴ و ۵ و ۶: خرابه (۴ و ۶: خزانه) کندست ۱۰ و ۱ و ۲ و ۷: کندست
- ۷۹۵ - ۱۰ و ۹ و ۱ و ۲ و ۷: نکرده ۷۰: (شو) رو ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵: والی
- ۷۹۶ - ۸: همه بود که خندان ۲۰ و ۳ و ۴ و ۶: خندان ۱۰ و ۹ و ۵: چندان ۷۰:
- خندان ۳ و ۴ و ۵ و ۶: بکمال ارجمندان ۱۰ و ۹ و ۲ و ۷ و ۸: ارجمندان
- ۷۹۷ - ۳ و ۴ و ۵: (از وقت) از عمر ۶۰: ای عمر ۸۰: با وقت ۱۰: (و عیش) وقت
- ۱۰: از عمر عزیز عیش و دلکش
- ۷۹۸ - ۳ و ۴ و ۶ و ۸: (خود) چون ۵۰: چون بگسلدت فلک ز ایشان ۳ و ۴: کنار ایشان ۵۰: کنار
- ۱۰ و ۶ و ۸: کنار ۲۰: زایشان
- ۷۹۹ - ۵ و ۷: نیز ۵۰: تنگست ۶ و ۷: پیکی است

۸۰۰	آن را که چنین شتاب خوانند	چون زآمدنش به خواب مانند؟
	زین سان، نفسی به جهل مشمر	عمرست نه باد، سهل مشمر
	آن تحفه که قیمت است جانش	ضایع چه کنی به رایگانش؟
	آخر پدر توأم نه اغیار	بیگانه مشو چنین به یکبار!
	بیمار اگر چه دردناک است	بیمارپرست در هلاک است
۸۰۵	ز آنجا که یکی است خون و پیوند	مرگ پدرست رنج فرزند
	ز آزدن دست و پا توان زیست	ز آزار جگر کجا توان زیست؟
	چون تیشه کند نجارش آهنگ	رنجیده تر از گهر بود سنگ
	ز آن است شتر ز بار نالان	کان بار، شتر کشد نه پالان
	آن غم که تو مستی از شمارش	نی بر تو که بر من است بارش
۸۱۰	این جای نه جای دوست، برخیز	وین کار نه کار دوست، بگریز!
	گیرم که به غم زیون توان بود	بی خانه و جای چون توان بود؟
	گر ز آن منی از آن من باش	ور نه به مراد خویشان باش!
	هر چند که عشق، جمله دردست	نیرو شکن صلاح مردست

- ۸۰۰ - ۱۰ و ۶: حذف شده ۳۰: دانند ۲۰: (چون) کی
- ۸۰۲ - ۱۰ و ۵: ۶: این ۴۰: قیمتی است ۵۰: مکنی
- ۸۰۳ - ۱: توأم ۱۰ و ۶ و ۸: چنین مشو ۷۰: مرو
- ۸۰۴ - ۱۰: و در
- ۸۰۵ - ۳ و ۴ و ۵: زینجا ۷۰: یکی است ۵۰: پدرست و
- ۸۰۶ - ۳ و ۴ و ۵: (دست و پا) دست (۵: دوست) خود ۳۰: (کجا) چه سان
- ۸۰۷ - ۴: (چون) زان ۷۰: رنجید ۶۰: (گهر) کبد
- ۸۰۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: زان غم که تو بستی ۷۰: هستی ۸۰: پستی ۷۰: بر تونه ۱۰۰: زان غم که تو هستی
- ۸۱۰ - ۳ و ۴: این ۸۰: و این ۹۰: (بگریز) مستیز
- ۸۱۱ - ۸: ز غم ۵۰: توان زیون زیست ۳۰ و ۴ و ۶: (بود) زیست ۶۰: بی جامه و جای چون توان زیست ۳۰ و ۴ و ۵: (بود) زیست
- ۸۱۲ - ۵: ورنی
- ۸۱۳ - ۸: صلاح

لیکن، مشو آنچنان زبون نیز	کآتش چو درون زنی برون نیز
۸۱۵ - مرد ارچه بسوزدش همه تن	دودی ندهد برون ز روزن
سستی ست به لطمه پست گشتن	وز جام نخست مست گشتن
گر واقعه چند سینه سوز است	مردی ز پی کدام روز است؟!
مسپار به دست دیو تن را	گردد آر عنان خویشتن را
صبر از پی روز درد و دوری ست	ورنه همه وقت، خود صبوریت
۸۲۰ - سرمایه بیافت سهل چیزست	نایافته در جهان عزیزست
زین غم همه گر مراذ یارست	غم هیچ مخور که در کنارست
گر بر مه آسمان نهی هوش	کوشم که رسانمت در آغوش
آن مه که دلت از او خراب است	لیلی ست، نه آخر آفتاب است!
ننشینم تا به چاره و رای	با او نشانمت به یکجای
۸۲۵ - لیکن، نکنی چو دیو را بند	دیوانه نشد سزای پیوند

۸۱۴ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (چو درون) بدرون ۶۰: (درون زنی) زنی رود ۱۰۰: چو زنی برون رود نیز

۸۱۶ - ۷: حذف شده ۱۰۰: مستیت ۳۰ و ۴ و ۶: سستی (۴: سستی است، ۶:

مستیز) بلطمه بست گشتی ۵۰: سستی است بلطمه مست گشتن ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶: وز جام نخست
مست گشتی (۵: گشتن) ۱۰۰: مستیز، گشتی - از جام گشتی

۸۲۰ - ۸۱۸ - ۶: ۸۱۹ و ۸۱۸ و ۸۲۰

۸۱۷ - ۱۰: سوزست

۸۱۹ - ۵: حذف شده ۳۰ و ۴ و ۷ و ۸: (و) حذف شده ۱۰۰: ار ۲۰: (وقت) عمر ۱۰۰ و ۳ و ۴ و

۶: ضروریت

۸۲۰ - ۵: نیافت

۸۲۱ - ۲: (همه گر) که همه ۱۰۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: که ترا

۸۲۲ - ۷: گر با مه آسمانی دهی هوش ۵۰: گوش ۱۰: در آگوش

۸۲۳ - ۲: از و دلت ۱۰۰: که از دولت خرابست

۸۲۴ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (ورای) سازی ۳۰: بنشانمت بیازی ۵۰: بنشانی است بازی ۸۰: بنشانمت ۴۰ و ۶:

بیازی ۱۰۰: تا به چاره سازی - بنشانمت بیازی

۸۲۵ - ۷: اما نکنند ۶ و ۸: (دیوانه نشد) وی رانه شوی ۱۰۰: وی را نشوی سزای

این دیو دلی رهاکن از خوی
تا بوکه ز عون بخت پر نور
مردم شو و راه مردمی جوی
همخواه شود فرشته با حور

□

۸۳۰ مجنون چو نوید کام بشنود
با پیر به شرم گفت گریان:
از من به من آنچ یک گزندست
لیکن، چه کنم که نفس خود کام
بر دل که به نازکی لطیف است
کوشم که به جهد، گاه و بیگاه
باز افکند آسمان نیلی
خودگیر که از بلا گیرم
۸۳۵ بیچاره وجود سست تدبیر
مرغی است به ریسمان تقدیر!

۸۲۶ - ۳ و ۴ و ۵: دیو دمی ۹۰ و ۷: دیو وشی

۸۲۷ - ۲: تابوک ۹۰: (ز) به

۸۲۸ - ۷: (چو) حذف شده ۶۰: (ز) وز

۸۲۹ - ۷: ز شرم

۸۳۰ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: ارچه

۸۳۱ - ۷: اما ۳ و ۴ و ۵: (از) زین ۷۰: ورم نمیرود

۸۳۲ - ۱۰ و ۶ و ۷: حذف شده ۵۰: این دل که بتازگی لطیفست ۳۰: (بنازکی) بسان گل ۵۰: اندیشه موکل

عفیف ۲۰: (من) مو ۸۰: مرا ۳ و ۴: (من کلی) موکل ۹۰: موکلی

۸۳۳ - ۶: (که) حذف شده ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: باخود

۸۳۴ - ۵: غم

۸۳۵ - ۷: (بند قضا) چنبر غم

۸۳۶ و ۸۳۷ - ۶: حذف شده

۸۳۶ - ۴: (تدبیر) بشکل - تپوئذ - نوشته شده است ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵: بستست

نامرده ز رشته جَست نتوان	وین رشته ز خود گسست نتوان
آن روز که بودم از غم آزاد	می بود برای خود دلم شاد
و اکنون که نه برقرار خویشم	این هم نه به اختیار خویشم
کس را به مراد، ره نیفتد	مردم به هوس به چه نیفتد
رستی گل اگر به خنده‌ای خوش	چندان نگریستی بر آتش
انگشت سیاه را چه چاره	از سوختن هزار باره؟
چون عقدۀ شادی است مشکل	هم بر غم خویشتن نهم دل
در بادیه، تشنه جگر تاب	از دیده خویشتن خورد آب
اشترکه ز خود تهی شدش کاز	خورده ز گلوی خود خورد باز
گیرم همه خلق راحت الفنج	مجبور بود به بردن رنج
پروانه شمع را که فرمود	کو از تن خود برآورد دود؟
چون هر کسی از برای کاری است	ز اندازه برون دگر شماری است

۸۳۷ - ۷: حذف شده ۵۰ تا مرد ۳ و ۴ و ۵ و ۸: بخود ۱۰۰: سست نتوان - و این رشته بخود

۸۳۸ - ۳ و ۴: وانروز ۵۰ امروز ۱۰: آن روز

۸۳۹ - ۷: (و) حذف شده ۳ و ۴ و ۵ و ۶: وانهم ۷: به اختیار ۱۰: وان هم

۸۴۰ - ۷: (مردم بهوس) دشمن بغلط

۸۴۱ - ۵: رسته ۶ و ۷: خندان (۷: خندان) بگریستی ۱۰: بگریستی ۳ و ۴ و ۵ و ۸: در آتش

۸۴۲ - ۱۰ و ۶: سوختنی

۸۴۳ - ۷: عقدۀ ۴: شادی است

۸۴۴ - ۲: بادیه

۸۴۵ - ۲: نشترکه ز خون خود تهی شدش کار ۱۰: ز خور ۵۰: تهی کند کار ۳ و ۴ و ۶: کار ۳ و ۴ و ۵:

آخر ز گلوی خود خورد خار ۲: (خود خورد باز) خون خود بار ۶: بار

۸۴۶ - ۷: (راحت) راست ۳ و ۴ و ۵ و ۶: گنج

۸۴۷ - ۷: پروانه و - برآور

- آنک آفت آسمان ندانند
توسن که نگرده از روش رام ۸۵۰
گر کار به دست خویش بودی
چون نیست ز مردم آنچه زاید
تا یاری جان به قالبم هست
یا همسر او شوم چو افسر
هان! ای پدر من و سر من ۸۵۵
زین گونه که بهر من دویدی
غمخوار گیم فکندت از زیست
زین غم چو مرا قرار بر توست
باری که نشست بر دل ریش
درد دل خسته را دوا کن ۸۶۰

□

پذیرفت پدر که سخت کوشد کالا خرد و درم فروشد

- ۸۴۹ - ۲: بدان ۱۰: ان کافت
۸۵۰ - ۵: (از روش رام) آن روشن نام ۸۰: از دوش ۷۰: خود رام رود ۲۰: (زلت) بلیت ۳۰ و ۴ و ۵: دمی
۱۰ و ۶: ولی ۹۰: (هم) خر
۸۵۱ - ۱: نش
۸۵۲ - ۸: به مردم آنچه باید ۱ و ۷: باید ۳ و ۴ و ۶: باید ۵: ناید ۳ و ۴ و ۵ و ۶: بدانچه ۱۰:
آنچه باید - بدانچه آید
۸۵۳ - ۳ و ۴ و ۶: (یاری) هستی ۵۰: هستی و ۱۰: تا هستی جان
۸۵۴ - ۶: با همسر اگر شوم ۳ و ۴: سروکار او
۸۵۶ - ۶: زان ۴۰: (که) حذف شده
۸۵۷ - ۷: غمخواره کرم فکند ۸۰: فگند ۱۰ و ۵: دگر غم
۸۵۸ - ۹: (چو) که ۱۰: منست بار بر تست
۸۵۸ و ۸۵۹ - ۶: حذف شده
۸۶۰ - ۲: زان وعده ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: آن
۸۶۱ - ۱۰ و ۵: بدرفت

پوید به در طیب چندان کز درد، رهند دردمندان
آن چاره کند که تا تواند دیوانه به ماه نو رساند.

□

مجنون به وثیقتی چنان چُست شد با پدر و رضای او چُست
۸۶۵ با هم دو ستمکش زمانه رفتند ز دشت سوی خانه.

۸۶۲ - ۶: کوبد ۵۰: پدر

۸۶۴ - ۵: (بوثیقتی) نه مشقتی ۱۰۰: ز وثیقتی

۸۶۵ - ۶: دست

تنقیه کردن مادر دماغ مجنون را به داروی تلخ نصیحت

واز دُرر لفظه و شیرینی زبان مفرح سودای او ساختن

گوینده حکایت آنچنان کرد:	کآن خسته چو با پدر روان کرد
آمد به سرای خویش رنجور	نزدیک به مرگ و از خرد دور
مادر چو بدید حال فرزند	بگسست ز درد، بندش از بند
بوسید چو مادران سرش را	تر کرد به گریه پیکرش را
۸۷۰ گه جامه درید بهر سامانش	گاه از مژه دوخت چاک دامانش
گریان، نفسی به برگشیدش	پس جامه پاره برگشیدش
شست از نم دیدگان نخستش	از مشک و گلاب باز شستش

عنوان - ۴: ... و از دزد ر لفظ ... ۵۰: ... مجنون را بدان داروی تلخ ... سودای او تربیت نمودن ۰ ۶: حذف شده ۷۰: باز آوردن پدر مجنون را بخانه خود ۸۰: ... و از لفظ دُر بار و شیرینی ... ۹۰: ... و از دُرر لفظ ... ۱۰۰: باز آوردن پدر مجنون او را خانه خود و شرح آن

۸۶۶ - ۳: (روان) چنان

۸۶۷ - ۴ و ۵: (مرگ و) بمردن

۸۷۰ و ۸۶۹ و ۸۶۸ - ۵: حذف شده

۸۶۹ - ۶: بدیده ۳۰: گوهرش را ۷۰: بسترش را

۸۷۱ و ۸۷۰ - ۳ و ۴: ۸۷۰ و ۸۷۱

۸۷۰ - ۴: جای دو مصراع عوض شده است ۱۰: (چاک) درز ۲۰: (چاک دامانش) در بدامانش ۹۰: (گاه) گه

۸۷۱ - ۳: پر ۹۰: (پس) بس

۸۷۲ - ۷ و ۸: (از) وز ۳۰ و ۴ و ۵: (باز) پای

و آنگاه تنش چو نقشِ خامه آراست به جُبه و عمامه
 زین لابه‌گری چو باز پرداخت گرمی سوی مطبخ خورش تاخت
 آورد ز راه مـهـریانی مادر پختی، چنانکِ دانی
 می‌راند مگس ز روی خوانش می‌داد نواله در دهانش.

□

مجنون که درونه پر ز غم داشت ز اندیشه کجا غم شکم داشت؟
 می‌خورد ز بهر روی مادر نی لقمه که شعله‌های آذر
 چون خورد به قدر رغبت آن خورد مادر سر سفره را به هم کرد
 در پیش نشست و زار بگریست گفتا که به‌آست مرگ ازین زیست!
 تا زاده شد از عدم وجودم رنجی ز جهان نیازموم
 دولت همه عمرم آنچنان داشت کم ز اندۀ دهر بر کران داشت
 آزادم داشت بـسخت فیروز ز آسیب زمانه تا به امروز
 و اکنون که دمید صبح پیری کافوری گشت زلف قیری

۸۷۳ - ۵ و ۳: وانگاه بتی چو نقش خامه (۵: خانه) ۶ و ۶: وانگاه تنی چو نقش جامه ۴ و ۴: (تنش) بتی

۸ و ۸: جامه ۱ و ۱: بجبهه ۶ و ۶: بنجیه ۱ و ۱: بجبهه

۸۷۴ - ۲: (سوی) حذف شده ۶ و ۸: مطبخ و

۸۷۵ - ۵ و ۳: براه ۷ و ۷: ز روی ۴ و ۴: براه میهمانی ۷ و ۷: (پختی) خورشی ۹ و ۹: چنانک ۱ و ۱: براه - چنانکه

۸۷۶ - ۹ و ۱ و ۲ و ۷: نانش ۴ و ۴: خانش ۱ و ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: میکرد

۸۷۷ - ۶ و ۸: (غم) سر

۸۷۸ - ۷: نه لقمه که شعله‌های آذر

۸۷۹ - ۳: خون خورد بقدر رغبت خورد ۵ و ۵: خون خورد بقدر قسمت خود ۱ و ۱ و ۶ و ۸: (رغبت آن)

رغبتش ۴ و ۷: (آن خورد) خود ۹ و ۹: چون خورد به قدر رغبت خورد

۸۸۱ - ۹: (ز) به

۸۸۲ - ۶ و ۸: عمر ۶ و ۶: کز اندۀ ۷ و ۷: کز اندوه ۲ و ۲: بر کران

۸۸۳ - ۶: (آزادم) تا آدم ۲ و ۲: پیروز ۱ و ۱: از آدم

۸۸۴ - ۷: (و) حذف شده

۸۸۵	بالای چو تیر شد کمانم	و آمد به تزلزل استخوانم
	مپسند که در چنین زمانی	سوزد به غم گسسته جانی
	باری که گهی نبردم آن بار	خود گوی که چون برم به یکبار؟
	رندان که برند بر هوا سنگ	افزون نکنند جز به پا سنگ
	گاوی که به بر ستد دلارام	گوساله خرد برد بر بام
۸۹۰	به گر ننهی اگر توانی	بر من ستمی بدین گرانی!
	زین واقعه وارهی به تمیز	تا مادر پیر وارهد نیز
	داری به خرد درونه بر جای	بیرون ننهی ز عافیت پای
	مردانه قدم برآری از گل	بندی به خدای خویشتن دل
	تا بوک به صبر فرخ آرام	از کام روان برآیدت کام
۸۹۵	کآنجا که بود شکستگیها	صبرست کلید بستگیها
	دری که نشایدش نشان یافت	در دُرج صبوریش توان یافت

- ۸۸۵ - ۷: آمد تزلزل
- ۸۸۶ - ۱۰ و ۹ و ۶ و ۷ و ۸: بغمت
- ۸۸۷ - ۱: ننودم ۶۰: میبردم ۵۰: گویی
- ۸۸۸ و ۸۸۹ - ۷: حذف شده
- ۸۸۸ - ۲: (رندان) آنان ۶۰: حربه با سنگ ۱۰: افزون
- ۸۸۹ - ۳ و ۴ و ۵: حذف شده ۸۰: (بیربستد) پرستدش ۹۰: به بر شدی ۱۰: حذف شده
- ۸۸۹ - ۸۹۱ - ۶: حذف شده
- ۸۹۰ - ۳ و ۴: برین
- ۸۹۱ - ۵: (وارهی) رهی ۸۰: ار رهی ۸۰: (تا) این ۳۰: پروا
- ۸۹۲ - ۶: دارد ۴۰: ز خرد ۵۰: بر پای
- ۸۹۳ - ۸: (قدم براری) برآ پای
- ۸۹۴ - ۱۰ و ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: تابوکه بصیر فرخ انجام ۱۰: تابوک ۷۰: تابوکه ۶۰: از کار
- روا - ۱۰ و ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۸: روا
- ۸۹۵ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: آنجا
- ۸۹۶ - ۳ و ۴ و ۵: دردی ۶۰: نهان یافت

کاری که به صبر برگشادند
ما هم ز پیت چنانچ دانیم
مجنون ز درونه پر آذر
گفت: ای گهر مرا خزینه
۹۰۰
ای کرده بلند پستی من
یارب که ز بخت شادمان باش
پند تو که عافیت پسند است
لیکن، چو ببرد دیوم از هوش
۹۰۵
یا نقد مرا به دامن آرید

□

مادر چو شناخت سرکارش
غمخواره او شد از سردرد
روزی دو سه برگ کار پرداخت
پس گفت به پیر خانه تا زود
کز دست شد دست اختیارش
می سوخت به درد و غم همی خورد
اسباب عروس یک به یک ساخت
پیرانه دود، ز بهر مقصود.

۸۹۷ - ۷: حذف شده ۹۰ و ۳ و ۶: باری

۸۹۸ و ۸۹۹ - ۶: حذف شده

۸۹۸ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸: چنانکه ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶: (تا) اگر

۹۰۱ - ۶: پندار تو ۳ و ۴ و ۵: گشت ۹۰: بیزار تو گشته

۹۰۲ - ۷: (غم همه عمر) درد همیشه ۱۰: از غم

۹۰۳ - ۶: بندی که بعافیت

۹۰۴ - ۱ و ۴ و ۶: به بند

۹۰۵ - ۵: بدامتم

۹۰۶ - ۸: شده است

۹۰۷ - ۸: ز درد

۹۰۸ - ۴ و ۵ و ۶ و ۷: روز ۳۰: (برگ) پرکه ۸۰: برگ کار او ساخت ۷۰: (و) حذف شده ۸۰: و اسباب

عروسیش پرداخت ۱۰: روز دو که برگ

۹۰۹ - ۳: پیرایه برد ۱۰ و ۹ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: رود

توجه نمودن سید عامریان

سوی داروخانه دارالشفای محنت و اندوه تا

طلب شربت وصال خسته هجران کند، و تلخکام بازگشتن

۹۱۰	پیر از دل دردمند برخاست	اشتر طلیید و محمل آراست
	از اهل قبیله مهتری چند	گشتند بهم ز خویش و پیوند
	رفتند ز بهر خواستاری	در حله لعبت حصاری.
	آمد پدرش به مردمی پیش	ز اندازه نمود مردمی بیش
	از راه کرم به رسم تازی	بنشست به میهمان نوازی
۹۱۵	خوانی بکشید مهترانه	پر نعمت و نزل خسروانه

عنوان - ۱ و ۲ و ۵ و ۶ و ۷: حذف شده ۴۰: ... عامریان بجانب داروخانه ۵۰: ... عامریان بجانب داروخانه ... تا طلب شربت وصال خسته هجران کند ۱۰ و ۸: رفتن پدر مجنون بخواستگاری لیلی ۹۰: حذف شده

۹۱۰ - ۱۰ و ۴ و ۵ و ۸: برخواست ۵۰: (محمل) محنت

۹۱۱ - ۹ و ۷: حذف شده

۹۱۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: خواستگاری ۹۰ و ۸: خواستگاری ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: حجره ۷۰ و ۸: خانه

۹۱۳ - ۵: ز مردمی ۸۰: پیش

۹۱۵ - ۲: بر نعمت و نغل بی کرانه ۵۰: پر همت و نزل بیکرانه ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸: بیکرانه ۹۰: (پر)

بر ۱۰: نزل بیکرانه

چون سفره ز پیش برگرفتند	عیشی به نشاط درگرفتند
با یکدگر از طریق کاری	می رفت سخن ز هر شماری
هر جعبه چو تیر خود برانداخت	جویای غرض سخن در انداخت
در جلوه آن عروس نوخیز	می کرد عبارتی شکرریز:
کایزد چو بنای دهر پرداخت	هر طایفه جفت جفت در ساخت
زین رو همه را به زندگانی	از جفت گریز نیست، دانی
چون هست چنین، امیدواریم	کامید خود از درت برآریم!
ناسفته دُرت که در خزینه ست	مآورد صفا در آبگینه ست
گویی به زبان خود که بی گفت	با گوهر پاک ما شود جفت
قیس هنری که در زمانه	هست از همگی هنر یگانه

۹۱۶ - ۶: ز نشاط

۹۱۷ - ۳ و ۴ و ۵: یاری ۶: ز هر سخن

۹۱۸ - ۶: هر جعبه ز تیر خود بینداخت ۷: (هر) از ۳ و ۴ و ۵: بینداخت ۶: هر طایفه جفت هر

خورش ساخت ۷: (جویاء غرض) در پای سخن ۱ و ۸: (سخن) غرض ۵: سخن غرض ۱۰

۱۰: بینداخت - سخن غرض

۹۲۰ و ۹۱۹ - ۶: حذف شده

۹۱۹ - ۵: (در) از ۷: میراند عبارت

۹۲۰ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵: هر طایفه جفت در خورش ساخت ۷: (در ساخت) انداخت

۹۲۱ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵: (زین رو) زیرا ۷: ز زندگانی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶: گزیر

۹۲۲ - ۷: (خود) جو ۲: از درون

۹۲۳ - ۹ و ۷: دری که در خزینه است ۳ و ۴: ناورد ۵: تا درد ۶: با درد ۷: باورد ۸: مانند

۱۰: ناسفته درست در خزینه است

۹۲۴ - ۳ و ۴: می گفت ۶ و ۸: من ۱۰: پاک من

۹۲۵ - ۸: (همگی) همه در

۹۲۶ و ۹۲۵ - ۶: حذف شده

گر سینه به مهر او کنی گرم	دامادی او نیاردت شرم.
این قصه، چو کرد میزبان گوش	از بس خجلی، بماند خاموش
برخود قدری چو مار پیچید	و آنکه به جواب در بسیجید
گفتا: چه کنم که میهمانی	ورنه کنم آن سزا که دانی!
۹۳۰ هر نکته کز آن کسی برنجد	رنجیده شود کسی که سنجد
گفتن که نه آن ز داد باشد	پیمودن باد باد باشد
تیری که نه بر هدف گراید	آن به که ز جعبه برنیاید
شخصی که ز نفس ناسرانجام	ما را به قبیله کرد بدنام
دیوانه و مست و لالایی	وز مردمی زمانه خالی
۹۳۵ از بی تنگی فتاده در ننگ	وز بی سنگی به خوردن سنگ
خلق از خبرش به کوچه و در	انگشت به گوش و دست بر سر
زین گونه حریف ناخردمند	درخورد کجا بود به پیوند؟
حوری به سُئنه داد نتوان	لولو به وحل نهاد نتوان

۹۲۶ - ۱۰ و ۳ و ۴: نرم ۲ و ۳ و ۷: نیایدت

۹۲۷ - ۶: آن ۳ و ۴ و ۵: مرزبان

۹۲۸ - ۸: (چو) که ۲: بسجید ۴ و ۵ و ۶ و ۸: بسنجید

۹۲۹ - ۵: نی کنم ۷: نه دهم ۶: (سزا) هنر

۹۳۰ - ۳: کزو ۵: (برنجد) که رنجد ۷: (کسی که) هر آنکه

۹۳۱ - ۵: گفتا که ۸: گفتی که ۶: نه از و داد باشد ۸: باد و باد ۱۰: نه از و داد

۹۳۲ - ۲: در هدف

۹۳۳ - ۳ و ۴ و ۵: ز اصل ۶: تا سرانجام ۵: (بقبیله) بفسانه

۹۳۴ - ۴: لا و بالی ۳ و ۴ و ۵: از ۱۰: مصراع اول حذف شده است

۹۳۵ - ۶: از بس تنگی فتاد دلنگ ۵: فتاد ۱۰: در سنگ

۹۳۶ - ۴: از سخنش بخانه ۳ و ۵ و ۶ و ۸: بخانه ۱۰: مصراع اول حذف شده

۹۳۷ - ۱۰: به پیوند

۹۳۸ - ۱۰ و ۵ و ۶: حذف شده ۲: بسفیه ۳: به ستیه ۳ و ۴: گوهر

خود گیر که ما بدست پیشی	جُستیم رضای تو به خویشی
آشفته که حال خود نداند	تیمار عروس کی تواند؟
بروی چو کفایتش بسی نیست	نیروی تعهد کسی نیست
در دیودلان، توان نباشد	در دیوچه استخوان نباشد
باشد چو ز نی ستون خانه	ناخفته به اندرون خانه!
آن زه که بشد کمانش از کار	دیوک زندش به روی دیوار
مرغی که شتر شدست نامش	بارست چو نام ناتمامش
مردانه توانش نام کردن	کو بار کسی کشد به گردن
به گر ننهی به پرده‌ای روی	کش غم تو خوری و او بود شوی!
و آنگه به خدایی خداوند	از صدق عقیده خورد سوگند
کاین در نشود گشاده تا دیر	کار از زبان شود به شمشیر.
□	
جوینده لعبتی چو خورشید	شد باز به سوی خانه نوید

۹۳۹ و ۹۳۸ - ۷: حذف شده

۹۳۹ - ۱۰: مصرع اول حذف شده است

۹۴۱ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (بروی چو) آتراکه ۹ و ۸: (چو) که ۵ و ۵: توهم بعهد او نیست ۷ و ۷: (نیروی) پروای

۶ و ۶: تعهدش ۱۰ و ۱۰: تعهدی

۹۴۲ - ۵: (در) از ۷ و ۷: دیوچو

۹۴۳ - ۵: ناخفته بماند روی خانه ۷ و ۷: ناحفت ۳ و ۳: باندرون ۶ و ۶: دراندرون

۹۴۴ - ۵: حذف شده ۶ و ۶: نشد ۱۰: نشد، در کار

۹۴۵ - ۸: شده است ۷ و ۷: (چو) ز ۸ و ۸: (نام) پای

۹۴۶ - ۷: کر بار ۵ و ۵: باری کس

۹۴۷ - ۵: جای دو مصراع عوض شده ۵ و ۵: این قصه شود بگفت و باگوی ۲ و ۲: (بپرده) به پیشه ۳ و ۳ و ۴: بپرده در ۱۰ و ۱۰ و ۸: بپرده اش ۵ و ۵: سوی

۹۴۸ - ۵: جای دو مصراع عوض شده ۵ و ۵: بخدای و - عقیقه

۹۴۹ - ۷: نرود ۳ و ۸: (کاراز) گر کار ۵ و ۵: کارد خبر از زبان شمشیر ۱۰ و ۶: کازار زبان ۲ و ۲: (ز)

حذف شده ۹ و ۹: (شود) رسد

۹۵۰ - ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: لعبت ۲ و ۲: لعبت چو خوشید ۹ و ۹: خواهنده

آهسته به گوش پیرزن گفت:	کاین سوخته طاق ماند از آن جفت
کم خازن آن خزینه سیم	از آهن تیز می‌کند بیم
گر کار فتد به زور بازو	زین سوی سبک بود ترازو
آن چاره که نی به بازوی ماست	ز اقبال قویتری شود راست
۹۵۵ نتوان ستدن ز پنجه‌ور رخت	آلاکه به زور بازوی سخت
آن دنبه که گرگ از او کند جوش	کسی گنجد در دهان خرگوش؟
هدهد که ببرد باشه را تاج	شاهین کشد از کفش نه دُراج
گنجی که گرفت شحنه در چنگ	سالار ستاندش نه سرهنگ.

۹۵۱ - ۷ و ۹: (طاق ماند از آن) باز ماند از ۸۰: (از ان) و بی ۶۰: (آن) حذف شده

۹۵۲ - ۳ و ۴ و ۵: خزانه ۸۰: تیر

۹۵۳ - ۷: بروز ۵۰: یازو ۵۰: شود ۳۰: دراز و ۰

۹۵۴ - ۱ و ۲: این ۱۰ و ۶: که بی نیازی ۷۰: نه ۶۰: (ز) حذف شده

۹۵۵ - ۵ و ۷: پنجه و رخت ۵۰: (الاً) آن به ۹۰ و ۱ و ۷: بزور پنجه

۹۵۶ - ۶: از ان ۸۰: از ان کند توش ۳۰ و ۴: کشد ۷۰: زند ۵۰: گوش ۱۰۰: کند گوش

۹۵۷ - ۳ و ۴ و ۵: حذف شده ۱۰ و ۹ و ۲ و ۶ و ۷ و ۸: سپرد ۲۰: (شهن) بازی ۱۰: شهن ۶۰ و ۷:

شاهین ستد از کفش بتاراج (۷: بتاراج) ۱۰۰: ستد به تاراج

۹۵۸ - ۱: جنگ ۹۰ و ۶ و ۸: در چنگ ۴۰: بشرهنگ ۶۰: به نیرنگ ۷۰: سرهنگ ۱۰۰: به سرهنگ

شمشیر کشیدن نوفل از جهت جفت مجنون

و در سواد لیلی کوکبه آراستن و در

قتال مردان حی کوشیدن

خواننده حرف آشنایی	زین گونه کند سخن سرایی:
۹۶۰ کآن پیر جگر کباب گشته	وز باده غم خراب گشته
چون شد ز در عروس نومید	شد ساخته گزند جاوید
شد در پی آنک تا چه سازد	کآن عاشق خسته را نوازد؟
کرد آنچه ز چاره کردنی بود	نآمد به کفش کلید مقصود
چون از طرفی نیافت یاری	بر میر قبیله شد به زاری.

عنوان - ۱: ... از جهت جنت مجنون ... ۲۰: ... سوادل کوکبه ... و در احیاء مردان ... ۴۰: ... جهت
مجنون سواد لیلی ... و در احیاء مردان ... ۵۰: ... کوکبه آراستن ۶۰: حذف شده ۷۰: استعانت بردن
پدر مجنون نزد نوفل و جنگ کردن نوفل با قبیله لیلی ۸۰: ... نوفل بجهت ... کوکب آراستن و در
قتال مردمان حی سعی تمام کوشش نمودن ۹۰: ... از جهت حسب مجنون و در سوی لیلی ... قتال
می کوشیدن ۱۰۰: استغاثه پدر مجنون پیش نوفل و جنگ کردن نوفل

۹۵۹ - ۱۰: زین کوکند

۹۶۱ - ۳: (ز در) پدر ۸۰: (ساخته) خسته آن

۹۶۳ - ۷: آنکه ۳ و ۴ و ۶: نبود ۵۰: نمود ۱۰۰: آنچه

۹۶۴ - ۷: تراری ۱۰۰: نماند یاری

۹۶۵ «نوفل» ملکی بُد آدمی خوی	آزاده و مهربان و دلجوی
از کشمکشِ دلِ ستمکار	در سلسلهٔ بتی گرفتار
هم زحمت عاشق کشیده	هم شربت عاشقی چشیده
افسانهٔ قیس کآتش افروخت	هر لحظه همی شنید و می سوخت
چون حالت پیر دید، حالی	کرد از بد و نیک، خانه خالی
بنواخت به لطف و راز پرسید	و آن قصه که داشت باز پرسید
پیر از جگر شکایت اندود	دم بر زد و کرد خانه پر دود
چون کارفتادگان به زاری	جُست از پی آن رمیده یاری
او خود غم او ز پیش دانست	و آن مصلحتِ آن خویش دانست
قاصد طلبید و داد پیغام	سوی پدر بُت گل اندام:

۹۶۵ - ۳: آزاده مهربان ۶۰: مرمان

۹۶۶ - ۳: (گرفتار) ستمکار - نوشته شده و بعد از روی کلمهٔ نامبرده قلم کشیده و کلمهٔ - گرفتار - علاوه گردیده است.

۹۶۷ - ۷: رحمت ۳۰: ضربت عاشقی ۱۰ و ۹: (شربت عاشقی) شربتِ عاشقان

۹۶۹ - ۱۰: دید خالی

۹۷۰ - ۶: آن

۹۷۱ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: پیر از نفس شکایت آلود ۳ و ۴ و ۶: خانه کرد ۵۰: خانه گشت ۱۰۰: از نفس شکایت آلود - خانه کرد پر دود

۹۷۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (چون) بر ۷۰: ن: ۵۰: این ۲۰: (رمیده) امید ۱۰۰: بر کار - مصرع دوم افتاده است

۹۷۳ - ۴: ز بیشتر داشت ۳۰ و ۵: برداشت ۹ و ۷: کان ۵۰: خویشتن داست ۳۰: پنداشت ۴۰: برداشت

۹۷۴ - ۵: بدريت ۷۰: دلارام ۱۰۰: مصرع دوم افتاده است

دیوانه به ماه نو شود جفت	۹۷۵	کاندیشه آن کند که بی گفت
گویم سخن از زبان شمشیر.		گر گفت دگر بود در این زیر
تا شد شنونده بر دگر حال		شد پیک و پیام برد در حال
پس گفت جوابی آتش انگیز:		بگشاد زبان چو آتش تیز
کز پرده ما برآرد آواز؟		کاندازه کرا بود در این راز
مه نیز به دام کس نیاید	۹۸۰	زهره به سلام کس نیاید
پروانه شود به شمع خورشید		باید چو عطاردی که جاوید
کش جفت کند فرشته با حور؟		دیوی که بود ز حاضران دور
کوشیدن آن نه نیک رایی ست		کاری که ز نسبتش جدایی ست
پیوند حریر یا حریر است		کرباس تو گر چه دلپذیر است
از بهر صلاح چشم بد راست	۹۸۵	مینا که به سلک درکشی راست
مهتر نکند ستیزه با خُرد		گر مهتر ماست نوفل گُرد

- ۹۷۵ - ۵: (کند که) کنند ۷۰: شود بماه نو ۳ و ۴ و ۵: نو کند ۱۰: دیوانه شود بماه نو جفت
- ۹۷۶ - ۱۰: مصرع دوم افتاده است
- ۹۷۷ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: داد ۳ و ۵: پاسخ سنونده در دگر حال ۴ و ۷: پاسخ سنوید ۱۰: پیام داد
- ۹۷۸ - ۵: (چو آتش) باتش ۷۰: خویشتن ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: جواب ۱۰: بر آتش تیز - جواب آتش انگیز
- ۹۷۹ - ۶: ترا ۵: (راز) کار ۶: بر آری ۵: (آواز) این کار
- ۹۸۰ - ۳: (بدام) علام
- ۹۸۱ - ۵: پروانه خود
- ۹۸۲ - ۲: بادیو که شد ز ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶: کس جفت کند فرشته با (۲ و ۴ و ۶: با، ۵: یا) حور ۱۰: با حور ۳: کی جفت شود فرشته با حور ۷: با حور
- ۹۸۳ - ۳ و ۴ و ۵: نه نسبتش خداییست (۵: حدایست)
- ۹۸۴ - ۳: کرپاس ۱۰: (تو گر چه) ترار چه ۹ و ۷: ار چه ۳ و ۴ و ۵: حریر ما
- ۹۸۵ - ۵: بسنگ درکشد
- ۹۸۶ - ۳: (مهتر) نوفل ۳ و ۴ و ۵ و ۶: خورد ۱۰: با خورد

ز آن گونه زیون نئیم ما نیز
چندان غم جان و تن توان خورد
افتد چو درون پرده کاری
فرمانده اگر بدین بهانه
ما نیز به کوشش صوابش
ما را به بدی کند نشانه
کازد گُل ما به نرخ گشنیز
جان کیست در این میانه، باری؟
مَعذور بسویم در جوابش!

□

پیک آمد و باز داد پاسخ
لشگر طلبید و بارگی خواست
خویشان صنم که آن شنیدند
گشت از دو طرف روانه شمشیر
هر تیغ زنی به خنجر و خشت
می کرد سنان به چشم باریک
نوفل ز غضب شد آتشین رخ
بیرون قبیله شد، صف آراست
شان نیز به کین برون دویدند
و آویخت به حمله شیر با شیر
سرها همه می درود و می کشت
جاسوسی سینه های تاریک

۹۸۷ - ۵: (ما) حذف شده ۱۰۰: کرز دگل

۹۸۸ و ۹۸۸: ۸ و ۹۸۹

۹۸۸ - ۳: کر پرده سخن توان برد ۴ و ۵ و ۶ و ۸: سخن برون ۷: برو سخن ۱۰: (برد) کرد ۱۰۰:
سخن برون توان کرد

۹۸۹ - ۳: برون ۷۰: (درون) [تکرار می گردد] ۶ و ۸: دران ۱۰۰: مصراع اول حذف شده است

۹۹۰ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: درین (۶: دران) میانه ۹۰: (نشانه) فسانه

۹۹۱ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: نه ایم

۹۹۲ - ۸: (آمد و) آمده

۹۹۳ - ۵ و ۶ و ۸: بیرون ز قبیله

۹۹۴ - ۲ و ۶ و ۸: (که) چو ۷۰: (که آن شنیدند) چو آن بدیدند ۳ و ۴ و ۵: این ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸:

(شان نیز) مجموع

۹۹۵ - ۳ و ۴ و ۵: آویخت ز حمله ۱۰ و ۶ و ۸: آویخت ۷: و امیخت ۹۰: به حمله

۹۹۶ - ۱۰ و ۶: مشت ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: می برید

۹۹۷ - ۷: (میکرد سنان) می سنان ۵۰: جاسوسی و ۲۰: دیدهای

وان تیر که خون حلال می کرد	نی را به جگر نهال می کرد
ابروی کمان کرشمه انگیز	ناوک به کشش چو غمزه تیز
۱۰۰۰ پیکان جگر شکاف هر گرد	می داد زبان و دل همی برد
مرگ آمد و جان ز سینه می روفت	بر نغمه تیر پای می کوفت
بر رسم عرب به جهد و ناورد	می کرد ستیزه مرد با مرد
شمشیر کشیده هر دلیری	نوفل به میان چو تند شیری
هر سو که فکند تیغ پولاد	کرد از سر مرد گردن آزاد
۱۰۰۵ ز آن کینه که بیدریغ می رفت	یک هفته، دو رویه تیغ می رفت
خلقی سوی لعبت حصاری	تنگ آمده ز آن ستیزه کاری
گفتند به اتفاق پیران:	در سوخته به، که خانه ویران!
چون فتنه ما برون زد این تاب	آن به که کنیم فتنه در خواب
خیزیم و سبک ز خون لیلی	در خاک، روان کنیم سیلی
۱۰۱۰ آفت ز جهان چو گشت گمنام	غوغاز دو سوی گیرد آرام

۹۹۸ - ۳: وان نیز که چون خلال می کرد ۹ و ۵: نیز ۴۰: چون

۹۹۹ - ۳ و ۴ و ۵: غمزها

۱۰۰۰ - ۸: پیکان که جگر شکاف می کرد ۵۰: (هر) سر ۸۰: همی خورد

۱۰۰۱ - ۱۰۰۱ - ۸: ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳

۱۰۰۱ - ۷: مرگ آمد جان ز سینه می رفت ۳۰: میبرد ۵۰: (تیر) نیزه ۶۰: بیسر ۷۰: می گفت

۱۰۰۳ - ۴: (تند) بره

۱۰۰۴ - ۴ و ۵: هر سر که فکند ۵: بکند ۱۰ و ۸: فولاد

۱۰۰۵ - ۵: (زان) وز

۱۰۰۶ - ۷ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱: آمد از آن ۹ و ۶ و ۸: آمده زان ۵۰: از و ۱۰۰: لعبتی

۱۰۰۷ - ۱: پیران

۱۰۰۸ - ۳: فتنه ز ما ۶ و ۸: او ۵۰: باب ۲۰: (به) حذف شده

۱۰۰۹ - ۲ و ۳ و ۶ و ۸: (و) حذف شده ۷۰: (سبک) روان ۱۰: خاکی

۱۰۱۰ - ۵: افتند ز جهان چو رخت ناکام ۳ و ۴: چو رخت ناکام ۶۰: بدنام ۲۰: فتنه

هم دل ز گزند، رسته گردد	هم رخنه فتنه بسته گردد
بُـد سوخته درونه پرواز	هم سگه قیس اندر آن راز
نالیده ز جان غم رسیده	آمد سوی آن ستم رسیده
بگریست نخست و بعد از آن، گفت.	رمزی که شنیده بود ننهفت

□

بر زد ز درون دل یکی آه	۱۰۱۵ مجنون که از آن خبر شد آگاه
چون سیل که در رسد خروشان	بر میر سپه دوید جوشان
می سوخت ز خامکاری بخت	بگرفت عنان مرکبش سخت
باز آدل از این ستیزه باز آر	گفت: ای همه مرهم از تو آزار
ماندست از این شغب بلاسنج	کآن دوست که بهر اوست این رنج
کآهسته کنیم بر کرانش!	۱۰۲۰ گویند ز غصه مهترانش.
این مشغله از میان برافتد	یعنی چو وی از جهان برافتد

۱۰۲۳-۱۰۱۱-۶: حذف شده

۱۰۱۲-۵: حذف شده ۱۰۰: اندرین راز

۱۰۱۳ و ۱۰۱۲-۶: حذف شده

۱۰۱۳-۵: کشیده ۲۰: نالنده ۸۰: نالید ۳ و ۴ و ۵: نالنده چو جان

۱۰۱۴-۱ و ۲: (ننهفت) نهفت ۶۰: نهفت ۸۰: به نهفت ۸۰: (و) حذف شده ۳ و ۴ و ۵ و ۷: نه نهفت

۱۰۰: بود نهفت

۱۰۱۷-۳ و ۴ و ۵: ز کارسازی

۱۰۱۸-۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (از) حذف شده ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: باز آر (۴: بازار) دل از ستیزه بازار

(۵ و ۶: باز آر) ۱۰۰: مرهم تو آزار-بازار دل ۱ و ۲ و ۷ و ۹: (باز آر) بازار

۱۰۱۹-۸: مانده است ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (شغب) سبب

۱۰۲۰-۲: کشیم

۱۰۲۱-۵: (جهان) میان ۸۰: مشعله ۱۰۰: وی از میان-مشعله از جهان

هان! تا نشوی کنون کمان گیر
تیری چه زنی که بر من آید
بر خصم مکش به کینه جویی
آن نیزه مزن به دشمنان بیش ۱۰۲۵
چون جامهٔ بخت من کبودست
ادبِ سار فرو شده به کارم
روز بد من مراست از پس
تو کردی از آن خویشان، پس!

□

نوفل چو شنید گفت مجنون
لا بید، به نیام کرد شمشیر ۱۰۳۰
در گوشهٔ غم نشست نالان
از هر که حدیث او شنیدی
آنک آدمی است و آدمی زیست
حیوان دگر که بی شمارند
از دیده گشاد دُر مکنون
در بیشهٔ خویش رفت چون شیر
از حالت قیس دست مالان
آهی به درینغ برکشیدی
داند که گزند آدمی چیست
از درد کسی خبر ندارند.

۱۰۲۲- ۳ و ۴ و ۵: ما

۱۰۳۴- ۱۰۲۴: ۷: حذف شده

۱۰۲۳- ۹: حذف شده

۱۰۲۴- ۲: در خصم ۱۰ و ۹ و ۶: ز کینه

۱۰۲۶ و ۱۰۲۵- ۶: حذف شده

۱۰۲۵- ۳: (نیزه) تیر ۱۰ و ۳: (کنی) شود

۱۰۲۶- ۵: در کوشش ۲: دوستان ۹: جسودست

۱۰۲۹- ۲ و ۳ و ۴ و ۵: ز دیده گشاد ۶ و ۸: ز دیده گشاد چشمهٔ خون ۱۰: بگشاد ز دیده افتاده خون

۱۰۳۰- ۹: در بیشهٔ خود برفت چون شیر ۱۰: به نیام

۱۰۳۱- ۳ و ۴ و ۵: در گوشه نشست سخت نالان

۱۰۳۳- ۵: (آنک) کان ۹: آن آدمی

۱۰۳۴- ۳: (کسی) کسی دگر ۴: کشی ۹: (که) چو

مهمان خواندن مجنون زانغان را در خانه چشم

تا مردمان فتنه انگیز را بکاو کاو از خانه بیرون کنند

از پوست چنین برون دهد مغز:	۱۰۳۵ داننده این حکایت نغز
بر بست میان به عزم پیکار	کان روز که نوفل سپهدار
کاندر ته گشته شد زمین گم	چندان به زمین فتاد مردم
هر خسته که جسته بود می جست	چون کوکبه مضاف بشکست
رفتند به سوی خانه خویش.	خلقی ز دو سوی خسته و ریش
مجنون و یکی رفیق همدرد	۱۰۴۰ ماندند بر آن بساط ناورد

عنوان - ۲ و ۸: ... بکاو کاو ... ۳۰ و ۴ و ۵: ... چشم خویش تا مردمان ... بکاو کاو (۵: از کاو کاو) از خانه بیرون

کشند ۶ و ۷: حذف شده ۹۰: ... بیرون کند ۱۰: باز گشتن نوفل از جنگ لیلی

۱۰۵۰ - ۱۰۳۵ - ۷: حذف شده

۱۰۳۶ - ۲: سپهدار ۳۰ و ۴ و ۵: (پیکار) این کار

۱۰۳۷ - ۵: کز گشته شده همه زمین کم ۱۰: کندر

۱۰۳۸ - ۲: زنده بود ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: رسته بود

۱۰۴۰ - ۵ و ۶: بدان ۸۰: رفیق و ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (هم درد) پر درد

دیوانه که جای دید خالی	برجست چو دیو لا ابالی
رخساره ز خون کشتگان شست	هم در صف کشته خوابگه جُست
افتاد چنان میان خون غرق	کز کشته نبود تا بدو فرق
چون ماند فتاده بر زمین دیر	تشنه جگری ز خون خود سیر
۱۰۴۵ مرغان که به اوج می پریدند	گستاخ به سوی او دویدند
زاغی به سرش نشست خونخوار	در دیده کشتی کشید متقار
و آن یار در آن اسیر بی صبر	می دید و همی گریست چون ابر
چون کرد نگاه مرد هشیار	کان چشم ز سرمه بیند آزار
شد بر سر آن خرابِ خونی	تا واخَرَدش از آن زیبونی
۱۰۵۰ پَرَنده هوا گرفت چون دود	و آن سوخته خاست آتش آلود
زد نعره که این چه دوستداری ست	آزردن دوستان نه یاری ست؟
چون دیده به دشمنی دلم خست	از دشمن خانه چون توان جست؟

۱۰۴۱- ۴: لا و بالی ۹۰: دیوانه که دید خانه خالی

۱۰۴۳- ۳ و ۴ و ۵: افتاد (۵: افتاده) میان خون چنان غرق

۱۰۴۴- ۵: (ماند) بود ۳ و ۴ و ۵: تشنه جگر و ز جان خود سیر ۶۰: (تشنه) بسته ۸۰: ز جان

۹۰: (ماند فتاده) مانده فتاد ۱۰۰: ز جان خود

۱۰۴۵- ۳ و ۴ و ۶: بر اوج ۳۰: دیدند ۱۰۰: بر اوج

۱۰۴۶- ۸: نشسته ۳ و ۴ و ۶: در دیده وی کشید متقار ۹ و ۸: کشیده ۱۰۰: در دیده وی

۱۰۴۷- ۵: و آن یار درین اسیری صبر

۱۰۴۸- ۶: (کان چشم) چون جسم ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵: (بیند) یابد

۱۰۴۹- ۱۰: از و زیبونی

۱۰۵۰- ۳ و ۴ و ۵ و ۶: خواست

۱۰۶۵- ۷: حذف شده

۱۰۵۱- ۶: (نه) حذف شده

۱۰۵۲- ۵: چون دید بدشمنی دلم جست ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: رست

چندان به نظاره کرد شادم	کاندر غم کوریش فتادم
امروز اگر اتفاق آن بود	کآن کین کهن برون کشم زود
۱۰۵۵ ای دوست به من کجا فتادی	کاین دشمن را خلاص دادی؟
نی دیده که آفتی ست در پوست	وین دیدن من ز دیدن اوست
زین شرم که روی یار دیده ست	دستم ز گزند آرمیده ست
بی قصد من از غیب جایی	می شد ز سرم چنین بلایی
یارب که ترا چه آرزو بود	کوشش به زیان من بدین سود؟
۱۰۶۰ گر نیست سیاستی دگرگون	کم ز آنک کنم ز خانه بیرون
دیده چه بُدی اگر نبود؟	چه دیده که کاش سر نبود!
جان در سر این جریده کردم	سر در سرکار دیده کردم
کو دشمن دوست روی منکر	تا سر دهمش دو دیده بر سر؟

۱۰۵۳-۸: کرده

۱۰۵۵ و ۱۰۵۴-۵: حذف شده

۱۰۵۴-۳ و ۴ و ۶: امروز در اتفاقم (۶: اتفاق) این بود ۸۰: (اگر) که ۱۰ و ۹: امروز در اتفاق این بود

۱۰۵۵-۸: (دشمن را) سوخته را

۱۰۵۸ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۶-۵: (۱۰۵۷: حذف شده) ۱۰۵۶ و ۱۰۵۸

۱۰۵۶-۴ و ۵: افتی است ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (وین دیدن) این آفت

۱۰۵۷-۳ و ۴: حذف شده

۱۰۵۸ و ۱۰۵۷-۱۰ و ۶: حذف شده

۱۰۵۷-۸: دیده است ۲۰: ز گزندش ۸۰: ز گزندش آرمیده است

۱۰۵۸-۳ و ۴ و ۵: هوایی

۱۰۶۰ و ۱۰۵۹-۸: ۱۰۶۰

۱۰۵۹-۳: بزبان من بود سود ۱۰ و ۴ و ۶ و ۸: درین ۵۰: درین بود

۱۰۶۰-۶: سیاست ۹۰: کم زانک کنم ۱۰۰: زانکه

۱۰۶۱-۹: (اگر) که گر

۱۰۶۲-۴: دل در سر و کار ۳ و ۵: سر و کار

۱۰۶۳-۸ و ۶: روی بنگر ۹۰: (کو) گر - طوری نوشته شده که (گو) هم خوانده می شود - ۱۰۰: روی بنگر

ای دشمن اگر به کشتن آیی	یا تیغ به خونم آزمایی
چشمم بکش اول ار توانی ۱۰۶۵	گر سر بری آنکهم، تو دانی
کافتاد چو فرق بر زمینم	رسوایی چشم خود نبینم!
زین سان، به عتاب تلخ لختی	می خورد جگر چو شوربختی
و آن مرد سره که بود یارش	حیران شده از طریق کارش
ز آن شیوه که حالتی عجب دید	بگریست گهی، گهی بخندید
گفت: ای گهرت به مردمی پاک ۱۰۷۰	وز بهر تو صد هزار دل چاک
گر تو ز حیات سیر گشتی	در کشتن خود دلیر گشتی
آن را که بود سر وفایی	چون بیند رنج آشنایی؟
آن دیو بود نه آدمیزاد	کز اندۀ دیگری شود شاد
با آنک ز دیده رنج بودت	چشم آنچ نمودنی نمودت
گر دیده به صد جفا کنی ریش ۱۰۷۵	معذور بوی، ولی بیندیش

۱۰۶۴-۴: (دشمن) آتش ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: تانیغ

۱۰۶۵-۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: بکن ۳ و ۴ و ۵: (بری آنکهم) رود آنکهی ۱۰ و ۶ و ۸: آنکهی ۹ و ۱۰: (اول ار

توانی) ار همی توانی

۱۰۸۰-۱۰۶۶-۷: حذف شده

۱۰۶۶-۴ و ۵: کافتاده چو برق ۶: کافتاده چو بر فرق بر زمینم ۳: برق ۱۰ و ۱۰: به بینم

۱۰۶۷-۶: (جگر) شکر ۵: در بالای-جگر-کلمه-سر-افزوده شده ۳: شوره

۱۰۶۸-۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: آن ۱۰ و ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: در طریق

۱۰۶۹-۳ و ۴ و ۵ و ۶: حالت

۱۰۷۰-۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: مهر

۱۰۷۱-۶: (خود) من

۱۰۷۲-۲ و ۳ و ۴ و ۵: چون قصد (۳ و ۴ و ۵: قصه) کند باشنایی

۱۱۴۷-۱۰۷۳-۱۰: اوراق مفقود شده و ابیات حذف شده اند

۱۰۷۳-۲-وان ۳ و ۴ و ۵ و ۶: دیگران ۹: آدمی

۱۰۷۴-۳ و ۴ و ۵: ای آنکه ۳ و ۴ و ۵: نمودمی

۱۰۷۵-۵: معذوری خود بود بیندیش

کآن روز که روبه‌رو نشینی رویش به کدام دیده بینی؟
 مجنون که شنید نام دیدار گشتش به هزار جان خریدار
 از وجد به رقص شد چو مستان زد زمزمه چون هزارستان
 ز آن قصه بدیبه‌ای نو انگیخت می‌گفت و ز دیده اشک می‌ریخت
 ۱۰۸۰ ازگفت خودش چو وقت خوش‌گشت بسر داشت زیخودی ره دشت

□

او رفت چو باد بی‌سر و پای همره به شگفت ماند برجای
 آمد به سوی قبیله نالان ز آن مرغ پریده دست‌مالان
 گریان به هزار وای‌ویلی شد تا به سر سرای لیلی
 لیلی که شنید ناله‌ای زار بر کرد چو ماه، سر ز دیوار
 ۱۰۸۵ گفتا که تو کیستی بدین روز وین گریه چرا کنی بدین سوز؟
 رنجیده منم درین جهان بس وین کار من است، چون کند کس؟
 تو ناله مکن که خسته ماییم تن زن تو که دل‌شکسته ماییم!

۱۰۷۶ - ۵: جای مصراع‌ها عوض شده ۵۰: آنروز

۱۰۷۸ - ۳: (چو مستان) خروشان ۲۰ و ۵: (زمزمه چون) زمزمه

۱۰۷۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (نوانگیخت) برانگیخت

۱۰۸۵ - ۱۰۸۱ - ۷: حذف شده

۱۰۸۱ - ۳ و ۴ و ۵: (او رفت) میرفت ۱۰: مانده ۳۰: وین بنشست زار مانده بر جای ۴۰: وین یار نشست و

ماند بر جای ۵۰: وین چون بنشست و ماند بر جای ۶۰: وین هم بنشست و ماند بر جای ۹۰ و ۸:

ماند

۱۰۸۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: آمد بقبیله زار و نالان ۱۰: پریده ۹۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵: پرنده

۱۰۸۳ - ۶: تا شد ۹: تا به در سوای

۱۰۸۴ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵: (که) چو ۹۰ و ۴ و ۵: بدیوار

۱۰۸۵ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (چرا کنی) چه میکنی

۱۰۸۶ - ۲ و ۴ و ۷: (وین) این ۳۰: (کس) حذف شده

۱۰۸۷ - ۳ و ۵: (تو) حذف شده

آن یارِ عزیزِ مهر پرورد	چون دید در آن نشانهٔ درد
گفتا: منم آشنای یارت	دارم خبری ز دوستدارت.
۱۰۹۰ لیلی که شنید دوست را نام	غلطان به در آمد از سر بام
بوسید به صد نیاز پایش	پرسید به لطف جانفزایش
گفت: ای سخت بدین نکویی	از بهر خدا که راست گویی؟
کآن گم شده را چگونه دیدی	وز صحبت او چرا رمیدی؟
روز از تف آفتاب چون است	شبهاش به دیده خواب چون است؟
۱۰۹۵ دل را به غم که می‌سپارد	غم را به رخ که می‌گذارد؟
پایش ز رحیل، در چه سنگ است	رویش ز سرشک بر چه رنگ است؟
اندیشهٔ چیست در گمانش	افسانهٔ کیست بر زبانش؟
رنجه چه شوی برای آن یار	گریه چه کنی برای این کار؟
او یار من است، یار تو نیست	وین کار من است، کار تو نیست!

۱۰۸۸ - ۸: دیده ۳۰ و ۴ و ۵ و ۷: درو

۱۰۸۹ - ۶: بارت

۱۰۹۰ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (که) چو

۱۰۹۱ - ۶: بوسید

۱۰۹۲ - ۴: (ای) این ۸۰: برین ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶: (راست) باز

۱۰۹۳ - ۵: از ۹۰: (کان) تا

۱۰۹۴ - ۶: شبهای ندیده ۸۰: ندیده

۱۰۹۵ - ۶: بغمی - برخی

۱۰۹۶ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: برحیل ۶۰: برشک درچه

۱۰۹۷ - ۳ و ۴ و ۵: کیست در (۵: بر)

۱۰۹۸ - ۵ و ۶: آن

۱۰۹۹ - ۳ و ۴: این بار منست بار او (۴: تو) ۵۰: (او) این ۹۰ و ۶: آن ۶۰: وان ۷۰: این ۳۰: (تو) او

از دیده دُر و ز لب گهر سفت	۱۱۰۰ مرد گذری ز سوزِ آن گفت
کآن لاله خوش است بر سر کوه	گفتا که مریز سیل اندوه
شد در صف کشتگان مسلسل	امروز به رزمگاه نوفل
با کشته و مرده شد هم آغوش	چون کشته و مرده بود بیهوش
می کرد ز غصه طعمه زاغ	چشمی که نهاد از غمش داغ
آن زاغ زیان چشم او بود!	۱۱۰۵ این سوخته گر نیامدی زود
آزارِ دو چشم یار در گوش	چون کرد عروس پرنیان پوش
ناخن زد و روی و موی بر کند	خائید به درد لعل چون قند
تا دیده برون کشد به انگشت.	پس باز گشاد چشم را پشت
طاقت برسید میهمان را	چون دید عقوبتی چنان را
افتاد به پای نازنینش	۱۱۱۰ زد دست و گرفت آستینش
تن زن که فرشته در غریو است	گفت: ای پری این چه کاری دیوست؟
دارد چو من و تو روشنایی	یاری که تو زو بدین خطایی
تو نیز مشوز مردمی دور	او را چو دو مردم است پر نور

۱۱۰۰ = ۳ و ۶: او

۱۱۰۱ = ۸: مریض

۱۱۰۳ = ۶ و ۸: چون مرده افتاده بیهوش ۹ و ۷: (کشته و مرده) مرده افتاده ۲۰: (بود) بو ۱۰: (با) چون ۶۰: یا ۵۰: (با کشته) ناکرده

۱۱۰۵ = ۶: این زاغ ۱۰ و ۲: (زاغ) دود ۹۰: (آن زاغ) امروز

۱۱۰۶ = ۵: پرنیان گوش

۱۱۰۷ = ۴ و ۵: موی و روی ۷۰: و مویرا کند ۹۰: می کند

۱۱۰۸ = ۵ و ۶: ز انگست ۷۰: به انگشت

۱۱۰۹ = ۵: حذف شده ۶ و ۷ و ۸: عقوبت ۴۰: (برسید) نماند ۸۰: بر مید

۱۱۱۱ = ۸ و ۴ و ۵ و ۶: (گفت ای پری) گفتا پری (۵: بوی)

۱۱۱۲ = ۵: ماری که تو زین بدین خطایی ۶۰: (تو زو) زید ۳۰ و ۴ و ۵: آشنایی

۱۱۱۳ = ۴ و ۳: (دو مردمست) ز مردمست ۵۰: ز مردمی است ۲۰: مردمست ۷۰: (پر) پر

روزی که رسد نوید دیدار
 ۱۱۱۵ بسینده دوست را مکن ریش
 با دوست دو دیده چون کنی جار؟
 و آنکه به دو دیده خورد سوگند
 شرمی هم از آن دو دیده خویش!
 و آن کس که به دیده داد پیوند
 و آن دیده ز چشم زخم رسته ست
 گان گوهر پاک ناشکسته ست

□

لیلی چو شنید بیش و کم راز
 ۱۱۲۰ جانش ز شکنجه بلا رست
 آمد قدری به خویشان باز
 از شادی آن سخن که بگذشت
 شمعش ز طپانچه عنا رست
 شرمنده شد از حق وفایش
 گرد سر آن رفیق می گشت
 غلطید به عذر زیر پایش
 و آنکه ز بر خودش رها کرد
 از سوز دلش بسی دعا کرد

۱۱۱۴ - ۳: شود ۳ و ۵: (جار) یار ۴ و ۸: یار ۸ و ۹: خار

۱۱۱۶ - ۸: وانگه ۲: (بدیده داد) برید او ز ۳ و ۴ و ۵: برید باز ۹ و ۶: دو دیده داد ۸: دار

۱۱۱۷ - ۳ و ۴ و ۶ و ۷: ناشکستست ۵: ما سرشتست ۹: گسته ۳ و ۴ و ۵: وین دیده ز چشم زخم

رستست (۴: بستست) ۲ و ۶ و ۷: رستست

۱۱۱۸ - ۲: لیکن چون ندید بیش ۱: (شنید) ندید ۹: بدید

۱۱۱۹ - ۲: (عنا) هوا ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: صبا

۱۱۲۰ - ۵: حذف شده

۱۱۲۱ و ۱۱۲۰ - ۷ و ۹: ۱۱۲۱ و ۱۱۲۰

۱۱۲۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: جدا کرد

دراز شدن ظلم گیسوی لیلی بر مجنون

و زنده داشتن مجنون شبهای فراق را به خیال لیلی و روشن شدن مهر نوفل در آفاق
بر تیرگی روز مجنون و لرزیدن پدر پیر مجنون از دمه‌های سرد پسر و سوی گرم مهری
نوفل گریختن و گرم‌رویی کردن آن مهربان و گرما گرم شمس نسبت خود را که در پرده
حیا آفتابی بود سایه پرورد، با مجنون تاریک اختر قران دادن و محترق شدن
ستاره مجنون و پیش از استقامت رجعت کردن

توقیع کش مثال این حرف	در نامه سخن چنین کند صرف:
کآن سوخته خراب سینه	اورنگ نشین بسی خزینه
از نوفلیان چو بی‌غرض ماند	لختی ز فراق در مرض ماند

عنوان - ۲: ... زنده داشتن شبهای فراق را ... ۳۰: ... رنزه داشتن شب فراق را ... از دمه‌های سرد او و و سوی
گرم ... شمس خود را که در پرده حیا آفتابی سایه پرورد با مجنون ... ستاره مجنون پیش از استقامت
و رجعت کردن ۴۰: ... زنده داشتن شب فراق را بخیال لیلی و لیلی ... روز مجنون از دمه‌های سرد او
و سوی ... شمس خود را ... ۵۰: ... زنده داشتن شب فرا و ترا بخیال لیلی و ... مهر نوفل لبس بر
تیرگی روز مجنون و گرما گرم شمس خود را که در پرده خیال آفتابی بود با مجنون تاریک اختر
قران دادن ۶۰: حذف شده ۷۰: ... کیسوی فراق لیلی بر مجنون و زنده داشتن مجنون آن شب را
بخیال لیلی و روشن شدن مهر نوفل ... پدر مجنون از دمه‌های سرد او و سوی ... و گرمای گرم شمس
خود را که در پرده حیا آفتابی ۸۰: ... در آفاق و تیرگی ... پسر سودائی و سوی ... آن مهربان و بنت
خود را که ... ۹۰: جای عنوان خالی مانده است

۱۱۲۳ - ۵: چنین سخن کند ۶۰: سخن کند چنین

۱۱۲۴ - ۱: (سینه) کشته، ولی در بالای همین کلمه به خط ریز - سینه - علاوه گردیده

۱۱۲۵ - ۹: (در مرض ماند) بیت می‌خواند

چون پیکرش از نشان سستی	آمد قدری به تندرستی
باز از وطن خرد برون جست	زنجیر برید و رشته بگست
میگشت به گرد کوه و صحرا	چون «خضر» به روضه‌های «خضرا»
نی دل خوش و نی خرد فراهم	دیوانه و دیو، هر دو با هم
۱۱۳۰ هجرش زده تیر بر نشانه	غم یافته مرگ را بهانه
یاران به تأسف از چنان یار	خویشان به تحیر از چنان کار
او دشت گرفته زار و دل‌ریش	دشمن به ملامت از پس و پیش
روبه که به تگ نمونه باشد	در پیش سگان چگونه باشد؟
گویی که به جالگه فتد پیش	حالش به چه سان بود، بیندیش؟
۱۱۳۵ بومی که به روز جنبد از باغ	کُل مرغ شود ز سیلی زاغ
مسکین پدرش به چاره‌سازی	چون شمع به خویشتن گدازی
در هر طرفی به درد پویان	درمان غریب خویش جویان

۱۱۲۶ - ۶: (آمد) اند

۱۱۲۷ - ۸: وطن و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (برون) بدر ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (رشته بگست) بند بشکست

۱۱۲۸ - ۳: بروزهای

۱۱۲۹ - ۷: نه دلخوش و نه

۱۱۳۰ - ۲: حذف شده

۱۱۳۰ - ۱: مرگ را بهانه

۱۱۳۱ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: از چنین یار ۴ و ۸: بتاسف (۸: متحیر) از چنین ۳ و ۵ و ۶: از چنین کار

۱۱۳۲ - ۱: او دست گرفته زار دل‌ریش ۶: از دوست بمانده زار ۳ و ۴ و ۵: (او دشت) دو دست ۷:

او دست ۶: مصراع دوم حذف شده ۴: (دشمن) خویشتن

۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ - ۳ و ۴ و ۹ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴

۱۱۳۳ - ۶: حذف شده

۱۱۳۴ - ۶: مصراع اول حذف شده ۵ و ۷: حذف شده ۳ و ۴: (بجال که فتد) بخاک می‌فتد ۸: فتد

بجالگه ۶: جایش ۹: گویی که به حال که بود بیش

۱۱۳۵ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵: (کل مرغ شود) ایمن نبود

۱۱۳۷ - ۵: (در) بر ۶: از

هر جا که نشست زار بگریست بی‌گریه زار در جهان کیست؟
و آن مادر خسته جگرسوز شیرنگ شده ز بخت بد روز
۱۱۴۰ روز طریش به شب رسیده خون جگرش به لب رسیده
خسته جگر و مژه جگر بار وز بی‌جگری شده جگرخوار
دردی که ز گوشه جگر خاست از بی‌نمکی همه جگر کاست

□

روزی ز زبان راست بازی در گوش پدر رسید رازی
کز مهر و وفای آن یگانه کاندر همه دهر شد فسانه
۱۱۴۵ ز آنگونه شدست نوفلش دوست کآن دلشده مغز گشت و این پوست
گوید که اگر دل آیدش باز من دُخت خودش دهم به صد ناز
پیر از خبری چنان دل انگیز پر سوخته شد چو آتش تیز
دیدش سر و تن ز سنگ خسته چهره ورم و جبین شکسته
پیراهن پاره پاره چون گل خونابه چکان ز دیده چون مل
۱۱۵۰ از تَفّ هوا چو دود گشته پشتش ز زمین کبود گشته

۱۱۳۸ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: حذف شده

۱۱۳۹ - ۳ و ۴ و ۵: (خسته) سوخته

۱۱۴۱ - ۶: (جگری) نمکی ۸۰: (شده) همه

۱۱۴۲ - ۷ و ۶: حذف شده ۲ و ۳ و ۴ و ۵: خواست ۳ و ۴ و ۵: وز (۴: از) بی‌جگری همی کند کاست

۸۰: (نمکی) جگری

۱۱۴۴ - ۲: همه شهر شد تسانه ۶ و ۷: شهر

۱۱۴۵ - ۸: شده است ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: وا ۷ و ۱۰: حذف شده

۱۱۴۷ - ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: خبر ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۸: بر سوخته

۱۱۴۸ - ۵: (ز سنگ) خراب و ۲۰: (چهره ورم) سره قدم ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: (ورم) دژم

۱۱۴۹ - ۶: (چکان) فشان ۵: (چون مل) سنبل ۱۰: ز دیده چون گل

۱۱۵۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: بزمین

اول ز دو دیده سیل خون ریخت	و آنکه نمک از جگر برون ریخت
کای چشم من و چراغ دیده	تو از من و من ز خود رمیده
دارم دل خسته درد پرورد	درمان دلم تویی بر این درد
در خانه خلف چراغ باشد	نی از پی سینه داغ باشد
۱۱۵۵ دانسته بدم که روز پیری	گرد آوریم به دستگیری
اینم نه گمان که بخت ناشاد	شاخ خشکم دهد نه شمشاد
تو دشت گرفته زار و بسیحال	مسکین دل مادرت به دنبال
زین گونه که از تو در بلاییم	دیوانه تو نیستی، که ماییم
دریاب که عزم کوچ کردم	نزدیک شد آفتاب زردم
۱۱۶۰ زان پیش که بار ره کنم چُست	در جستن من عنان مکن سست
انگار گل تو را خزان برد	و آن همنفسی که داشتی مُرد
زین گونه مده به دیو خود را	بگذار زمام دام و دد را
یاری که نیایدت در آغوش	آن به که ز دل کنی فراموش
شاخی که برش نه زود باشد	هیزم بود ار چه عود باشد

۱۱۵۱ - ۵: (خون) غم ۶۰: (برون) بدر

۱۱۵۲ - ۱۰ و ۶: (خود رمیده) تو بریده

۱۱۵۳ - ۴: درد بر درد ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: بدین ۱۰ و ۶ و ۸: درین

۱۱۵۴ - ۷: نه از پی درد و داغ باشد ۴۰: (پی) بی

۱۱۵۵ - ۱: روزی تیری ۲۰: (روز) وقت

۱۱۵۶ - ۶: آنیم ۲۰ و ۷: شاخ خشکم دهد ز (۷: به) شمشاد ۱۰ و ۶ و ۸: خار خشکم دهد به (۷: ز) شمشاد

۳۰: خشکم ۱۰: خشکم

۱۱۵۷ - ۶: بودست گرفته زار و بدحال ۱۰: دست ۵۰: بیمال ۱۰: بدحال

۱۱۵۹ - ۲: (عزم) عمر

۱۱۶۰ - ۶ و ۲: (بار ره) پابره ۳۰: بارگی ۵۰: جستی ۳ و ۴: مکن عنان ۱۰: که تا بره کنم - مکن جست

۱۱۶۱ - ۲: گل مرا ۱۰ و ۶: دل ترا

۱۱۶۲ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: (دام) دیو

۱۱۶۳ - ۱۰ و ۸: کنی ز دل

۱۱۶۵	بیدار ندهد ز میوه مایه	باری بودش فراخ سایه
	تو شاخ رسیده گشتی و تر	نی سایه به مادهی و نی بر
	گر جفت شدی علاقه دُر	شاید که نبودی این تحیر
	چون عشق بود به دل صواب است	مه در شب تیره آفتاب است
	نوفل که به مهرِ توست منسوب	دارد پس پرده دختری خوب
۱۱۷۰	در گلشن حسن سرو چالاک	چون قطره آب آسمان پاک
	خورشید رخی خدیجه نامش	پرورده به عصمتی تمامش
	جویندش و نوفل از تکبر	در رشته کس نبندد آن دُر
	ز آن رسم وفا که در تو دیدست	پیوند تو را به جان خریدست
	در دل همه صحبت تو جوید	وز شرم، به روی تو نگوید
۱۱۷۵	پرسد خبر تو گاه و بیگاه	هم معتقد است و هم نکوخواه
	گر سر به رضای ما کنی راست	آن خواسته ز آن توست بی خواست
	هم مادر امید خاص یابد	هم جان پدر خلاص یابد

۱۱۶۵ - ۵: ز دیده

۱۱۶۶ - ۷: نه سایه بمادهی و نه بر ۱۰ و ۲: (سایه) میوه

۱۱۶۷ - ۶: (شدی) شداین ۱۰: (شاید که) بودی که ۹ و ۲ و ۸: باشد که ۶: بردی و ۱۰: بودی که

۱۱۶۸ - ۶: ز دل ۸۰: بدل بود ۷۰: تیر

۱۱۶۹ - ۸: (بمهرتست) به مهتریست ۱۰ و ۵ و ۶: دختر

۱۱۷۰ - ۶: (سرو) چست ۶۰: (آب) پاک

۱۱۷۱ - ۵ و ۶: خورشید و شی ۴۰ و ۶ و ۷ و ۸: بعصمت

۱۱۷۲ - ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: جویند (۶: خوبست) ولیکن از تکبر ۸۰: جوینده ولیکن از تکبر ۱۰: در رسته

۷۰: کسی ۹۰: جویندش ولیکن از تکبر ۱۰: خوبست ولیکن از

۱۱۷۳ - ۶: (در) از ۷۰: دیده ۸۰: دیده است ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: گزیدست ۷۰: خریده ۸۰: خریده است

۱۰: که با تو دیدست - گزیدست

۱۱۷۴ - ۸: (تو) کس

۱۱۷۶ - ۶: او - (زان) آن

۱۱۷۷ - ۳ و ۴ و ۵: (هم مادر امید) مادر بامید

ور خود زنی از خلاف تیری بیجان شده گیر زال و پیری
گفتم به تو غم نهانی از ما سخنی، دگر تو دانی.

□

۱۱۸۰ دیوانه که این حدیث بشنید دیوانگیش ز سر بجنبید
می‌خواست که از درون پرسوز گردد به خلاف پاسخ اندوز
لیکن، چو فسون پیر بد چُست کرد از دم سخت دیو را سست
گویند که بودی آن خطاکار با مادر و با پدر وفادار
در خدمت هر دو کام و ناکام از خطّ رضا برون نزد گام
۱۱۸۵ در پای پدر فتاد فرزندان گفت ای دم تو مرا زبان بند
با آنکِ خرد ز من عنان تافت از رای تو، روی چون توان تافت؟
گر دل شد از آن یار چالاک پرورده توست آخر این خاک
با آن حق نعمتی که داری واجب نکنند حرام خواری
این است چو خواهش الهی تن در دادم، به هر چه خواهی.

□

۱۱۹۰ مادر پدر از چنان جوابی بر آتش دل زدند آبی

۱۱۷۸ - ۴ و ۶: (و) حذف شده ۱۰: زال پیری

۱۱۷۹ - ۲ و ۷: (از ما سخنی) از ما سخن و ۵ و ۸: آیا (۸: انا) سخن

۱۱۸۰ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵: آن

۱۱۸۱ - ۶: اندروز

۱۱۸۲ - ۷: (سخت) گرم ۱۰: دیو رامست

۱۱۸۳ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: بود ۶ و ۸: بود آن جفاکار ۱۰: جفاکار

۱۱۸۴ - ۸: (و) حذف شده ۳ و ۴ و ۵: (رضا) وفا ۶: (نزد) زند

۱۱۸۶ - ۴: (خرد ز من) مرا خرد، ولی در بالای - مرا - بخط ریز - ز من - نوشته شده ۱۰: آنکه

۱۱۸۷ - ۵: (از آن یار) آزان دودیار ۱۰ و ۶: ازین فقیر بی‌باک

۱۱۸۸ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: با این ۶: خدمتی - نکنم ۸: نه بود

۱۱۸۹ - ۳: در دادم تن ۱۰: در دام هر چه

رفتند ز خانه بامدادان	پیش پدر عروس شادان
بستند کمر به جستجویی	کردند به پرده گفتگویی
نوفل که به خاطر آن هوس داشت	پیش آمد و پاس آن نفس داشت
گشتند دو دل رمیده بی غم	رفتند به سوی خانه خرم
۱۱۹۵ بردند ظرایف عروسی	بغدادی و مغربی و روسی
صد گونه نورد مهترانه	در وای عروس و زیب خانه
اسباب نشاط و مایه سور	شهد و شکر و گلاب و کافور
از گوهر و زر چنانکِ شاید	وز عود و قرنفل آنچه باید.
نوفل که از آن خبر شد آگاه	شد با همه نزل بر سر راه
۱۲۰۰ آراست بر آن نمط که دانی	روزی دو سه برگ میهمانی.
اشراف قبیله را طلب کرد	عالم ز نشاط پر طرب کرد
داماد عزیز را درون خواند	در پیشگاه بساط بنشاند
بنشست فقیه عیسوی دم	بنیاد نکاح کرد محکم
هر محتشمی و نامداری	می کرد بقدر خود نثاری

۱۱۹۱- ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (پیش) سوی ۷۰: نزد ۱۰: سوی پدر

۱۱۹۴- ۱۱۹۲: ۱- ۱۱۹۳ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۴

۱۱۹۲- ۸: گفتگونی ۱۰: گفت و گویی

۱۱۹۳- ۱۰ و ۸: این هوس ۵ و ۶: این نفس

۱۱۹۴- ۲: رفتند بجانۀ شاد و خرم

۱۱۹۵- ۳ و ۸: طرائف ۷۰: طریف ۲۰: (مغربی) معبری

۱۱۹۶- ۶: (صد) هر ۳ و ۴ و ۵ و ۶: داروی ۱۰: هر گونه- داروی عروس

۱۱۹۸- ۶: (از) وز ۳ و ۵: از عود و غرنفل (۵: قلنفر) ۴۰: از ۹۰: وز عود قرنفل آنچه باید ۱۰: در گوهر آنچه

۱۱۹۹- ۶: (شدبا) باشد

۱۲۰۰- ۳ و ۶ و ۷: بدان ۶ و ۷ و ۸: روز ۱۰: بدان نمط

۱۲۰۲- ۳ و ۴ و ۵: نشاط

۱۲۰۵	چون نافه گشاد گیسوی شام	مه جلوه‌کنان برآمد از بام
	در هر طرف از علاقه دُر	شد گردن و گوش آسمان پُر
	از روی عروس پرده بر شد	داماد به پرده خاص تر شد
	در حجله لعبتان آذر	بنشست فراز کرسی زر
	آمد به نوا نی خوش آهنگ	بر چرخ رسید ناله چنگ
۱۲۱۰	شد جلوه نما بت حصار	چون گل ز نسیم نوبهاری
	نازک بدنی چو دُر مکنون	مجنون کن صد هزار مجنون
	هر کس به هوس نگاه می کرد	مجنون می دید و آه می کرد
	هر کس صفت جمال می گفت	مجنون سخن از خیال می گفت
	هر کس گهری خریده می ریخت	مجنون ز سرشک دیده می ریخت
۱۲۱۵	هر کس ز طرب به کار خود بود	مجنون به هوای یار خود بود
	هر کس شمعی به سوز برداشت	مجنون همه سوز در جگر داشت
	هر کس به طریق دوستداری	می خواند دعای سازواری

۱۲۰۵ - ۱۰: نامه گشاد

۱۲۰۶ - ۸ و ۶: از طوق زره (۸: زرو) علاقه در ۱۰: از طوق زر و علاقه در ۴ و ۵ و ۶: (پر) بر ۷: حذف شده

۱۲۰۷ - ۶: در شد ۳ و ۴ و ۵: (تر) در

۱۲۰۸ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵: در حجره ۶: در حجله چو لعبتان آذر

۱۲۰۹ - ۲: (آمد بنوا) اهو بنوای ۵: (بنوانی) بنوای نی ۶: بنوائی ۱ و ۳ و ۴: جنگ ۲: حنک

۱۲۱۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: بنسیم

۱۲۱۳ - ۶: میگرد - مجنون می دید و حال می کرد ۳: از وصال

۱۲۱۵ و ۱۲۱۴ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: ۱۲۲۴ - ۱۲۱۵

۱۲۱۴ - ۹ و ۴ و ۸: (گهری) گهر ۵: حذف شده ۶: (گهری خریده) در رنجیده ۲: (ز) نه ۳ و ۴ و ۵: و

۱۰: گهر نچیده میریخت

۱۲۱۵ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: بطرب

۱۲۱۶ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: ز سوز

۱۲۱۷ - ۱: ز طریق ۲ و ۴ و ۶ و ۷: سازکاری

او قصه جان ریش می‌خواند	۱۲۲۰
می‌کرد به سینه یاد دلخواه	
بیرون خوش و از درونه دلتنگ	
چون حنظل بد ز ذوق بی‌بهر	
می‌خواند «وان یکاد» هر کس	
مطرب ز طرب ترانه می‌زد	
از همنفسی که دل نفورست	
لوزینه که سازوار جان است	۱۲۲۵
سیراب که شربتش چشانی	
مفلس که به کشت خوشه‌چین است	
چون کرد عروس جلوه حور	
بردند گهرفشان به راهش	
در پرده عصمتش نشانند	۱۲۳۰
و افسون خلاص خویش می‌خواند	
می‌شست به گریه دست از آن ماه	
تن حاضر و دل هزار فرسنگ	
بیرون تر و تازه وز درون زهر	
او سوره «نوح و تبت و یس»	
او ناله عاشقانه می‌زد	
عفریت نماید از چه حورست	
بر معده چو پرخوری زیان است	
زهرش بود آب زندگانی	
خار خسکش گل انگبین است.	
در پرده مه‌گشت مستور	
ز آنجا به طرب سرای شاهش	
صد هدیه به دامنش فشاندند	

۱۲۱۸ - ۲ و ۶: (جان ریش) خاص خویش ۱۰ و ۱: (ریش) خویش ۴۰: و افسوس

۱۲۲۰ - ۶: (و) حذف شده ۵۰: درون ۶۰: (دل) صد

۱۲۲۱ - ۶: حذف شده ۷۰: (حنظل بد) حنطله ۲۰: (بد) حذف شده ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: تر ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵

: (وز) و ۸۰: (وز درون) اندرون ۱۰: چون ترز بود ز ذوق - و اندرون

۱۲۲۲ - ۲: (وان) و این ۷۰: جای دو مصراع عوض شده، ولی در بالای مصراع دوم حرف - خ - و در بالای

مصراع اول حرف - م - نوشته شده ۱۰ و ۸: (یس) پس

۱۲۲۳ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: بطرب

۱۲۲۴ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (از) زان

۱۲۲۵ - ۲ و ۴: سازکار ۶۰: در معده ۱ و ۸: (چو) حذف شده ۱ و ۴ و ۵ و ۷: کرانست ۹۰: بر معده

پرخوری گران است

۱۲۲۷ - ۱ و ۶: (مفلس) مطرب ۲۰: بدشت ۱۰ و ۳ و ۴: خارو

۱۲۲۸ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: چون جلوه آن عروس چون حور

۱۲۲۹ - ۶: ز رهش ۵۰: راهش ۱۰: ز راهش

چون شد گه آنکِ خَرَم و شاد
مه در پی آنکِ کی شود جفت؟
از تخت شهی سبک فرو جست
از بس که گریست سینه پرتاب
۱۲۳۵ دیوانه به درد خود گرفتار
نی او همه شب غنود از سوز
شبگیر، که ابر نوبهاری
از باغ، نسیم صبح می جست
بر شخص فرو درید جامه
۱۲۴۰ بر بوی گلی که بود یارش
بر «نجد» شد و طواف می کرد
سوزان غزلی که دل کند ریش
در پیش خیال ناله می کرد

□

- ۱۲۳۱ - ۵: (سرو و) هر دو
۱۲۳۲ - ۵: (مه) نی ۲۰: (پی آنک کی) که آنکه او ۶۰: (کی) کم ۵۰: بـمـا
۱۲۳۴ - ۲: (زان) از ۹۰: (نقش) نعش
۱۲۳۷ - ۱۲۳۵ - ۷: حذف شده
۱۲۳۵ - ۴: (شده) شد و
۱۲۳۶ - ۴: (نو) تو ۱ و ۲: (از) ازان ۹۰: غنوده - (نو) بد
۱۲۵۱ - ۱۲۳۸ - ۷: حذف شده
۱۲۳۹ - ۸: (بر) هر ۹۰: گذاشت و هم عمامه
۱۲۴۰ - ۵: کارش
۱۲۴۲ و ۱۲۴۱ - ۲: حذف شده
۱۲۴۱ - ۵: معاف
۱۲۴۲ - ۶: حالتی
۱۲۴۳ - ۴ و ۵ و ۶ و ۸: میکرر ۱۰: نواله میکرد

مادر که شنید قصه دوش	سوی پدرش دوید بیهوش
۱۲۴۵ ناخن زد و چهره غرق خون کرد	دامن ز سرشک لاله گون کرد
بیچاره پدر، ز پا در افتاد	هم شیشه شکست و هم خرافتاد
گشتند موافقان و خویشان	زین واقعه جمله دل پریشان
آسیب زمانه چون درآید	از شاخ سمن، خشک برآید
از هر ستمی که در سرشت است	ناآمد روزگار زشت است
۱۲۵۰ دوران بلا چو در رسد تنگ	دیوانه به کودکان زند سنگ
اندیشه که گم کند هوس را	یارب که مباد هیچکس را!

۱۲۴۶-۱۲۴۴: ۱-۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶

۱۲۴۶ و ۱۲۴۵: ۲-۱۲۴۵ و ۱۲۴۶

۱۲۴۸ و ۱۲۴۷: ۸-۱۲۴۷ و ۱۲۴۸

۱۲۴۶-۹: (و) حذف شده

۱۲۴۷-۶: متابغان ۱۰: (و) حذف شده ۱۰: متابعان خویشان-زان

۱۲۴۸-۶: کاسیب زمانه چون درآمد ۳ و ۴ و ۵: درآمد ۱ و ۶: از شاخ خشک سمن برآید (۶: برآمد)

۳ و ۴ و ۵: برآمد

۱۲۴۹-۵: (ناآمد) ناآمده ۸: از نامه

۱۲۵۰-۲: (بلاچو) چو بلاجو ۳ و ۴ و ۵: زند بکودکان ۱۰: جنک ۹: (تنگ) تنگ

۱۲۵۱-۴: (کند) حذف شده

شنیدن لیلی آوازهای دف تزویج مجنون

واژ آن حرارت سوخته شدن

گوینده این کهن فسانه	ز آن شعله چنین کشد زبانه:
کآن شمع نهان‌گداز شب‌خیز	پروانه صفت بر آتش تیز
چون یافت خبر که یار برگشت	و اندیشه دل قضای سرگشت
۱۲۵۵ روزی دو سه در ز خلق بریست	وز خون دلش زمین جگر بست
نزدیک به مردن از دم سرد	نی رغبت خواب و نی غم خورد.
آن راکه دل از شکیب فردست	ای دوست چه جای خواب و خوردست؟
غمناک به پیچ و تاب باشد	بی غم همه شب به خواب باشد

عنوان - ۲: ... حراره ... ۳۰: شنیدن مجنون (ولی در بالای کلمه - مجنون - کلمه - لیلی

- افزوده شده است) دف از تزویج ... شدن و تربیت کردن نامه بسویی مجنون ۴۰: شنیدن آوازهای
دف لیلی از تزویج مجنون و ... ۵۰: شنیدن لیلی آواز دف از سرای تزویج مجنون ... سوخته شدن و
هی ۶۰ و ۷: حذف شده ۸۰: ... حرارت سوختن و به آب تدبیر فرستادن نامه فرونشاندن آن آتش
۹۰: آگاه شدن لیلی از زن خواستن مجنون و اندوه او

۱۲۶۴ - ۱۲۵۲ - ۷: حذف شده

۱۲۵۲ - ۲: (کهن) نکو ۱۰ و ۶: زین ۱۰: (کشد) کند ۲۰: زند

۱۲۵۳ - ۳: (گداز) کندز ۶: (بر) چو

۱۲۵۴ - ۶: ز اندیشه دل فرای سرگشت ۸۰: قفائی

۱۲۵۵ - ۶: روزی دو سه در ز خلق در بست ۱۰ و ۸: در بست ۴۰: (وز) در ۱۰ و ۲: (دلش) جگر

۱۲۵۶ - ۶: دمی ۲۰: (و) حذف شده

۱۲۵۷ - ۶: حذف شده، جای مصراع خالی است ۸۰: از شب تاروز یارِ دردست

۱۲۵۸ - ۶: (همه) حذف شده

از تافتگی است رشته در پیچ
 ۱۲۶۰ او خود غم عشق داشت بر کار
 کبکی که شکسته بال باشد
 چون رخنه فتد به بام خانه
 بیمار که تب مُدام دارد
 چون غمزه را در آن تحیر
 ۱۲۶۵ بس کاندۀ سینه شد فزونش
 تیمار دلش به جان نگنجید
 شد در پی آنکِ دل بکاود
 کاغذ طلبد و خامه برداشت
 سودای جگر به نامه می ریخت
 ۱۲۷۰ کاغذ چو تمام شد نوردش
 و آنکه طلبد قاصدی چُست
 دادش که ببر بر آن خرابش
 کس تاب ندیده پنبه را هیچ
 شد با غم عشق، غیرتش یار
 شاهین زندش چه حال باشد؟
 بر آبِر سیه نهد بهانه
 طاعون رسدش چه طاقت آرد؟
 از خوردن غم درونه شد پر
 از دل به دهن رسید خونش
 جان خود چه که در جهان نگنجید
 وز غم قدری برون تراود
 ترتیب سواد نامه برداشت
 خونابه ز نوک خامه می ریخت
 از خون دو دیده مهر کردش
 کز باد به تگ، حریف می جست
 بازار و به من رسان جوابش.

۱۲۵۹ - ۳ و ۴ و ۵: پس تافتگی است رشته راپیچ ۸۰: رشته را ۱۰۰: رشته را ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵: ندید رشته را

۸۰: ندید ۹۰: پس تافتگی است رشته در پیچ

۱۲۶۰ - ۱: داشتی کار ۲ و ۴ و ۶: در کار

۱۲۶۱ - ۶: (کبکی) مرغی ۴ و ۵ و ۶: زندش ۹۰: رسدش

۱۲۶۲ - ۱۰: (نهد) فتد

۱۲۶۳ - ۸: تب ۳ و ۴ و ۵ و ۶: زندش ۱۰ و ۸: زندش

۱۲۷۸ - ۱۲۶۵ - ۷: حذف شده

۱۲۶۶ - ۶: نکنجد ۱۰: نکنجد

۱۲۶۷ - ۱ و ۲: (وز) وان ۵: طراود

۱۲۶۸ - ۶: پرداخت (در مصراع اول تغییر کرده)

۱۲۶۹ - ۸: خونابه ۳ و ۴: بنوک

۱۲۷۱ - ۶: قاصد ۴ و ۵: تنگ

۱۲۷۲ - ۵: حذف شده ۶: دادش که رسان آن چو یابش ۸۰: (ببر آن) رسان به آن ۲: بدان خرابه‌ش

۶۰: باز آ

قاصد شد و آن صحیفه را بُرد	و آنجا که سپردنی است بسپرد
مجنون که بدید نامهٔ دوست	می‌خواست برون فتادن از پوست
۱۲۷۵ برجست و به پای قاصد افتاد	چون شاخ بنفشه در ره باد
گرد از قدمش به دیده می‌روفت	چون گریهٔ خویش پای می‌کوفت
ز آن ولوله چون دمی بیاسود	بگشاد نورد نامه را زود
دید از قلم جراحت‌انگیز	در دوده سرشته آتش تیز.

۱۲۷۳ - ۳ و ۴ و ۵: (شد وان) ستد آن - (وانجا) جایی ○ ۶: آنجا ○ ۹: ستد آن

۱۲۷۴ - ۶ و ۸: (بدید) شنید ○ ۶: فتاد ○ ۱۰: شنید مانه

۱۲۷۵ - ۱: (و) حذف شده ○ ۱: (ره باد) ده افتاد

۱۲۷۶ - ۳: میرفت ○ ۱۰ و ۶: برگریهٔ خویش پای می‌کوفت

۱۲۷۸ - ۲: (در دوده) در دود ○ ۵: در دیده ○ ۶: در دیده سرشت

نامه نبشتن لیلی

از دودهای دل سوی مجنون و ماجرای دل،

دزدیده بر آن آشنا عرضه کردن

آغاز صحیفه معانی بر نام خدای جاودانی
 ۱۲۸۰ خلاق جهان به بی‌نیازی فیاض کرم بکارسازی

عنوان - ۳ و ۴: ... دل سوخته سوی ... عرض کردن ۵۰: (سر سخن پس از بیت شماره ۱۲۸۶ نوشته شده)

... دل سوخته سوی ... دل در دیدار آن آشنا عرض کردن ۶ و ۷: حذف شده ۸۰: ... از دود دل ... و

ماجرای دل و دیده بر آن آشنا عرض کردن ۹۰: نامه نبشتن لیلی از دودها سوی ... ۱۰۰: نامه

نوشتن لیلی به سوی مجنون

۱۲۹۱ - ۱۲۷۹ - ۷: حذف شده

۱۲۷۹ - ۳ و ۶: امانی ۱ و ۲ و ۶: آسمانی

۱۲۸۰ - ۴: (به) حذف شده

بر پای کن بلند و پستی	پروانه ده برات هستی
بر دامن گل نسیم گستر	در حمل صدف یتیم پرور
دل گشته از او خزینه راز	سلطان خرد خزینه پرداز
آن را که هدایتی رساند	اندازه کرا، که واستاند؟
و آن را که کند ز روشنی دور	آن کیست که باز بخشدش نور؟
و آنگه ز خراش سینه خویش	خونابه فشاند از دل ریش
کین نامه که هست چون نگاری	از دلشده ای به بیقراری
یعنی ز من ستم رسیده	نزدیک تو ای رسن بریده
ای عاشق دور مانده چونی	وی شمع ز نور مانده چونی؟
چون است سرت به بالش خاک	خون از رخ تو که می کند پاک؟
روزت دانم که شب نشان است	شبهای سیاه بر چه سان است؟
از من به که می بری حکایت	یا خود ز که می کنی شکایت؟
گریه به ره که می کنی ساز	دیده به رخ که می کنی باز
در گوش که نالیه می رسانی	در پای که قطره می چکانی
بازار تو در کدام سوی ست	سیلاب تو در کدام جوی ست

۱۲۸۱ - ۱: پر پای ۳۰: پروارده ۶۰: پروازده ۱۰: براه

۱۲۸۲ - ۱۰ و ۶: (حمل) بطن ۵۰: (یتیم پرور) بیست گوهر

۱۲۸۳ - ۸ و ۶: هم خازن و هم خزینه پرداز ۱۰۰: خزینه پرداز - سلطان خرد از او به آواز

۱۲۸۴ - ۱۰ و ۸: (اندازه کرا) حدی (۱۰ و ۸: حد) که بود ۵۰: (وا) دل

۱۲۸۵ - ۳ و ۴ و ۵: (و) حذف شده ۳۰: بار

۱۲۸۶ - ۶: (و) حذف شده ۶۰ و ۸: فشاند

۱۲۸۷ - ۵: این

۱۲۸۸ - ۱۰ و ۸: (رسن) ز من

۱۲۸۹ - ۵: (دور مانده) دردمند

۱۲۹۰ - ۳: بتابش ۶۰: بپایش ۸۰: (خون) خوی ۱۰۰: (تو) حذف شده

۱۲۹۱ و ۱۲۹۱ - ۸: ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲

۱۲۹۱ - ۵: شب روانست ۸۰: شبهای فراق بر چسان ست؟

۱۳۰۶ - ۷: حذف شده

۱۲۹۲ - ۵: قبل از بیت شماره ۱۲۹۷ نوشته شده ۶۰: از ما - با خود ۸۰: با خود ز چه ۱۰۰: از ما

۱۲۹۳ - ۶: برهی ۲۰: (دیده) خنده ۶۰: برخی ۹۰: (رخ) ره

۱۲۹۴ - ۱۰ و ۶: حذف شده

همدرد تو زین غم نهان کیست	غمناک تر از تو در جهان کیست؟
جایت به کدام خاکدان است	رویت به کدام آستان است؟
تکیه به در که می کنی خواست	بالین که تو که می کند راست؟
زن جیر بر کدام کویی	مجنون کدام خوهرویی؟
جانت که هزار داغ دارد	تسکین به کدام باغ دارد؟
چشم که به روی خاک خفته ست	از نوک کدام خار سفته ست؟
پشت تو به بستر ذلیلان	چون است به سایه مغیلان؟
غم را به چه شکل می شماری	شب را به چه روز می گذاری؟
تا ظن نبری که من صبورم	نزدیک توام، اگر چه دورم
غمناک مشو کم از تو غم نیست	بر سنگ، سبوز شیشه کم نیست
دردت ز من است، گرچه حالی	من نیز ز بیم ز درد خالی
شمعی که بر آتش است تا روز	پروانه کش است و خویشتن سوز
آبی که به غرق می کشد فرق	او هم به مفاک می شود غرق

۱۲۹۶- ۳ و ۴ و ۵: حذف شده ۸۰: همدرد تو

۱۲۹۷- ۵: حذف شده

۱۲۹۸- ۶: بدری ۳۰: خاست ۱۰ و ۶ و ۸: (که تو) ترا ۳ و ۴: (که) حذف شده

۱۲۹۹- ۵: (بر) در ۱۰ و ۶: بری ۳۰: مویی

۱۳۰۱- ۲ و ۳ و ۵ و ۶: جسمت که بروی (۶: جسمت بروی) خاک خفتست ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶: سفتست

۱۳۰۲- ۶: مقلان

۱۳۰۳- ۲: (شکل) کار ۱۰: شبها به چه

۱۳۰۵- ۳ و ۴ و ۵: حذف شده ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (کم) که ۸۰: (سبوز) هنوز

۱۳۰۶- ۳ و ۴ و ۵ و ۶: اگر چه ۱۰ و ۲: نالی

۱۳۱۰- ۱۳۰۷- ۷: حذف شده

۱۳۰۸- ۶: حذف شده ۴ و ۵: بفرق ۸۰: برق ۳۰: (او هم) هم خود ۴ و ۵: هم او ۱۰: (غرق) فرق

دل دادن کس کجا کند سود؟	چون عشق، دلم ز دست برپود
از سوزن و رشته کی توان دوخت؟	۱۳۱۰ چون ز آتش تیز پرنیان سوخت
پیوند نشد به آب دندان	چون درز حصار گشت خندان
وز اوج فلک گذشت دودم	بگذاخت ز سوز دل، وجودم
باری، قدمی فراخ داری	تو گر چه ز عشق تنگ باری
دستی نزنند به دامنست کس	گر پیشروان شوی و گر پس
موقوف سرائی دردمندی	۱۳۱۵ مسکین من مستمند بندی
زندانی درد، تا قیامت	خو کرده به گوشه ندامت
فرسوده محنت استخوانم	پرورده غم شدست جانم
من نیز همان زمین گزیدم	تا بستر تو زمین شنیدم
بینی همه نسخه حصیرم	گر حله برآری از حریرم
فرقی نکنی ز سایه تا من	۱۳۲۰ چون سایه رود به راه با من
خورشید تو سایه گشت، دریاب!	گنج تو ز مایه گشت، دریاب
در هستی خود که هست یا نیست	گر هست تو را یقین، مرا نیست
کاین هستی من ز هستی تست	گشتم به یگانگی چنان چست

۱۳۱۰ - ۱۰ و ۶: حذف شده ۱۰ و ۸: سوخت

۱۳۱۱ - ۵: (نشد بآب) ز آبه آب

۱۳۱۲ - ۶: (سوز) دو ۱۰ و ۵: دود

۱۳۱۳ - ۳ و ۴: ز عیش برکناری ۵۰: (تنگ باری) برکناری ۸۰: تنگ و تازی ۵۰: (باری) برخود ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: قدم ۷۰: قدری

۱۳۱۴ - ۶: روی و گر ۹۰: گر بیش روان دوی و گر بس

۱۳۱۵ - ۵: سزای

۱۳۱۷ - ۵: فرموده غم

۱۳۱۹ - ۶: بینی همه نسخه بر حریرم ۱۰ و ۷ و ۸: نسخه

۱۳۲۵ - ۱۰ و ۳ و ۶: (نکنی) نبود

۱۳۲۱ - ۷: درتاب

۱۳۲۲ - ۱۰ و ۴ و ۶: بر ۳۰: کز نیستی خودم که ۵۰: بر هستی و خود خود که

۱۳۲۳ - ۱ و ۲ و ۵: (ز) نه ۹۰ و ۳ و ۴ و ۷: به

هر خار که پای تو کند ریش	من از دل خود برون کشم نیش
هر تاب که بر تو ز آفتاب است	سوزش همه بر من خراب است
هر آبله کافتد به رفتار	از دیده من تراود آزار
هر سنگ که پهلوی تو خسته است	اینک تن من، از آن شکسته است
هر کوه که جای توست غارش	بر جان و دل من است بارش
هر باد که از ره تو خیزد	در سینه من غبار بیزد
من بی تو، چنین به غم نشسته	از هر که به جز تو روی بسته
تنهایی و گوشه ای و دردی	وز آب دو دیده آب خوردی
مشغول بدین شکنجه درد	کآن گم شده را کجاست ناورد؟
آن سینه بی فراغ چون است	زندانی بی چراغ چون است؟
ای خار، چو پهلویش کنی ریش	از آتش آه من بیندیش
ای گرد، چو بر تنش نشینی	باران سرشک من ببینی

۱۳۲۴ - ۱۰ و ۶: من از مزه برون کنم نیش ۷۰ برو ۸۰: کنم ۳ و ۴ و ۵: بیش

۱۳۲۶ و ۱۳۲۵ - ۷: حذف شده

۱۳۲۷ - ۱ و ۳ و ۴ و ۸: خسته است (۳ و ۴ و ۸: است) ۱۰ و ۳ و ۴ و ۸: شکسته است (۳ و ۴ و ۸: است)

۱۳۲۹ - ۶ و ۷ و ۸: در دیده ۱۰۰: (بیزد) ریزد

۱۳۳۰ - ۴: (من) تن ۱۰ و ۶: بغم چنین ۳ و ۴ و ۵: وز ۷۰: هر چه

۱۳۳۱ - ۳ و ۴ و ۵: از ۱۰۰: گوشه دردی

۱۳۳۲ - ۶: (گم شده) دلشده ۱۰۰: شکنجه و درد

۱۳۳۳ - ۳ و ۴: این ۸۰: وان ۵۰: این سینه بیچراغ چونست ۵۰: بیفراغ (مصرع دوم)

۱۳۳۴ - ۷: ای خاک ۱۰۰: پهلوش ۸۰: پهلوش

۱۳۳۵ - ۸: (من) ما ۱۰ و ۹ و ۳: نه بینی

خاشاک بچین ز تکیه گاهش	رو، ای دم سرد من به راهش
شبها به وصال می کند روز	اینم نه گمان که یار دلسوز
با یار دگر همی کشد جام	در کوی دگر همی زند گام
از یار کهن مکن فراموش	گر یار نو آمدت در آغوش
آخر حق صحبتی نگه دار!	بیگانه مشو چنین به یکبار ۱۳۴۰
روزی نه من و تو یار بودیم؟!	گر باده و گر خمار بودیم
آخر خس و خار هم بکارست	گر لاله و سرودر شمارست
مفکن به دکان شیشه گر سنگ	گیرم که تراست لعل در چنگ
نتوان سر ماکیان بریدن	گر تو خوشی از همای دیدن
در کشمکش نیاز مُردن؟؟	کو آن نفس وفا شمردن ۱۳۴۵
پس روی بستافتن ز یاری؟؟	گفتن سخنی ز دوستداری
چون باد برون شدی ز خاکم؟؟	دیدی که به معرض هلاکم
بیگانگی تمام کردی	بیگانه صفت خرام کردی
بیخوابی و بیدلی کشیدی	بسیار می جفا کشیدی
هم خوابه نو مبارکت باد	اکنون که به وصل خفته ای شاد ۱۳۵۰

۱۳۳۶- ۵: حذف شده ۴۰: (روای) دود ۶۰: (بچین) به بین ۱۰۰: (دم) حذف شده -

(تکیه گاهش) خوابگاهش

۱۳۴۰- ۶: (مشو چنین) چنین شدی ۷۰: مرو ۳۰ و ۵ و ۸: نگهدار ۱۰: نگه دار

۱۳۴۱- ۸: گر باده دگر ۱۰ و ۶: (وگر) اگر ۳۰: (روزی) آخر ۸۰: من و تو نه یار

۱۳۴۲- ۱: در شمارست ۵۰: بیشمارست ۱۰: بکارست

۱۳۴۳- ۱: مفکس ۳۰: (گر) حذف شده

۱۳۴۴- ۵: دیدن بی

۱۳۴۵- ۵: (کو آن) کران ۱۰ و ۶: (در) از

۱۳۴۶- ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: گفتی ۲۰: سخن ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: بتافتی

۱۳۴۷- ۳: شدی برون

۱۳۵۰ و ۱۳۴۹- ۲: ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰

۱۳۴۹- ۳ و ۴ و ۵: بسیار همی جفا کشیدی ۶۰: بسیار جفای من کشیدی ۷۰: (بیدلی) رنجها ۳ و ۴ و ۵ و

۶: چشیدی

۱۳۵۰- ۷: (خفته) کشته ۷۰: همخانه ۸۰: تو

با این همه، دوستدار و یاریم	با یار تو نیز، دوستداریم
بخت من اگر ز من شد آزاد	آن را که رسید، یار او باد
او گرچه که دشمنی است در پوست	از دوستیت، گرفتمش دوست
ممکن نشود چو بر عدو زور	شوریده بمانم ار کنم شور
چشمی که کند ستیزه با خار	بندد ره روشنی به مسمار
آن یار که دوست داشت یارم	دشمن بوم ار نه دوست دارم
گر تو نکنی به مهر یادم	از تربیت غم تو شادم
آن کس که زند ز عاشقی دم	از خوردن غم کجا خورد غم؟!
آتش زده‌ای مرا به خرمن	ترسم که کنی گله هم از من
سیلی که زند طپانچه بر سنگ	خود ناله کنان رود به فرسنگ
چون باز کشی ز دوست دامن	یا رنجه شوی به گفت دشمن؟
عشق از تو مگر غبار خود رُفت؟	کآزرده همی شوی ز هر گفت؟

۱۳۵۲ و ۱۳۵۱ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲

۱۳۵۱ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: دوستدار یارم ۶ و ۸: یارم ۲۰: با یار تو یار تو یار و دوستداریم ۳۰: مصراع دوم حذف شده و بجای آن مصراع دوم بیت ۱۳۵۶ نوشته شده ۴۰ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۰: دوستدارم

۱۳۵۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: بخت تو ۳ و ۴ و ۵: (او) من

۱۳۵۳ - ۸: دشمنی ست ۳۰: دوستی ات ۱۰: او گر چه چو دشمن است

۱۳۵۴ - ۵: ممکن نبود چو بر عدم زور ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: نبود

۱۳۵۵ - ۲: (ره) در

۱۳۵۶ - ۴: (آن) از ۴ و ۵ و ۷: (بوم) بود

۱۳۵۸ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵: ز عاشقی زند ۶۰: (ز) حذف شده

۱۳۵۹ - ۶: (که کنی گله) گله کنی ۵۰: (گله) فکر

۱۳۶۰ - ۱۰ و ۲ و ۶: با سنگ ۱۰ و ۸: ناله زنان ۹۰: ناز کنان

۱۳۶۱ - ۵: بدوست ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: (یارنجه) بازیچه ۱۰: شدی ۸۰: بازیچه شوی ز گفت دشمن

۱۰ و ۹: بازیچه شوی به گفت دشمن

۱۳۶۲ - ۳: حذف شده ۴ و ۵: (از) حذف شده ۳ و ۵: (غبار) عنان ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: بهر

مرغی که به شاخ دل نبندد طیره شود ار گلی بخندد
نگشاید این دل زبونم کز گریه شدست اشک، خونم
۱۳۶۵ بگذشت چو زهر من ز تریاک تو دیر بزی... که من شدم خاک!
درد تو رفیق جان من باد همخوابه خاکدان من باد!

□

چون خوانده شد این ورق تمامی دل سوخته پخته شد ز خامی
غلطید میان خاک لختی چون باد زده کهن درختی
۱۳۷۰ پس قاصد نامه را بفرمود کآرد قلمی و کاغذی زود
قاصد به سوی قبیله شد راست و آورد و سپردش آنچه درخواست
دیوانه ز راز پرده برداشت می ریخت غمی که در جگر داشت
اول، به گه قلم گزاری کرد از سر خستگی و زاری.

۱۳۶۳ - ۶: به بندد ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: تیره

۱۳۶۴ - ۲: بگشاید ۶۰: (این) ازین ۸۰: کز گریه گره شده است خونم ۲۰: کر ۷۰: (شدست اشک) گره

شدست ۱۰: (اشک) حذف شده ۳۰ و ۴ و ۵: بسته

۱۳۶۷ - ۲: (دلسوخته) وان سوخته

۱۳۶۸ - ۵: (میان) بسان ۱۰۰: باد کهن زده

۱۳۷۰ - ۱: و آورد سپردش ۳۰ و ۴ و ۵ و ۷: آورد و سپرد ۱۰ و ۶ و ۸: سپرد آنچه او خواست

۱۳۷۱ - ۴: (غمی) نمی ۵۰: میی

۱۳۷۲ - ۶: حذف شده ۷۰ و ۸: گذاری

جواب نبشتن مجنون مرفوع القلم

از سیاهی آبناک دیده جراحت نامه لیلی را وریش های سر بسته از نوک قلم
خاریدن و خون سوخته بر ورق چکانیدن و دهانه جراحت را به کاغذ لیلی بستن

کآراست چو چرخ بارگاهی	آغاز سخن به نام شاهی
بینا کن عقل معرفت زای	خورشید فروز و انجم آرای
روزی ده جانور شب و روز	سازنده گهر شب افروز ۱۳۷۵
گویا کن بلبان به دستان	دیبچه گشای باغ و بوستان
نزدیک شکستگان دلتنگ	برتر ز نشانه گاه فرهنگ
برکن مکن جهان خداوند	در مکتب گن صحیفه پیوند
«حم» ز حمد او دو حرفی	صنع از کمر قضا ش طرفی

- عنوان - ۱: ... از سیاهی آب ناکرد دیده... ۴۰: ... و دهانه جراحت بستن ۵۰: نامه
نوشتن لیلی از دودهای دل سوخته سوی مجنون و ماجرای دل دزدیده بر آن آشنای جانی عرضه
کردن و جواب نوشتن مرفوع القلم از سیاهی آبناک دیده جراحت نامه لیلی را ۶۰: حذف شده ۷۰:
نوشتن مجنون جواب لیلی را ۸۰: ... آبناک دیده نامه جراحت لیلی را ... بر ورق چکانیدن ۹۰: ...
مرفوع قلم ... دیده جراحت شده ... و خون رخنه ... ۱۰۰: جواب نامه نوشتن
۱۳۷۳ - ۱: قبل از سر سخن نوشته شده ۲۰ و ۶: آغاز بنام پادشاهی ۱۰۰: (سخن) حذف شده
۱۳۷۴ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: «و» حذف شده ۷۰: معرفه
۱۳۷۵ - ۵: جای دو مصراع عوض شده
۱۳۷۶ - ۶: به بوستان
۱۳۷۷ - ۶: نشاطگاه ۹۰: کلمه - فرهنگ - فرسنگ خوانده می شود
۱۳۷۹ - ۳ و ۴ و ۵: هم ز احمد او شده دو حرفی ۱۰ و ۶ و ۷: حامیم ز حال (۷: ز حمد) او دو حرفی
۲۰: (ز حمد) ز حمل

۱۳۸۰	ز آن صنع که کاینات چیزیست	ملک ازل و ابد پشیزیست
	زین گونه، ز نافه پوست کنده	پس بوی جگر برون فکنده
	کین قصه محنت از غمینی	برسیم بری و نازنینی
	یعنی ز من خراب رنجور	نزدیک تو ای ز مردمی دور
	بگذر ز من عتاب روزی	چندم ز عتاب تلخ سوزی؟
۱۳۸۵	من خود ز زمانه در هلاکم	تو نیز، مکش به خون و خاکم
	اکنون که ز دست شد عنانم	از طعنه چه می زنی سنانم؟
	با تو، به دلم دگر نگنجد	حقا که خیال در نگنجد
	بادار چه گل آردم ز کویت	گل ننگرم از برای رویت
	خواهم شب تیره با تو شبم	تا سایه برابرت نبینم
۱۳۹۰	با جز تو چه کار، تا تو هستی؟	ذر قبله خطاست بت پرستی
	عشق از دو صنم بود عنان تاب	چون دین، ز توجه دو محراب
	جان رفت ز سینه، دیر شد دیر	نبود به یکی میان دو شمشیر

۱۳۸۰ - ۵: (چیز است) حرفیست ۲۰: (ملک) قدر ۵۰: (پشیزیست) شکر فیست ۹۰: چیز است - پشیز است

۱۳۸۱ - ۹: (پس) بس

۱۳۸۳ - ۸: خراب و

۱۳۸۴ - ۳ و ۴ و ۵: (ز عتاب) بخواب ۷۰ و ۸: بعتاب

۱۳۸۷ - ۱۳۸۵ - ۶: حذف شده

۱۳۸۵ - ۳ و ۴: برهلاکم

۱۳۸۶ - ۱۰: (چه) چو

۱۳۸۷ - ۲: (بدلم دگر) بدنم اگر

۱۳۸۹ - ۳: خواهم که شب ۵۰: (تیره) تار ۲۰: (با تو شینم) تانشینم ۵۰: چون سایه برابرت به بینم ۹۰ و ۲:

به بینم

۱۳۹۲ - ۱۳۹۰ - ۶: حذف شده

۱۳۹۰ - ۷: (با جز تو) جز با تو ۸۰: با غیر ۱۰۰: (قبله) کعبه

۱۳۹۱ - ۱: چون رین ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: چون دین محمدی بمحراب ۱۰۰: چون تن ز تو و چه دو

۱۳۹۲ - ۸: رفته ۳۰ و ۴ و ۷: نبود بیک نیام شمشیر ۵۰: (میان دو) نیام ۹۰: دو بیک نیام

در سینه من که می کند سیر؟	اندیشه توست نی غم غیر
نیلوفر ترکه تازه روی ست	از چشمه خورنه ز آب جوی ست
۱۳۹۵ یکدل ز تو شد غبار هر کو	بهر دگری، دل دگر کو؟
غیر تو و پس در این دل گم	یک دیده و آنگهی دو مردم؟
تا یک سر مو بود به جایت	یک مو نکشم سر از هوایت
تا در سر شمع نور باشد	پروانه کجا صبور باشد؟
نزدیک به مردنم ز دوری	دور از تو و آنگهی صبوری؟
۱۴۰۰ اینجا من و دلستانم آنجاست	آنجاست دلم که جانم آنجاست
من تنگدلم، تو در دل تنگ	صحبت دو مکن به منزل تنگ
آن را که دو یار در دل آید	شک نیست که دل فراخ باید
گر کرد سپهر بسی طریقم	تهمت زده دگر رفیقیم
نی خواهش دل مرا بر آن داشت	کز قبله به بُت نظر توان داشت؟
۱۴۰۵ بنشانند مرا چنین بر آذر	حکم پدر و رضای مادر
مهری که به سینه داشت رویم	بر روی پدر چگونه گویم؟

۱۳۹۳ - ۲: حذف شده ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: میکنی ۷۰ نه ۴۰: (غم) حذف شده

۱۳۹۴ - ۳ و ۴ و ۵: (تر) من ۷۰ تو ۱ و ۷: (ز) حذف شده

۱۳۹۵ - ۶: حذف شده

۱۳۹۶ - ۶: غیر از تو کسی درین دلم کم ۳ و ۴: دلی ۱۰: غیر از تو و کس در این دلم کم

۱۳۹۷ - ۸ و ۲: (یکم) مویی ۶: موی ۴ و ۷: (هویت) وفایت، ولی در نسخه ۴ - در بالای کلمه - وفا -

بخط ریز - هوا - هم نوشته شده

۱۳۹۹ - ۱: (دور از) در داز ۳: ره کز ۹ و ۴: وه کز ۵: وانکه

۱۴۰۰ - ۳ و ۴ و ۵: دل روانم ۱۰: دلستانم اینجاست

۱۴۰۱ - ۶: (تو در دل) چو منزل ۱۰: بمنزل

۱۴۰۲ - ۱: (که دل) دلی ۲: (که) حذف شده

۱۴۰۴ - ۷: نه ۳: برین ۸: بدان ۳ و ۶: کز کعبه نظر به بت ۹ و ۴ و ۵ و ۷: کز کعبه

۱۴۰۵ - ۱۰: آذر

۱۴۰۶ - ۷: حذف شده

آن یار که جز تو در کنارست	سروست و مرا درختِ خارست
گر گل بُدم به دیده یا خار	اولی تر از آن که روی آن یار
دعوی وفا کنم که یارم	پس از تو به جز تو چشم دارم؟
چشمت چو کند به روی من ناز	در روی تو دیده چون کنم باز؟
بادام دو مغز در یکی پوست	از غایت سخت چشمی اوست
ز آن مه که چو شب رمیدم از نور	جز یک نظری ندیدم از دور
هر چند به عقد بود جفتم	نادیده رخس طلاق گفتم
گر بود نظر به دلفروزی	دیدار توام مباد روزی!
در سر نکنم دویی همه گاه	گر سر دو کنی به تیغ کین خواه
مؤمن به وفا دو روی نبود	ور هست، یگانه گوی نبود
بر من چه کشی به خشم شمشیر	من خود شده ام ز جان خود سیر

۱۴۰۷-۶: (آن) وان ۷۰: هر ۲۰: (جز) بی ۷۰: (و) حذف شده

۱۴۰۸ و ۱۴۰۹-۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۱۴۰۸ و ۱۴۰۹

۱۴۰۸-۸: اولی تر ۱۰ و ۵: بار ۱۰: (یا) با- (یار) بار

۱۴۰۹-۸: دعوی ۶۰: (کنم) کنی ۷۰: کیم

۱۴۱۰-۳ و ۴ و ۵: چشمت که کند بروی من ناز (۴ و ۵: باز): ۶۰: بسوی من باز ۱۰ و ۱ و ۷: باز ۵۰: (باز) در بر ۷۰: باز

۱۴۱۰-۱۴۰۸-۹: ۱۴۱۰ و ۱۴۰۸ و ۱۴۰۹

۱۴۱۱-۵: (سخت چشمی) چشم تنگی ۶۰: سخت روی ۷۰: (سخت) تنگ ۱۰۰: سخت رویی

۱۴۱۲-۶: (چو شب رمیدم) شب رمیده ۸۰: نظرش ۱۰: (ندیدم) که دیدم

۱۴۱۳-۳: بعند ۴۰: ناداده ۷۰: بعد از بیت شماره ۱۴۱۳ ابیات زیر:

از شعله آه در دهانم
پسرا ببله بین همه زبانم
مارا به امان گر از توره نیست
تو غمزه زنی مرا گنه نیست - [افزوده شده]

۱۴۱۵-۵: جای دو مصراع عوض شده ۱۰: دوی ۲۰: (همه گاه) درین راه ۵۰: در سر دو کنی دو رویه که

گاه ۶۰: گر سر رودم بتیغ خونخواه ۱۰: گر سر دودم

۱۴۱۶-۵: دوری ۳ و ۵: (ور) ار ۴ و ۶: گر

بی‌قیمت و قدر و خوار و کاهان	چون مرکب کور پادشاهان
بیدار برای آخرین خواب	چون اشتر عید و گاو قصاب
۱۴۲۰ امروز که من بدین خراشم	تو نیز، مزن به دور باشم
جان کز تو رمید زخم غم خورد	تن نیز درین شکنجه خم خورد
آن دل که کشد ز دوست دامن	ناچار خورد قفای دشمن
یاری که بُرد ز صحبت یار	ماخوذ شود به سلک اغیار
در کوی تو دل که بوی جان یافت	گم گشت چنانکِ کم توان یافت
۱۴۲۵ گری باز بیایم آن دل گم	ندهم به مه آنکهی به مردم
جانیت به موی تو گرفتار	خواهیش ببند و خواه بگذار
مرغی که پرش بریخت از تن	بیهوده بود قفس شکستن
گر جان ز پی رحیل شد چُست	غم نیست که جان من غم تست
جان حیف بود بهای این غم	آخر غم توست، چون زخم کم؟
۱۴۳۰ هر جا که کنم نشست یا خاست	چون در نگرَم، غم تو آنجاست

۱۴۱۹ و ۱۴۱۸ - ۶: حذف شده

۱۴۱۸ - ۳ و ۴ و ۵: بی‌قیمت و قدر کارخواهان ۸۰: پادشاهان

۱۴۱۹ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (بیدار برای) بیدار (۵: بیداد) ز بهر ۷: بید از بهر ۱۰: حذف شده

۱۴۲۰ - ۱۰ و ۶: درین ۱۰: بعد از بیت ۱۴۱۸ آمده است

۱۴۲۱ - ۶: حذف شده ۱۰: رمیده ۷۰: (زخم) زهر - (تن) جان ۱۰: کین جان رمیده زده عزم

۱۴۲۲ - ۳: آندم که ۶۰: (ناچار) ناگاه

۱۴۲۳ - ۳ و ۴ و ۵: (برد) بود ۵۰: باخود نشود بسنگ عیار ۱۰ و ۶ و ۸: (ماخوذ) منظوم ۳۰: بسنگ

۱۴۲۵ - ۳ و ۴ و ۵: چون باز ندانم این دل گم - بدهم همه ۱۰: (آن دل گم) این دل تنگ

۱۴۲۶ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: حذف شده ۷۰: (و) حذف شده

۱۴۲۷ - ۸: (پرش) قفص ۱۰: قفص

۱۴۲۸ - ۳ و ۴: (که جان) ز جان ۵۰: بجان

۱۴۲۹ - ۱۰ و ۶: (حیف) خوب ۳ و ۴ و ۵: (زنم) نهم ۷۰: (کم) دم

۱۴۳۰ - ۵: خواست ۶۰: (در) می

من دانم و شب که روز من چیست؟	شبهه ز غمت به سوز من کیست
وز خواب ابد، نخاست بختم	همسایه نخفت از آه سختم
یابم ز خیال تکیه گاهی	خوابم نه دگر، ز بعد ماهی
بیدار شوم، ولی بمیرم	در خواب چو دامن تو گیرم
می ترسم از آنکه خفته مانم	خفتن چو به جز چنین ندانم ۱۴۳۵
رسوایی من جمال من شد!	فریاد که دل و بال من شد
ور سنگ طلب کنی ندارم	بر خاک در تو سنگسارم
چون هندسه ای به تخته خاک	بین بر تن من نشان خاشاک
جدول ز خراش خار دارد	پشتم که رقم هزار دارد
گویی زده اند جمله سوزن	از خار مرا که بودی تن ۱۴۴۰
چون ابروی و سمه کرده تست	پهلوی بنفش من نگر چُست
خار و خشکش حریر باشد	چون تن به فراق اسیر باشد
کز راحت کس نیایدم یاد	با رنج خودم چنان خوش افتاد
حلوا دهیش چه روی دارد؟	اشتر که به خار خوی دارد

۱۴۳۱ - ۷: شبهه غمت ۳۰: بغمت ۵۰: بروز ۳۰ و ۴ و ۵: من دانم و من بروز (۵):

بسوز) من کیست ۷۰: (شب) من

۱۴۳۲ - ۵ و ۶ و ۸: ز آه ۴۰: وز خواب آید ۷۰: (وز) و ۳ و ۵: نخواست

۱۴۳۳ و ۱۴۳۴ - ۹: ۱۴۳۴ و ۱۴۳۴

۱۴۳۳ - ۸: خوابم نه اگر زیاد ماهی ۲۰: مگر

۱۴۳۵ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶: جای دو مصراع عوض شده ۹ و ۳ و ۴ و ۵: خفتن بجز این دگر ندانم

۱۴۳۶ - ۶: حذف شده ۷۰: خیال

۱۴۳۷ - ۶: حذف شده

۱۴۳۸ - ۵: در تن

۱۴۳۹ - ۶: جدول

۱۴۴۱ - ۲: (بنفش من نگر) بنفش کرده ۴۰: بنفش من نگر چیست ۵۰: دگر

۱۴۴۲ - ۱ و ۲ و ۳ و ۷: (و) حذف شده

۱۴۴۵ و ۱۴۴۴ - ۶: حذف شده

۱۴۴۴ - ۴: حلواش دهی ۵۰: رویی ۱۰۰: حذف شده

آن مرغ چه ترسد از بطانه	۱۴۴۵
من برد در تو غبار در چشم	
تو پای ز خار من نگه دار	
گر تیغ زنی بر آستانم	
از من به گمان چنان رمیدی	
تو فارغ و دل بسی فغان زد	۱۴۵۰
آسوده که با فراغ دل زیست	
باغی که خزان ندیده باشد	
یاری که دلش ز مهر پاک است	
ترکی که بر آهو افکند تیر	
شاهین که دهد کلنگ را خم	۱۴۵۵
برداشته‌ام ز خویشتن دل	
چون بر سر گنج پاس دارم	
شبرو که برد زبانه نور	
بر کشتن من چو کامکاری	
کو خار خورد به جای دانه	
نی‌نی غلظم، که خار در چشم	
دامن ز غبار من نگه دار	
من بنده به دوستی همانم	
کز کوی وفا عنان کشیدی	
بر ماه طپانچه چون توان زد؟	
او کی داند که سوز من چیست؟	
برگ و گلش آرمیده باشد	
او را ز گزند من چه باک است؟	
خوشدل شود از هلاک نخچیر	
از رنج دلش کجا خورد غم؟	
بسم الله اگر کنند بسم	
از تیغ چرا هراس دارم؟	
جلاد به دشنه هست معذور	
مردار شدن چرا گذاری؟	

۱۴۴۶ - ۸ و ۶: (بردر) دور ز

۱۴۴۷ - ۴: زکار ۱ و ۳ و ۵: نگهدار

۱۴۴۸ - ۲: (بر آستانم) و گر سنانم ۳ و ۴ و ۵: همانم

۱۴۴۹ - ۷: رمیده - کشیده

۱۴۵۰ - ۵: جای دو مصراع عوض شده ۶: تو فارغ و من دل زیان کرد

۱۴۵۱ - ۸: (من) دل

۱۴۵۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (و) حذف شده

۱۴۵۴ - ۳ و ۴ و ۵: (ترسم) ۶: بود ۳: (هلاک) هوای

۱۴۵۵ - ۱: (شاهین) شیری ۲: کلنگ را دهد ۸: بجای - خورد - ابتدا کلمه - خورم - نوشته شده و سپس

بالای - م - حرف - د - اضافه گردیده است

۱۴۵۷ - ۵: (تیغ) نفع ۶: (تیغ چرا) تیغ کجا

۱۴۵۸ - ۷: حذف شده ۶: شب رو که رود زبانه پرنور ۱۰: شب رو که برد زبانه بر نور

۱۴۶۰	میشی که ز جان فتد به تاپاک	هم تیغ شبان سرش برد پاک
	شد سوخته جان ناشکیم	تاکی به زبان دهی فریم؟
	بس ابر که تند سر برآرد	آواز دهـــــد، ولی نبارد
	دلها به ستیزه خست نتوان	قاروره به ره شکست نتوان
	بر بیگنه آنکه شد ستم سنج	آخر بود از ندامتش رنج
۱۴۶۵	درزی که به تاب رشته پیوست	مالد به فسوس، دست بردست
	آن گرگ بود نه آدمیزاد	کز خوردن آدمی شود شاد
	فریاد که خوردیم همه خون	زین فتنه خلاص چون بود چون؟!
	زن جیر گسستن است کارم	مویی ز تو بگسلم، نیارم
	گیرم نکشی به وصل بویم	کم ز آنک نگره کنی بسویم
۱۴۷۰	بردار ز مطرح هلاکم	افتاده رها مکن، به خاکم!

□

- ۱۴۶۰- ۳ و ۴ و ۵: بطاپاک ۱۰: (ز جان) به جان
 ۱۴۶۱- ۳ و ۴ و ۵: دلسوخته جان و ناشکیم ۹: دل سوخته جان ناشکیم
 ۱۴۶۲ و ۱۴۶۱- ۳ و ۴ و ۵ و ۷: ۱۴۶۱ و ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳- ۶: حذف شده
 ۱۴۶۶- ۱۴۶۳- ۷: حذف شده
 ۱۴۶۳- ۳ و ۴ و ۵: بس کار ستیزه جست نتوان ۲۰: قاروره پر
 ۱۴۶۴- ۳ و ۴: آخر زندنش بهم (۴: نه هم) بود رنج ۵: آخر ز دلش مهم برد رنج ۶: برد
 ۱۴۶۶ و ۱۴۶۵- ۸: ۱۴۶۵ و ۱۴۶۶
 ۱۴۶۶- ۲: (گرگ) دیو ۱۰: (نه) که ۵: (آدمی) دیگری ۶ و ۸: خون دمی
 ۱۴۷۸- ۱۴۶۷- ۷: حذف شده
 ۱۴۶۷- ۳: (خوردیم همه) خوردیم ۴: خورد همدم ۵: خوردنم ۶: (بود) نیم
 ۱۴۶۸- ۶: موی ۴: نکسلم ۵: یارم- نگسلد بیارم
 ۱۴۶۹- ۶: گیرم که کشی بوصل رویم ۸: ندهی ز وصل ۴: (بویم) بسویم ۳: کنی نظر برویم ۴ و ۵:
 کنی نظر ۶: نظر کنی
 ۱۴۷۰- ۳: مکن رها

و آن نامه درد شد به پایان	چون ثبت شد آنچ بود شایان
عنوان سرشک بر سرش کرد	تاریخ فراق یاورش کرد
تا بستد و بر پرید چون طیر	بسپرد به قاصد سبک سیر
غنچه به کنار یاسمین داد	برد آن ورق و به نازنین داد
از نومیدی گریست چون ابر	۱۴۷۵ چون نامه بدید ماه بی صبر
در هر رقمی به درد پیچید	بگشاد و بخواندش بسیچید
تسکین تمام یافت جانش	از پوزش و عذر بیکران
تعویذ گلوی خویشتن ساخت.	از خواندن نامه چون پرداخت

۱۴۷۱- ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (چون ثبت) بنوشته ۶ و آنکه ۵ و شاهان ۳ و ۴ و کان ۵ و آن ناله و درد شد به پایان

۱۴۷۲- ۵: تارنج فراق باورش کرد ۶ و تارنج ۳ و باورش ۸ و پادش

۱۴۷۳- ۵: تا بستد و برید با طیر

۱۴۷۶- ۳ و ۴ و ۶ و ۸: بگشاد و بخواندش و بسنجید ۲ و (و) حذف شده ۵ و بسنجید ۶ و از هر ورقی ۱۰

۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: (رقمی) ورقی ۱۰ و (بخواندش) بخواند و بس- بر سر ورقی

۱۴۷۷- ۳ و ۴ و ۵: از پرسش ۱۰ و ۶ و ۸: (و) حذف شده

عزیمت دوستان جانی سوی مجنون

و اورا از دیولاخ کوه به الفسون در حلقه مردمان درآوردن
و سایه گرفتن او از درختان سایه دار و چون باد سوی باغ دویدن
و آهنگ مرغان باغ کردن و با بلبل گلباتک زدن

چون نافه گشاد باد نوروز	۱۴۸۰	ابر از صدف سپهر، یکسر
در گوش بنفشه ریخت گوهر		سرو از علم بلندپایه
بر فرق سمن فکند سایه		از شبنم گوهرین شمایل
آراست گلوی گل حمایل		غنچه بدر آمد از شبستان
پر شیر شدش ز ابر پستان		بید از سر خنجر گهردار
شد بر سر یاسمین گهربار	۱۴۸۵	نازک تن لاله دل افروز
لرزنده شد از نسیم نوروز		با شاهد و می خجسته نامان
گشتند به هر چمن خرامان		

عنوان - ۲: ... باغ دیدن و ... ۳۰: ... بسوی مجنون ... در حلقه مردان درآوردن ... و
چون باد هر سو دیدن و ... ۴۰: ... بسوی مجنون ... مردمان آوردن و و سایه دار و چون باد هر سو
دویدن ۵۰: ... بسوی مجنون ... از درختان سایه دار ۶۰ و ۷: حذف شده ۸۰: ... از درختادن
سایه دار ... و با بلبل نالان گل بانگ زدن ۹۰: ... و آهنگ بانگ مرغان کردن و ... ۱۰۰: آمدن
خویشان مجنون و اورا به باغ بردن

۱۴۹۰ - ۱۴۷۹ - ۷: حذف شده

۱۴۷۹ - ۸: کشاد

۱۴۸۱ - ۶: (سرو از) سرو - ولی بالای - س - حرف - ز - افزوده شده ۲۰: (سمن) چمن ۶۰: گل او ۸۰
فگند:

۱۴۸۲ - ۳: از شبنم عنبرین جلاجل ۶۰: گوهر ۴۰ و ۵: جلاجل ۳۰ و ۴ و ۵: آراست گل از
گلوی حایل ۹۰: آراست گلوی گل از حمایل

۱۴۸۳ - ۶: شدست ۵۰: ز ابر نیسان

۱۴۸۵ - ۲ و ۸: دلا فروز ۵۰: دلا فرو ۶۰: زنده شده

۱۴۸۶ - ۲: (چمن) طرف

هر کس به عزیمت تماشا	مجنون و دلی رمیده حاشا
هر کس شده در کنار آبی	مجنونِ خراب، در خرابی
هر کس به سوی چمن شتابان	مجنونِ رمیده در بیابان
هر کس صنی چو گل در آغوش ۱۴۹۰	مجنون رمیده خار بر دوش
هر باد که از بهارش آمد	بگریست که بوی یارش آمد
هر گل که شکفته دید بر خاک	کرد از غم دوست پیرهن چاک
□	
یک روز، درین چنین بهاری	می گشت به گرد چشمه ساری
با خود به هزار جانگدازی	می خواند نشید عشقبازی
پیراشن او ز خویش و پیوند ۱۴۹۵	حاضر نه کسی، مگر ددی چند
آن کس که به کوه و دشت خو کرد	زوانس نشاید آرزو کرد
آهو که خورد به دشت خاشاک	باشد جُو خانه نزد او خاک
مرغی که ز سبزه داشت مفرش	زندان قفس کجا کند خوش؟
مردی که گرفت میل صحرا	در خانه بری رود به صفرا

۱۴۸۸ و ۱۴۸۷: ۹ - ۱۴۸۸ و ۱۴۸۷

۱۴۸۷ - ۳ و ۴ و ۵: جای دو مصراع عوض شده ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: دل

۱۴۸۸ - ۳ و ۴ و ۵: حذف شده

۱۴۹۰ و ۱۴۸۹: ۸ - ۱۴۸۹ و ۱۴۹۰

۱۴۸۹ - ۱۰ و ۶: (چمن) کسی

۱۵۰۴ - ۱۴۹۰: ۷: حذف شده

۱۴۹۰ - ۸: در آگوش ۲۰: (رمیده) همه زخم

۱۴۹۱ - ۳: (باد) خار ۵۰: (آمد) آید

۱۴۹۲ - ۳ و ۴ و ۵: در خاک

۱۴۹۴ - ۳ و ۴ و ۵: (بهار جان) غزلی بجان ۸۰: می گفت ۶۰: (نشید) نوید

۱۴۹۵ - ۴: پیرامنی ۴۰: (مگر) بجز ۵۰: مگر کسی ۱۰۰: (ددی) ددای

۱۴۹۶ - ۸: بدشت و کوه

۱۴۹۸ - ۳ و ۴ و ۵: بسبزه

۱۴۹۹ - ۱: مردم ۳ و ۴ و ۵: مردم که گرفت خو صحرا ۶۰: مردم چو گرفت میل خضره ۸۰: خضره

۶۰: از خانه بری رود بصحرا ۱۰ و ۸: بصحرا

۱۵۰۰	او بود و غمی و باد سردی	کز دور پدید گشت گردی
	یاری دو ز محرمان دردش	خونابه زدای روی زردش
	بودند به کوه و دشت پویان	آن گم شده را به خاک جویان
	صحرا چو غبار می نوشتند	تا بر سر خلوتش گذشتند
	در کوچگهش جمازه راندند	وز دور جمازه را نشانند
۱۵۰۵	رفتند پیاده پیش مجنون	ریزان ز دو دیده دُر مکنون
	دیدند به گوشه خرابی	غولی به کناره سرابی
	زنجیر ز همدمان گسسته	در حلقه دام و دد نشسته
	از دامن پاره خاک می بیخت	وز دیده تر سرشک می ریخت
	گفتند که ای رفیق، چونی	در خون جگر غریق، چونی؟
۱۵۱۰	آخر چه شدت که و آرمیدی	وز صحبت دوستان پریدی؟
	خوباز گرفتی از همه کس	با شیر و گوزن ساختی بس؟
	زین سان، نبرند آشنایی	مردم نکند چنین جدایی
	هر جنس ز مردم و دد و دام	در صحبت جنس گیرد آرام

۱۵۰۰ - ۵: (بود و) باد ۵: کز دود بدید ۱ و ۲: بدید ۱۰ و ۹: (و) حذف شده

۱۵۰۱ - ۸: یار ۱۰ و ۵: (دوز) وز

۱۵۰۲ - ۸ و ۶: وان

۱۵۰۳ - ۳: (غبار) بخار

۱۵۰۴ - ۳ و ۴ و ۵: از

۱۵۱۹ - ۱۵۰۵ - ۷: حذف شده

۱۵۰۵ - ۶: (پیش) سوی

۱۵۰۸ - ۳ و ۴ و ۵: ... پاره اشک می ریخت ۶: از دیده دُر ۸ و ۱۰: (تر) دُر

۱۵۰۹ - ۵: گویند ۱ و ۵: خونی ۱۰: جانی

۱۵۱۰ - ۸: شدی ۶: (وارمیدی) آرمیدی ۱۰ و ۵: رمیدی ۹: (پریدی) بریدی

۱۵۱۲ - ۶: ویشان نبرند ز آشنایی ۶: فکند

۱۵۱۳ - ۵: دد دام

قمری که نوای عشق سنجد	با زاغ نشانش برنجد
۱۵۱۵ بوم آید، سوی بوم منحوس	طاووس به جلوه گاه طاووس
تو، مردم و دانشی ز حد بیش	چون است که با ددان شدی خویش؟
بر خیز که گل شکوفه نو کرد	دلها به نشاط می گرو کرد
وقت چمن است و بوستان هم	ما منتظریم و دوستان هم
امروز، اگر دمی چو یاران	باشی به مراد دوستداران
۱۵۲۰ گلگشت چمن کنیم چون باد	باشیم به روی یکدگر شاد
بینی رخ دوستان جانی	بی دوست مباد زندگانی!
مجنون ز دو دیده آب بگشاد	و آنگه گره جواب بگشاد
گفت ای شب و روزتان همه سور	بادا شبتان ز روز من دور!
من کز عمل جهان شدم فرد	بازم به جهان چه جای ناورد؟
۱۵۲۵ پیرایه من اگر چه زشت است	چون خوی گرفته ام بهشت است
ز آنگونه به بانگ بوم شادم	کز بلبل مست نیست یادم
در دشت چنان خوش است خارم	کز باغ کسان خبر ندارم

۱۵۱۴ - ۳: ندای ۶۰: باداغ

۱۵۱۵ - ۶: بوم آمد سوی بوم مبحوس ۵۰: (بوم) بزم

۱۵۱۶ - ۵ و ۶ و ۸: (و) حذف شده ۶۰: شوی ۱۰۰: (خویش) پیش

۱۵۱۸ - ۲ و ۳ و ۴: چمن است

۱۵۱۹ - ۱: باران

۱۵۳۴ - ۱۵۲۰ - ۷: حذف شده

۱۵۲۱ - ۶: (بینی) بیش

۱۵۲۲ - ۸: بگشاد - و آنگه گره از جواب بگشاد

۱۵۲۳ - ۵: گفت ای همه روزتان همه سوز ۸۰: در زیر کلمه - تان - بخط ریز - شما - افزوده شده ۲ و ۶:

(همه) بهم ۵۰: (دور) روز ۱۰۰: بهم سود

۱۵۲۴ - ۳ و ۵: چنان

۱۵۲۵ - ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: ویرانه

۱۵۲۷ - ۱ و ۲ و ۸: در دست ۶۰: کر

غولی که به دشت خو پذیرد در باغ بریش، جا نگیرد
آن را که خیال یار باشد با سرو و گلش چه کار باشد؟
۱۵۳۰ بگذار چمن، که یار من نیست و آن گل که مراست، در چمن نیست

□

یاران ز چنان جواب دلدوز راندند بسی سرشک جانسوز
گفتند که ای نشانه درد زندان دلت خزانۀ درد
شک نیست که روی یار دیدن خوشتر ز گل و بهار دیدن
لیکن، گل تو که رشک باغ است او نیز در آن چمن چراغ است
۱۵۳۵ گه گه که دلش بگیرد از کاخ جان تازه کند به سبزی شاخ
هر جا که بنفشه‌ای ببوید از قنات تو فسانه گوید
هر خار که دید جان بکاود و اندوه تو را برون تراود
هر فاخته‌ای که بر کشد آه از سوز غمت زند علی الله
آید به چمن چو نازنینان با هم‌نفسان و هم‌نشینان
۱۵۴۰ ایشان همه با نشاط هم‌رنگ او گوشه گرفته با دل تنگ

۱۵۲۸ - ۳ و ۴ و ۵: بومی که بدشت خو پذیرست ۸۰: پذیرد ۱۰ و ۱ و ۲: (جانگیرد) سایه گیرد ۳۰ و

۴ و ۵: سایه گیرست

۱۵۲۹ - ۳: (و) حذف شده

۱۵۳۰ - ۱ و ۲ و ۸: بگذر که (۲: گلروی) چمن چو یار من نیست ۶۰: (که) چو

۱۵۳۱ - ۳: (ز چنان جواب) ز جواب آن ۳۰: راندند ز دیده اشک دلسوز ۱۰۰: (بسی) چنان

۱۵۳۲ - ۵: (ای) این ۱۰۰: خزانه پرورد

۱۵۳۳ - ۵: (و) حذف شده

۱۵۳۴ - ۶: (گل تو) آن گل نو ۲۰: درین ۱۰۰: لیک آن گل

۱۵۳۵ - ۷: حذف شده ۱۰ و ۹ و ۸: (بسی) بسبزه و

۱۵۳۶ - ۳ و ۴: (تو) او ۵۰: او افسانه جوید ۱۰۰: (ببوید) بپوید

۱۵۳۷ - ۶: اندوه تو زان برون تراود

۱۵۳۸ - ۵: (از سوز غمت) از سوخته

۱۵۴۰ - ۲: یکرنگ ۶۰: تو ۵۰: گوش ۱۰: با دلی

برخیز مگر ز بخت روشن بینی گل تازه را به گلشن

□

مجنون که شنید نام مقصود	بر شد ز دلش بر آسمان دود
با همنفسان ز جای برخاست	بر ناقه نشست و محمل آراست
رفتند از آن خرابه پویان	در جلوه گه نشاط جویان
یاران عزیز در چمنگاه	بودند نشسته چشم در راه
دیدند چو روی عاشق مست	گشتند ز رفق بر زمین پست
در خدمت آن غریب دلریش	کردند بشاشتی ز حد بیش
گرد از رخ نازکش فشاندند	در صدر تنعمش نشاندند
هر کس ز دل رمیده پیرسان	می کرد نوازشی دگرسان
او دل به ولایتی دگر داشت	نی از خود و نی ز کس خبر داشت
نی رنجه شد و نه گشت خشنود	کآزار و نوازشش یکی بود
یاران به نشاط و عیش سازی	او با دل خود به عشقبازی

۱۵۴۱ - ۶: (مگر) و نکو ۸۰: یکی ۴۰ و ۵: (بینی) یعنی ۶۰: بین آن

۱۵۴۲ - ۳: پر شد ۶۰: پاشید دلش ۵۰: با آسمان

۱۵۴۳ - ۴ و ۵: برخواست ۳۰: (محمل) مجلس

۱۵۴۴ - ۵: پویان

۱۵۴۵ و ۱۵۴۶ - ۶: ۱۵۴۵ و ۱۵۴۶

۱۵۴۵ - ۵: (چشم در) بر سر ۱۰ و ۲ و ۴ و ۶ و ۷: بر راه

۱۵۴۶ - ۵: (ز رفق) از تن ۱۰: رفق مردم مست

۱۵۴۷ - ۲: (غریب) رفیق ۶۰ و ۷ و ۸: عزیز ۳۰ و ۵: بشارتی

۱۵۴۹ - ۸: نوازش ۱۰ و ۲ و ۷: ترسان

۱۵۵۰ - ۸: ۱۵۵۰ و ۱۵۵۱ و ۱۵۵۳ و ۱۵۵۲

۱۵۵۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: بولایت ۷۰: نه از خود و نه ۶۰: (نی ز کس) از کسی

۱۵۵۱ و ۱۵۵۲ - ۷: ۱۵۵۱ و ۱۵۵۲

۱۵۵۱ - ۶: نی رنجه شده ز کس نه خشنود ۷ و ۸: نه ۳۰: (و) حذف شده ۱۰: نی رنجه شده نه گشته

خشنود

۱۵۵۲ - ۸: (و) حذف شده ۹۰: (سازی و عشقبازی) اول - زی - را - دی - نوشته اند، بعداً روی آنها نقطه

گذارده اند.

ایشان به شراب و دوستگانی	مجنون و سرشک ارغوانی
مطرب غزلی کشیده دلکش	مجنون به نشید خویشتن خوش
هر ناله که زد ز جان ناشاد	هر کس که شنید کرد فریاد*
چون خوشدلش به فرق بر شد	یکباره ز خویش بیخبر شد
از حلقهٔ دوستان برون جست	زنجیر برید و رشته بگسست
می رفت ولی به تاب گشته	ناخورده قدح، خراب گشته
دیوانه و مست و عاشق زار	با این سه حریف چون بود کار؟
یاری که گرفت دامنش تفت	دامانش به دست ماند و او رفت
آنان که ره وفا نوشتند	رفتند تگی و بازگشتند
او سایه برید از آن چمنها	سوی چمنی کشید تنها
بنشست به زیر زاد سروی	چون در پر طوطی تذروی
در لاله و گل نظاره می کرد	جان را به شکیب چاره می کرد

۱۵۵۳ - ۷: (ایشان) جمله ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (و) حذف شده ۶۰: (و سرشک) سرشک

۱۵۵۵ و ۱۵۵۴ - ۹ و ۶ و ۱۵۵۴ و ۱۵۵۵

۱۵۵۴ - ۲: کشید ۶: غزل نشید ۵: مجنون شنیده گشت دلخوش ۳* ۳: ابیات ۱۵۴۶ - ۱۵۴۰ با تغییر ناچیزی که در پائین بنظر می رسد بعد از بیت شماره ۱۵۵۵ تکرار گردیده است. ۱۰: در موقع تکرار بجای ابیات ۱۵۴۱ و ۱۵۴۰ و ۱۵۳۹ ابیات ۱۵۳۹ و ۱۵۴۱ و ۱۵۴۰ نوشته شده ۲۰: در موقع تکرار بعضی از کلمات تغییر یافته است. مثلاً در مصرع ۱۵۴۱ بجای - بینی - کلمه - یعنی - در مصرع ۱۵۴۳ بجای - مجلس - کلمه - محمل - و در مصرع ۱۵۴۶ بجای - زرق - کلمه - برفق - نوشته شده.

۱۵۵۶ - ۸: خوش دلش ۳: (بفرق) بمغر ۵: بمغر ۸: یکبار

۱۵۵۷ - ۱۰ و ۶ و ۸: (برون) بدر ۶: (رشته بگسست) بند بگسست ۱۰ و ۸: (رشته) بند

۱۵۵۹ - ۵ و ۱: (عاشق) عاشق و ۶: خامش و

۱۵۶۰ - ۶: مفت ۲: دامنش ۵: دامانش ز دست رفت و او رفت ۷: (ماند) ما

۱۵۶۱ - ۷: آنهاکه ۱۰ و ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: یکی ۷: یکی

۱۵۶۲ - ۸: زین ۱۰: (از آن) ازو - (سوی) سویی

۱۵۶۳ - ۲ و ۵: در بر ۱۰ و ۶: در پی ۸: تذروی

۱۵۶۴ - ۷: دلرا ۶: پاره

در جسته صوت خویش می‌جست	دید از سر شاخ بلبل مست	۱۵۶۵
بر یاد سمن سرود می‌گفت	دل در غم گل به خار می‌سفت	
چرخ می‌بنمود عاشقانه	مجنون ز نشاط آن ترانه	
مجنون به میان وجد و حالت	مرغ از سر سوز در مقالت	
داد انده سینه را روایی	چون دید نشان آشنایی	
با غمزدگان به ناله همدست	گفت ای ز شراب عاشقی مست	۱۵۷۰
محبوبه گشای عشق بازیست	سازت که نوای جان نوازیست	
بس عشق کهن که نو شود باز	در موسم گل که نوکنی ساز	
زیرا که تو مست و من خرابم	من با تو به عشق هم شرابم	
فریاد ازین تنک شرابی!	بویی کشم و کنم خرابی	
بهر گل بیوفا چه نالی؟	چون زمزمه وفا سگالی	۱۵۷۵
در گردگل و شکوفه گشتی	چندین که بهر چمن گذشتی	
دیدی سمنی و ارغوانی	گر چون گل من، به بوستانی	
که بر دل و گه به دیده سایم	گو تا به تبرکش ربایم	

۱۵۶۵ - ۳ و ۴ و ۶ و ۸: بلبل ۱۰: در حسته ۲ و ۷: در خسته (۷: خسته) صوت خویش می‌خست ۶۰: در

جستن صوت خویش می‌جست ۸۰: در جستن

۱۵۶۶ - ۶: درد دل گل بخار می‌سفت ۱۰: (در غم گل) در برغم ۶۰: (بر یاد) با باد

۱۵۷۰ - ۱۵۶۷ - ۶ - ۱۵۶۸ و ۱۵۶۷ و ۱۵۷۰ و ۱۵۶۹

۱۵۶۹ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: حذف شده ۶۰: دواپی

۱۵۷۱ - ۶: سازی که نوای جان طرازیست ۱۰: (نوازیست) طرازیست

۱۵۷۲ - ۳ و ۴ و ۵: (نوکنی) می‌کنی ۸۰: توکنی ۹۰: می‌کشی ۱۰ و ۶: (نو شود باز) گردد آغاز

۱۵۷۳ - ۷: (زیرا) زانرو

۱۵۷۳ و ۱۵۷۴ - ۶: ۱۵۷۳ و ۱۵۷۴

۱۵۷۴ - ۶: بومی

۱۵۷۵ - ۲: (زمزمه) من ز پی

چون سرو من آید اندرین باغ	تا در دل لاله نو کند داغ
۱۵۸۰ گویی ز زبان من دعایش	بوسی به هزار عذر پایش
و آنگه به عبارتی که دانی	این قصه به گوش او رسانی
کای دعوی مهر کرده با من	و آنگه ز وفا کشیده دامن
دور از تو ز من نمانده جز پوست	دوری و نعوذ بالله از دوست؟
بر بوی گل آمدم درین گشت	ورنه چه کم است خار در دشت
۱۵۸۵ گلزار که بسی رخ تو بینم	آن به که به کنج غم نشینم
روزی که درین چمن نهی پای	بر نطع شکوفه خوش کنی جای
در هر طرفی به تازه رویی	پوشیده نشان من بجویی
هر خار که خون ناب دارد	سیخش ز دلم کسباب دارد
لاله که به دل گره شدش دود	از آه من است آتش آلود
۱۵۹۰ نرگس که ز قطره بست گوهر	از درد من است چشم او تر
ازرق که بنفشه را به دوش است	از ماتم من کبود پوش است
رخسار سمن که زردسان است	از گونه زرد من نشان است

۱۵۷۹ - ۶: حذف شده ۱۰۰: (در) بر

۱۵۸۱ - ۳ و ۴ و ۵: آنگه

۱۵۸۲ - ۷: کا

۱۵۸۳ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: دور از تو نمانده ام بجز پوست ۷۰: نماند ۲۰: نعوذ و بالله ۹ و ۳ و ۴ و ۵:

(از دوست) ایدوست

۱۵۸۴ - ۲: آمدی ۳ و ۴ و ۵: بدین ۱۰: دشت ۳ و ۴: ورنی ۷۰: وزهر

۱۵۸۵ - ۲: (گلزار) گل باز ۶۰: هر باغ

۱۵۸۶ - ۸: حذف شده ۳۰: برین

۱۵۸۷ - ۶: (در) وز

۱۵۸۸ - ۲: بدلم

۱۵۸۹ - ۳: شدش گره

۱۵۹۰ - ۹: (درد) دست

۱۵۹۲ - ۱۵۹۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: ۱۵۹۱ و ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲

از من به تو در بیان رازست	سوسن که چنان زبان درازست
آن هم جگر من است در پوست	و آن غنچه که خون در او به صد بوست
از اشک من است روی شسته	۱۵۹۵ هر سبزه که گرد آب رسته
در چشمه نشان خون دهد آب	هر جا که ازین دو چشم بیخواب
رنجه مشوی ز بسوی خونم	دامن مکشی ز جوی خونم
افسوس که بی تو بینم افسوس!	زین سان، چمنی چو پَر طاووس
چون جلوه کبک بنگرد زاغ؟	چه سود خرامش تو در باغ
بلبل به نشاط و بازی خویش	۱۶۰۰ او در سخن از درونۀ ریش
پیغام پذیر، بیخبر بود	پیغام رسان، به گریه تر بود
بلبل به چمن نظاره می کرد	مجنون دل از آه پاره می کرد
او با دل خود ترانه می گفت	مجنون ز وفا فسانه می گفت
او زمزمه ای به ذوق می زد	مجنون نفسی ز شوق می زد
او نیز، به اتفاق می خواند	۱۶۰۵ مجنون غزل فراق می خواند
او با گل و لاله عشق می باخت	مجنون ز سرشک لاله می ساخت

۱۵۹۳ - ۳ و ۵ و ۶ و ۷: در میان ۴۰: در میانه

۱۵۹۴ - ۱ و ۴ و ۵: توست ۲۰: توست ۷۰: توست ۳۰ و ۶: پوست ۴۰: وان

۱۵۹۵ - ۴: (اشک) رشک ۵۰: درد

۱۵۹۶ - ۶: از آن ۳ و ۴ و ۵: در چشم ۱۰ و ۹: (چشمه) چشم ۹۰: (چشم) جسم

۱۵۹۷ - ۱۰ و ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: نکشی - نشوی ۹۰: (رنجه) زنجه

۱۵۹۸ - ۱: (بیتو بینم) هست بی تو ۱۰: بی تویم

۱۵۹۹ - ۱: سگردد ۱۰ و ۹ و ۲ و ۴ و ۵: ننگرد

۱۶۰۰ - ۳ و ۴ و ۵: (و بازی) بازی ۷۰: بازی ۶۰: و نعره ۱۰ و ۸: نعره

۱۶۰۳ و ۱۶۰۲ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: ۱۶۰۲ و ۱۶۰۳

۱۶۰۳ - ۳: (ز وفا) زفا

۱۶۰۴ - ۱ و ۶: بذوق - بشوق ۷۰: ز ذوق

۱۶۰۵ - ۳: غزلی

۱۶۰۶ - ۶: سرشک

چون دید که گفته ناصواب است
 نالید دمی ز بخت ناشاد
 دامن ز گل پیاده پرداخت
 ۱۶۱۰ در کوه شد و به تیغ بر شد
 باز آن ددگان که صف شکستند
 از آب دو دیده بی‌مدارا
 می‌ریخت ز دیده سیل اندوه
 بی‌سنگ ز دوری دل تنگ
 گویی که ز رنگ چهره زرد
 ۱۶۱۵ گنجینه دل متاع درد است
 قاصد نه میانجی جواب است
 وز سایه سرو، جست چون باد
 بر خار پیاده رخس می‌تاخت
 پیکان فراق را سپر شد
 گردش چو سپهر، حلقه بستند
 می‌داد گهر به سنگ خارا
 چون ابر بهار بر سر کوه
 می‌سود فتاده روی بر سنگ
 بر سنگ عیار زر همی کرد
 پیرایه عشق روی زرد است.

۱۶۰۷ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: بمیانچی ۷۰: بمیانچی

۱۶۰۸ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (وز) در ۷۰: حذف شده

۱۶۰۹ - ۶: دامن بگل و پیاده می‌تاخت ۱۰: دامن بگل و ساده می‌یافت ... می‌باخت ۵۰: بر خار پیاده عشق

می‌باخت ۱۰: پیاده ۳ و ۴: (رخس می‌تاخت) عشق می‌باخت ۶۰: می‌باخت

۱۶۱۰ - ۳ و ۴ و ۵: بر کوه

۱۶۱۱ - ۴ و ۵: دو کمان

۱۶۱۲ و ۱۶۱۳ - ۵: ۱۶۱۲ و ۱۶۱۳

۱۶۱۲ - ۳: حذف شده ۴ و ۵ و ۷: وز آب ۸۰: او ز آب

۱۶۱۳ و ۱۶۱۴ - ۸: ۱۶۱۳ و ۱۶۱۴

۱۶۱۴ - ۳: می‌بود ۹ و ۴ و ۵: میبود فتاده روی در سنگ

دل دادن مجنون سگی را که در کوی دلدار دیده بود

و بازوی خود را طوق گردن او ساختن و تن استخوان شده را

گزند دهان و مزد دندان او کردن و به زبان چربش نواختن

یکروز به گاه نیمروزان	کانجم شد از آفتاب سوزان
گردون ز حرارت تموزی	در سایه خزان به پشت کوزی
آتش زده گشت کوه و کان هم	تفسیده زمین و آسمان هم
جایی نه که دیده را برد خواب	ابری نه که تشنه را دهد آب
مرغان چمن خزیده در شاخ	در رفته خزندگان به سوراخ
خورشید چنانچ تیزی اوست	بگشاد چو مار از آدمی پوست
در حوضه خشک از آتش و تاب	صد پاره شده زمین بی آب

عنوان - ۳: ... گزند دندان او کردن و ... ۴۰: ... شده را مزد دهان و گزند دندان او کردن ... ۵۰: ...
 شده را گزند دهان و مزد دندان و زبان خویش نواختن ۶۰: حذف شده ۷۰: ... سگی را روزی در
 کوی ... و مزد دندان ۸۰: ... دلدار بود ... شده را گزیده دهان ... ۹۰: ... به زبان خویش نواختن
 ۱۰۰: تواضع نمودن مجنون با سگی که روزی از کوی لیلی گذشته بود

۱۶۱۷ - ۵: (شد از) شده ۶۰ و ۸: شده ز

۱۶۱۸ - ۴: ز حرارتی ۳۰: (پشت کوزی) ز نقش توزی ۴۰ و ۵: ز نفس سوزی (۵: توزی) ۶۰: بسینه
 سوزی ۹۰: خزان به پشت کوزی ۱۰۰: خزان به پشت سوزی

۱۶۱۹ - ۱ و ۲ و ۶ و ۷: گشته ۳۰: (کوه) دشت

۱۶۲۰ - ۴ و ۵: که نه ۶۰: که نه دیده را بود ۱۰ و ۲: (برد) بود ۵۰: ابری که ز دشته را ۶۰: که نه
 ۹: (دهد) برد

۱۶۲۱ - ۵: (مرغان) مرغان چو ۳۰ و ۶: خزندگان ۵۰: چرندگان

۱۶۲۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: چنانکه ۴۰: (مار از) بارز ۹ و ۳ و ۵ و ۸: ز

۱۶۲۳ - ۳ و ۴ و ۵: ز ۶۰ و ۷: (و) حذف شده

در دشت، سرابهای کین توز
 ۱۶۲۵ مرغابی از آرزوی آبی
 ریگ از بط پخته در کرانی
 از گرمی ریگهای گردان
 هر کس به چنین هوای ناخوش
 مجنون به کنار هر سواد
 ۱۶۳۰ افروخته روی و تن به خون غرق
 بالاش ز غم دو تاه گشته
 هر جا که رسید کرد زاری
 هر سو که شنید بانگ رودی
 مستانه به رقص پای بفشرد
 ۱۶۳۵ گاهی ز سلب درید پیوند
 آمد قدری چو در سرش هوش
 چون وعدهٔ سفلگان جگرسوز
 خون خورده به گرد هر سرابی
 چون تابه به روز میهمانی
 پر آبله پای ره نوردان
 در حجرهٔ سرد کرده جا خوش
 گردنده بسان گردبادی
 در آتش و آب مانده چون برق
 رُخساره ز تف سیاه گشته
 بگریست چو ابر نوبهاری
 یا خاست ز گوشه‌ای سرودی
 گه زنده شد و گهی فرو مُرد
 گه پوست ز تن به گاز برکند
 گشت از همه حالتش فراموش

۱۶۲۴ - ۶: در دست ۳۰: سرابهای ۵۰: سرابهای

۱۶۲۵ - ۹ و ۳ و ۴: ز

۱۶۲۶ - ۵: ریک از بط خسته در خرائی ۷۰: روز

۱۶۲۷ - ۵: رنگهای گردون ۳۰ و ۴: گردون

۱۶۲۸ - ۴ و ۵: حذف شده ۸۰: باخوش

۱۶۲۹ - ۶ و ۸: (گردنده) می گشت

۱۶۳۱ و ۱۶۳۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: ۱۶۳۰ و ۱۶۳۱

۱۶۳۰ - ۷: ۱۰: (بخون) نحوی ۱۰۰: (چون برق) با فرق

۱۶۳۳ - ۶ و ۷: (سو) جا ۶۰ تا ۱۰۰ و ۴ و ۵: خواست

۱۶۳۶ و ۱۶۳۵ و ۱۶۳۴ - ۶: ۱۶۳۴ و ۱۶۳۶ و ۱۶۳۵

۱۶۳۴ - ۲ و ۶: (فرو) همی ۱۰۰: گه زنده همی شد و گهی مرد

۱۶۳۵ - ۷: کار سبب دریده پیوند ۸۰: (ز تن بگاز) تن فگار ۹ و ۳ و ۷: بکار ۵۰: بکار ۲۰ و ۶:

می کند ۱۰: بکار

۱۶۳۶ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: بر سرش ۱۰ و ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (از) آن

با این صفت رمیده خویان	ناگه به قبیله رفت پویان
می گشت چو بیخودان به هر سوی	خونابه روان ز دیده چون جوی
دید از طرف گذر به سویی	غلطیده سگی به کنج کویی
۱۶۴۰ خارش زده و خراش خورده	وز پهلوی خود تراش خورده
در گرد سرش چو فرق نقاب	وز سلخ تنش چو میش قصاب
بگذاشته صلح و جنگ را پی	نه خشم و نه عفو مانده در وی
خم یافته در تهی گهش راه	گشته شکمش همه تهی گاه
از دم دهانش فراز مانده	دندانش ز خنده باز مانده
۱۶۴۵ سر تا قدمش جراحت و ریش	شویان به زبان جراحت خویش
بی لقمه گلوی لقمه خوارش	لیسیدن دست و پای کارش
مجنون چو به حال او نظر کرد	در پیش دوید و دیده ترک کرد
پیچید به گردنش به صد ذوق	و افکند ز زر به گردنش طوق
بگرفت به رفق در کنارش	می شست به گریه های زارش

۱۶۳۷ - ۶: جویان

۱۶۳۸ - ۲: (بیخودان) بیخودی ۳ و ۴ و ۵ و ۶: بیدلان ۱ و ۲: زهر ۷ و ۸: سو ۷ و ۹: جو

۱۶۳۹ - ۵: (دید از طرف) از هر طرفی ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: از طرفی ۴ و ۵: غلطید ۱ و ۲: (بکنج) ب خاک

۱۶۴۰ - ۵: (خورده) کرده ۸ و ۹: از پهلوی خود تراش کرده ۳ و ۴: کرده

۱۶۴۱ - ۵: (فرق) کرد ۲: (وز سلخ) در رنج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶: (وز) در ۵: میش و قصاب

۱۶۴۲ - ۳: (صلح) خشم ۶: جنگ و صلح ۱ و ۲: نی خشم ۱ و ۲: (پی) تاب

۱۶۴۳ - ۲: غم

۱۶۴۴ - ۳: هنش ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: بخنده

۱۶۴۵ - ۱ و ۲: (و) حذف شده ۵ و ۶: (شویان) شوید

۱۶۴۶ - ۳: خارش

۱۶۴۷ - ۳: بکار او

۱۶۴۸ - ۵: و افکند ۸ و ۹: و افکند ۷ و ۸: بگردنش ز زر

۱۶۴۹ - ۳: بوفق بر کنارش ۴ و ۵: بوفق

۱۶۵۰ جایش ز کلوخ و خار می‌رفت	وز پای و سرش غبار می‌رفت
دامن به تهش فکنده در خاک	می‌کرد به آستین سرش پاک
گه پیش رخس، به گریه نالید	گه در کف پاش، دیده مالید
گاهیش به مهر گشت دایه	گاهیش به دست کرد سایه
بوسید سرش به رفق و آزر	خارید برش به ناخن نرم
گفت ای گِلَت از وفا سرشته	نقشت فلک از نوا نوشته
هم‌نان کسان حلال خورده	هم خورده خود حلال کرده
کرده ز ره حلال خواری	با منعم خویش حق‌گذاری
جانَت ز حلال خوارگی مست	و آسودگیت حرام پیوست
میلی نه به خفتن از شتابت	بیداری عین، عین خوابت
۱۶۶۰ پیکار پذیرِ پاسبانان	بیدار گُن خراسبانان
ایمن ز تو پاسبان به هر سوی	معزول ز تو عسس به هر کوی
از سایه تو رمیده نقاب	چون سایه که او رمد ز مهتاب
شب روز، دمت به پویه معذور	چون دیو ز حلقه فسون دور

۱۶۵۰ - ۶: (کلوخ و) کلوی ۷۰: پا ۵۰: پای سرش

۱۶۵۱ - ۲: حذف شده ۳۰ و ۴ و ۶ و ۷: فکند ۸۰: فگند ۶۰: سرش باستین

۱۶۵۲ - ۱۰: (گه) گر

۱۶۵۳ - ۶: گه بر سر او فکند سایه ۴۰: بدشت

۱۶۵۴ - ۳: بوق و آزدَم ۴۰ و ۵: بوق ۷۰: تنش

۱۶۵۵ - ۷: ای دلت ۱۰ و ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸: (نوا) وفا ۹۰: (نقشت) نعشت

۱۶۵۶ - ۴: (کسان) سگان ۷۰: کرده

۱۶۵۸ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: بحلال ۶۰: (و) حذف شده

۱۶۵۹ - ۶: میلت

۱۶۶۰ - ۳ و ۵: بیکارترین ۴۰: بیکازترین ۶۰: بیدارترین ۷۰: پرکارترین ۳۰: جراسبانان ۴۰: حراس

بانان ۶۰: جای دو مصراع عوض شده

۱۶۶۱ - ۵: و ایمن ز تو پاسبان بهر سو ۳ و ۴ و ۷: سو ۳ و ۴ و ۵ و ۷: کو

۱۶۶۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: حذف شده ۶۰: که آورد بمهتاب ۲ و ۸: وارمد

۱۶۶۳ - ۲: شب و روز تو شد ز پویه معذور ۱۰ و ۶ و ۸: شب رو که ز دست تو بمعذور (۸: تست معذور)

۳۰: (معذور) معزول

دزدی که شد از دهانت خسته	الّا به گزند جان نرسته
۱۶۶۵ از خواستن شب سیاهت	میمون شده خواب صبحگاهت
در کھف وفا چو راه بُرده	نغنوده به چشم، اگر نمرده
در صحبت صدق گشته تابع	گسه سابع بوده گاه رابع
صدر و ضه خوش به زیر پایت	در روضه گه بهشت جایت!
ورگشته شبان گوسپندان	از گرگ ربوده مزد دندان
۱۶۷۰ از سرکشی تو در جوانی	سگبان تو کرده شیربانی
تو پیش، جوان و مست بوده	وز شیر و پلنگ جان ربوده
معشوقه خسروان به نخچیر	وافکنده به دوش زلف زنجیر
بوده همه وقت، گردنت پر	از طوق زر و علاقه دُر
از تگ زدنت به دست زوری	هر گنبد تو به پشت گوری
۱۶۷۵ آهوک از او جگر خورد شیر	تو بی جگرش فکنده در زیر
بر تخته پشت هر شکاری	تعلیم گرفته روزگاری

۱۶۶۴ - ۵: شد دزد که از زیانت خسته

۱۶۶۵ - ۱۰ و ۴ و ۵ و ۶: خواستن

۱۶۶۶ - ۷: حذف شده ۱۰: (کھف) کوی ۳۰: در زیر - برده - کلمه - جسته - علاوه شده ۱۰: نغنوده ۳۰ و

۴ و ۵: نغنوده ۶۰: نغنوده بچشم اگر غنوده ۸۰: بمرده

۱۶۶۷ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: گه رابع بوده گاه سابع

۱۶۶۸ - ۲: روضه که ۱۰ و ۳ و ۴: روضه گهی ۸۰: روضه گه

۱۶۶۹ - ۷: (گشته) بوده ۹۰: (مرد) خورد

۱۶۷۰ - ۲: (تو) بتو ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: پاسبانی

۱۶۷۱ - ۱ و ۲ و ۸: (پیش) شیر ۷۰: ترو ۳۰ و ۴ و ۶ و ۷: از

۱۶۷۲ - ۶: بر دوش گرفته زلف زنجیر

۱۶۷۳ - ۱۰ و ۶: (بوده) کرده

۱۶۷۴ - ۲: (از) آن ۳۰ و ۶: بدشت ۸۰: بدشت روزی ۸۰: یوزی

۱۶۷۵ - ۷: خورد جگر ۱۰: سیر ۷۰: (بی) از

۱۶۷۶ - ۳: (گرفته) دو دفعه نوشته شده و یکی قلم زده شده است

عالم شده در فن دد و دام	ز آن کرده خرد معلمت نام
صد خون ز لبت چکیده بر خاک	وز لوٹ خیانتت دهن پاک
و امروز که باز ماندی از کار	خواری همه را، مرا نئی خوار
۱۶۸۰ گر تو سگی از سرشت دوران	اینک سگ تو منم، به صد جان
کو سلسله تو تا ز یاری	در گردن خود کشم به زاری؟
باری، بزنم به مهر و پیوند	با تو به موافقت دمی چند
هر چند شکار کار من نیست	کس در هوس شکار من نیست
آنک از سگ کو شکار جوید	گویی که ز مُرده کار جوید
۱۶۸۵ لنگی که به تگ دوانیش تیز	در اوّل تگ، بماند از خیز
جوله چه برد تنسته را نام	این جمله تن است و آن همه گام
پای تو که گشت بر در یار	بر چشم منش سزاست رفتار
پشت تو که سودش آن کف پاک	حیف است و هزار حیف در خاک!

۱۶۷۷ - ۶: زان زو کرده معلمت نام ۸۰: کرد

۱۶۷۸ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۶: صد خوی ۲۰ و ۸: در خاک ۱۰: (لوٹ) گوشت ۸۰: جنایتت

۱۶۷۹ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: (و) حذف شده

۱۶۸۱ - ۲: (ز یاری) بیاری ۶۰: براری ۶۰: در گردن جان کنم نثاری ۱۰: در گردن جان کنم به یاری

۱۶۸۲ - ۶: آرم بطریق مهر و پیوند ۵۰: بزم ۷۰: بموقت

۱۶۸۳ - ۶: (هوس) طلب

۱۶۸۴ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: آن کز ۶۰: آن کز سگ او ۱۰: (کو) او

۱۶۸۵ - ۵: حذف شده ۳۰ و ۴: لیکن بتک از دوانیش تیز ۱۰ و ۶: کبکی که

۱۶۸۶ - ۱۰ و ۹ و ۶ و ۷: حذف شده ۳۰ و ۴ و ۵: حوله (۴ و ۵: جوله) که بود ۲۰: (تنسته) تننده ۵۰: وان

جمله بتست در همه کام ۴۰: جمله تست ۲۰: (تنست) نشست ۳۰: تکست ۸۰: زان همه

۱۶۸۷ - ۱۰ و ۶: (گشت) رفت ۵۰: منست ۱۰: (منش) منت

۱۶۸۸ - ۶: سود ۳۰ و ۴ و ۵: (آن) از ۷۰: حیفست هزار حیف بر خاک ۶ و ۸: بر خاک ۹ و ۲ و ۳ و ۴:

(و) حذف شده

چشمت که بر آن ستانه سودست
 ۱۶۹۰ از حسرت آنکه چشم آن ماه
 خواهم که شکافم این دل تنگ
 خاکت به مژه فشانم از پای
 هستیم من و تو هر دو شبگرد
 دل نیست که از ره صوابی
 ۱۶۹۵ دارم جسدی، گسسته جانی
 چون باز گذر کنی در آن کوی
 هر گه جگریت بخشید آن یار
 هر خس که بر او گدازد گامی
 هر جا که نهاد پای روشن
 ۱۷۰۰ خواند چو تو را درون دهلیز
 زنجیر خودت نهد چو بر دوش
 روزی اگر آن بُت پریچهر
 آگه کنیش ز مهر جانم

بر روی زمین چرا غنودست؟
 دیدست به جانب تو گهگاه
 در وی کشمت، چو لعل در سنگ
 در دیده کشم که هست از آن جای
 لیکن، تو به ناله و من از درد
 در خدمت تو کشم کبابی
 گر دل کشتد به استخوانی.
 بر خاک درش نهی ز من روی
 یادی بکنی از این جگرخوار
 از من برسانیش سلامی
 بسیار ببوسی از لب من
 یادش دهی از سگ دگر، نیز
 از گردن من مکن فراموش
 دستی به سر تو ساید از مهر
 وین قصه بگویی از زبانم

۱۶۸۹ - ۳: دران ۷۰: بر آستانه سوده ۸۰: سوده است ۷۰: غنوده ۸۰: غنوده است

۱۶۹۰ - ۸: دیده است

۱۶۹۱ - ۵: شکاف

۱۶۹۳ - ۷: اما

۱۶۹۵ - ۴: جسد ۶۰: جسد شکسته

۱۶۹۶ - ۱۰ و ۶: کنی گذر بآن - رهش (۱۰: درش) ز من نهی روی

۱۶۹۷ - ۶: هر جا جگر ت به بخشد آن مار ۲۰ و ۶: کنی (۶: بکن) از من ۷۰: بکنی ۵۰: از آن ۱۰۰: هر جا

... یادی بکن

۱۶۹۸ - ۳: بره ۶۰ و ۸: بران گذار (۸: کشاد) ۲۰: گزارد ۴۰: گذار

۱۶۹۹ - ۱۰ و ۶ و ۷: (بسیار) زنهار ۹۰: (ببوسی) پیرسی

۱۷۰۰ - ۱۰: (سگ) سگی

۱۷۰۱ - ۱۰ و ۲ و ۶ و ۸: (خودت) زرت

۱۷۰۳ - ۲: این

کای آهوی ناوک افکن مست	یک تیر تو و ز آهوان شست
۱۷۰۵ از تیر نو جان آدمیزاد	روزن شدن همچو دام صیاد
آن کز پی صید تو زند گام	خود را فکند به حلقه دام
هر کز پی تو شود کمانگیر	بر سینه خویشتن زند تیر
تا طره به خون دلیر کردی	از غمزه شکار شیر کردی
چشم سیهت که بی نظیرست	آهوی سیاه شیر گیرست
۱۷۰۵ تو شیر کشی به هر شکاری	مردم ز سگان کیست؟ باری!
بگذار که چون سگان نهانی	باشم به درت به پاسبانی
دم لا به کنم بر آستان	نالَم به وسیلی سگانت
با آنک بود فغان من زار	آنجا که تویی تو را چه آزار؟
مهتاب که نور پاک دارد	از بانگ سگان چه باک دارد؟
۱۷۱۵ هر چند که دارم از عدد بیش	داغ سگی تو بر دل ریش
هم می طلبم فراغ دیگر	دل می کشدم به داغ دیگر
گیرم نه به مردمی سلیم	آخر به درت سگ قدیم

۱۷۰۴ - ۳: کان ۱۰ و ۶: نافه ۵۰: (مست) چشم ۵۰: یک تیر ز آهوان آن خشم ۹۰ و ۲: (تو و) ز تو و

۳۰ و ۴: ز تو

۱۷۰۶ - ۷: حذف شده

۱۷۰۷ - ۷: (کز) کس ۸۰: کاز

۱۷۰۸ - ۷: حذف شده

۱۷۰۹ - ۷: (بی نظیرست) شیرگیرست - بی نظیرست

۱۷۱۰ - ۱۰ و ۶: ۸: (مردم) مجنون ۳۰ و ۴: ۵: (سگان) شکار ۷۰: شمار

۱۷۱۱ - ۵: بگزار

۱۷۱۲ - ۶: کنان ۴۰: آسمانت ۱۰: تالم ۶ و ۷: ۸: مالم بوسیله (۷: به طفیلی) ۲۰: بر سیلی ۳ و ۴ و ۵:

بطفیلی ۹۰: نالم به طفیلی

۱۷۱۳ - ۷: (فغان) مقال ۷۰: زانجا که ۹۰: با آنک

۱۷۱۴ - ۶: سگی

۱۷۱۵ - ۳ و ۴: خویش

۱۷۱۷ - ۱۰ و ۶: (بمردمی) ز بهر دل ۱۰ و ۶: سگی ۱۰: (قدیم) مقیم

گر نیست چنانم ارجمندی کم ز آنک ز نعمت حضورم
 ۱۷۲۰ من خود ز حیات خود بگویم
 کز زلف خودم قلاده بندی سیراب نظر کنی ز دورم
 دیگر تو چه می زنی به چویم؟
 در خانه گزم نمی گذاری باری، ز درم مران به خواری
 و رلقمه نمی دهی به چنگم باری، مزین از کرشمه سنگم

□

زین سان، شغبی به کار می کرد دیوانگی آشکار می کرد
 او بر سر این فسانه درد و انبوه به گرد او زن و مرد*
 ۱۷۲۵ هر کس به نظاره ای چنان زار مانده به تحیر اندر آن کار
 نادان ز سر کرشمه خندان در گریه زار، دردمندان
 بی غم که دلش گره نبندد از گریه پر غمان بخندد

۱۷۱۸ - ۵: هست ۳۰: (کز زلف) کر لطف

۱۷۱۹ - ۱: ز رویم

۱۷۲۰ - ۱: ز حیوة ۳۰: (بگویم) چه گویم ۴ و ۵ و ۷: بگویم ۶ و ۸: (دیگر) آخر ۳ و ۴ و ۵: برویم ۷۰:

بجویم ۹۰: بگویم - بجویم

۱۷۲۱ - ۵: (خانه) خاک

۱۷۲۲ - ۷: گر لقمه ۳ و ۴: طعمه ۵۰: طعنه ۲۰: (کرشمه سنگم) کرم بسنگم

۱۷۲۴ - ۲: (فسانه) فسانه از ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: وانبه (۵: انبه) شده گرد ۹۰: وانبه شده گرد او زن و مرد

۱۰۰: فسانه و درد

۱۷۲۷ - ۱۷۲۵ - ۶: حذف شده

۱۷۲۶ و ۱۷۲۵ - ۹ و ۴ و ۵ و ۷: ۱۷۲۵ و ۱۷۲۶ * ۳: بجای ابیات شماره ۱۷۲۷ و ۱۷۲۶ و ۱۷۲۵ و ۱۷۲۴

بیت های شماره ۱۷۲۶ و ۱۷۲۴ قرار گرفته و پس از افزودن:

تو فارغ و دل بسی فغان زد بر ماه طپانچه چون توان زد

آسوده که با فراغ دل زیست او کی داند که بسوز من چیست

بیت های شماره ۱۷۲۷ و ۱۷۲۵ نوشته شده است

۱۷۲۵ - ۵: (چنان) دران ۳۰: (اندران) از چنین ۴ و ۵: از چنان ۱۰۰: (تحیر) متحیر

۱۷۲۸ و ۱۷۲۷ - ۸: ۱۸۲۷ و ۱۸۲۸

۱۷۲۶ - ۱۰: حذف شده

۱۷۲۷ - ۳ و ۴: نخندد ۱۰۰: (پر غمان) بی غمان

آن را که نه سینه داغ باشد داغ دگرانش لاغ باشد
 در یخ چوکس آتشی فروزد گرید به گداز اگر نسوزد
 از یخ بترست سینه سرد کز گریه کس نباشدش درد
 آن کو دل غیر دید ناخوش آتش زنش ار نگیرد آتش
 از گِل بود ار چراغ خانه آتش زنیش زند زبانه
 گل بهتر از آن دل گل اندود کز شعله کس نباشدش دود
 آن سوخته پیر دوزخ آشام خوش گفت که «سوخته به از خام»
 حاصل، به چنان نظاره گاهی مجنون شکسته می زد آهی
 پرسید یکیش از آن میانه کای کرده ز عافیت کرانه
 این سگ سگ کیست اندرین گرد وین غم غم کیست با چنین درد؟
 خون بهر که می خوری بدین سان وز بهر که می گئی چنین جان؟
 سگ را چه خبر که کام تو چیست یا نیک و بد پیام تو چیست؟

۱۷۲۸ - ۳: (نه سینه) ز سینه ۵۰ و ۶: بسینه ۸۰: بدل نه ۶۰: دگریش

۱۷۲۹ - ۵: (کس) گر ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵: گیرد بگداز (۴: بگذار) اگر بسوزد ۷۰: (گرید) اید ۸۰: گر ۶۰:

بسورد

۱۷۳۰ - ۳ و ۴ و ۵: حذف شده ۲۰: پنبه

۱۷۳۱ - ۱۷۳۴ - ۶: ۱۷۳۳ و (حذف شده) ۱۷۳۱ و ۱۷۳۲

۱۷۳۱ - ۳ و ۴ و ۵: آن کز (۴: کر) دل غیب (۵: عیب) دید ناخوش ۸۰: دیده ۳ و ۴ و ۵: (زنش ار) زن اگر ۰

۶: زنیش ۸۰: بگیرد

۱۷۳۲ - ۸: آن گل بود از ۱ و ۳: (ار) از ۵۰: این ۱۰۰: حذف شده

۱۷۳۳ - ۲: حذف شده ۶۰: (دل) پی ۵۰: (دل گل) گل پر ۶۰: (شعله) گریه ۴۰: (کس) دل

۱۷۳۴ - ۹: بعد از ۱۷۳۱ آمده است

۱۷۳۶ - ۱۰ و ۶: یکی ۸۰: زان

۱۷۳۷ - ۹ و ۴ و ۵: آن ۳ و ۶: آن سگ سگ کیست اندران (۶: اندرین) درد ۱۰ و ۶: چیست

۱۷۴۰ - ۱۷۳۸ - ۳: حذف شده

۱۷۳۸ - ۶: (خون) غم ۴۰ و ۵ و ۶: از

۱۷۳۹ - ۴: با نیک و ز بد ۶۰: با نیک و بدش ۸۰: با نیک و به بد ۴۰: با ۵۰: وز

۱۷۴۰	اورا چوز عقل نیست تمکین	تعظیم ویت چراست چندین؟
	دیوانه به درد پاسخش داد	کای از غم من دل تو آزاد
	طعم چه زنی به سگ پرستی؟	من نیز سگم ز روی هستی
	مرده ز غمی که کم ندارد	سگ بهتر از او که غم ندارد
	ور نیز به پای سگ زخم بوس	ز آن پای خورم نه زین لب افسوس
۱۷۴۵	کین پا که به شهر و کوی گشته ست	پیش در یار من گذشته ست
	رویش به کوی آن پری کیش	دیدم گذران به دیده خویش
	تعظیم ویم نه از پی اوست	کش دوست گرفتم از پی دوست
	مهمان چو سگ آیدم ازین کو	آهو طلبم بود ز آهو
	از یار چو بهره خار باشد	با بوی گلم چه کار باشد؟
۱۷۵۰	نالید، بدین ترانه لختی	شورید بسان شوربختی
	پس گریه کنان ز جای برخاست	می رفت و ندید در چپ و راست
	بر کوه شد و نفیر می زد	وز دل به ستاره تیر می زد

۱۷۴۰ - ۴: (ویت) دلت ۱۰: (چراست) مدار

۱۷۴۱ - ۵: کای از دل تو غم من آزاد ۶: کای از غم تو دل من آزاد

۱۷۴۲ - ۴: مستی

۱۷۴۳ - ۱۰ و ۶: حذف شده ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: مردم ۴ و ۷: (وکه) آنک ۵: (غم) کم

۱۷۴۴ - ۱۰ و ۶ و ۸: اگر من تو پای ۷: (پای) لب ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: (خورم) بود

۱۷۴۵ - ۷: گشته ۸: گشته است ۷: گذشته ۸: گذشته است

۱۷۴۶ و ۱۷۴۷ - ۹: ۱۷۴۶ و ۱۷۴۷

۱۷۴۶ - ۵: دیدم کز آن

۱۷۴۷ - ۱: از بی دوست

۱۷۴۸ - ۳: حذف شده ۴ و ۵: مهمان سگان آهوان کو ۱۰ و ۶ و ۸: ازان

۱۷۴۹ - ۵: آن یار چو بهر خار باشد

۱۷۵۰ - ۳ و ۴ و ۵ و ۸: برین ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۷: شوریده بسان شوربختی ۶ و ۸: شور

۱۷۵۱ - ۱ و ۳: می رفت و ندیده ۶: میرفت بدیده از چپ و راست ۷: میرفت ندیده ۹ و ۲ و ۴ و ۵

و ۸: ندید

غنودن نرگس لیلی از بیماری

و مجنون بیخواب را در خواب دیدن و به نفس تند خویش از جای جستن
و بیرون پریدن و کمرکوه گرفتن و مجنون را بر تیغ کوه، خراشیده
و خسته دریافتن و دست سلوت بر خستگی او سودن و مَرَحِمِ راحت رسانیدن

افسانه سرای شکرین گفت	ز الماس زبان گهر چنین سفت:
کآن گوشه نشین روی بسته	بودی همه وقت، دل شکسته
چون غمزدگان به خاک خفتی	خاشاک ز خوابگه نرفتی
گاهی ز جگر نواله کردی	گه جان به عدم حواله کردی
آمیختنی نداشت با کس	مونس غمِ آشنای خود بس
پرداخته دل ز صبر و آرام	گشتی همه شب چو ماه بر بام
هنگام سحر ز بخت ناشاد	چون ابرگریستی به فریاد

هنوان - ۱: ... از جای بر جستن ... ۲۰: ... و بنقش بند خویش ... و مَرَحِمِ راحت بر
جراحت رسانیدن ۳۰: ... بر خستگی او مالیدن و ... ۴۰: غنودن نرگس لیلی از (ناخواناست) در
خواب دیدن و بنفس تند خویش از جای جستن و بیرون پریدن و کمرکوه (ناخواناست) تیغ کوه
خراشیده و خسته دریافتن و دست سلوت بر خستگی او مالیدن و ... ۵۰: ... از جای جستن ۶۰:
حذف شده ۷۰: در خواب دیدن لیلی مجنون را و رفتن بدیدن او ۸۰: ... و مجنون را به تیغ کوه ... و
دست سگون بر خستگی او ... ۹۰: ... خواب دیدن و به نقش تند و ... خراشیدن و ... مرهم را فرو
رسانیدن ۱۰۰: زاری کردن لیلی در فراق مجنون و بخواب دیدن او

۱۷۵۳ - ۱ و ۲: این شکر - چنین گهر

۱۷۵۴ - ۱۰ و ۶: (وقت) روز

۱۷۵۵ - ۵ و ۶: برفتی

گفتی چو شبش دراز گشتی	۱۷۶۰
چون سرخ گل فلک برُستی	
ناگاه، شبی ز بعد سالی	
می خورد غمی دل خرابش	
دید از نظر خیال پرورد	
کآمد به نظاره جمالش	۱۷۶۵
گه شست به خون دل سرایش	
ز الماس سرشک سینه می سفت	
می خواند قصیده های دلسوز	
ز آن ناله که زد به خواب در یار	
چون جَست ز خواب تا نشیند	۱۷۷۰
نی یار و نه آن وفا سگالی	
لختی ز طپانچه روی را کوفت	
با خود ز فراق سرگذشتی	
ناخفته ز گریه روی شستی	
بگرفت ز اندهش ملالی	
وز خوردن غم ربود خوابش	
دیوانه خویش را به صد درد	
نالید بسی ز زلف و خالش	
گاه از مژه رُفت خاک پایش	
و افسانه روزگار می گفت	
می کرد گِلِه ز بخت بد روز	
بیننده خواب گشت بیدار	
و آن دیده خویش باز بیند	
بستر تهی و کنار خالی	
خونابه ز رخ به آستین روفت	

۱۷۶۱ و ۱۷۶۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: ۱۷۶۰ و ۱۷۶۱

۱۷۶۱ - ۲: (گل فلک) گلی ز گل ۳ و ۵ و ۷: گلی ۱۰: (برستی) پرستی - (ز) به

۱۷۶۲ - ۶: ز اندوهش ۸۰: براندهش

۱۷۶۳ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: غم ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵: (وز) در ۷۰: در خودن

۱۷۶۴ - ۷: بصدور

۱۷۶۵ - ۹: (نالید) مالید

۱۷۶۶ - ۲ و ۶: (دل سرایش) دیده جایش ۳ و ۴ و ۵ و ۷: گه (۴ و ۵: گاه) از مژه روفت ۸۰: گه ۶: (گاه) از

مژه ناخواناست ۶۰: (رفت) روفت ۱۰: (گه) گر - (رفت) روفت

۱۷۶۷ - ۳: (سرشک سینه) مژه سرشک ۱۰: می رفت ۹: و افسانه ز روزگار

۱۷۶۸ - ۸: میگفت

۱۷۶۹ - ۹ و ۳ و ۴ و ۷: بریار ۵۰: بایار ۶: از یار ۲: بینند

۱۷۷۰ - ۶: ... خویش را به بیند

۱۷۷۱ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: نه یار ۷۰: نه یار نه

۱۷۷۲ - ۳ و ۴ و ۵: خونابه دل ز آستین روفت ۷۰: ز دل ۱۰: (کوفت) لوفت

آهی زد و سوخت پرده راز
در خانه، همه مزاج دانان
۱۷۷۵ ز آن بیم که خواست زهره سفتن
وز پرده برون فتادش آواز
بر بسته دهن چو بی زبانان
کس زهره نداشت پند گفتن

□

چون سبزه این کبود گلشن
خورشید به اوج رفت خندان
آن مهد نشین به جهد برخاست
بگشاد زمام را به تنندی
۱۷۸۰ می راند شتر به دشت پویان
بر «نجد» رسید و بارگی راند
چون شیب و فراز را بسی جست
دیدش چو ز بن شکسته شاخی
بر پشته کوه پشت داده
۱۷۸۵ آورده صباش بوی لیلی
او خفته و سر به خاکدانش
آراسته شد ز صبح روشن
چون نور دل نیازمندان
بر پشت جمازه محمل آراست
کآمد ز تگش صبا به کنندی
آن گم شده را به خاک جویان
لختی چپ و راست در طلب ماند
وز هر خاری چو گلبنی رست
افتاده میان سنگلاخی
بر بالش خار سر نهاده
مژگانش به خواب کرده میلی
شیران شکار، پاسبانش

۱۷۷۳ - ۱۰ و ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: فتاد ۱۰۰ (آهی) پیکان

۱۷۷۴ - ۳: همی ۷۰: دهان

۱۷۷۵ - ۷: حذف شده ۵۰: زهر

۱۷۷۶ - ۳ و ۴ و ۵: سبزه ازین ۶۰: سبزه ۳ و ۴ و ۵: چو صبح ۱۰ و ۶ و ۸: بصبح

۱۷۷۸ - ۲: (بجهد) ز مهد ۶۰: ز جای ۴ و ۵: برخواست

۱۷۷۹ - ۶: جای دو مصراع عوض شده ۵۰: کاندنر نکش ۹۰: (ز تگش) به تکش

۱۷۸۰ - ۲: (میراندشتر) میراند بکوه و ۶۰: ز انجا آمد ۷۰: وان گم شده را بدشت جویان

۱۷۸۱ و ۱۷۸۲ - ۸: ۱۷۸۱ و ۱۷۸۲

۱۷۸۲ - ۳: در هر خارکی ۹ و ۴ و ۵: (وز) در

۱۷۸۳ - ۲: (چو) حذف شده ۳۰: (چو ز بن) چو ز تن ۴۰: چو بدین ۵۰: چو تنی ۶۰: چو به بنی

۸۰: به بن

۱۷۸۴ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: خاره

۱۷۸۶ - ۱۰ و ۶ و ۸: و گرداو ددانش ۳۰: شیران و شکار ۴ و ۵ و ۷: (شکار) و شغال

از بوی ددان صید فرسای از کار بشد جمازه را پای
 آن تشنه جگر ز جان خود سیر آمد سبک از جمازه در زیر
 اندیشه نکرد از آن دد و دام در خوابگه رفیق زد گام
 ۱۷۹۰ با عشق چو صدق بود همدست هر یک ز ددان به جانبی جست
 او پهلوی یار خویشان رفت جان جلوه‌کنان به سوی تن رفت
 افشاند غبارش از تن ریش بنهاد سرش به زانوی خویش
 از گریه زار در مکنون می‌ریخت، ولی به روی مجنون
 آن چشم که راه خواب می‌زد بر عاشق خفته آب می‌زد
 ۱۷۹۵ یعنی که ز گریه گهریار زد بر رخس آب و کرد بیدار
 باران چو نشاند سبزه را گرد از خواب درآمد آن گل زرد
 مجنون که ز خواب دیده بگشاد چشمش به جمال لیلی افتاد
 از جانش برآمد آتشین جوش زد نعره و باز گشت بیهوش
 چون سکه میزبان دگر گشت مهمان عزیز نیز، درگشت

۱۷۸۷ - ۳ و ۴ و ۵: از بیم ۶: بر بوی ۷۰: فرسا ۳ و ۴ و ۵ و ۶: شده ۷۰: شده جمازه را پا

۱۷۸۸ - ۴ و ۵: او تشنه جگر ز خون ۲۰: (جان) خون

۱۷۸۹ - ۵: حذف شده ۷۰: (ازان) از

۱۷۹۰ - ۴: هر یکی ۵۰: زد و آن ۶ و ۸: (بجانبی) بگوشه ۷۰: بجانب ۱۰۰: بکوسه

۱۷۹۲ - ۶: غبار ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: بنهاد

۱۷۹۴ - ۲ و ۶: (آن) از ۶۰: خسته ۱۰: (آب) آه

۱۷۹۵ - ۳ و ۴ و ۵ و ۱۷۹۶ و ۱۷۹۵ و ۱۷۹۸ و ۱۷۹۷

۱۷۹۵ - ۶: (یعنی) لیلی ۷۰: ز دیده ۶۰: زد بر رخ یار کرد بیدار ۷۰: برخش ۱۰۰: زد بر رخ یار و کرد

بیدار

۱۷۹۶ - ۲ و ۸: فشانده ۵۰: نشانه ۱۰۰: (باران) یاران

۱۷۹۷ - ۱۰ و ۶: (که) چو

۱۷۹۸ - ۶: از خونس بر آمد آتش جوش ۳ و ۴ و ۵: بعد از بیت شماره ۱۷۹۸ بیت:

یعنی که ز گریه گهر ریز شد آتش سینه ز آتش تیز

- افزوده شده

۱۷۹۹ - ۵: تیز تر گشت ۶ و ۷: برگشت

۱۸۰۰ بیمار که دارویش بتر کرد	دردش به طیب نیز، اثر کرد
او داشته دل ولی سپرده	این یافته جان ولیک مرده
او خفته میان خاک مانده	این بر شرف هلاک مانده
او با خبر از گزند این غم	این بی خبر از خود و از او هم
او داده ز دل به یاد این هوش	این کرده ز یاد خود فراموش
۱۸۰۵ بودند چو سایه خفته برخاک	تا چشمه خور نگشت از افلاک
آمد چو در آن قصاص هجران	در هر دو ز بوی یکدگر جان
جستند ز جا فرشته و حور	چون مرده به محشر از دم صور
بازوی رضا دراز کردند	واغوش مراد ساز کردند
مجنون ز جگر نفیر می زد	لیلی ز کرشمه تیر می زد
۱۸۱۰ گشت آن پری از دو چشم غماز	دیوانه خویش را فسون ساز
از ساعد و زلف کرد تسلیم	زنجیر ز مشک و طوقش از سیم
چون بود دو دل یکی به سینه	یعنی که دو درّ به یک خزینه

۱۸۰۰ - ۷: (بتر) دگر ۵۰: (نیز اثر) سر بسر

۱۸۰۱ - ۱: (او) این ۸۰: داشت دلی ۱۰: آن

۱۸۰۳ - ۳ و ۴ و ۵: او را خبر ۳ و ۴ و ۵ و ۶: از آن هم ۸۰: ز او ۹۰: او را خبر از گزند آن غم

۱۸۰۴ - ۵: (بیاد این) بیاد از

۱۸۰۵ - ۶: در خاک ۳ و ۴ و ۵: تا سایه ۱۰: (خور) خون ۸۰: (از) ز ۹۰: بگشت ۱۰: بگشت ز

۱۸۰۶ - ۵: آمد چو قصاص هجر چندان ۱۰ و ۶: بیوی

۱۸۰۸ - ۷: (مراد ساز) رضا دراز ۶ و ۸: باز ۱۰: آگوش

۱۸۰۹ - ۲ و ۶ و ۸: بکرشمه

۱۸۱۰ - ۶ و ۸: گشت - (فسون ساز) بصدناز

۱۸۱۱ - ۶ و ۷: طوق ۸۰: (و) حذف شده

۱۸۱۲ - ۵: (یکی بسینه) بیک خزینه

تن نیز، به یک سیبله شد راست	نقش دویی از میانه برخاست
در ساخت به مهر دوست با دوست	و آمیخت دو مغز در یکی پوست
۱۸۱۵ شد تازه دو چاشنی به یک خوان	شد زنده دو کالبد به یک جان
آسود دو مرغ در یکی دام	و آمیخت دو باده در یکی جام
آراسته شد دو تن به یک ذوق	افروخته شد دو دل به یک شوق
دو صبح، به هم دمیده از دور	دو مشعله را یکی شده نور
بودند به یاری آن دو هم عهد	آمیخته همچو شیر با شهد
۱۸۲۰ چون حاجت دوستی روا شد	هر چیز که جز غرض وفا شد
از بوس و کنار دل بیاسود	جز مصلحتی دگر همه بود
از هر نمطی سخن شد آغاز	آمد به میان جریده راز
مجنون ز نشاط یار جانی	بگشاد زبان به دُر فشانی
کای از خم زلف عنبرین تاب	برپسته به چشم دوستان خواب

۱۸۱۳ - ۳: حذف شده ۶۰: تن را بیکی شکسته شد راست ۴۰ و ۵: بتنگ سینه شد ۷۰: (سیبله) سکینه

۱۰۰: شکسته ۸۰: شبی که ۵۰: از درونه برخواست

۱۸۱۴ - ۱۰ و ۶: ز مهر ۱۰۰: مصرع دوم ناخواناست

۱۵۱۵ - ۵: شد تازه و جاشنی بیک خان ۶۰: (چاشنی) روشنی ۷۰: جاستی بیک خان ۳۰ و ۴: خان

۱۰۰: ناخواناست

۱۸۱۷ و ۱۸۱۶ - ۷: حذف شده ۱۰۰: ناخواناست

۱۸۱۶ - ۴ و ۵ و ۶ و ۸: آسوده

۱۸۱۷ - ۶: و افروخته شد دو تن ۸۰: و افروخته

۱۸۱۸ - ۳ و ۵ و ۷: (دمیده) رسید ۹ و ۴ و ۶ و ۸: رسیده ۱۰۰: مصرع دوم ناخواناست

۱۸۱۹ - ۶: (بیاری) بجای ۵۰: (هم عهد) همدم ۶۰: (همچو) شد دو ۵۰: (با شهد) با هم ۱۰۰: (یاری)

جای

۱۸۲۰ - ۴: حاجتی

۱۸۲۱ - ۳: (بیاسود) بیاسودست ۶۰: نیاسود ۹ و ۳ و ۴ و ۵: جز مصلحت دگر همین بود ۷ و ۸:

مصلحت

۱۸۲۲ - ۳ و ۴ و ۶: و آمد ۷۰: میان ۵۰: حریره ۹۰: مصرع دوم ناخواناست

عمری در تو به دیده رُفتم	۱۸۲۵
امروز که بعد روزگاری	
ز آسایش دل ربود خوابم	
در خواب چنان نمود بختم	
بر تخت من و تو، روی بر روی	
خوابم چو ز پیش پرده برداشت	۱۸۳۰
تا روز قیامت ار بود تاب	
این دم که گلی دگر شکفته ست	
لیلی که دو خواب هم عنان دید	
اول بگزید لب به دندان	
دوشینه خیال خود کم و بیش	۱۸۳۵
چون عکس دو آینه یکی بود	
عمری دگر از غمت نخفتم	
بادی خوشی آمد از بهاری	
ناگه، به سرآمد آفتابم	
کاخر به فلک نهاد رختم	
چون موج دو چشمه بر یکی جوی	
تعبیر نظاره در نظر داشت	
نتوان خفتن به یاد این خواب	
بختم ز هوس هنوز خفته ست	
بیداری بخت را نشان دید	
پس باز گشاد لعل خندان	
آن آینه را نهاد در پیش	
رفت ار به یگانگی شکی بود	

۱۸۲۷ و ۱۸۲۶ - ۵: حذف شده

۱۸۲۶ - ۹ و ۳ و ۶ و ۷: یاد ۴۰: یاد خوش ۸۰: خوشم

۱۸۲۷ - ۷: (ز) حذف شده

۱۸۲۸ - ۱۰ و ۷: کاخر ۱۰: بختم ۸۰: تختم

۱۸۲۹ - ۹ و ۲: بر بخت من و تو روی در روی ۳۰ و ۶ و ۸: در روی ۷۰: در رو ۹ و ۷: چو موج دو چشمه

در یکی جو ۱۰: دو چشم ۳۰ و ۴ و ۵: بر یکی

۱۸۳۰ - ۱ و ۲ و ۶ و ۷ و ۸: (برداشت) بر بود ۱۰ و ۲ و ۶ و ۷ و ۸: تغییر (۲ و ۶ و ۷ و ۸: تعبیر) نظاره رخت

بود ۱۰: (برداشت) بر بود - مصرع دوم ناخواناست ولی قافیه آن واضح است: بود

۱۸۳۱ - ۶: (بود تاب) توان خواب ۱۰ و ۹ و ۱ و ۴ و ۵ و ۷: بتوان ۳۰: بتوان ۶ و ۸: آن ۱۰: (تاب)

خواب

۱۸۳۲ - ۱۰ و ۶: حذف شده ۳۰ و ۴: کل ۵ و ۸: کل دگر شکفتست (۸: شکفته است) ۲۰: شکفتست

۷۰: شکفته ۲ و ۵: خفتست ۴ و ۸: خفته است ۷۰: خفته

۱۸۳۳ - ۶: لیلی چو بخواب ۵۰: (دو خواب) بخواب

۱۸۳۶ - ۱۰ و ۸: ارز یگانگی



آن هر دو چو بخت خویش بیدار ز آن خواب عجب به حیرت کار
افسانه خواب چون به سر شد بیداری هجر پرده در شد
هر یک ز شب سیاه بی‌روز می‌کرد شکایتی جگرسوز
چندان غم دل شد آشکارا کامد به نفیر سنگ خارا
چندان نم دیده رفت در خاک کز تندی سیل، شد زمین چاک
هر دو چو دو سرو ناز پرورد ز آسیب خزان فتاده در گرد
در جیب دو غنچه گل نسنجید بادی به میانه در نگنجید
مجنون ز خیال غیرت‌اندیش می‌خواست بُرد ز سایه خویش
ز آن آه که بیدریغ می‌زد بر سایه خویش تیغ می‌زد
و آن یار یگانه وفاجوی گشته به یگانگی یکی گوی
خود را چو نکرد ز آشنا فرق می‌کرد به خون، دو دیده را غرق
یعنی که چو هست یار در دل دیده ز چه شد به شخص مایل؟
دو سوخته دل به هم رسیده سیم نه کسی جز آب دیده

۱۸۳۷ - ۱۰ و ۶: این هر دو ز بخت ۷۰: (آن) از ۶۰: زین ۵۰: (کار) یار

۱۸۳۹ - ۵: (هر یک) بکسست ۸۰: ز شبی ۶۰: شکایت

۱۸۴۱ - ۵: (رفت) ریخت ۷۰: بر خاک

۱۸۴۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: آن هر دو چو سرو ۶۰: (سرو ناز) شاخ باره ۵۰: فتاد ۹۰: (دو) حذف شده

۱۰۰: (هر دو چو دو سرو) ناخواناست

۱۸۴۳ - ۳: بسنجید ۴ و ۵: بسنجید ۸۰: بخندید ۵۰: (در نگنجید) گل نسنجید ۱۰۰: نسنجد - نگنجد

۱۸۴۴ - ۱۰ و ۶ و ۸: (برد) رمد

۱۸۴۵ - ۲: (زان) وان ۱۰ و ۶: از

۱۸۴۶ - ۵: آن ۳ و ۴: شسته ۵۰: تشنه ۱۰: (گوی) بوی

۱۸۴۷ - ۲: از ۳ و ۴ و ۵: دو دیده را بخون غرق

۱۸۴۸ - ۶ و ۸: (ز چه شد) چه شود

۱۸۵۰ و ۱۸۴۹ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰

۱۸۴۹ - ۲: سؤم ۳ و ۴ و ۶ و ۷: سیم



۱۸۵۰	باد از دو طرف عبیر می‌بیخت	بر دیده تر غبار می‌ریخت
	حوران ز نسیم شوقشان مست	بگشاده فرشته در دعا دست
	از عشرت آن دو مست بی‌جام	در رقص درآمده دد و دام
	هر خار، کشیده دور باشی	می‌کرد به چشم بد خراشی
	سلطان به یزک جنبیه رانده	لشگر به یتاق باز مانده
۱۸۵۵	تیهو به عقاب راز گفته	یوسف به کنار گرگ خفته
	جولان زده آهویی به نخچیر	برگردن شیر بسته زنجیر
	صیاد که تیر بی‌حد انداخت	بر صید کشید و بر خود انداخت
	بط فربه بود و جرّه ناهار	طرفه که نداشت چاشنی کار
	بی‌زحمت رشته، در شده جفت	الماس شکسته لعل ناسفت
۱۸۶۰	شکر به قمبره مانده در بند	طوطی به نظاره گشته خرسند
	ساقی و حریف جام در دست	ناخورده شراب هر دو سرمست

۱۸۵۰ - ۷: (تر) پر ۵۰: می‌بیخت

۱۸۵۱ - ۸: بگشاد

۱۸۵۲ - ۵: (مست) چشم ۶۰: دست

۱۸۵۳ - ۳: (بچشم) ز بهر

۱۸۵۴ - ۳ و ۴ و ۵: سلطان ببزد (۴ و ۵: بیزک) خلیفه‌داری ۷۰: یزک ۳۰ و ۴ و ۵: لشکر نه بفاق (۵: بنفاق)

یار داری ۲۰: (بیتاق) به یساق ۶۰ و ۸: به وثاق ۱۰۰: مصرع دوم ناخواناست

۱۸۵۶ - ۷: زد آهوی ۳۰ و ۴ و ۶: آهوان ۵۰: آهوان نخچیر ۱۰۰: مصرع اول ناخواناست

۱۸۵۷ - ۶: (که) چو ۸۰: از صید ۴۰: (برخود) ببخود - ولی در بالای - ببخود - کلمه - بر - اضافه شده است

۱۸۵۸ - ۲: (بط) بز ۶۰: ناچار ۶۰: نداشت

۱۸۶۰ - ۷ و ۸: ماند ۱۰۰: (گشته) گشت

۱۸۶۱ و ۱۸۶۱ - ۷: ۱۸۶۱ و ۱۸۶۲

۱۸۶۱ - ۷: (جام در دست) هر دو سرمست - (هر دو سرمست) جام در دست

صبحی به چنین امیدواری	نشکفت شکوفه بهاری
پالوده اگر چه جانفزا بود	انگشت ز چاشنی جدا بود
بر گنج رسیده دزد را پای	خازن شده و خزینه بر جای
چون نقد خزینه اشتلم شد	در بشکن اگر کلید گم شد
افزون ز طلب چو یافت مردم	شک نیست که دست و پا کند گم
مفلس که رسد به گنج ناگاه	ز افزونی حرص گم کند راه
عاشق که گرفت مرده خوابش	شریت بود ار دهی شرابش
دارو که پس از هلاک باشد	بر جای جزیره خاک باشد
آب از پس مرگ تشنه جستن	هم کار آید، ولی به شستن
چون مرده بود هزار دستان	چه سود ز جلوه گلستان؟
بر خاک شهید گل فشاندن	ایمن بود از درود خواندن

۱۸۶۲ - ۱: نشکفت ۳ و ۴ و ۵ و ۷: بشکفت ۶: بشکفته شکوفه

۱۸۶۴ - ۳ و ۴ و ۷: رسید ۵: (دزد را) زد در ۶: درد را

۱۸۶۵ - ۸: خزانه اشتلم کرد ۳ و ۴: مشکن ۵: مسکن ۸: (شد) کرد

۱۸۶۷ - ۵: جای دو مصراع عوض شده ۹ و ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (رسد) زند

۱۸۶۸ - ۲: (گرفت) کردند ۳: جوابش ۵ و ۶ و ۸: شربت دهی ار (۶: و) بود شرابش (۸: عذابش)

۱۰: (شرابش) شرابش

۱۸۶۹ - ۲ و ۳ و ۵: جریده ۴: جریحه ۶ و ۷: حریر ۸: حریره ۹: (جزیره) حریره ۱۰: حریر

۱۸۷۰ - ۱۰ و ۶: از پی

۱۸۷۱ - ۱ و ۲: مرد بیدک ۱۰ و ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: مرده بود

۱۸۷۲ - ۱۰ و ۶: حذف شده ۴: فشاندند ۵: (ایمن بود از) این بود از و

بازگشتن کبک خرامان از کوه

و شتر پرنده را بر جناح رفتن ورشته دراز دادن

و کبوتر دیوانه را پرگم گذاشتن

خورشید نهاد رو به زردی	چون بر سر چرخ لاجوردی
برداشت ز فرق دوست سایه	معشوقه آفتاب پایه
عذری به هزار لطف درخواست	بر عزم شدن ز جای برخاست ۱۸۷۵
تا پاک دلش ببرده از هوش	او در سخن و رفیق خاموش
تپ لرزه گرفته استخوانش	حیرت، زده مهر بر دهانش
کو را چه شکنجه شد زبان بند	دانست مسافر خردمند
خاموشی او جواب پنداشت	اندیشه او خطاب پنداشت
بوسید و گرفت در کنارش	لختی، کف پای پر ز خارش ۱۸۸۰
پیچید بسان مار ضحاک	غلتید بسی چو گنج در خاک

عنوان - ۱: ... بر کمر گذاشتن ۲ و ۵: ... پرگم گذاشتن ۴: ... خرامان خرامان ...

دیوانه را پرگم گذاشتن ۶: حذف شده ۷: اجازت خواستن لیلی از مجنون بعزم بازگشتن بقبیله خویش
 ۸: ... پرنده را بر جناح بر بستن و رشته دراز دادن و کبوتر دیوانه را پرگم گذاشتن ۹: ... جناح رفتن و رشته
 در بازو آوردن از دادن و کبوتر دیوانه را بر کمر گذاشتن ۱۰: اجازت خواستن لیلی از مجنون بعزم
 مراجعت به خانه خود

۱۸۷۵ - ۴ و ۵: برخاست ۱۰ و ۶: (درخواست) آراست

۱۸۷۶ - ۱۰ و ۶: (رفیق) حریف ۳ و ۴ و ۵: طا ۲: پبرده ۱۰: ببرد

۱۸۷۷ - ۲: (حیرت) او تب ۱۰ و ۶: شوقش ۹: تب

۱۸۷۸ - ۵: (کورا) کواز ۶: کانرا

۱۸۸۰ - ۵: ز خاموش ۵: (در کنارش) اندر آغوش

۱۸۸۱ - ۹ و ۳ و ۴: بسان ۵: بسان کج بر خاک ۶ و ۸: بر خاک ۵: بساق ۱۰: بسی چو گنج بر خاک

پس محمل ناقه جست در بست
شد بر شتر و زمام بسپرد
می رفت و دو چشم، خون فشان تر
بگشاد عقال و تنگ بر بست
شاهین بپرید و کبک را بُرد
خونابه چشم زو روان تر

□

۱۸۸۵ چون ماه به برج خویشتن شد
در گوشه غم نشست مهجور
می زد شغبی جراحات انگیز
چون زلف شب از کلاله تر
از پرده، عروس مه برون جست
بنشست عروس خواب رفته
۱۸۹۰ با شب ز رفیق راز می گفت
از سوزش سینه آه می کرد
می زد شغبی، چو غم رسیدی
چون خسته شد از دل سیه روز
و آن سرو رونده در چمن شد
تن از دل و دل ز خرمی دور
می سوخت جهان به آتش تیز
در دامن خاک ریخت عنبر
خواب آمد و چشم مردمان بست
خون ریخت ز چشم آب رفته
نامش می گفت و باز می گفت
مه را به فغان سیاه می کرد
می خواند چو بیدلان نشیدی
گفت این غزل از درون پرسوز:

۱۸۸۲ - ۶: بر بست ۳۰: (بگشاد عقال) بر بست عقار ۵۰: بگشاد عقار و تنگ در دست ۶۰: بگشاد عقاب و تنگ را بست ۴۰: (عقال) غفار

۱۸۸۳ - ۵: حذف شده ۴۰: بسترده ۷۰: بپرید ۶۰: (و) حذف شده

۱۸۸۴ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: (و) حذف شده ۸۰: (و دو چشم) بچشم ۳ و ۴ و ۵: (چشم زو) او از آن ۹ و ۱: (زو) او ۲ و ۶ و ۷: ازو

۱۸۸۶ - ۵: (دل) جان

۱۸۹۲ - ۱۸۸۷ - ۵: حذف شده

۱۸۸۷ - ۷: شغب ۳۰: بر آتش

۱۸۸۹ - ۳ و ۴: (مه) چون

۱۸۹۱ - ۶: شبها تا روز راز میگفت ۶۰: (میگفت و) ز رفیق

۱۸۹۲ - ۲: ز فغان

۱۸۹۳ - ۶: میزد ز شغبی و دل رسیدی ۳ و ۴ و ۵: (چو) ز ۳ و ۴ و ۵: میساخت ۶ و ۸: بلبلان

۱۸۹۴ - ۶: خون ۳ و ۴ و ۵: (دل سیه روز) غم جگر سوز

گریستن لیلی در هوای آشنا

و موج درونه را بدین غزل آبدار بر روی آب آوردن

بازم غم عشق در سر افتاد	۱۸۹۵
باز این دل خسته در دُ نو کرد	
بازم هوسی گرفت دامن	
باز این شب تیره جگرسوز	
چون موج درونه بر سر آورد	
بنیاد صبوریم بر افتاد	
خود را به وبال من گرو کرد	
کز عقل نشان نماند با من	
بر بست به روی من در روز	
طوفان تنور سر بر آورد	

عنوان - ۲: ... و حرح درونه بدین ... ۳۰ و ۴: گریستن لیلی در سرای آشنایی و موج

درونه را (۴: درونه) ... ۵۰: گریستن لیلی در سرای آشنایی و موج درونه را بدین گریستن لیلی و

موج درونه را بدین غزل آبدار بیرون دادن ۶۰: حذف شده ۷۰: غزل خواندن لیلی در فراق مجنون

۹۰: گریستن مجنون در عشق لیلی و غزل گفتن [عنوان اشتباه آورده شده است] ۱۰۰: زاری کردن

لیلی (بقیه کلمات ناخواناست) مجنون

۱۸۹۵ - ۸: در افتاد

۱۸۹۶ - ۳ و ۴ و ۵: (بویال) بوفای

۱۸۹۷ - ۶: (عقل) خلق ۳۰: (با) تا

۱۸۹۸ - ۷: دوز

۱۸۹۹ و ۱۸۹۸ - ۶: حذف شده

۱۹۰۰ و ۱۸۹۹ - ۹: در این نسخه آمده است:

چون موج درونه بهر آورد	روزی که ز شوق در بر افتاد
از سینه گذشت و در سر افتاد	طوفان تنور سر بر آورد

۱۸۹۹ - ۱۰ و ۴: سر بر ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: ز تنور

از سینه گذشت و در سر افتاد	دودی که ز شوق در بر افتاد
آتش به درمنه چند پوشم؟	طاقت برسید چند جوشم
گه نامه دهی و گاه پیغام؟	گویند که تاکی از در و بام
افسانه شدی به هر زبانی	آلوده شدی به هر دهانی
کی داند حال درمندان؟	بی درد که فارغ است و خندان
او را چه خبر که بیدلی چیست؟	غافل که همیشه بی خبر زیست
داند غم من، ولی نه چون من	با هر که غمی دهم برون من
وز حجره غم برون نیایم	گیرم که بود به پرده جایم
پوشیده کجا شود به دیوار؟	این خانه شکاف ناله زار
کافتاد ز چهره برقع شرم؟	اکنون چه کنم حجاب آزر
از پرده دری چه پاک باشد؟	آن را که درونه چاک باشد

۱۹۰۱ و ۱۹۰۰ - ۶: ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱

۱۹۰۰ - ۳ و ۴: (دودی) رمزی ۵۰: رمزی که ز شوق در سرافتاد ۱۰: (از) ار ۴۰ و ۵: وز سینه گذشت و

در برافتاد ۶ و ۸: بر سر ۱۰: رودی

۱۹۰۱ - ۸: بر مید ۳ و ۴ و ۵: (چند جوشم) چشم پوشم ۱۰ و ۶: (جوشم) کوشم ۳ و ۴ و ۵: آتش

بدرونه چند جوشم ۹ و ۸: بدرونه

۱۹۰۲ - ۶: حذف شده ۲۰: (که تاکی) مراکه

۱۹۰۳ - ۷: آلود ۶۰: شوم ۶۰: و افسانه شدم ۱۰: و افسانه

۱۹۰۴ - ۴: (حال) آه ۵۰: از آه

۱۹۰۵ - ۶: (بیدلی) عاشقی

۱۹۰۶ - ۳ و ۴ و ۵ و ۸: دهم غمی

۱۹۰۷ - ۶: (گیرم) گویم ۳۰: (حجره) پرده ۱۰: (و) حذف شده

۱۹۰۸ - ۵: (این) ای ۱۰ و ۶: چون سقف شکافت ناله زار ۶۰: بود پدیدار

۱۹۰۹ - ۵: (اکنون) آری ۳ و ۴ و ۵ و ۷: کز چهره فتاد برقع (۴: پرده) شرم ۶ و ۸: کافتاده

۱۹۱۰ - ۳: او را ۷۰: جه پاک

و آنکه غم ننگ و نام خوردن؟! و آنکه غم ننگ و نام خوردن؟! و آنکه غم ننگ و نام خوردن!؟	در مجلس عشق جام خوردن
گر خلق کنند سنگسارم	دست من و آستین یارم
رسوا شدنش جمال باشد	شوریده که غرق حال باشد
دارد به یقین نشان فرهنگ.	دیوانه که می‌گریزد از سنگ
با محرم خویش هم طویله	هر جا که بُتی به هر قبیله ۱۹۱۵
محبوس بلا چو لعل در سنگ	مسکین من مستمندِ دلتنگ
بر لاله و گل به خوش خرامی	هر کبک دری به تیزگامی
چون مرغ قفس بمانده در بند	الا که من گسسته پیوند
در طعنه دشمنان فتادم	پیوند ز دوستان گشادم
از طعنه دشمنان نترسد	آنکو ز هلاک جان نترسد ۱۹۲۰
جز خوردن زخم چیست تدبیر؟	کاغذ چو شود نشانه تیر
از لطمه کجا خلاص یابد؟	دف هر طرفی که رو بتابد
از زخم زبان کجا خورد غم؟	عاشق که به زیر تیغ شد خم
گر تیغ کشند و گر زبانم	زین پس من و یار مهربانم

۱۹۱۱ - ۷: خام ۶۰: آنکه

۱۹۱۲ - ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶: کو خلق کنند (۳: کنند، ۲ و ۴ و ۶: کنید) ۱۰: (گر) گو

۱۹۱۳ - ۵: (حال) خاک ۳۰: (جمال) چه حال ۵۰: چپاک ۶ و ۷: محال

۱۹۱۴ - ۵: (بیقین) تبعش ۹۰: (فرهنگ) فرسنگ خوانده می‌شود

۱۹۱۵ - ۸: هر جا که بتی است در قبیله

۱۹۱۶ - ۸: مستمند و

۱۹۱۷ - ۲: (بر لاله) بالاله

۱۹۱۸ - ۷: بمانده در قفس بند ۱۰: قفس ۱۰: (من) منی ۹۰: (بمانده) بماء

۱۹۱۹ - ۱۰ و ۶: گشاده - فتاده ۷۰: در حلقه

۱۹۲۰ - ۷: حذف شده ۱۰: بترسد ۵۰: بترسد

۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ - ۶: حذف شده

۱۹۲۱ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (چو) که ۳۰ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: نیست

۱۹۲۲ - ۸: رخ

۱۹۲۳ - ۵: خم شد

گر کشته شوم به تیغ پولاد	۱۹۲۵
مرغی که بماند از پریدن	
افتاد چو ریش ناقه در دل	
این سر که بر آن قدم نساید	
ای دوست، که بی منی و با من	
چون شعله به خرمنی دهد نور	۱۹۳۰
افتاده که سیل در ربودش	
زارم ز غمت، عظیم زارم	
گر تو دل شاخ شاخ داری	
با زاغ و زغن چنانکِ دانی	
بیچاره من حصار بسته	۱۹۳۵
کنجی و غمی به سینه چون کوه	
گردم زخم از درونۀ تنگ	
شبها که مه از افق برآید	
چشم به ستاره راز گوید	
باری برهم ز دست بیداد	
راحت بسودش گلو بریدن	
دانی که دواش چیست؟ بسمل	
از تن اگرش برند شاید	
آتش زده یا تویی و یا من	
بیگانه نظاره بیند از دور	
ز افسوس نظارگی چه سودش؟	
دستی، که ز دست رفت کارم!	
باری، قدمی فراخ داری	
شرح غم خویش می توانی	
در زاویۀ عدم نشسته	
زندانی تنگنای اندوه	
ترسم که خورم ز بام و در سنگ	
مهتاب ز روزنم درآید	
جانم غم رفته باز گوید	

۱۹۲۵ - ۵ و ۶: فولاد ۳۰: بدست

۱۹۲۶ - ۶: (راحت) واجب

۱۹۲۷ - ۸: افتاده چو ریش ناقه در گل ۴۰ و ۵: (بسمل) در بسمل

۱۹۲۸ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: بدان ۶۰: نشاید

۱۹۳۰ - ۴ و ۵: بخزمی

۱۹۳۱ - ۶: (که) چو ۶۰: (ز) حذف شده

۱۹۳۲ - ۴: (زارم) سارم، ولی در بالای - سا - کلمه - زا - افزوده شده

۱۹۳۳ - ۵ و ۶ و ۷ و ۸: قدم

۱۹۳۴ - ۶: زقن ۳ و ۴ و ۵: افسانۀ عشق من بخوانی ۷۰: (شرح غم) افسانۀ ۹۰: (خویش) عشق

۱۹۳۵ - ۶: منی

۱۹۳۶ - ۱۰ و ۶: حذف شده ۷۰: زندانی و

۱۹۳۷ - ۳: زند

۱۹۴۰ یاد تو چنان برد ز من هوش
ناگاه که از خود آیدم یاد
گر کرد زمانه بی وفایی
بر سینه لگد مزین که پستم
خونابه دیده آب من ریخت
جانی است نشانه گاه صد تیر ۱۹۴۵
گفتی که صبور باش و مخروش
ای دوست، ز دوست دور بودن
چون من به هلاک جان سپردم
از آه تو، گر به مه رسد دود
تا جان ز تنم عنان نتابد ۱۹۵۰
خرکی رهد از چه گشت نالان
هر چند ز بخت خود به جانم
دامن که ز کهنگی بخندد
عشقت ز دلم که سر به خون برد
سوزن که ز پا برون کشد خار ۱۹۵۵
ما نطع حیات در نوشتیم
کز هستی خود کنم فراموش
باشم به هلاک خویشتن شاد
باری تو مکن، که آشنایی
عصمت مطلب ز من که مستم
دل هم سر خود گرفت و بگریخت
خواهیش بمان و خواه برگیر
این قصه نمی کند دلم گوش
و آنگاه به دل صبور بودن؟!
دور از تو، ز دوری تو مُردم
در خاک مرا کجا کند سود؟
نهمار که دل خلاص یابد
تا سر نهد به زیر پالان؟
هر جور که بینم از تو دانم
تهمت به زبان خار بندد
آزار فلک همه برون برد
با همسر خود شود به پیکار
تو دیر بزی که ما... گذشتیم.

۱۹۴۰ - ۴: برد چنان ۸۰: ز من برد چنان ۱۰۰: ز من چنان برد

۱۹۴۳ - ۵: (لگد) نمک

۱۹۴۴ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: خونابه ز آب (۹ و ۴ و ۵: آب) دیده میریخت ۷۰: حذف شده ۸۰: خون نابه

۱۰: (من ریخت) می ریخت ۱۰۰: خونابه دیده آب میریخت ۳ و ۴ و ۵: دل هم غم خود ز دیده

می ریخت ۶۰: (دل) جان

۱۹۴۶ - ۶: (مخروش) محزون ۸۰: (و) حذف شده ۱۰۰: (گوش) لوش ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: دلم

نمی کند

۱۹۵۱ - ۱۹۴۹ - ۱۰ و ۶: حذف شده

۱۹۴۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: بمن ۷۰: (کجا) لحد ۲۰: (کند) دهد

۱۹۵۰ - ۵: بتابد ۵۰: (نهمار) انکار ۸۰: مشمار ۲۰: (دل) جان

۱۹۵۱ - ۲: (سر نهد) جان نهد

۱۹۵۵ - ۱۹۵۳ - ۱۰ و ۶: حذف شده

۱۹۵۴ - ۳: حذف شده ۵۰: عشقت ز دلم نگر که چون بود ۵۰: (برد) بود

۱۹۵۵ - ۲: با هم سر ۳ و ۴ و ۵ و ۷: رود

۱۹۵۶ - ۷: حیوه

حاضر شدن مجنون غایب در غیبت لیلی

و به حضور خیال از خیال به حضور باز آمدن

و سرود حسرت گفتن و دست بردست زدن

گوینده چنین فکند بنیاد	کان لحظه کز آن غریب ناشاد
معشوق عزیز روی بنهفت	آن کشته به خواب بیخودی خفت
از زندگیش نبود اساسی	تا از شب تیره رفت پاسی
چون باز آمد رمیده را هوش	افتاد درونه باز در جوش
آن سایه آفتاب گشته	رو شسته به خون آب گشته
غلتید به خاک چون کیایی	می زد به هلاک دست و پای

عنوان - ۴: ... باز آمدن و دست بر دست زدن ۵۰: ... و سرود حسرت گفتن ۶۰: حذف شده ۷۰: زاری
کردن مجنون در اشتیاق لیلی ۸۰: ... مجنون در غیبت لیلی و بحضور خیال بحضور آمدن و سرود
... ۹۰: ... از حضور باز آمدن ... ۱۰۰: به خود آمدن مجنون از بیهوش و زاری کردن او

۱۹۵۷ - ۱ و ۹: گویند

۱۹۵۸ - ۳: (بیخودی) بهودی، ولی در زیر کلمه - بهو - بخط ریز - بیخو - اضافه شده

۱۹۵۹ - ۱: (از) آن

۱۹۶۰ - ۸: باز آمد چون ۳ و ۴ و ۵: (رمیده را) ر بوده از ۵۰: افتاد رمیده باز از هوش ۳۰ و ۴ و ۷: (درونه)

رمیده ۶۰: درونش

۱۹۶۱ - ۶: حذف شده ۵۰: روشست بخون ناب کشته ۲ و ۳: سست ۹ و ۷: شست

۱۹۶۲ - ۵: (چون) و چون

می‌کند به صد شکنجه جانی می‌زد به هزار غم فغانی
کوبی که به هول جان خورد مرد بر بستر ایمنی کند درد
نی مرده نه زنده بود تا روز چون نم زده مشعلی، گه سوز

□

چون مرغ سحر شد از غنون ساز از ماذن کو برآمد آواز
شد پردهٔ ظلمت از هوا دور رو شست جهان به چشمهٔ نور
آن خانه فروش کیسه‌پرداز آمد قدری به خویشتن باز
افتان خیزان ز جای برخاست بگشاد دو دیده در چپ و راست
می‌گشت دلی خراش خورده چون خستهٔ دور باش خورده
ز آن زخم که در جگر رسیدش خون از ره دیده می‌دویدش
لختی چو ز بیدلی فغان کرد آهنگ نشید عاشقان کرد
از ناوک سینه سنگ می‌سفت وین زمزمهٔ فراق می‌گفت:

۱۹۶۴ - ۷ و ۵: حذف شده

۱۹۶۵ و ۱۹۶۴ - ۱۰ و ۶: حذف شده

۱۹۶۴ - ۳ و ۴: گر سنگ بحوال جان خود برد ۸۰: کشد

۱۹۶۵ - ۷: نه مرده ۳۰: چون غمزده مشعلی گهی سوز ۸۰: مشعل جگر سوز ۴ و ۵: (گه) کهن

۱۹۶۶ - ۶: شد مرغ سحر چو - مصرع دوم حذف شده و بجای آن مصرع دوم بیت ۱۹۶۸ آمده ۷۰: (از)

ماذن) کر مقرر ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰: موزن

۱۹۶۸ و ۱۹۶۷ - ۶: حذف شده

۱۹۶۷ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: عصمت ۷۰: ز چشمه

۱۹۶۸ - ۲: آقد

۱۹۶۹ - ۶: (افتان) افغان ۴ و ۵: برخواست ۶: دود دیده از چپ ۵: بر چپ ۷: از چپ

۱۹۷۰ - ۳ و ۴ و ۶ و ۷: دل

۱۹۷۱ - ۶ و ۸: بر جگر

۱۹۷۲ - ۳: (ز بیدلی) بیخودی ۴ و ۵ و ۷: ز بیخودی

۱۹۷۳ - ۳ و ۴ و ۵: (وین) وز

آه کردن مجنون از درونه پر سوز

و این غزل دوداندود از دودکش دهان بیرون دادن

ما هیچ کسان کوی یاریم	ما سوختگان خام کاریم
جانی نه و با خضر در آبیم	نوری نه و یار آفتابیم
چون گل ز خوشی به خنده کوشیم	هر چند لباس ژنده پوشیم
گر از خز و پرنیان گداییم	در زیر گلیم پادشاییم
جامه ز پلاس پاره دوزیم	خانه ز پی نظاره سوزیم
بی منت تاج، سرفرازیم	بی زحمت دوست، عشقباзим
با شیر و گوزن هم عنانیم	با زاغ و زغن هم آشیانیم
در سایه بوم جای روبیم	بر نغمه جغد پای کویم
بی عبره تر از ده خرابیم	بی آب تر از بط سراپیم

عنوان - ۳: ... بیرون دادن صحیح البیاض ۶۰: حذف شده ۷۰: غزل گفتن مجنون در اشتیاق لیلی ۸۰: ... پر سوز و غزل ... ۹۰: ... درداندود ... بیرون آوردن ۱۰: غزل مجنون در فراق لیلی

۱۹۷۵ - ۸: هم آبیم

۱۹۷۶ - ۳ و ۵ و ۸: بخوشی ۴۰: کوشم ۴۰: پوشم ۱۰: (کوشیم) لوشیم

۱۹۸۱ - ۱۹۷۸ - ۶: ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۰

۱۹۷۸ - ۳: (ز پلاس پاره) بر بس پلاس ۴۰: ز پی پلاس ۵۰: ز پس پلاس ۷۰: بتن از پلاس ۶۰: ز لباس

۱۹۷۹ - ۶: بی منت دیده ۷۰: بی رحمت

۱۹۸۰ - ۶: آشناییم

۱۹۸۱ - ۴: (جغد) چغز ۱۰: حذف شده است

۱۹۸۲ - ۷: حذف شده ۳ و ۴ و ۵ و ۶: جای دو مصراع عوض شده ۳ و ۴ و ۵ و ۶: مانده کنج در خرابیم ۰

۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: شرابیم ۱۰:

بی آب تر از بط سراپیم مانده گنج در خرابیم

گنجی ست غم اندرون سینه
 دل خسته و گریه خون ناب است
 ۱۹۸۵ یارب، چه خوش است ناله زار
 ای آمده و گذشته ناگاه
 تا در تن من نشان جان بود
 از حال من آنگه آمدت یاد
 بیمار که کوچ کرد جانش
 ۱۹۹۰ ناخوانده رسیدن، این چه رازست؟
 گیرم نکنی شکر فشانی
 جانم ز فراق بر لب آمد
 جز نیم دمی، نماند حالی
 تنگ آمده‌ام ز جان بدخوی

ماراست کلید آن خزینه
 هان! گر هوس می و کباب است
 خاصه ز درونه‌های افگار!
 بختم ز تو مانده دست کوتاه
 مهرم ز دل تو بر کران بود
 کافکنده غم خلل به بنیاد
 چه سود گلاب و نار دانش؟
 ناگفته گذشتن، این چه نازست؟
 کم ز آنکِ ببینمت زمانی
 می‌آیی و یا برون خرامد؟
 باز آی که خانه گشت خالی
 بیگانه چه می‌کند در این کوی؟

۱۹۸۳ - ۶: گنجست غمت درون سینه

۱۹۸۴ - ۵: و گریه و خون

۱۹۸۶ - ۸: ماند

۱۹۸۸ و ۱۹۸۷ - ۱۰ و ۶: ۱۹۸۸ و ۱۹۸۷

۱۹۸۷ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (جان بود) جانست - (بر کران بود) بر کرانست ۱۰: (نشان) نشاط

۱۹۸۸ - ۶: از حال دل ای که نایدت یاد ۳ و ۴: آیدت ۵: نایدت ۱۰: کافکنده غم ۲: کافکنده ۳ و ۴ و ۶

و ۷: کافکنده (۶: افکنده) غمت ۵: غمت

۱۹۸۹ - ۱۰ و ۶ و ۷: (نار دانش) زعفرانش

۱۹۹۰ - ۴ و ۵: رسید این چه بازست (۵: یارست) ۳: نازست ۶ و ۸: سازست ۶: نادیده گذشتن

این چه بازست ۳ و ۴: رازست ۵: زارست

۱۹۹۱ - ۵: (ببینمت) چو پرست

۱۹۹۲ - ۹ و ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (ویا) ۷: تا

۱۹۹۳ - ۸: دلی

۱۹۹۴ - ۹: (آمده‌ام) آمده

وہ، کز تو و آنگهی صبوری؟! بنواز به شربت پسیمن وین سوخته را هلاک جان است کس نیست که خون من بریزد؟ اینک من و دل، به هر دو دمساز بگذار که بر دَرت شوم خاک یا خود به عقوبتم کنی پست عمر ار نکند خلاف رایی بنشانند مرا بر آتش تیز آزاد نِیم به هیچ حالی بی عشق مباد تار و پودم! کز دود غمت نباشدم سوز تا زین دو، کدام بر سر آید! هیہات! کہہی تو چون توان زیست؟ خود را به کنار گیرم از ذوق	گفتی کہ صبور شو به دوری بنمای رخ چو یاسمین عشق تو مفرح جهان است خیزم ز تو من، دلم نخیزد گر جور کنی و گر کنی ناز تیغم زن و آستان مکن پاک گر خود به تلطفم دهی دست دل بر نکنم ز آشنایی هر چند کہ آن رخ دل انگیز از بسندگی چنان جمالی گنجینه عشق شد وجودم آسوده مباد جانم آن روز دل رفت کہ با غمت برآید گیرم خوش و شادمان توان زیست بینم چو تو را به جان پر شوق
--	---

۱۹۹۵- ۱: گویی ۶۰: (وہ کز تو) دوری تو ۷۰: دیوانہ ۸۰: دوری ز تو

۱۹۹۶- ۱: بنواز ۱۰ و ۶: رخی

۱۹۹۷- ۳ و ۴ و ۵: این

۱۹۹۹- ۵: (وگر) وار ۶۰: باز- (من و دل) دل من ۲۰: (دل) تول

۲۰۰۰- ۸: تیغم بز آستان بکن پاک ۲۰: (زن) کن ۷۰: (و) ور

۲۰۰۱- ۵: بست- با خود بعقوبتم کنی مست

۲۰۰۲- ۵: جای دو مصراع عوض شدہ ۱۰ و ۶ و ۸: (عمر ار نکند) عمد آنکنم

۲۰۰۳- ۳ و ۴ و ۵: (آن رخ) شوق آن ۹ و ۵: بآتش

۲۰۰۴- ۷: (آزاد نیم) دل بر نکنم ۸۰: نہام

۲۰۰۶- ۲: (دود) ذوق ۶۰: درد و

۲۰۰۷- ۴ و ۵: زان ۷۰: (بر) حذف شدہ

۲۰۰۸- ۳ و ۴ و ۵ و ۷: شاد میتوان ۲۰: (چون) جان

۲۰۰۹- ۳: (بینم چو) گیرم کہ

۲۰۱۰ چون باشد رغبت کنارم؟	چون طاقت دیدنت ندارم
تا نام تو بر زبان نیاید	در قالب مرده جان نیاید
بندی به سر زبان ندارم	کین دل کند و من آن ندارم
پوشیدن غم ز من نخیزد	هر چیز که پر بود، بریزد
زین پس، مطلب ز من کفایت	کز دست برون شد این ولایت
۲۰۱۵ پند ار چه صلاح کار مرد است	بر دلشدگان عشق، درد است
ز آن سینه که عشق مجلس آراست	اندیشه ننگ و نام برخاست
اشکی که به عشق گرم پوید	از دل رقم صلاح شوید
پولاد که سنگ را کند خرد	زو شیشه درست چون توان برد؟
عشق، اوّل کار، دلنوازیست	چون تافت عنان، سخن درازست
۲۰۲۰ طوفان که سخن به ابر گوید	اول، کف پسای خلق شوید
چرخم زد و دیده خون روان کرد	با چرخ ستیزه چون توان کرد؟
فریاد، که جان ز غم زبون شد	وز رخنه دیده دل برون شد!

۲۰۱۰- ۸: (چون) خود

۲۰۱۲- ۲۰۱۱- ۶: حذف شده

۲۰۱۴ و ۲۰۱۱- ۴ و ۵: ۲۰۱۴ و ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳

۲۰۱۱- ۷: نیارم- نیارم

۲۰۱۳ و ۲۰۱۲- ۳: حذف شده

۲۰۱۲- ۷: حذف شده ۴۰: (و من آن) آن من آن ۵۰: آن من

۲۰۱۳- ۴ و ۵ و ۶: (پر بود بریزد) بد بود گریزد ۹۰: هر چیز که بد بود گریزد

۲۰۱۴- ۷: آن

۲۰۱۵- ۵: بند

۲۰۱۶- ۱۰ و ۳ و ۴: نام و ننگ ۶۰: نام و ننگ برخواست ۵۰: برخواست

۲۰۱۷- ۳: (از) در ۶۰ و ۷: جوید

۲۰۱۸- ۱۰ و ۵ و ۸: خورد ۳ و ۸: زان ۶۰: زان شیشه درست کی توان برد

۲۰۱۹- ۶: (اوّل) تو که ۶۰: یافت

۲۰۲۰- ۵: پوید

۲۰۲۲- ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (زبون) برون ۱۰: (وز) وان ۳ و ۵: (دل) دم ۴ و ۷: نم

و آن دل که نداشتم، شد از دست	این تن که خمیده بود، بشکست
کشتیم چه سود؟ چون شدم غرق	سیلاب بلا برآمد از فرق
بازار رحیل می‌کنم گرم	۲۰۲۵ این آه سحر که می‌زنم نرم
انگشت منه که شعله تیزست	بر سوز دلم که رستخیزست
بی‌من تو چگونه‌ای؟ نکویی؟	من بی‌تو بدین سیاه‌رویی
وی دشمن دوست روی، چونی؟	ای غنچه تنگ خوی، چونی
خوابت به شب دراز چون است؟	چشم سیهت به ناز چونست
بر جان که غمزه می‌کنی تیز؟	۲۰۳۰ در خون که می‌شوی سبک‌خیز
در بزم که جرعه می‌فشانی؟	از دست که با ده می‌ستانی
یک جرعه بریز بر سرم، نیز	گشتم به درت چو خاک، ناچیز
ناگفته بداند آنچ رازست	یاری که به مهر دلنوازست
ناخواسته بخشد آنچ باید	بخشنده که آستین گشاید
چون پخته شود خود افتد از شاخ	۲۰۳۵ مگسل بر نارسیده گستاخ

۲۰۲۳ - ۱ و ۲ و ۷ و آن ۷۰ وین ۳۰: شدم بست

۲۰۲۴ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: درآمد

۲۰۲۵ - ۱: (سحر) سخن

۲۰۲۶ - ۶: (دلم) دل من - شعله بیزست ۱۰: سوز دل من که رستخیزست

۲۰۲۷ - ۱۰: (نکویی) بکویی

۲۰۲۸ - ۸: ای

۲۰۲۹ - ۳: (بشب) بره

۲۰۳۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: (غمزه می‌کنی) می‌کنی (۷ و ۸: می‌زنی) مزه تیز

۲۰۳۲ - ۲۰۳۰ - ۶: حذف شده

۲۰۳۱ - ۳: (در) از ۱۰: حذف شده

۲۰۳۲ - ۶: (بریز) بخیز و ۱۰: در خون که می‌شوی سبک‌خیز

۲۰۳۳ - ۴ و ۵: نداند

۲۰۳۵ - ۲: (افتد از) افکند ۷۰: فتد خود

بس وعده که داد بخت گمنام	کت از می وصل خوش کنم کام
آمد به من آن شراب گلرنگ	لیکن، چو فتاد شیشه بر سنگ
از روی تو هر چه دید جانم	بر روی تو گفت چون توانم؟
هر قطره خون براین رخ زرد	پندار که چشمه‌ای است از درد
از دیده رود چو جوی خونم	شیران بکشند بوی خونم
از شعله آه در دهانم	پر آبله بین همه زبانم
ما را به امان، گر از تو ره نیست	تو غمزه زنی، تو را گنه نیست
سیّاف که خون به عشق ریزد	رحمت به دلش چگونه خیزد؟
شادی به رخت که غم کند کم	پیش چو تویی و آنگهی غم؟
ور غم رسد از تو نیز، شادم	وین شادی و غم همیشه بادم!
مهر تو در استخوان من باد	درد تو دواى جان من باد.

□

مجنون چو بدین دم دل‌انگیز	از سینه برون زد آتش تیز
گرد از جگرش به خون درآمد	فریاد ز وحشیان برآمد

۲۰۳۶- ۳ و ۴ و ۵ و ۸: (بخت گم نام) بخت خود نام (۸: بدرام) ۶۰: شوخ ندارم ۱۰: شوخ پدرام ۳۰: در

کنار صفحه نوشته شده ۶۰: (کت) گفت ۳۰ و ۴ و ۵: (از می) از پی

۲۰۳۷- ۳: آید ۶۰: (چو فتاد) افتاد ۱۰: (چو فتاد) نفتاد

۲۰۳۸ و ۲۰۳۹- ۳: حذف شده

۲۰۳۸- ۶ و ۷: (از) در ۱۰: بر اثر خرابی ناخواناست

۲۰۳۹- ۵: جای دو مصراع عوض شده

۲۰۴۰- ۱۰ و ۶ و ۷: حذف شده ۵۰: مصراع اول حذف شده ۱۰: بکشند ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: نکشند

۲۰۴۲- ۵: (بامان) پایان ۱۰ و ۶: با جان

۲۰۴۳- ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (سیّاف) جَلّاد ۸: (بعشق) به عنف ۳ و ۴ و ۵: زحمت ۶۰: ز دلش

۲۰۴۴- ۸: شادم ۵۰: کم کند غم ۵۰: کم

۲۰۴۵- ۸: این ۹ و ۲ و ۳ و ۷: شادی غم

۲۰۴۷- ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (چو) که ۶۰: درین

۲۰۴۸- ۱۰ و ۲ و ۴ و ۵ و ۷: (گرد) کوه ۳ و ۶: کوه از جگرش بخون برآمد (۶: برآورد) ۶۰: فریاد چو

ارغنون برآورد

هر روز، بدین نیازمندی	می‌گشت به پستی و بلندی
۲۰۵۰ شب تا سحر و ز صبح تا شام	یک لحظه دلش نکردی آرام
در دل غم دوست داشت تا مرد	و آن لحظه که مُرد با خودش برد
روزی که زمان عمر در گشت	جان بر سر دل نهاد و بگذشت.

۲۰۴۹- ۴: حذف شده ۱۰: با خویش زدی نیازمندی ۲۰: میگفت سرود مستمندی ۹ و ۳ و ۵: با خویش

زدی دم نژندی ۷۰: بر خویش زدی نژندی

۲۰۵۰- ۵: (و) حذف شده ۶۰: نکرد

۲۰۵۱- ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (در دل) دل در ۱۰ و ۶: دایم ۷۰: دل در غم یار داشت تا مرد ۴ و ۶: مزد

۲۰۵۲- ۳: زمام ۶۰: (عمر) عشق ۶۰: و برگشت

خرامش کردن سرو لیلی با سرو قدان همسایه سوی بوستان

و شناختن آزاده‌ای آن نویران را و زبان سوسنی کشیدن و
 غزلی جگر دوز از یک اندازه‌های مجنون به آواز نرم روان
 کردن و بر دل لیلی زدن و کاری آمدن و باز جست کردن
 لیلی طیرگی بلبل خارنشین خود را و آزمودن آن راوی
 تعطش لیلی را سوی خونابه مجنون و مرگ مجنون به قبله
 کرم کردن و سوخته شدن لیلی و به گرمی در خانه باز آمدن
 و به تب اجل گرفتار شدن

گوینده این حدیث زیبا زین گونه نگاشت روی دیبا:
 کآن زهره شب‌نشین بیخواب چون در غم دوست ماند بی‌تاب

عنوان - ۱: ... نرم نروان کردن ... ۲۰: ... لیلی را سوی ... و سوخته شدن و بگرمی آتش عشق در خانه ...
 ۳۰: ... همسایه سوی نخلستان ... غزل ... و کار آمدن ... آن راوی آن راوی ... باز آمدن و بدست اجل
 گرفتار گشتن ۴۰: ... همسایه سوی نخلستان ... غزل ... مجنون با آواز نرم مجنون با آواز نرم روان
 روان ... و کارگر آمدن ... مرگ مجنون را بقبله کردن و سوخته شدن لیلی و بگرمی بخانه باز آمدن و
 بدست ۵۰: ... همسایه سوی نخلستان ... و زبان سوسنی چون تیغ کشیدن و غزل جگر دوز ... نرم
 دوان کردن بر دل لیلی زدن و کارگر آمدن ۶۰: حذف شده ۷۰: رفتن لیلی با دختران قبیله بگشت
 نخلستان و غزل خواندن شخصی از زبان ۸۰: خرامش کردن لیلی ... و شناختن آن آزاده نویران را و
 زبان سوسن کشیدن و غزلی جگراندوز ... و مرگ مجنون غلبه کردن و سوخته شدن ... ۹۰: ...
 شناختن آزاد ... لیلی ترگی بلبل خارنشین خود را و آزمودن آن داروی تعطش لیلی را سوی خونابه
 مجنون به مرگ لیلی به قبیله کرم کردن و سوخته شدن لیلی به گرمی و به خانه آمدن و در دست اجل
 گرفتار شدن ۱۰۰: نالیدن لیلی در فراق مجنون

۲۰۵۵	چون غمزدگان به درد می‌بود	با ناله و آه سرد می‌بود
	هر گریه که کرد، موج خون ریخت	هر دم که زد، آتشی برون ریخت
	با سایه، غم دراز می‌گفت	در پیش خیال، راز می‌گفت
	هر چوب ز حجره‌های دردش	زرچوبه شده ز رنگ زردش
	هر روزن و در ز جلوه‌گاهش	تاریک شده ز دود آهش
۲۰۶۰	هر غمزه که زد ز چشم بدکیش	خون ریخت، ولی ز دیده خویش
	چشمی که به گریه پیش می‌کرد	ز آن باده خمار بیش می‌کرد
	بی‌وسمه کمان ابروانش	بی‌سرمه دو نرگس روانش
	از داغ غمش درونه خسته	داغ کلفش به رخ نشسته
	کلفش که سیاه وام کرده	نسبت به مهش تمام کرده
۲۰۶۵	نی کلفه که سایه‌ای به مهتاب	نی‌نی غلطم که سایه بر آب
	غلتان همه شب، شبی چو صد سال	پهلوی پهلوی، چو قرعه فال
	خالی شده از جلا جمالش	معزول شده ز جلوه، خالش

۲۰۵۵-۲: حذف شده ۷۰: غمزدها ۹ و ۱: (آه) باد

۲۰۷۳-۲۰۵۶-۷: حذف شده

۲۰۵۸-۵: شدی ز روی ۳ و ۴ و ۶ و ۸: (ز رنگ) ز روی ۹۰: (حجره‌های) نالهای- (ز رنگ) برنگ

۲۰۵۹-۶: باریک

۲۰۶۰-۶: ز جان- بدیده

۲۰۶۱-۳ و ۴ و ۵: ز گریه ۶۰: ریش ۶۰: میخورد ۹۰: (پیش-پیش) بیش-میش

۲۰۶۲-۳: واسمه ۶ و ۸: (نرگس روانش) چشم ناتوانش ۳ و ۴ و ۵: جوانش

۲۰۶۳-۵: درون ۴۰: کالفش ۲ و ۵: برو ۹۰: (خسته) خفته

۲۰۶۴ و ۲۰۶۴-۶: حذف شده

۲۰۶۴-۲ و ۳ و ۴ و ۸: فام ۵۰: نام ۵۰: بمه ۱۰: (وام کرده) فام گشته

۲۰۶۵-۵: بی ۸۰: (سایه) سایه بد

۲۰۶۶-۱۰: (شبی) به شب

۲۰۶۷-۳ و ۴ و ۵: از جسد (۴ و ۵: حسد) براهش- ز جلوه گاهش

از کسوفتن رخ جمیلش	بر رخ به دل سپیده نیلش
ز آن روی که داد چرخ را نور	با آن همه نیل چشم بد دور
۲۰۷۰ مقنع چو درونه چاک گشته	گلگونه فتاده خاک گشته
پیرایه زر چو سنگ مانده	آئینه چین به زنگ مانده
گشته خم طره چو شمشاد	از زخم زبانِ شانه، آزاد
بی خویش ز گفتگوی خویشان	وز طعنه چو زلف خود پریشان
غم را به درونه بند می کرد	دل بر سر غم سپند می کرد
۲۰۷۵ غم گر چه به گفت دردناک است	در سینه گره زنی هلاک است
دل دوختن غم ار چه خون است	لب دوختن، آفت درون است
گردد چو تنور بسته سر، گرم	پولادِ درشت را کند نرم
دیگی که درونه شد به جوشش	کف در دهن آید از خروشش
دشنه به جگر فرو توان خورد	سخت است فرود خوردن درد!

۲۰۶۸- ۳: (بر) از ۱۰۰: سپید

۲۰۶۹- ۵: جای دو مصراع عوض شده ۳ و ۵: (روی که داد) روی (۵: بوی) به نیل ۴: روی بنور، ولی در بالای- بنور- کلمه- بنیل- علاوه شده است ۲ و ۳ و ۴: با این ۵۰: با این همه خیل ۹۰: (داده) داد

۲۰۷۱- ۶: حذف شده ۵۰: آینه ز حسن و رنگ مانده

۲۰۷۲- ۵: (شانه) و شادی

۲۰۷۳- ۶: حذف شده ۱۰۰: بی خویش شده ز گفت خویشان- از ...

۲۰۷۴- ۶: حذف شده ۵۰: پسند

۲۰۸۹- ۲۰۷۴- ۷: حذف شده

۲۰۷۵- ۵: نگفت ۶ و ۸: (زنی) زدن ۴۰: (هلاکست) اول- چه هلاک است- نوشته شده سپس همین کلمه

به- بهلاک است- تصحیح شده ولی روی- چه- قلم کشیده نشده است

۲۰۷۶- ۵: سوختن ۸۰: زیون ست

۲۰۷۷- ۵: (گردد) دد ۶۰: درست را

۲۰۷۸- ۶ و ۸: بر دهن

۲۰۷۹- ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (دشنه) نشتر

۲۰۸۰ آن را که بود به سینه جانی
 مرده‌ست که بی‌خروش باشد
 از گوشت تهی کنند خوان را
 بیم ار نبود ز آخرین خواب
 دل سوخته چون نهان کند راز؟
 ۲۰۸۵ آن خُم که درون بود زلالش
 گرم نزند لبش ز بیداد
 بیرون محک درونه باشد
 مشک ار چه بود به پوست خورش
 کانون تو چون شد آتش اندود
 همسایه تو بگرید از دود

□

۲۰۹۰ آن کبک قفس نشین محبوس
 از بند قفس چو آمدی تنگ
 بی‌حیله چو پر گسسته طاووس
 کردی به طواف وادی، آهنگ

۲۰۸۱ - ۴ و ۶: مردست ۶۰: (نشتر) دشنه

۲۰۸۲ - ۵: خانرا

۲۰۸۳ - ۵: (بیم ار) بیمت

۲۰۸۴ - ۵ و ۶: دلسوخته ۸۰: کند نهان

۲۰۸۵ - ۶: بود درون ۵۰: (گذردنم) زدنم هم

۲۰۸۶ - ۳: نزد ۴ و ۵: رخسار

۲۰۸۷ و ۲۰۸۸ - ۳ و ۴ و ۵: ۲۰۸۷ و ۲۰۸۸

۲۰۸۷ - ۶: درونه

۲۰۸۸ - ۵: (بود) کند ۳ و ۵: پویش

۲۰۸۹ - ۵: کان توشده چو آتش اندود ۱۰ و ۶: ایوان (۱۰: کایوان) توشد چو آتش آلود ۳ و ۴ و ۸:

توشد چو ۵: همسایه توانگرش بود دود ۳ و ۴: (تو بگرید) توانگرست

۲۱۰۲ - ۲۰۹۰ - ۷: حذف شده

۲۰۹۰ - ۶: (آن) ای ۸۰: بی‌جلوه چو پر شکسته طاوس ۴ و ۵: طاووس

۲۰۹۱ - ۹ و ۳ و ۴: (وادی) رای و ۵: رای

بر پشت جمازه‌ای سبک خیز
 با چند پری‌وش بهشتی
 ۲۰۹۵ گفتی غمی از شکسته حالی
 لختی ز هراس نقش بینان
 با سبزه ز دوست راز گفتی
 هر مرغ که در هوا پریدی
 شب چون سوی خانه بازگشتی
 چون شمع ز غم فسرده می‌بود
 ۲۱۰۰ روزی ز غم اندرون زبونی
 از کنج سرای آتش اندود
 خوبان که بُدند همنشینش
 رفتند بهم بسی جمیله
 گه بر رخ یاسمین خمیدند
 از حجره غم برون شدی تیز
 راندی به سراب دشت کشتی
 کردی به سخن درونه خالی
 در گوشه شدی ز همنشینان
 با سرو غم دراز گفتی
 مقنع ز نواش بر دریدی
 بازش غم دل دراز گشتی
 شب سوخته، روز مرده می‌بود
 تنگ آمد از انده درونی
 سرگشته برون شتافت چون دود
 گشتند به همراهی قرینش
 در نخلستان آن قبیله
 گه در ته شاخ گل چمیدند

۲۰۹۲- ۴: (حجره) خیمه

۲۰۹۳- ۶: (با) تا ۲۰: بسر آب ۵ و ۴ و ۵: (دشت) دوست ۱۰ و ۱۰: دست

۲۰۹۴- ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (غمی از) غم آن ۶ و ۶: ز سخن

۲۰۹۵- ۱۰ و ۶: از خوف و هراس بیش بینان ۳ و ۳: بهراس

۲۰۹۶- ۶: میگفت

۲۰۹۸ و ۲۰۹۷- ۱ و ۲: حذف شده

۲۰۹۸- ۳: بارش

۲۰۹۹- ۵: (شمع) شب

۲۱۰۰- ۳ و ۴ و ۵ و ۸: اندران ۱۰ و ۶: درون خونی ۳ و ۴ و ۵ و ۶: آمده ز

۲۱۰۱- ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (شتافت) فتاد

۲۱۰۲- ۱: بهم رمی

۲۱۰۳- ۶: (بسی) بی ۲۰: (در) تا ۴: (قبیله) جمیله - نوشته ولی از روی حروف - ج و م - قلم کشیده و به -

قبیله - اصلاح گردیده است

۲۱۰۴- ۳: یاسمن ۱۰: چمیدند ۷ و ۲: چمیدند ۱۰ و ۶: بدیدند ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: خزیدند

۲۱۰۵ هر سرخ گلی شکوفه پرورد	لیلی به میانه چون گل زرد
هر غنچه گشاده لب به خنده	لیلی چو بنفشه سرفکنده
هر لاله به بوی مشک گشته	لیلی چو نهال خشک گشته
هر بُت رطبی ز بار می خورد	لیلی ز زمانه خار می خورد
هر سرو ز جو به جامه می رُست	لیلی ز سرشک جامه می شست
۲۱۱۰ هر کبک روان به ناز مایل	لیلی چو تذرو نیم بسمل
لختی چو در آن بساط گل روی	گشتند میان سبزه و جوی
از گرمی آفتاب سوزان	در سایه شدند نیمروزان
در انجمنی که رشک مه بود	یک سایه و آفتاب ده بود
شخصی ز موافقان مجنون	صافی گهری چو درّ مکنون
۲۱۱۵ از سوز رفیق، سینه پر داغ	می گشت به جلوه گاه آن باغ

۲۱۰۵- ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: (سرخ گلی) شاخ گل (۴ و ۵ و ۷ و ۸: گلی)

۲۱۰۸ و ۲۱۰۷- ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۲۱۰۷ و ۲۱۰۸

۲۱۱۰- ۲۱۰۸- ۶: ۲۱۰۸ و ۲۱۰۹ و ۲۱۱۰

۲۱۰۷- ۵: (بیوی) بسان ۹۰: (خشک) خشک ۱۰۰: حسک *

۲۱۰۸- ۸ و ۶: بط (معرب همان - بت - است که به معنی مرغابی است) ۳ و ۴: ز نار ۵: بناز ۶: (زمانه) درونه

۲۱۰۹- ۳ و ۴ و ۵: هر سرو ز خوی جامه (۴: دانه، ۵: جامه) می شست ۶: (ز جو به جامه) ز جان به جامه ۷۰: بجو ز جامه ۳ و ۵: خامه ۶: خانه ۹: ز جوی خامه ۱۰: (ز) چو

۲۱۱۱ و ۲۱۱۰- ۵: ۲۱۱۰ و ۲۱۱۱

۲۱۱۰- ۷: کبک ۳: ز ناز ۶: بیار ۵: (روان) حذف شده و بجای آن در بالای کلمات - کبک بناز - بخط

ریز کلمه - دری - نوشته شده است ۱۰: بیار مایل ۸۰: تدرونیم

۲۱۱۱- ۶: بران ۷: گلبوی ۴: (و) چون

۲۱۱۲- ۱: (از گرمی) نازک می

۲۱۱۳- ۴: (در) وز ۵: از

بشناخت که آن بتان کدامند
 در حلقهٔ شان نمود میلی
 کآن باده که کرد قیس را مست
 در گلشن آن بهار خندان
 ۲۱۲۰ سوزان غزلی ز قیس دلکش
 ز آن زمزمهٔ جراحات انگیز
 خوبان که نوای او شنیدند
 ز آن نغمه شدند دور از آرام
 معشوقه چو نام یار بشنید
 ۲۱۲۵ شوریده ز جای خویش برخاست
 در پیش غزلسرای شد زود
 گفت از سر گریه کای نکوروی
 دانم که بدین دم نژندی
 زین نو غزلی که کردی آغاز
 ۲۱۳۰ ز آن غمزده کین ترانه رانی
 هر یک به چه نسبت و چه نامند
 شد در پی آزمون لیلی
 در لیلی از آن سرایتی هست؟!
 برداشت نوای دردمندان
 می گفت چو شعله های آتش
 می زد به جگر زبانهای تیز
 در پردهٔ جامه جان دریدند
 چون آهوی هند و اشتر شام
 و آن نالهٔ جانگذار بشنید
 ستر ادبش ز پیش برخاست
 رخساره به پشت پای او سود
 بیگانه نمای آشنا خوی
 داری اثری ز دردمندی
 نوگشت مرا غم کهن باز
 ما را خبری ده، ار توانی!

۲۱۱۶ - ۲: ز چه نسبت ۹۰: (چه نامند) کدامند

۲۱۱۷ - ۶: حلقیشان

۲۱۲۰ - ۶: میخواند

۲۱۲۲ - ۶: (که) چو ۱۰: (جامه) جام

۲۱۲۳ - ۴: از آندم ۳۰: آهو ۱۰: استرسام ۵۰: استر

۲۱۲۴ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: (جانگذار) جان فکار ۵۰: زار زار

۲۱۲۵ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: حذف شده ۶۰: برخواست

۲۱۲۷ - ۸: ای نکورونی ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: نکوروی ۸۰: نما و آشناخونی ۹۰ و ۳ و ۴ و ۷: آشناخوی ۱۰

: نکوخوی - آشناروی

۲۱۲۸ - ۶: باین ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: (اثری) خبری

کز دست دل ستم رسیده
 منزل به کدام غار دارد
 همخانه او کدام مور است
 سینه به کدام داغ دادست
 ۲۱۳۵ بالاش به غار تنگ چون است
 با کیست ز روز تیره رازش
 دارد به دگر خیال میلی
 بشنید چو آن سخن، خردمند
 گفت ای ز وفا سرشته جان
 ۲۱۴۰ آن یار که بهر اوست این گفت
 کز تو شده بود دور و مهجور
 چون است میان آب دیده؟
 بستر ز کدام خار دارد؟
 همخوابه او کدام گور است؟
 دیده به کدام زاغ دادست؟
 پهلوش به روی سنگ چون است؟
 چون می گذرد شب درازش؟
 یا هم به خیال روی لیلی؟
 بگشاد به آزمون دمی چند
 قاصر ز حدیث دل، زیانت
 دل ز انده او بپایدت رفت
 دور از تو ز خویش نیز، شد دور

۲۱۳۱ - ۶: کز دست دلی ۴۰: دلی ۶۰: (آب) خون

۲۱۳۲ - ۸: بکدام

۲۱۳۳ - ۶: جای دو مصراع عوض شده

۲۱۳۴ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: دادست ۷۰: داده

۲۱۳۵ - ۶: به پشت

۲۱۳۶ - ۲: حذف شده ۱۰: از اول مصراع فقط کلمه - پاک - نوشته شده است، بقیه حذف شده و جای مصراع

خالی مانده است ۸۰: بروز

۲۱۳۷ - ۵: (خیال) خیال و ۳۰: باهم ۵۰: ماهم ۷۰: ماهم

۲۱۳۸ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: این

۲۱۳۹ - ۶: بوفا ۹۰ و ۳ و ۴: (قاصر) حاضر ۵۰: خاصه ۶۰: آگه

۲۱۴۰ - ۷: ز اندوه

۲۱۴۱ و ۲۱۴۲ - ۷: ۲۱۴۱ و ۲۱۴۲

۲۱۴۱ - ۷: از ۸۰: بود و ۲۰: ۶: (مهجور) رنجور ۳۰ و ۴ و ۵: دور از تو و من (۹: من و تو) ز خویشتن

دور (۵: بخویش رنجور) ۶۰: دور از تو ز جان خویشتن دور (۱۰: خویش شد دور)

دل را به تو داده بود آزاد	جان نیز، به بیدلی تو را داد
تازیت نظر به سوی تو داشت	چون مُرد هم آرزوی تو داشت
ز آن ره که گذشت بی‌جمالت	همره نشدش، مگر خیالت
چون با تو نبود دوش با دوش	با خاک سیاه شد هم آغوش
همخوابه عشق نازنین است	همخوابه رایگان زمین است
بگرفت به خوابگاه قراری	وز بیخوابی برست، باری
هست از تو به خواب نیز بیتاب	می‌بیند خوابت اندر آن خواب
آن را که برآمد از غمت هوش	هان! تا نکنی ز دل فراموش.
لیلی چو شنید این سخن را	بر خاک فکند سرو بن را
می‌زد سر و دست و پای در خاک	چون مرغ بریده سر به تاپاک
گوینده نادرست پیمان	از گفته خویش شد پشیمان
چندانک نمود استواری	پیوسته نگشت زخم‌کاری

۲۱۴۲ - ۴: (آزاد) آزارود: ۵: آواز: ۱۰ و ۶: (به) ز: ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (ترا) بتو

۲۱۴۳ - ۶: (چون) تا: ۹: (تا) با

۲۱۴۴ - ۶: زانگه که بمرد: ۸: (که) چو: ۴: شدنش: ۱۰: زانگه که بمرد بی‌جمالتش ... خیالش

۲۱۴۵ و ۲۱۴۶ - ۷: حذف شده

۲۱۴۵ - ۵: تا با تو نگشت دوش با دوش: ۱۰ و ۶: با تو چو نسود دوش بر دوش (۱۰: با) دوش

۲: (نبود) نسود: ۳ و ۴ و ۸: نگشت: ۸: آگوش

۲۱۴۶ - ۶: حذف شده: ۸: همخوانه

۲۱۴۷ - ۱۰ و ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: وز بیخودی تورست باری

۲۱۴۸ - ۵ و ۳: هست ار چه بخواب تیزی ناب (۵: تیر بی‌تاب): ۴: (از تو) ار چه

۲۱۴۹ - ۱۰ و ۶: از غمش: ۱۰: (نکنی) نکى

۲۱۵۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (چو) که: ۱۰ و ۲ و ۳ و ۵ و ۶: در خاک: ۷: در حال: ۴: در خاک افکند: ۸: در

خاک فکند سرو تن را

۲۱۵۱ - ۸: میزد سرو پائی دوست بر خاک: ۴: سیر: ۳ و ۴ و ۵ و ۶: بظاپاک

۲۱۵۳ - ۸: نموده: ۱۰: مصراع اول خراب شده

رخنه که به دل شد و جگر هم انباشته کی شود به مرهم؟
 ۲۱۵۵ در تن چو رگ حیات بگسست از حيله کجا گره توان بست؟

□

خوبان دگر که حال دیدند از هر طرفی فرا دويدند
 شوریده ز جاش برگرفتند فریاد و نفیر در گرفتند
 بی خویشتنش به خانه بردند ز آن گونه به مادرش سپردند
 شد پیرزن جگر دریده ز آن تیره نفس نفس بریده
 ۲۱۶۰ افتاد به رو چو خس بر آبی یا بر سر آتشی کبابی
 بتوان ز جگر برید پیوند دیدن نتوان خراش فرزند!

۲۱۵۴ - ۶: (که) چو ۵۰: (شدو) شود ۵۰: انباشتی ۸۰: انباشته کی بود بمرهم

۲۱۵۵ - ۶: از تن ۹ و ۳ و ۴: گره کجا ۶۰: توان گره ۱۰۰: مصراع اول خراب شده

۲۱۵۶ - ۶: (که) چو

۲۱۵۷ - ۳: جای دو مصراع عوض شده ۸۰: ز خاک ۹۰: شوریدگی حال برگرفتند ۱۰۰: مصراع

اول خراب شده

۲۱۶۰ - ۶: بران ۷۰: بر او

۲۱۶۸ - ۲: (بتوان) مادر ۶۰: نتوان ۴ و ۷: (ز جگر برید) جگر بریده

صفت برگ ریز و دوا دو باد خزان

و از آسیب صدمات حوادث سر نهادن سرو لیلی در خاک و بی بالش ماندن

آمد چو خزان به غارت باغ	بنشست به جای بلبلان زاغ
رخساره لاله پر ز چین گشت	آئینه آب آهنین گشت
هر غنچه که جلوه کرد گستاخ	در ریختن آمد از سر شاخ
۲۱۶۵ پر برگ شده زمین گلزار	چون مجلس مکرمان ز دینار
ریزان گل و لاله شست در شست	مالنده چنار دست بر دست
هر سوی برهنه گلستانی	چون راه فتاده کاروانی
ز آسیب طپانچه های صرصر	غلطان به زمین شکوفه تر
منقار کلاغ بر سر گل	مقراض شده به پَر بلبل

عنوان - ۲: ... و از سبب صدمات ... ۳۰: ... و بی بالش شدن آن سرو آبدار حوس رفتار ۴۰: ... و از آسیب دهرهای تیزرو سر نهادن سرو لیلی در خاک و بی بالش شدن آن سرو آبدار خوش رفتار که از درخت جوانی در روزگار بر خورداری ندید ۵۰: ... و بی بالش شدن ۶۰: حذف شده ۷۰: صفت خزان و وفات لیلی و وصیت کردن بمادر خویش جهت مجنون ۸۰: ... و از سبب صدمات حوادث دوران سر نهادن ... ۹۰: صفت برگ ریز و رواد ... سر نهادن سر لیلی ... ۱۰۰: جای عنوان خالی مانده است

* از بیت ۲۱۶۲ به بعد به علت خرابی قسمت وسط نسخه مصراع اول بسیاری از ابیات و مصراع دوم بسیاری دیگر ناخوانا باقی ماند. از این جا به بعد جهت خلاصه کردن عبارت ها از علامت سوال (؟) استفاده کرده ایم.

۲۱۶۳ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (پرز چین گشت) بر زمین کرد ۷۰ کرد ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: کرد

۲۱۶۴ - ۷: هر جلوه که غنچه ۷۰: در ریخته

۲۱۶۶ و ۲۱۶۵ - ۶: حذف شده

۲۱۶۶ - ۳ و ۴: (و) حذف شده ۱۰: مالیده ۳۰ و ۴ و ۵ و ۸: مالیده

۲۱۶۹ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: (بیز) چوپر

عبّاس شده درختِ ضحاک	۲۱۷۰ خفته علم شکوفه در خاک
هر سو ورقی برون فتاده	شیرازۀ گل گره گشاده
از خندۀ شکرین ترش روی	مانده همه غنچه‌های خوشبوی
هر گوشه دوان، فتان و خیزان	برگی که ز باد شد گریزان
از بانگ زغن ز خواب بسته	نرگس که به خواب چشم بسته
کآزاده و با خسان سر و کار؟!	۲۱۷۵ سوسن ز غبارِ سینه پر خار
پیمانۀ لاله بادپیمای	رخسارۀ یاسمین زمین سای
چون مردم راست از زمانه	در زلزله سروِ راست خانه
چون زلف خمیدۀ عروسان	گیسوی بنفشه خاک بوسان
وز شاخ به تازیانه خوردن	نسرین به لث زمانه خوردن
شانه طلب از درخت شمشاد	۲۱۸۰ درهم شده جعد سنبل از باد
افتاد گلی به رستخیزی	ناگه به چنین شکوفه‌ریزی
زو چشمۀ زندگی نمی بود	لیلی که بهار عالمی بود
وز آب برفت چشمه سارش	آتش زده گشت نوبهارش

۲۱۷۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (خفته) خط ۸۰: بر خاک ۵۰: عباسه

۲۱۷۱ - ۶: (هر) از هر ۷۰: (سو) سون ۳۰: (برون فتاده) بیاد داده

۲۱۷۲ - ۵: (مانده همه) مانندۀ ۷۰: خوشبو ۳۰: از خنده شکری ۷۰: رو

۲۱۷۳ - ۹ و ۷: روان

۲۱۷۴ - ۶: وز بانگ زغن ز خواب حسته ۱۰: خسته ۳ و ۷: حسته

۲۱۷۵ - ۷: آزرده ۱۰: (پر خار) بر خاک

۲۱۷۶ - ۹: (باده) باد

۲۱۷۷ - ۷ و ۸: در زمانه

۲۱۷۸ - ۴: بلب ۵۰: بلب ۲۰: (وز) وان

۲۱۸۰ - ۲: درهم شده سنبل از دم باد ۱۰: سایه ۶۰: سایه

۲۱۸۱ - ۲: ریزای ۸۰: افتاده

۲۱۸۲ - ۳: (زو) در ۶ و ۸: از

۲۱۸۳ - ۸: برفته

آن ریش کهن که در جگر داشت	جان برد که سوی جان گذر داشت
۲۱۸۵ آن دل که شدش به عشق پامال	جان نیز، روان شدش به دنبال
آمیخت به سرو نوجوانش	بیماری چشم ناتوانش
شعله ز تنش چنان برآمد	کش دود ز استخوان برآمد
پهلوی به کنار بستر آورد	سرپوش اجل به سر درآورد
گشتش تن گوه‌رین، سفالین	وز بستر رنج، ساخت بالین
۲۱۹۰ چشمش که همی به خواب درگشت	در بند غنودنی دگر گشت
در آتش تب فتاد نعلش	یا قوت کبود گشت لعلش
گشتش خوی تب روان به تعجیل	هم و سمه ز رو بشت و هم نیل
گیسو ز شکنج ناز ماندش	نرگس ز کرشمه باز ماندش
شد تیره جمال صبح تابش	و افتاد به زردی آفتابش
۲۱۹۵ تب لرزه بسوخت روی چون باغ	تب خاله نهاد بر لبش داغ
هم رنج تن و هم انده یار	یک جان به دو زخم‌گه گرفتار
در تلوسه‌ای چنان جگرسوز	می‌دید عقوبتی دو سه روز

۲۱۸۴ - ۷: (برد) بود

۲۱۸۶ - ۶: جای دو مصراع عوض شده ۷۰: بیماری ز کس گرانش ۸۰: جسم

۲۱۸۷ - ۳: باستخوان

۲۱۸۹ - ۳: کشت آن تف گوه‌رین سفاکین ۴۰ و ۵: کشت آن تف گوه‌رین (۵: گوه‌ر) سفالین ۷۰: کشت آن تن

۲۱۹۰ - ۶: چشمی ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: غنودن

۲۱۹۱ - ۵: تف ۸۰: تب فتاده ۸۰: گشته

۲۱۹۲ - ۸: تب ۲۰: (زرو) ازو ۶۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: ز روی شست ۷۰: (بشت و) شست

۲۱۹۳ - ۷ و ۶: حذف شده ۵۰: باز - مصرع دوم حذف شده

۲۱۹۴ - ۵: (تابش) زایش ۵۰ و ۷: (و) حذف شده ۸۰: و افتاده

۲۱۹۵ - ۸: تب ۶۰: بشت ۴۰: چو ۱۰: نهاده ۷۰: بر دلش ۹۰: (خاله) خال

۲۱۹۶ - ۶: (تن) شد ۳۰ و ۴ و ۵: (زخم‌گه) زخمه ۵: (زخم) شد ۶۰ و ۸: غم شده

۲۱۹۷ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: چنین ۹۰: (تلوسه) طلوسه



چون شد گه آنکِ مرغِ دمساز
ز آن نکته که زد به جانش آذر
کای در دمن انده نهانت
زین غم که برای من کشیدی ۲۲۰۰
ناچار، چو خونم از تن تست
رنجی که نهند بر نهادم
کاری که مرا فتد به صورت
در خوشه فتد چو آتش تیز
هر گه که جگر خراش گیرد ۲۲۰۵
تیمار مرا که پی فشردی
وقت است کنون که خیزم از پیش
عذرت به کدام رای خواهم؟
چشمِ پس از این نمی میناد ۲۲۱۰

از بند قفس شود به پرواز
بگشاد جریده پیش مادر
و اندیشه من خراش جانت
آزرده شدی و رنج دیدی
بار دل من به گردن تست
لابد تو کشی، که از تو زادم
آن کار تو را فتد ضرورت
از وی تنه را چه جای پرهیز؟
قالب چه کند اگر نمیرد؟
زحمت ز قیاس بیش بردی
زایل کنم از تو زحمت خویش
مزدت مگر از خدای خواهم
بعد از غم من، غمی میناد!

- ۲۱۹۸- ۵: (که) بر
۲۱۹۹- ۸ و ۶: (نکته) شعله ۷۰: (پیش) نزد
۲۲۰۰- ۷ و ۲: (انده) آمده ۷۰: (و) حذف شده
۲۲۰۱- ۵ و ۳ و ۴: حذف شده ۷۰: (برای) ز بهر
۲۲۰۲- ۵ و ۳ و ۴: (خونم از تن) خون من بتن (۴ و ۵: تن) ۷۰: (بار) خون
۲۲۰۳- ۵ و ۳ و ۴: (نهند) بعشق ۷: نهید
۲۲۰۴- ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: (فتد) بود ۶۰: بود ضرورت ۶۰: بصورت ۹۰: آن کار فتد تو را ضرورت
۲۲۰۵- ۱۰ و ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷: (تنه را چه) بنه را چه ۵۰: بنه ار چه
۲۲۰۶- ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: اگر ۱۰ و ۸ و ۱۰: که گر
۲۲۰۷- ۲: (تیمار) تیز
۲۲۰۸- ۷ و ۲: رحمت
۲۲۰۹- ۵ و ۴: حذف شده
۲۲۱۰ و ۲۲۰۹- ۳: ۲۲۱۰ و
۲۲۱۰- ۲: جسمت ۸۰: از این ۶۰: (بعد) غیر

وز آب دو دیده شوی پاکم	بردار ز بستر هلاکم
بر بوی جگر رسان درودم	وز آتش سینه سوز عودم
تا غازه تر بود به رویم	خون ریز به روی مشک بویم
کافور فشان ز موی خویشم	گل زن به جبین ز روی خویشم
پوشی به لباس آن جهانی	چون از پی مرقدم نهانی ۲۲۱۵
یک پاره بیار و بر کفن دوز	از دامن چاک یار دلسوز
پیوند وفا برم ته خاک	تا با خود از آن مصاحب پاک
لیلی به چنازه برنهد رخت	چون نوبت آن شود که از تخت
و آواز ده آن غریب ما را	کم کن قدری رقیب ما را
لب ساز کند به فرق بوسی	کآید چو شهان درین عروسی ۲۲۲۰
وز سینه برآورد حراره	در جلوه من کند نظاره
وز گریه تلخ شگرافشان	از رخ به زمین شود زرافشان
خونین کند از نفس هوا را	رنگین کند از جگر قبا را

- ۲۲۱۲ - ۶: جای دو مصراع عوض شده ۷ و ۸: از ۳ و ۴ و ۷ و ۸: (بر بوی) وز بوی ۵ و ۶: از بوی
- ۲۲۱۳ - ۶: حذف شده ۳ و ۴ و ۵: خونریز ۵: (تر) تو
- ۲۲۱۴ - ۶ و ۲: (بجبین) بکفن ۳ و ۵ و ۸: بروی ۷ و ۱۰: (ز موی) ز روی
- ۲۲۱۵ - ۶ و ۱۰: (از پی) حاصل ۱ و ۱۰: بوسی ۱۰: پوشی به پلاس آن جهانی
- ۲۲۱۶ - ۴: (یک پاره) یکباره ۵ و ۵: پرکاله
- ۲۲۱۷ - ۶: ازین ۱ و ۱۰: (وفا برم) وقا برم، ولی از روی نقاط اضافی واقع در بالای حروف - ف و ر - قلم کشیده شده ۶ و ۱۰: (ته) سوی
- ۲۲۱۸ - ۳ و ۴: بود ۵: بود که بر تخت ۱ و ۱۰: بجمازه ۳ و ۱۰: بجمازه ۹ و ۱۰: بجمازه
- ۲۲۱۹ - ۵: (کن قدری) توری آن ۳ و ۷: (و) حذف شده ۶ و ۱۰: واثگاه بخوان غریب ما را ۱۰ و ۱۰: (رقیب) رفیق
- ۲۲۲۰ - ۵: دران ۳ و ۴ و ۵ و ۷: باز
- ۲۲۲۱ - ۳ و ۴ و ۵: از ۱ و ۱۰: برارد
- ۲۲۲۲ - ۵: درافشان ۶ و ۱۰: (وز) در
- ۲۲۲۳ - ۵: از هوس

قاری شود از نفیر دلدوز	مطرب شود از ترانه سوز
وز ناله برآورد سرودی	در گریه روان کند درودی ۲۲۲۵
من رقص کنان برون خرامم	او نغمه غم زند به نامم
تا حجره خوابگاه جانان	آید قدری چو مهربانان
همخواه شود، اگر تواند	و آنگه به وفا چنانک داند
در خاک به هم بویم، باری	در زندگی ار نبود کاری
بشتاب، که وقت آن همین است	گو آنچ که گفתי ار یقین است ۲۲۳۰
و اینک من اگر وصال خواهی	اینک رخ اگر جمال خواهی
تن با تن و جان به جان برآمیز	شوری ز دو کالبد برانگیز
خون دو شهید را یکی کن	رنج دو جراحت اندکی کن
خون سرد نشد هنوز در پوست	گرچه از دم سرد مردم ای دوست
پیوند به خون گرم بهتر	با گرمی خونم آر در بر ۲۲۳۵

۲۲۲۴ - ۶ و ۸: جای دو مصراع عوض شده ۵۰: (شود) از قلم افتاده و بعداً در بالای مصرع علاوه گردیده

است ۲۰: (ترانه) ترانه و ۷۰: دلسوز

۲۲۲۵ - ۸: از گریه روان کند دو رودی ۶۰: (در) از ۷۰: دو رودی ۶۰: (وز) و

۲۲۲۶ - ۳: (غم) حذف شده ۶۰: (رقص کنان) جلوه کنان

۲۲۲۷ - ۵: آمد ۶۰: با حجره جایگاه

۲۲۲۸ - ۲: (و) حذف شده

۲۲۲۹ - ۴: (بهم) بوی، ولی در بالای کلمه مزبور، کلمه - بهم - علاوه گردیده است ۹۰: (یاری) باری

۲۲۳۰ - ۱: کر آنچ که گفתי از یقین است ۲۰: (که) تو ۷۰: (گفתי ار) گفته ۱۰: (وقت آن) مصلحت

۱۰۰: (آن) او

۲۲۳۱ - ۲ و ۸: (وینک) و اینک ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: اینک

۲۲۳۲ - ۷: شوزی ۳۰: (زدو) زن و ۵۰: ره و ۶۰: بدو ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸: درآمیز

۲۲۳۳ - ۶: رنجی و دو فراق اندکی کن ۱۰: (کن) حذف شده

۲۲۳۴ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: تا از دم سرد مردمی (۶: مردم) دوست ۷۰: (گر چه ز) گراز ۲۰: از ۸۰: گراز دم

سرد سردم ای دوست

۲۲۳۵ - ۶: یا گرمی خونم از دم تر ۱۰: (آر) ار

ور دل نشود که بر من آیی	چون جان به دریچه تن آیی
گیری کم دوست چون گرانان	جان دوسترت بود ز جانان
از مردمی تو برنگردم	ز آن روی که بیوفاست مردم
هر کس پی زندگان گزیند	کس روی گذشتگان نبیند
۲۲۴۰ با آنکِ کنند ناله و شور	توان پس مرده رفت در گور
با این همه من به منزل خویش	خالی نکنم ز تو گل خویش
چون خاک شود وجود پاکم	بر باد دهد زمانه خاکم
با باد صبا غبار گردم	پیرامن کوی یار گردم
گویند که گردباد در دشت	جانیست ز تن رمیده در گشت
۲۲۴۵ من نیز به جان دهم گشادی	گردم به سرت چو گردبادی
لیکن، تو نه آن کسی که بی دوست	همخانه جان شوی به یک پوست
عمریست که جان تو به غم بود	در جستن همره عدم بود

۲۲۳۶ - ۵: در دل

۲۲۳۷ - ۶: گیرم کم دوست چون کریمان ۷: (دوست) بار ۱: دوستیت ۲ و ۳: دوست تروت

۲۲۳۸ - ۷: حذف شده ۵: از مردمی چو برنگردم ۶: از مردمی تو دوست کردم ۲ و ۸: (بیوفاست) در

وفات

۲۲۴۱ - ۲۲۳۹ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: ۲۲۳۹ و ۲۲۴۱ و ۲۲۴۰

۲۲۴۰ - ۵: (گور) شور، ولی بعداً به - گور - اصلاح گردیده است

۲۲۴۱ - ۶: ز منزل ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: (گل) دل

۲۲۴۳ و ۲۲۴۲ - ۹: در حاشیه نوشته شده اند

۲۲۴۳ - ۸ و ۶: (پیرامن) گردسز

۲۲۴۴ - ۶: در دست ۳: (ز تن) - از قلم افتاده و بعداً در زیر مصرع بخط ریز علاوه شده است ۱: (رمیده)

ابتدا ز میده نوشته شده ولی بعداً روی نقطه - ز - قلم کشیده شده ۸: (گشت) دشت

۲۲۴۵ - ۷: چو جان ۵: گردت

۲۲۴۶ - ۸ و ۶: لیکن چو تو آنکسی که با دوست ۳ و ۴ و ۵: (آنکسی که بی) آنکنی که ای (۵: بی)

۵: همخابه ۶ و ۷ و ۸: همخابه ۹: (شود) شوی

۲۲۴۷ - ۶: حذف شده ۵: (تو) ما

همراه دگر چو من نیایی	بشتاب که سوی آن خرابی
همخوابه و همدم و هم آغوش	همره چه بود که جانِ چون نوش؟
ز افسانه غم کنیم کوتاه	۲۲۵۰ این راه دراز، گاه و بیگاه
کاندر ره انتظار مُردم	چندان ز تو انتظار بُردم
من مرده و انتظار بر جای	و امروز که گشت جان سبکپای
کز کتم عدم ره تو بینم	دوری منمای بیش از اینم
تو زود بیا که من گذشتم	منشین که بساط در نوشتم
وز حالت خویش بسی خبر گشت	۲۲۵۵ گفت این سخن وز حال در گشت
مجنون گویان ز تن برون رفت	جانش که میان موج خون رفت
و آن کیست که خواست ماند بر جای؟	او رفت ز دهرِ عمر فرسای
دانسته نظر نکرد در هیچ	هیچ است جهان پیچ بر پیچ
کاوَل سمن است و آخر انگشت	رنگین منگر گیای این کشت
همشیره زهر شد نباتش	۲۲۶۰ همسایه مرگ شد حیاتش

۲۲۴۸ - ۳: (که سوی) بسوی

۲۲۵۰ و ۲۲۴۹ - ۹: به جای ابیات ۲۲۵۴ و ۲۲۵۳ منتقل شده‌اند

۲۲۴۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: حذف شده ۸۰: آگوش

۲۲۵۰ - ۳ و ۴ و ۵: پس از بیت شماره ۲۲۵۳ نوشته شده ۷۰: حذف شده ۸۰: آن

۲۲۵۲ - ۳ و ۴ و ۵: (و) حذف شده ۷۰: امروز که گشت جان سبک پای ۶۰: شکبیا ۵۰: بر پای ۷۰: برج

۲۲۵۳ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (کتم) کرد ۹۰: گرد ۶۰ و ۸: (ره) رخ

۲۲۵۴ - ۱: بنشین ۲۰ و ۵: نوشتیم - ما گذشتیم

۲۲۵۵ - ۳: ترگشت ۶۰: برگشت

۲۲۵۷ - ۶: وز ۵۰: عمر دهر ۳۰ و ۴ و ۶: (وان) آن ۵۰: او

۲۲۶۰ - ۲۲۵۸ - ۶: ۲۲۵۹ و ۲۲۵۸ و ۲۲۶۰

۲۲۵۸ - ۷ و ۸: در پیچ ۸۰: داننده

۲۲۵۹ - ۵ و ۷ و ۸: کیه ۲۰: دشت ۷۰: اول ۶۰: شمن است

۲۲۶۰ - ۶: حیانش

هر سرو و گلی که روید از خاک	فردا همه هیزم است و خاشاک
ای آنکِ چو غافلان به خوابی	تا دل ننهی بر این خرابی
هان! تا نخوری فریب ایام	کآنگه بردت که دادت آرام
این بر شده گنبد مدوّر	دارد دو در ار چه هست بی در
۲۲۶۵ هر که از دو درش برون نشسته است	از ششدره زمانه رسته است
چون لیلی رازِ هفت پرگار	در ششدره گشت مهره مردار
جانی که گرفت راه در پیش	جز عشق نبرد توشه با خویش
زین خانه که رخنه گاه دزدست	زادی که بری همانث مزدست
چون رفتنی ایم از این گذرگاه	آن به که بریم توشه راه
۲۲۷۰ یارب چو بری از این سوادم	ز ایمان درست بخش زادم!
زین مرحله نیست همهم کس	جز بدرقه عطای تو بس

۲۲۶۱ - ۶: حذف شده ۳ و ۴ و ۵: هر سبب و گلی که دیدی (۵: روید) از خاک ۵۰: حذف شده

۲۲۶۳ و ۲۲۶۲ - ۳ و ۴ و ۵: ۲۲۶۲ و ۲۲۶۳

۲۲۶۲ - ۵: ندهی بدین ۳ و ۴ و ۷: بدین

۲۲۶۳ - ۳: کانکس بردت که داردت آرام ۵۰: اینک بردت چو دادت او دام

۲۲۶۴ - ۶: (دارد) دار

۲۲۶۵ - ۲ و ۶ و ۸: هرگز ۳ و ۴: هر کس ز درش ۵۰: هر کس که ز در ۷۰: (که ز دو) کس ز ۵۰: زمان

سرشته است ۴ و ۸: رسته است

۲۲۶۶ - ۳: حذف شده ۲ و ۷: مهره گشت ۵۰: بردار ۶۰: کردار

۲۲۶۷ - ۶: (جانی) آزم ۷۰: جانس که گرفت مهره در پیش ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (توشه با)

توشه

۲۲۶۸ - ۲ و ۶: این خانه که رخنه گاه دردست (۶: رخنه گاه دزدست) ۲۰: خوردست ۳ و ۷: مردست

۲۲۶۹ - ۵: حذف شده ۴۰: رفتنی ۷ و ۸: رفتنی ایم ۶۰: توشه همراه

۲۲۷۱ و ۲۲۷۰ - ۵: ۲۲۷۰ و ۲۲۷۱

۲۲۷۰ - ۳: (بری) برین ۴۰: زمین

۲۲۷۱ - ۹: (همهم) همهم

خبر یافتن مجنون دردمند از بیماری لیلی

وا از حلقه سگان بیابان زنجیر گسستن و به حلقه زدن در

لیلی آمدن و از پیش جنازه لیلی را در حلقه رحیل دیدن

و نثار شاهانه از دیده ریختن و به موافقت محقه عروس

سوی شبستان لحد بر عزم خلوت صحیحه روان شدن

خواننده این خط کهنسال	زین گونه نمود صورت حال:
کآن بت چو ازین سرای غم رفت	با همره عشق در عدم رفت
مادر که بدید حال لیلی	برداشت به نوحه وای ویلی
آهی ز جگر چنان برآورد	کاختر ز دمش فغان برآورد
افتاد ز غم چو خاک بر در	وز درد فکند خاک بر سر

عنوان - ۲: ... از پیش لیلی را در حلقه ... ۳۰: ... در لیلی در آمدن و از پیش در جنازه او را در حلقه رحیل یافتن و نثار ... ۴۰: ... و بحلقه زدن لیلی آمدن و از پیش در جنازه او را در حلقه ... ۵۰: خبر یافتن مجنون از بیماری لیلی و بحلقه زدن در لیلی آمدن و از پیش در جنازه او را اندر رحیل دیدن و نثار شاهانه از دیده ریختن ۶۰: حذف شده ۷۰: آگاهی یافتن مجنون از وفات لیلی و آمدن بر سر تابوت رقص کردن و غزل وصال خواندن و در محل دفن لیلی را در برگرفتن و بوصول ابدی پیوستن ۸۰: ... در لیلی در آمدن و از پیش جنازه لیلی در جلوه رحیل دیدن ... ریختن و بمصاحب محافه عروس خود سوئی شبستان لحد بر عزم خلود صحبت روان شدن ۹۰: ... لیلی از حلقه ... مخفه ... خلوت صحیفه روان شدن ۱۰۰: آگاه شدن مجنون ز وفات لیلی و آمدن به جنازه او و با او به خاک رفتن

۲۲۷۳ - ۵: پا

۲۲۷۴ - ۸: (که) چو ۳ و ۶: بنوجه

۲۲۷۵ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: ز غمش

از کندن بیخ‌های پر نور	می‌ریخت به جسمِ مرده کافور
پر کاله تر ز روی می‌کند	وز بهر سرشک جوی می‌کند
سر می‌زد و رخ کباب می‌کرد	ناخن به حنا خضاب می‌کرد
ز آن مشغله کش به روی می‌رفت	خونابه ز رخ به جوی می‌رفت
خویشان بهم آمدند دلتنگ	رخساره ز خون دیده گلرنگ
کردند به درد پیرهن چاک	دستار شرف زدند بر خاک
مجنون ز خبر کشی وفادار	آگه شده بُد ز زحمت یار
آزرده دل و جگر دریده	بر در به عیادتش رسیده
کآمد ز درون در نفیری	وز خانه پدید شد سریری
لیلی گویان برادر و خویش	ایشان ز پس و جنازه در پیش
بردند برون جنازه ماه	برخاست فغان ز کوچه و راه
یکجا شده مرد و زن فراهم	پروین و بنات نعل با هم

۲۲۷۷ - ۸ و ۶: مویهای ۹ و ۷: بچشم ۱۰: بعد از بیت شماره ۲۲۷۲ بیت شماره ۲۲۷۱ تکرار می‌گردد

۲۲۷۸ - ۳ و ۴ و ۵: از

۲۲۷۹ - ۷: حذف شده ۵ و ۸: خراب ۶: خواب ۹ و ۳ و ۴: (بخنا) بگله ۵: از خون

۲۲۸۰ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: زان مشعله کش بروی میریخت (۶ و ۷: میرفت) ۸ و ۱۰: خونابه رخ ۳ و ۴ و

۵: میریخت

۲۲۸۱ - ۵: (آمدند) آمداز ۷: بخون

۲۲۸۲ - ۲: (دستار) دستاو

۲۲۸۳ - ۵ و ۴ و ۹: (ز خبر کشی) ز خبر کش ۶ و ۸: ز خبر بر ۷: جفاکش ۱۰: حمت ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸:

بد ز زحمت یار (۵: خار) ۷: بدر زحمت ۹: بد ز زحمت ۱۰: بود ز زحمت

۲۲۸۴ - ۱ و ۲: و آزرده ۲: ابعیادتش

۲۲۸۵ - ۵: ز برون ۶: (وز) در ۳: (سریری) صفیری

۲۲۸۶ - ۵: برآدر ۷: (در) از

۲۲۸۷ - ۵: (برون) چنان ۴ و ۵: برخواست

۲۲۸۸ - ۶ و ۷: و بنات و

عاشق که نظاره ای چنان دید	برداشت قدم که هم عنان دید
۲۲۹۰ در پیش جنازه رفت خندان	نی درد و نه داغ دردمندان
از دیده ره جنازه می روفت	می گفت سرود و پای می کوفت
نظم از سر وجد و حال می خواند	خوش خوش غزل وصال می خواند
کالمنه لّله از چنین روز	کز هجر پرست جان پرسوز!
در بزم وصال خوش نشستیم	وز ننگ فراق باز رستیم
۲۲۹۵ در گل نه ز تن سفال ساییم	بل غالیه وصال ساییم
وصلی که در او ز قرب جانی	نی جان گنجد، نه زندگانی
سروی که کشیده داشت بالین	از صحبت این تن سفالین
وقت است که خانه سازد اکنون	ریحان وی از سفال مجنون
بی منت دیده روی بینیم	بی زحمت لعل بوسه چینیم

۲۲۸۹- ۵: (نظاره) جنازه

۲۲۹۰- ۷: نه

۲۲۹۱- ۷: میرفت ۶۰: (و) حذف شده ۷۰: باز می گفت

۲۲۹۲- ۶: حذف شده ۳۰: حذف شده و بعوض آن مصرع دوم شماره ۲۲۹۱ همین نسخه تکرار میگردد

۵۰: جای دو مصراع عوض شده ۳۰ و ۴۰ و ۵: میگفت ۴۰ و ۵: غزل (۵: غزلی) لطیف می سفت

۲۲۹۳- ۵: کای منت ولله ۳۰: اینچنین

۲۲۹۴- ۳: نشینیم ۴۰ و ۵: نشینیم ۱۰ و ۹ و ۸ و ۶: نشستم ۳۰: نشینیم ۱۰ و ۹ و ۸ و ۶: دستم ۶۰ و ۸: وز درد

فراق باز رستم ۱۰: بار رستیم ۳۰: باز چینیم ۴۰: بار جنینم ۵۰: یار چینم ۶۰: بعد از بیت شماره

۲۲۹۴ بیت شماره ۲۳۰۰ نوشته شده است

۲۲۹۵- ۷: حذف شده ۸ و ۶: (ز تن) ازین ۳۰ و ۴۰ و ۵: (سفال) خیال ۴۰ و ۵: (بل) در ۶۰: بر ۳۰: در

غالیه وصال پاییم

۲۲۹۶- ۶: حذف شده ۳۰ و ۴۰ و ۵: (دروز) درون ۸۰: در بالای همین کلمه بخط ریز کلمات - از زاید -

افزوده ۷۰: نه ۸۰: گنجد جان

۲۳۰۰- ۲۲۹۷- ۸: ۲۲۹۹ و ۲۲۹۸ و ۲۲۹۷ و ۲۳۰۰

۲۲۹۹- ۳ و ۴ و ۵: بینم - بی زحمت خلق بوسه (۵: خوشه) چینم ۱۰: بینم - چینم

بی‌طعنه خصم عشق بازیم	بی‌پرده خلق جلوه سازیم
در گردن یکدگر درآریم	آن دست که از جهان بداریم
همخواه بویم روی بر روی	همخانه شویم موی در موی
سر بر نکنیم تا قیامت	زین خواب دراز بی‌ملاّت
ماند به حظیره خاک با خاک	پوید به خزینه پاک با پاک
تا هر دو جسد یکی شود راست	باید لحدی به تنگی آراست
بستان عدم فراخ سایه‌ست	گر فرجه خاک تنگ مایه‌ست
خلوتکده‌ای نکوتر از گور	نبود من خسته را درین شور
نی بانگ رقیب در بناگوش	نی از شغب مزاحمان جوش
نی سنگ ملامت‌گرانان	نی عریده فسرده جانان
نی دیده کشی ز چشم جاسوس	نی بینش دیده‌بان به افسوس

۲۳۰۰ - ۸ و ۶: بی‌منت خلق چاره سازم (۸: سازیم) ۸۰: (خصم) خلق ۶۰: بازم ۱۰: بی‌رحمت خلق چاره سازیم ۹۰: سازم - بازم

۲۳۰۱ - ۶: براریم

۲۳۰۲ - ۳: همخواه ۴۰: همخابه ۵۰: همخانه ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: همخوانه (۴: همخانه، ۵ و ۶ و ۷:

همخواه) شویم روی در روی ۸۰: شویم ۹ و ۲: در روی

۲۳۰۳ - ۲: خواب ۶۰: (بی‌ملاّت) پر ملاّت ۷۰: بی‌ملاّت

۲۳۰۴ - ۱: بوید ۶۰: بخزینه ۳ و ۴ و ۵: پاک و ناپاک

۲۳۰۵ - ۳ و ۴ و ۵: بتنگ

۲۳۰۶ - ۳ و ۴ و ۵: گر (۵: تا) جرعه خاک تنگ پایه‌ست ۶۰: گر چرخه خاک تنگ مانست ۷۰: گر حجره

خاک تنگ پایست ۶۰: سانست ۷۰: مایست

۲۳۰۷ - ۲ و ۶: سور ۳۰: خلوتگه ۴۰: خلوتکده، بر روی حرف - خ - دو نقطه گذاشته شده، ولی ز روی

نقطه اضافی قلم کشیده شده

۲۳۰۸ - ۷: نه ۴۰: سراجمان خواش ۶۰: مراجمان ۱۰: حوش ۷۰: نه

۲۳۰۹ - ۱۰ و ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: نی (۷: نه) عریده ۱۰: نی جریده ۷۰: نه

۲۳۱۰ - ۷: نه ۵۰: دیدبان ۵۰: نی دیده کس ز زخم جاسوس ۷۰: نه ۳ و ۴ و ۶: دیده کشی زخم ۱۰: نه

زخم جاسوس

افتاده دو یار داغ دیده	وز غم به اجل فراغ دیده
ای گامده‌ای به طعن مجنون	مردت خوانم گر آیی اکنون
وی دشمن خنده زن زحد بیش	می‌خند کنون و لیک، بر خویش
وی دوست کت‌اشک در روانی‌ست	مگری به غمم که شادمانی‌ست
چندانک ز بهر من زنی وای	در نوحه لیلی اندر افزای
هر گریه که بهر من کنی ساز	موج گهرش به لیلی انداز
مویی که گنی به مویه من	بر یاد کمند زلف او کن
در ماتم ار به سر کنی خاک	از شارع آن جنازه پاک
بر من چو دعا دمی درین غم	نی آن سوی من که سوی او دم
عفوی که بخوایم ز درگاه	نی از پی من که بهر او خواه
در توشه من گه نمک‌بیز	از چاشنی غمش نمک ریز
حلوا که فرستیم پیایی	نام لب او نویس بر وی
زن بوسه به خاکش از حد افزون	گو کین برسان به روح مجنون

۲۳۱۱- ۳ و ۴ و ۵: (وز) زین ۶۰: وز زخم اجل ۷۰: اجل ۱۰۰: (فراغ) فراق ۹۰: (وز)

زان

۲۳۱۳- ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: ای

۲۳۱۴- ۶ و ۷: ای ۳ و ۴ و ۵: (کت) که ۸۰: روانی است ۵۰: گویی بغمی که ۳ و ۴: بغمی که ۸۰: بغمی

که شادمانی است

۲۳۱۵- ۶: زنی ز بهر من

۲۳۱۸- ۸: (جنازه) جنازه کن

۲۳۱۹- ۳ و ۴ و ۵ و ۶: بر من چو (۵: چه) دمی دمی (۶: دعا) درین دم ۷۰: دریندم ۸۰: (غم) دم ۷۰: نه ۳۰

و ۶ و ۷: (آن) از ۵۰: از سویی ۸۰: بر سویی ۹۰: (دمی) کنی - (آن) از

۲۳۲۰- ۵: نخواهیم ۷۰: نه ۲۰: (که) ز

۲۳۲۱- ۶: حذف شده ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (که نمک بیز) مکن نمک تیز

۲۳۲۲- ۴ و ۵: بیایی ۵۰: باوی

۲۳۲۳- ۳: (زن) زان، ولی روی - الف - قلم کشیده شده است ۸۰: زان ۶۰: گو این ۱۰ و ۷: بروی

در دم زدنی رسم به کویش	راه ار چه قیامت است سویش
جان پای کنم بر او شتابم	۲۳۲۵ زین پا حد راه در نیابم
کآن جان عزیز یافتی باز	ای جان عزیز دل مینداز
رقص خوش عاشقانه می زد	زین سان، همه ره ترانه می زد
زین زمزمه فراق خوش بود	آن را که درونه زنده وش بود
در گریه زار خنده می کرد	و آن کس که نداشت لذت درد
از بیخودی آمدست در جوش	۲۳۳۰ خلقی به گمان که مرد بیهوش
افسانه گفته را کند راست	وین در دل کس نه کو به صد خواست
تا خوابگه نگار خوش خواب	می رفت بدان ترنم و تاب
در خاک نهد ودیعت خاک	چون شد گه آنکِ دور افلاک
و آن کان نمک در او نهادند	گریان جگر زمین گشادند
و افتاد به دخمه لحد پست	۲۳۳۵ مجنون ز میان انجمن جست

۲۳۲۴ - ۸: قیامت است

۲۳۲۵ - ۷ و ۶: حذف شده ۳۰ و ۴ و ۵: (حد) چه که ۸۰: (در) را ۳۰: (برو) برون ۴۰ و ۵: بدو

۲۳۲۶ - ۸: یافتم

۲۳۲۸ - ۴: (که) کو ۶۰: زان

۲۳۲۹ - ۲: (زار) زار، ممکن است این علامت برای مشخص کردن - الف - باشد

۲۳۳۰ - ۸: آمده است

۲۳۳۱ - ۵ و ۶: (نه کو) نکو ۵۰: (گفته را) راز را

۲۳۳۲ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: دران ۶۰: (تا) با ۲۰: خوانکه

۲۳۳۳ - ۶: (چون شد) باشد ۱۰ و ۶: کند

۲۳۳۴ - ۴ و ۶: دران

۲۳۳۵ - ۶: افتاد بزخمه ۱۰ و ۳: بزخمه ۵۰: بزخمه

بگرفت عروس را در آغوش
 دو اختر سعد را به پاکی

□

خویشان صنم ز شرم آن کار
 تا ساز کنند خشم و خون ریز
 ۲۳۴۰ چون دست به پنجه در، زدندش
 او از سر و پنجه بی خبر بود
 با هم شده بود پوست با پوست
 کردند به جنبش آزمونش
 بازو که حمایل صنم گشت
 ۲۳۴۵ افتاد به مغزشان غباری
 پیری دو سه از بزرگواران
 کین کار نه شهوت هوایی ست
 جستند به غیرت اندر آن غار
 بر کشته زنند خنجر تیز
 پیچاک غضب به سر زدندش
 پنجهش به شکنجه ای دگر بود
 پرواز نموده دوست با دوست
 از جان رمقی نداشت خونش
 از هم نگشاد، بس که خم گشت
 کز یار جدا کنند یاری
 گفتند به چشم سیل باران
 سرّی ز خزینۀ خدایی ست

۲۳۳۸ - ۲۳۳۶ - ۲۳۳۷: ۵ و ۲۳۳۶ و ۲۳۳۸

۲۳۳۶ - ۸: در آغوش ۵۰: (رو) زه ۷۰: برو و

۲۳۳۷ - ۸: افتاده

۲۳۳۸ - ۵: (ز شرم) ز زخم ۳ و ۴: کار ۵۰: بار

۲۳۳۹ - ۳ و ۴ و ۶: (و) حذف شده ۵۰: چشم

۲۳۴۰ - ۳: پیرده ۶۰: بر زدندش ۳ و ۴ و ۵ و ۷: وز حال لئی (۷: بسر) زدندش ۰: بی خاک خصب

۲۳۴۱ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: او را سر پنجه ۹ و ۷: (و) حذف شده ۳۰: پنجهش ۵۰: پنجه اش ۰: پنجه

۲۳۴۲ - ۳ و ۵ و ۶: نمود

۲۳۴۳ - ۲: (کردند) کرد ۱۰: بجیکش

۲۳۴۴ - ۷: حذف شده ۳ و ۵: (بازو که) بازوش ۴۰: بازوش حمایل صنم داشت ۵۰: (از هم) از بس

۴۰: داشت

۲۳۴۶ - ۶: (سیل باران) اشکباران

۲۳۴۷ - ۳ و ۴: نه شهوت و ۵۰: آلهی است ۵۰: قرینۀ ۷۰: خزانه

ورنه به هوس کسی نجوید
خوشوقت کسی که از دل پاک
۲۳۵۰ وصل ار چه بر اهل دل وبال است
نفسی که نباشدش هوا رام
گر عاشقی این مقام دارد
تا هر دو نه در مفاک بودند
و امروز که شهر بند خاکند
۲۳۵۵ اولی بود از چنین نشانی
درهم مکنید حال ایشان
از سوز دل آن حکایت زار
کردند به درد، اشک ریزی
ز آن روضه که در گداز گشتند
۲۳۶۰ ز افسوس زدند نعره چون کوس
با آنکِ دهد جهان بقایی

کز جان عزیز دست شوید
در راه وفا چنین شود خاک!
وصلی که چنین بود حلال است
رامش ز کجا شود دد و دام؟
تقوی به جهان چه نام دارد؟
ز آرایش نفس پاک بودند
پیداست که خود چگونه پاکند
پاکیزه تنی به پاک جانی
در گردن ما وبال ایشان
کرد آن همه را درون دل کار
بر هر دو فتاده خاک بیزی
گریان سوی خانه بازگشتند
خود حاصل عمر چیست؟ افسوس
هیچ است، چو نیستش وفایی

۲۳۴۸ - ۳ و ۴ و ۵ و ۵۰: از جان

۲۳۴۹ - ۶: (وفا) کسی

۲۳۵۰ - ۸: باهل

۲۳۵۱ - ۲: نیایش ۶۰: (شود دد و دام) بود دلارام

۲۳۵۳ - ۳ و ۴ و ۵ و ۹: (نه در) درین ۵۰: خاک

۲۳۵۴ - ۱ و ۸: خاک اند ۵۰: خاکست ۶۰: پنداشت که ۱ و ۸: پاک اند ۳۰: پاکند ۵۰: خاکست

۲۳۵۵ - ۳ و ۴: اول ۵۰: اول نبود چنین ۶۰: (از چنین) از جهان ۳۰: (تنی) ترین

۲۳۵۶ - ۵: (مکنید) نکیم ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (ما) من

۲۳۵۷ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: درونه افکار

۲۳۵۸ - ۱ و ۲: بدرد و ۵۰: فتاد

۲۳۵۹ - ۶ و ۸: (در) دل ۱ و ۷: گذار ۵۰: گذار

۲۳۶۰ - ۶: حذف شده ۵۰: (چون) بر

۲۳۶۱ - ۵: بجان دهد ۱: بقایی ۶۰: نقابن ۳۰: بقایی ۵۰: بهایی

عمری که چنین بود، چه چیزست؟	عمر ار چه بر آدمی عزیزست
چون باد رود که کس نبیند	این عمر که روی کس نبیند
ما ساده دل و فلک دغا باز	نقد شده چون توان ستد باز؟
تیری کشد آسمان بدکیش	۲۳۶۵ هر دم به کمان کینه خویش
کز وی چو گذشت، بر تو آید	منگر که به دیگری کشاید
دوزد همه خلق را به یک تیر؟	از وی که جهد که گاه نخچیر
از مرگ کسی چرا شود شاد؟	آن را که بود به مرگ بنیاد
این کار به نوبت است، خوش باش	در نوبت کس مکن خوشی فاش
گر ره ندهی به خود، تو دانی	۲۳۷۰ گیرد ره تو اجل نهانی
می ترس ز خصم جانی خویش	غافل مشو از جوانی خویش
از عاریت زمانه زنگی ست	موی سهیت که تیره رنگی ست
کز زیور عاریت کند ناز	ناخوش بود آن عروس طناز

۲۳۶۲ - ۶: (بر آدمی) ترا آدمی ۷۰ و ۸: بادی

۲۳۶۳ - ۷: چون باز رود که بس نه بیند ۹۰ و ۲ و ۳ و ۶: پس ۴۰ و ۵: بس

۲۳۶۴ - ۳: (توان) بخط ریز در بالای مصرع نوشته شده است ۵۰: دلی ۳۰: دعا باز

۲۳۶۵ - ۴: یکمال ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: (کشد) زند

۲۳۶۶ - ۵: بر تر

۲۳۶۷ - ۷: حذف شده ۳۰ و ۴ و ۵: از وی نهجد (۵: بجهد) که صید نخچیر ۱۰ و ۶: (که جهد) بجهی ۸۰:

(که) به

۲۳۶۸ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸: (چرا) کجا

۲۳۶۹ - ۷ و ۸: کین

۲۳۷۰ - ۶: حذف شده ۴۰: (تو دانی) توانی

۲۳۷۱ و ۲۳۷۲ - ۹: ۲۳۷۱ و ۲۳۷۲

۲۳۷۱ - ۶: (ز خصم) زوهم

۲۳۷۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: رنگست - زمان دو رنگست ۷۰: زمان در رنگست ۸۰: ننگی ست ۹۰: درنگی

۲۳۷۳ - ۶: کز زیور عاریت کند ساز ۱۰: باز ۵۰: باز

این چشمه خور که آب جوی است	از موی سیه خضاب شوی است
۲۳۷۵ این شب که تو راست عشرت آموز	تا چشم به هم زنی شود روز
هر مه، مه نو بر آسمان هست	ماهی گیری به نیمه شست
از نیم و تمام و هر چه هستند	از نیمه شست او نرستند
چرخ است خراس آسیا رو	چه کهنه چه نو در آسیا جو
صرصر چو زند به بوستان گام	هم پخته فتد ز شاخ و هم خام
۲۳۸۰ آتش چو به شعله بر کشد سر	چه هیزم خشک و چه گل تر
بازار جهان مبین که تیز است	کآن جمله متاع رستخیز است
صبحش منگر که هست دلخواه	باشد دم گرگ دام روباه
شامش منگر که هست خندان	کآن تیغ نمایندت نه دندان
خندیدن آسمان هلاکی است	بس خنده که آن ز خشمناکی است
۲۳۸۵ چون شد به ده تو شیر بدخوی	دست از ده خود، به خون خود شوی
انجم که رقیب جمله چیزند	غار تگر جمله چیز، نیزند

۲۳۷۴ - ۷: سویست

۲۳۷۵ - ۷: (شب) حذف شده ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: (زنی) نهی

۲۳۷۶ - ۶: پس از بیت شماره ۲۳۷۹ نوشته شده ۵ و ۵: (هر) سر ۳ و ۳: بر آسمانست ۳ و ۳: (گیری به نیمه) تو مگیر بنجه ۵ و ۴: تو بگیر نیمه ۶: گیرد

۲۳۷۷ - ۶: حذف شده ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: تمام هر چه ۵: بجستند

۲۳۷۸ - ۶: خراش ۷ و آسیاوار - تا چشم بهم زنی کند زار

۲۳۷۹ - ۴: بشاخ، ولی در بالای همین کلمه بخط ریز - علاوه شده ۲ و ۵ و ۷: (و) حذف شده

۲۳۸۰ - ۵: در کشد ۸: (و) حذف شده

۲۳۸۱ - ۶: کین ۸: کاین

۲۳۸۲ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: گرگ و ۶: (دام) دُم

۲۳۸۳ - ۳: بنگر ۶: کین ۲ و ۲: به دندان ۳ و ۴ و ۵: بدندان

۲۳۸۴ و ۲۳۸۵ - ۶: حذف شده

۲۳۸۴ - ۳ و ۴: (آن) او ۵: و

۲۳۸۵ - ۳ و ۴ و ۵: (شد بد) شیر بدی ۸: بره تو ۳ و ۴ و ۵: (ده) بد ۸: ره

۲۳۸۶ - ۱: حیزند ۵: خیزند

دزدی که ز کوتوال باشد	در قلعه درون چه حال باشد؟
خازن چو کند خزینه تاراج	گنجینه به نقب زن چه محتاج؟
این کهنه بساط عبرت‌اندوز	راهی‌ست که می‌رود شب و روز
۲۳۹۰ هر دم که زنی تو گاه و بیگاه	گامی‌ست که می‌زنی درین راه
با تاختنی بدین روانی	پیداست که چند زنده مانی!
بس خر صفتان که در اقامت	بستند طویله بر قیامت
زین مرحله، چون برون جهیدند	رفتند چنانکِ پس ندیدند
خام است که در سرای پر سوز	جا گرم کند ز بهر ده روز
۲۳۹۵ در پخته، غرور در نگنجد	طوفان به تنور در نگنجد
بگسل ز وفای مادرِ خاک	کو بچه خویشت را خورد پاک
گفتی که مراست این زر و مال	نیک است، گر آیدت به دنبال
گنجی که دل تو شاد دارد	بین تا چو تو چند یاد دارد؟

۲۳۸۸ - ۶: (چو) که ۵۰: گنجینه هفت نیست محتاج ۱۰: بنقبه زن ۳ و ۴ و ۷: (بنقب زن چه) بنقب نیست

۲۳۸۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: عشرت

۲۳۹۰ - ۲: (درین) تو در

۲۳۹۱ - ۵: تا باختنی درین روانی ۶: با تاختن چنین روانی ۹ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵: (پیداست) سهلست

۲۳۹۲ - ۵: بر اقامت ۷: تا قیامت

۲۳۹۳ - ۳: (مرحله) مزرعه ۱ و ۵: حمیدند ۲: حمیدند ۳ و ۴ و ۷: خمیدند ۹: (جهیدند) حمیدند

۲۳۹۴ - ۵ و ۶ و ۸: خامیست ۶: جا گرم کنند بهر ده روز ۲: (ز بهر) برای ۳ و ۴ و ۵: ز بعد ۸: بهر

۲۳۹۵ - ۶: حذف شده ۱: (در پخته) درنخته ۵: در بخت ۷: در تخت ۸: در سینه

۲۳۹۷ - ۱ و ۲: اگر

۲۳۹۸ - ۶: (بین تا تو چو) بنگر تو که

خوشدل شدنت چو کودک از قند	زین مردهٔ مرد ریگ تا چند؟
۲۴۰۰ از لب نفسی رمیده گیرت	و آن زر به کسان رسیده گیرت
هیچ است دمی که پیچ پیچ است	بر هیچ مبند دل که هیچ است
چون بر گره تهی دهی پیچ	گر باز کنی چه یابیش؟ هیچ
خاکی است خزینه در مفاکی	چندین چه دوی ز بهر خاکی
این شیشه که می شرنگ دارد	ز آن کس شکند که سنگ دارد

۲۳۹۹- ۷: (کودک) کوک ۸۰: زین صرّه مرده ریگ تا چند ۴ و ۵: (مرد) مرده

۲۴۰۰- ۳ و ۴ و ۵: از لب چو نفس رمیده گردد ۷۰: گردد ۳ و ۴ و ۵: آن زر به کسان رسیده گردد ۷۰: گردد

۲۴۰۱- ۵: (پیچ) هیچ

۲۴۰۲- ۵: جای دو مصراع عوض شده - (هیچ) بیش ۵۰: چون بر گذر تهی دهی خویش ۷۰: بر گرهی

نهی ۹ و ۸: نهی

۲۴۰۳- ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۸: خاکست ۱۰: (چندین چه) تا چند

۲۴۰۴- ۱: می شریک ۳ و ۴ و ۵ و ۶: می برنگ ۸۰: میش رنگ ۳ و ۴ و ۵ و ۶: آنکس ۱۰ و ۹: برنگ

این مویه‌های بی‌جان به گیسوی منور مادر مغفوره خویش

که تاب‌الشیب نوری داشت راست افتاد و بدین ناله‌های سوزان نفس حسن

را خاکستر کرده شد و گوهر پاک برادر حسام‌الدین را که در میان

خاک خورد مورچه گشت روشن گردانیده آمد تقمده‌الله بغفرانه

۲۴۰۵	ماتمکده شد جهان، نهان نیست	ماتمزده کیست کز جهان نیست؟
	ز آن جمله، یکی منم در این سوز	از روزی خویشتن بدین روز
	کامسال دو نور از اخترم رفت	هم مادر و هم برادرم رفت
	یک هفته ز بخت تفتۀ من	گم شد دو مه دو هفته من
	هجرم ز دو سو کشید کینه	دهرم به دو دهره خست سینه

عنوان - ۱ و ۶: حذف شده ۲۰: ... نوری داشت بر بست افتاد ... در میان چوب خورد مورچه ... ۴۰: از جمله «این سرسخن مقدم است» که در حاشیه ورق قید گردیده چنین بر می‌آید که سرسخن موجود در همین نسخه، بجای سرسخن آینده نوشته شده است ... منور مادر مغفوره ... نفس خشن ... ۵۰: ... خویش راست و گوهر پاک ... ۷۰: در وفات مادر مغفور و برادر مرحوم خویش گوید ۸۰: این مویها پیچیدن بگیسوئی ... داشت و بر پشت افتاد ... نفس را حسن و خاکستر ... در میان خواب خورد ... تقمدهما الله بغفرانه ۹۰: این مویه‌های بیجان مادر ... که باب الشیب نوری داشت بر پشت افتاد ... خاکستر گردانیده شد ... که در میان خوب خورد مورد است ... ۱۰۰: یادکردن خسرو از اولاد خویش

۲۴۰۵ - ۲ و ۳: (ماتمکده شد) ماتمکده ۶۰: (ماتمزده) ماتمکده

۲۴۰۶ - ۶: زین جمله منم یکی ۴۰ و ۵ و ۸: منم یکی ۶۰: از دوری

۲۴۰۷ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: ز اخترم

۲۴۰۸ - ۳ و ۴ و ۵: خفته ۱۰: (مه) م

۲۴۰۹ - ۷: (دهرم) هر دم ۶۰: (خست) سفت

۲۴۱۰	بخت از دو شکنجه داد پیچم	چرخ از دو طپانچه کرد هیچم
	ماتم دو شد و غم دو افتاد	فریاد، که ماتم دو افتاد!
	حیف است دو داغ چون منی را	یک شعله بس است خرمنی را!
	یک سینه دوبار برنگیرد	یک سر دو خمار برنگیرد
	از یک لگد آنک رخت ریزد	دوم زَنیش، چگونه خیزد؟
۲۴۱۵	این دل که دو سوی می‌گراید	گر شد ز میان دو نیمه، شاید!
	خون شد دلم از دریغ خوردن	وز ناله همچو تیغ خوردن
	چون مادر من به زیر خاک است	گر خاک به سر کنم چه پاک است؟
	ای مادر من، کجایی آخر	روی از چه نمی‌نمایی آخر؟
	خندان ز دل زمین برون آی	بر گریه زار من ببخشای
۲۴۲۰	راندی به بهشت کشتی خویش	رو تافتی از بهشتی خویش
	هر جا که ز پای تو غباری‌ست	ما را ز بهشت یادگاری‌ست
	شیرازه جزو من ز تقدیر	آمیخته خون تست با شیر
	مهری که به شیر شد فراهم	تا جان نرود، کجا شود کم؟
	گیرم که شدی ز دیده مستور	از سینه من کجا شوی دور؟

۲۴۱۰ - ۴: (طپانچه) شکنجه - نوشته شده ولی بعداً اصلاح شده است

۲۴۱۲ - ۸: بسی ست

۲۴۱۳ - ۱ و ۵: یکسر ۱۰۰: (شود) دود

۲۴۱۴ - ۴ و ۵ و ۶ و ۸: دویم

۲۴۱۵ - ۶: حذف شده ۸۰: دو نیم

۲۴۱۶ - ۵: (ناله) ناکه

۲۴۱۷ - ۲: کنم پسر

۲۴۱۸ - ۵: رخ ۶ و ۸: رو

۲۴۱۹ - ۵: جای دو مصراع عوض شده

۲۴۲۱ - ۵: (جا) چه

۲۴۲۲ - ۶: بتقدیر ۶۰: رود

۲۴۲۳ - ۹: (بزود) نشود

گستاخی من ز حد برون بود	۲۴۲۵ زآنجا که نوازشت فزون بود
کآزرده شدی ز من ز حد بیش	آزرده دلم ز کـرده خویش
عذرت به کدام روی خواهم؟	با این خجلی که رو سیاهم
اینک ز فراق زخم خوردم	ز آن بی ادبی که بیش کردم
زخمی ز فراق صعب تر نیست	بر دل که صبوریش سپر نیست
غافل بدم از چنین سعادت	۲۴۳۰ در زندگیت ز روی عادت
می دانم کز چه مانده ام باز!	هین کآیت هجر خوانده ام باز
قدرش نشناسد آدمیزاد	تا خانه بود ز دولت آباد
مالیدن دست کی کند سود؟	دولت چو عنان ز دست بر بود
هر گه که زدست شد، عزیزست	نعمت به حضور، سهل چیزست
کی داند قدر تندرستی؟	۲۴۳۵ مردم که نیوفتد به سستی
تا دور نیوفتد از ایشان	نشناسد مرد قدر خویشان
کز ذوق حضور باز ماند	آن کس شرف حضور داند

۲۴۲۶ - ۷: زگریه

۲۴۲۷ - ۶: (خجلی که) که زکره ۱۰: که زکرده ۹۰: (روی) دیده

۲۴۲۸ - ۳ و ۴ و ۵: (زخم) زهر ۱۰: پس از بیت شماره ۲۴۲۸ بیت شماره ۲۴۲۷ تکرار می گردد با فرق اینکه بجای کلمه - با - کلمه - یا - نوشته شده است

۲۴۲۹ - ۴ و ۵: (سپر) بسر ۸۰: (زخمی) تیری

۲۴۳۱ و ۲۴۳۰ - ۶: حذف شده

۲۴۳۳ - ۲۴۳۱ - ۸: ۲۴۳۱ و ۲۴۳۳ و ۲۴۳۲

۲۴۳۱ - ۳ و ۴ و ۵: آن کایت عشق خوانده ام (۵: خوانده) باز ۸۰: (هین) من ۳۰ و ۴: میدانند از چه

۵۰: میدانند ۸۰: گر چه

۲۴۳۲ - ۳: قدش نستاند ۸۰: نشناشد

۲۴۳۳ - ۱ و ۲ و ۷: (عنان) جهان ۱۰ و ۶: خاییدن ۷۰: (کند) دهد

۲۴۳۴ - ۵: بحصول

۲۴۳۵ - ۶: (مردم) آنکس ۵۰: بیوفتد ز سستی ۱۰: پستی ۹۰: (به) ز

۲۴۳۶ - ۲ و ۵: زایشان

۲۴۳۷ - ۳: (آنکس) آنکس که ۵۰: (ذوق) ذوق و ۶ و ۸: (باز ماند) دو (۸: دور) ماند

آید چو غم عزیز در پیش	آن کس که عزیزتر، غمش بیش
هر لقمه که خوشتر است و دلکش	باشد به قیاس آرزو خوش
۲۴۲۰ نبود به خورش چو میل چندان	حلاوا خشک است زیر دندان
ذات تو که حصن جان من بود	پشت من و پشتبان من بود
رفتی وز پشت من توان رفت	بی پشت شدم چو پشتبان رفت
نام تو ز نقش دولت انباز	هم دولت بنده بود و هم ناز
با ناز نماند دولتم جفت	ناز از چه کنم چو دولتم جفت؟
۲۴۲۵ نی نی که تو را چو نام زنده است	خود دولت من همان پسندست
نام تو پناه خویش سازم	تعویذ کلاه خویش سازم
نی نام، که مونس غم است آن	بل نایب اسم اعظم است آن
روزی که لب تو در سخن بود	پند تو صلاح کار من بود
امروز همم به مهر و پیوند	خاموشی تو همی دهد پند
۲۴۵۰ لیکن، سخن تو گر بود هوش	از هوش توان شنید نه از گوش

۲۴۳۸ - ۱۰ و ۶: غمی ۲۰: (آنکس) هر کس

۲۴۳۹ - ۱۰ و ۶: هر بقمه که آن خوشست و دلکش ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (آرزو) آدمی

۲۴۴۰ - ۴: خس است ۱۰: ناخواناست

۲۴۴۱ - ۶: پس از بیت شماره ۲۴۴۷ نوشته شده است ۳۰: (حصن) خط ۴ و ۸: حسن ۱۰: پشتوان ۵۰:

پشتیان ۹۰: پشتوان

۲۴۴۲ - ۸ و ۶: حذف شده ۱۰: پستیان ۵۰: پشتیان ۱۰: حذف

۲۴۴۳ - ۳ و ۴ و ۵: (دولت انباز) دولتم باز ۱۰: (نقش) نفس

۲۴۴۴ - ۶: حذف شده ۳ و ۴ و ۵: (باناز) ماناچو ۸۰: از چه ۱ و ۲ و ۷ و ۹: از که

۲۴۴۵ - ۴ و ۶ و ۷: زندست ۳۰: (خود) هم ۴ و ۵ و ۶ و ۷: هم دولت من همان پسندست ۱۰: پسندست

۲۴۴۶ - ۱ و ۲ و ۵ و ۷: تعوید

۲۴۴۷ - ۶: (غمست) منست ۴ و ۵: این ۲۰: نائب ۴ و ۵: این

۲۴۴۹ - ۳ و ۴ و ۵: (بمهر و) ز دهر ۷۰: بند ۹۰: به دهر

۲۴۵۰ - ۷: (لیکن) اما ۳ و ۴ و ۵: (توان شنید نه ز) توان ۵: (تو آن) ستد نه از ۲ و ۶ و ۷: نز ۸۰: نه از

۹۰: در

غافل چو منی که نیست هوشم	کی پند تو ره برد به گوشم
ز آنجا که به زندگانی خوب	بودی رقمی ز غیر مغضوب
اکنون گمان برم که ناکام	در خورد عمل بود سرانجام
کز هیچ، رواج کاریابی	در پرده قدس باریابی
یاد آر به حضرت رفیعم ۲۴۵۵	خشنودی خویش کن شفیع
دائم که تو در بهشت جاوید	رخشنده تری ز ماه و خورشید
چون است بر تو همسر من	فرزند تو و برادر من؟
قتلغ که مرا ز حق تبارک	بودست چو نام خود مبارک
از اوج وفا کبوتر پاک	هم کابک من ز برج افلاک
۲۴۶۰ نی نی غلطم که در سواری	شاهین دلاور شکاری
در معرکه، ازدها نظیری	در مستی باده، شیرگیری
روی از همه سو به رزم چون تیغ	تیغ از همه رو چو برق در میغ
آئین غزا تمام کرده	دولت لقبش حسام کرده

۲۴۵۱ - ۴: (چو) ز ۱۰: (غافل) عاقل

۲۴۵۲ - ۳ و ۴ و ۵: بودی رقم هزار معصوب ۸۰: بردی

۲۴۵۴ - ۵: جای دو مصرع عوض شده ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶: کر

۲۴۵۵ - ۵: رفیقم ۵: شفیع ۷۰: شفیع

۲۴۵۶ - ۳ و ۴ و ۵: تابنده تری

۲۴۵۷ - ۵: همسر

۲۴۵۸ - ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: قتلغ ۱۰: قتلغ ۲۰: قتلغ ۸۰: بوده است ۲۰: خودا

۲۴۵۹ - ۶: هم کاوک آشیان افلاک ۷۰: برج

۲۴۶۰ - ۹: شاهین چو دلاور شکاری

۲۴۶۱ - ۵: (در) از

۲۴۶۲ - ۵: روزی همه روز بزم چون تیغ ۷۰: (روی) روز ۸۰: رو

در حمله درست چون پدر شیر	نی همچو من شکسته شمشیر
۲۴۶۵ چون حرف پدر همه ز بر کرد	هم عزم ولایت پدر کرد
شد جان پدر ز جان او شاد	لیکن، غم او به جانم افتاد
ای مونس و یاورم غم تو	نه از دل، که ز جان خورم غم تو
بی مونس و بی رفیق و بی یار	چونی و چه می کنی در آن غار؟
بودی ز توان بی ترازو	بازوی من و توان بازو
۲۴۷۰ رفتی و توان ز بازوم رفت	نقد شرف از ترازوم رفت
خواهم که به جستنت شتابم	جویم، ولی از کجاست یابم؟
بسیار شبت به شادمانی	آمد به صبح کامرانی
تا عاقبت آن می طرب زای	یکباره دراو فکندت از پای
دوران که قدح لبالت داد	در خورد نشستنت شبت داد
۲۴۷۵ چت شد که تنک شراب گشتی	پیش از دگران خراب گشتی؟

۲۴۶۴ - ۱: درست و ۷۰ نه: ۱۰ و ۳: منی: ۵۰ شکستم ۹۰: (جمله) حمله

۲۴۶۵ - ۲۶۰۹: ۱۰: صفحات مربوطه افتاده و ابیات مفقود شده اند

۲۴۶۵ - ۶: همی ۳ و ۴ و ۵: (هم عزم) آهنگ ۶ و ۷ و ۸: (پدر) دگر

۲۴۶۶ - ۱: بجان

۲۴۶۷ - ۵: (یاورم) یار در ۳ و ۴ و ۵ و ۸: نه از ۶۰: (نزدل) ندلی

۲۴۶۸ - ۵: حذف شده ۶۰: ای مونس و ای رفیق و ای یار ۳ و ۴ و ۶: چونی (۴: خوبی، ۶: خونی) و چه

میکنی درین غار ۷۰: درین

۲۴۷۱ - ۲۴۶۹ - ۷: حذف شده

۲۴۶۹ - ۶: بردی تو ز خواب بی ترازو ۵۰: (بی) بس - بازوی من توان بیازو

۲۴۷۰ - ۳ و ۴ و ۵: (ز بازوم) بازویم (۵: بازوم) ۶ و ۷: ز بازویم ۳ و ۴ و ۶ و ۷: ترازویم

۲۴۷۱ - ۵: (بجستنت) بجست و جو ۶۰: بخدمت ۶۰: هر چند طلب کنم نیابم

۲۴۷۲ - ۶: بصبح و

۲۴۷۳ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵: (آن) از ۷۰: طریز ۲۰: یکبار در او ۹ و ۳ و ۴ و ۵: یکبار دگر فکندت از پای ۷۰:

یکبار در او فکندت از پا ۶۰: (دراو) دراز ۸۰: در او ۱۰: درو

۲۴۷۴ - ۶: حذف شده ۵۰: (که قدح) که قدح که ۱۰: در خرد ۳۰: نسبت

۲۴۷۵ - ۵: جای دو مصراع عوض شده ۷۰ و ۸: (چت) چه

خویشان که ز خویش سیر کردند	لختی به کشش دلیر گردند
کوشند اگر چه در جدایی	زین سان نبرند آشنایی
بنمای رخ این چه روی تابست؟	بیدار شو، این چه دیر خوابی ست؟
گر ننگری این تن خرابم	باری، رخ خود نما به خوابم
از خواب تو در برادران تاب	خوش کرده تو با برادران خواب
دوری، همه گرچه کوب پشت است	دوری ز برادران درشت است
فریاد کنم ز جان ناشاد	فریاد، که نشنوی تو فریاد!
هر دم خورم از فسوس خاری	خود نیست چو من فسوس خواری
هر نیم شبی و صبحگاهی	از حسرت تو بر آرم آهی
چون تو نکنی به سوی من راه	از آه چه خیزدم؟ همان آه
دانم که بدین شغب فزایی	ز آنجا که تو رفته ای نیایی
لیکن، چه کنم که ناشکیم	خود را به بهانه می فریم ای
دردِ تو هم طویلۀ من	حالِ تو برون ز حیلۀ من

۲۴۷۶ - ز کشش ۶:

۲۴۷۷ - اما نبرد آشنایی ۶: (نبرند) و ببرند ۸: نه بُرند

۲۴۷۸ - ۶: (روی تابست) دوریابست ۶: خوابست

۲۴۷۹ - ۶: خرابم ۶: (باری) آخر

۲۴۸۰ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: این ۹ و ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: خوش خفته تو با (۹: با) برادر خواب

۲۴۸۱ - ۵ و ۶ و ۷: حذف شده ۸: (کوب پشتست) نادرست ست

۲۴۸۲ - ۳: (نشنوی تو) ناخواناست

۲۴۸۳ - ۶: هر دم خوری از فسوس و خواری ۱: (خورم) خوری ۳: (هر دم خورم از فسوس)

ناخواناست و بجای - خاری - کلمۀ - خواری - نوشته شده است ۵: حذف شده ۳ و ۴ و ۶: چون

من نبود فسوس خواری

۲۴۸۵ - ۸: چون تو

۲۴۸۶ - ۷: حذف شده ۵: بدان ۳: خرابی ۶: نیایی

۲۴۸۷ - ۸: (که) چو

۲۴۸۸ - ۱: ای در تو همه ۲: (درد) در

کآیی به نظر ز جهد مردم	در خاک نه ز آن نمط شدی گم
دریافتت به رستخیز است	۲۴۹۰ غریب دل ار چه خاک بیزست
از بی گُهری به دل نهم سنگ	نآیی چو به کوششم فرا چنگ
کآتش باشد به سنگ در خوش	سنگین کنم این دل پر آتش
غمهای تو را به غمگساری	در سینه نهم به سوگواری
طومار کنم به گردن دل	نام تو به صبر کردن دل
وز یاد تو یادگار سازم	۲۴۹۵ نقش تو به دل نگار سازم
خوانم به شکستگی دعایی	آیم به تو چون شکسته رایی
امید پذیر در پذیرد	دعوت چو در امید گیرد
بفرست نصیم آنچ دانی	تو هم ز نصیب آن جهانی
باشد چو رفیق روح مادر	روح تو که باد دور از آذر!
آرید به رحمت خدا رخ	۲۵۰۰ شاید که به اتفاق فرخ
ایمان مرا دعای خیری	گویند به هر سکون و سیری

۲۴۸۹ - ۷ و ۸: بجهد

۲۴۹۰ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: غربال

۲۴۹۱ - ۶: از بی گهری بدل ز نم سنگ

۲۴۹۲ - ۵: (این) از ۳۰: (در) دل

۲۴۹۳ - ۴: (سوگواری) بشکل - بسواری - نوشته شده ۸۰: ز سوگواری ۴۰: (غمگساری) بغمدکاری،

ولی در بالای حرف - م - حرف - که - علاوه شده و آخر این حرف اضافی بحرف نامبرده چسبیده

است و کلمه حاصله از ترکیب آنها فاقد معنای لفظی میباشد.

۲۴۹۵ - ۶: بکار

۲۴۹۸ - ۸: هم تو ۷۰: بفرست هر آنچه می توانی ۳۰ و ۴ و ۵: (نصیم) نصیب ۶۰: بمن هر

۲۴۹۹ - ۵: آذر ۳۰: (رفیق روح) ناخواناست ۵۰: (روح) جان

۲۵۰۰ - ۳: (باتفاق) ناخواناست ۲۰: (برحمت) بحضرت

۲۵۰۱ - ۱: گویند ۹ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: گویند

مؤمن چو شما روم الی الله	تا چون به سوی شما کنم راه
از گرد گنه بشویشان روی!	یارب که به رحمت گنه شوی
بخشایش خود نثارشان کن!	آمرزش خویش یارشان کن
نویت چو به من رسد، مرا هم!	می‌دار به خلدشان فراهم ۲۵۰۵

۲۵۰۲ - ۲: شوم

۲۵۰۳ - ۷: شو ۷۰: از کر گنه بشویشان رو

۲۵۰۴ - ۱: خوش - بخشایش شان نثارسان کن

۲۵۰۵ - ۳: شان بخلد

در ختم این نامه مسلسل مجنون لیلی

که هر رقص مقز قلب است و خط کشیدن بر خطای حرف گیران که صحیفه

مردمان انگشت پیچ کنند و چون نامه ایشان گشایی

بر پیچند، از پیچ پیچ مشتی آثار حس التفات کنند. انشاء الله

که کرام الکاتبین این نامه را سیاه نیچانند «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ

كَطْي السَّجَلِ لِلْكَتِّبِ»

چون گنج هنر گشاد بختم	نوباوه غیب گشت رختم
ارزانی گوهر گران خیز	کرد از همه سو خرنده را تیز
آمد فلک آستین گشاده	نه بحر در آستین نهاده

عنوان - ۱: ناخواناست ۲۰: ... مجنون که هر ... بر خطای ... صحیفه مردمان را انگشت ... ایشان بازگشایی
بر پیچند انشاء الله که کراماً کاتبین این نامه سیاه را بر من نه پیچانند یوم ... ۳۰: ... بر خطای ... اثم
جس التفات انشاء الله که کرام الکاتبین این نامه را سیاه نه پیچانند ۴۰: همین سر سخن بجای
سر سخن قبلی است، ولی در حاشیه ورق «این سر سخن موخر است» نوشته شده ... انشاء الله که
کرام کرام الکاتبین ... ۵۰: ... بر پیچند انشاء الله که کرام الکاتبین این نامه را سیاه نه پیچانند ۶۰:
حذف شده ۷۰: در ختم نامه مسلسل مجنون و لیلی و چند جوهر شاهانه از کان شوق و مکان ذوق
بیرون آوردن و در اطراف عالم عشق منتشر گردانیدن تا بهر کس از آن بهره رسد و خط بطلان بر
خطای خرده گیران کشیدن ۸۰: مجنون که هر ... مردمان را انگشت ... ایشان باز گشایی به پیچند ...
مشتی الیام چه التفات - انشاء الله کراماً کاتبین این نامه سیاه را بر من نه پیچانند ... ۹۰: ... مغز قلب
است ... خطای حرف گیران ... از پیچ پیچ مشتی اثم چه التفات انشاء الله کرام کاتبین این نامه سیاه را
بر من پیچانند ...

۲۵۰۶ - ۲ و ۳ و ۵ و ۶: (هنر) گهر ۸۰: (گشت) بست

۲۵۰۷ - ۵: (گوهر) کو بهر ۶ و ۷: جریده را

۲۵۰۸ - ۴ و ۵: ملک ۸۰: گشاده ۵۰: (نه) کو ۶: به

انجم که کساد تحفه دیدند	درّی به ستاره‌ای خریدند
باقی که نداشت قیمت ایّام	۲۵۱۰ دادم قدری به مشتری وام
از غلغل این سرود بی‌لحن	پاکوفت فرشته بر نهم صحن
می‌خواست بسی دل هوس باز	کز سحر قدیم نوکنم ساز
بیرون دهم از دم درونی	با جادوی رفته هم فسونی
پی بر پی او چنانکِ دانم	گفتم قدمی زدن توانم
از شیوه خود رمیده گشتم	۲۵۱۵ تسلیم همان جریده گشتم
چیدم به قلم نمونه‌ای پیش	بردم ز میان تکلف خویش
آرایش پیکر معانی	شستم به سلامت و روانی
کآن مایه که صنعتی بُود خام	از شیوه من برون برد نام

- ۲۵۰۹ - ۳ و ۴ و ۵ و ۸: گشاده ۶ و ۷: گشاد ۴۰: دری بخیاره خریده ۵۰ و ۶: درّی بستاره ۳۰: بسیاره
- ۲۵۱۰ - ۷: حذف شده ۳ و ۴ و ۵: (که نداشت) نگذاشت ۵۰: (وام) نام ۶ و ۸: دام ۹۰: بامی
- ۲۵۱۱ - ۸: (بی) و این ۵۰: (بی‌لحن) پرجم ۱۰ و ۲: با ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷: (بر) در
- ۲۵۱۲ - ۶: (بسی) حذف شده ۴۰: دلی ۳ و ۴ و ۵: کز گفت قدیم نوکنم ساز ۶۰: کز گفت قدیم توکنم ساز
- ۲۰: (سحر) بحر ۷۰: گفت
- ۲۵۱۳ - ۲: (از دم) از در ۴۰: ار دم برونی ۴۰: (جادوی) جان دوی ۲۰: (رفته) فتنه
- ۲۵۱۴ - ۴ و ۵: چنانچه ۵۰: (زدن) روان
- ۲۵۱۵ - ۲: حذف شده ۷۰: خو
- ۲۵۱۶ - ۱: چیدم به قلم نمونه بیش ۵ و ۶: چندم بقلم نمونه خویش (۶: بیش) ۳۰: خویش ۸۰: بیش ۴۰: چندم بقلم نمونه خویش - در نسخه مزبور کاتب بجای - بیش - اول کلمه - خویش - را نوشته بعد بروی قسمت اول کلمه یعنی - خو - قلم زده و دومین قسمت کلمه را به - بیش - تصحیح نموده است ۴۰: مصرع دوم در حاشیه ورق نوشته شده است ۳۰: (خویش) بیش ۶۰: ار بیش
- ۲۵۱۷ - ۶ و ۷: حذف شده ۱۰: آرایش ۳ و ۴ و ۵: از آتش ۸۰: بستم بسلاست روانی ۲۰: بسلاست ۳۰ و ۴ و ۵: (و) از
- ۲۵۱۸ - ۳: (خام) کام، ولی در بالای - کام - با خط کاتب کلمه - خام - اضافه شده است ۳ و ۴ و ۵: (برد نام) نزد کام ۷۰: کام

چشمی که دلی برد به تاراج	دانی که به سرمه نیست محتاج
۲۵۲۰ ور وسمه کنی بر ابروی زشت	چون سبزه تر بود برانگشت
ز آن سگه که مرد پر هنر داشت	زین به نتوان نمونه برداشت
گر خود به زلال من شدی غرق	ممکن نشدیش در میان فرق
زین بیش، تفاوتی ندانم	کآن از دل اوست، وین ز جانم
مردم که به زاد تو آمانند	هم هر دو به یکدگر نمانند
۲۵۲۵ دو خط که نویسی از یکی دست	هم نوع تفاوتی در او هست
کلک ار چه کند دو نقطه بر کار	هم بیش و کمی بود به مقدار
نقاش که پیکری نشان کرد	دیگر نتواند آنچنان کرد
«مانی» که قلم زن خیال است	مانند نبشتنش محال است
مقصود من از بیان این حرف	طرز سخن است و صرفه صرف
۲۵۳۰ کاقبال کسان به زهره شیر	به زین نتوان ستد به شمشیر
هر چند که این خط مسلسل	مویی نبرد ز حرف اول

۲۵۲۰ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۷۰: چون سبزه بود بروی انگشت ۴۰: بانگشت ۸۰: در انگشت

۲۵۲۱ - ۴: بر هنر ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: به زین

۲۵۲۲ - ۳ و ۴ و ۵: کر (۴: کر) خط بزلال می شدی غرق ۵۰: نشدش چو در ۶۰: سدس دار ۴۰: مصرع دوم در حاشیه ورق نوشته شده

۲۵۲۳ - ۶: کان زاول اوست این ز خاتم ۳ و ۴ و ۵: (وین) این

۲۵۲۴ - ۱: نمایند ۴۰: نمایند ۵۰: ندانند

۲۵۲۵ - ۶ و ۸: دران

۲۵۲۶ - ۳: کردار چه کند نقطه ز پرکار ۴۰: کردار چه کند ز تفت زرکار ۵۰: کند ز نقطه پرکار ۹ و ۸: (کند) کشد ۶ و ۷: پرکار ۴۰: (کمی) یکی

۲۵۲۷ - ۴: نقاشی

۲۵۲۸ - ۵: آنی که قلم زن جنانست ۳۰: خیالی است ۳۰: مانند نوشته محالی است ۵۰: امانست

۲۵۳۰ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: کاقلم کسان ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: زینسان نستد کسی بشمشیر (۴: ز شمشیر)

۲۵۳۱ - ۸: در زیر مصرع بخط ریز - مجنون لیلی - نوشته شده ۸۰: نبود، در زیر مصرع بخط ریز - لیلی مجنون - نوشته شده

دانم به یقین که حاسد خس
 ای آنکِ به مرا نهی نام
 از من نظرت به چشم سوزن
 ۲۵۳۵ غریب سیر کنی چو در جنگ
 گر ما ز هنر تهی میانیم
 کز دعوی این خیال سنجی
 نبود چو فسانه تو نامی
 گفתי دم اوست مرده را زیست
 ۲۵۴۰ گر زان قدح، آری، آب خوردم
 لیکن، تو هم ار بود متاعی
 صد رحمت ایزدی بر آن مرد
 بر نسیه بود قباله دادن
 من کرده‌ام این دغل شماری
 پشمینه رقم کند بر اطلس
 وز غوره خویش خوش کنی کام
 و اندر دف تو هزار روزن
 زخم آوردت ز صد در آهنگ
 باری، تو بگوی تا بدانیم
 ناگفته ملال تا نرنجی
 بیهوده چه لافی از «نظامی»؟
 آن زان وی است، زان تو چیست؟
 بسی گفت تو اعتراف کردم
 بگشا ز دکان خود فقاعی
 کز کیسه خود بُود جوانمرد!
 از خوان کسان نواله دادن
 تو نیز بیار، تا چه داری!

۲۵۳۲ - ۵: (خس) چین - پشمینه کند رقم باهین

۲۵۳۳ - ۳: ای آنکه مرا به بدن نهی نام ۴۰: ای آنکه مرا لقب نهی خام ۵۰: ای آنکه مرا دهی سرانجام ۶۰: ای آنکه بهی مرا نهی خام ۹۰: ای آنکه به مرا نهی نام ۷۰: ای آنکه تو به نهی مرا نام ۲۰: خام ۳۰: (خویش) خوش ۶۰: (خوش) بر ۹۰: (وز غوره) ور عوزه

۲۵۳۴ - ۳: (سوزن) روشن ۳۰: وندر

۲۵۳۵ - ۳ و ۷ و ۸: غربال سیر کنی چو در سنگ ۴۰ و ۵: غربال ۶۰: رخم ۹۰: (ز صد) همه

۲۵۳۶ - ۳ و ۵: ز نظر ۴۰: ز نظر تهی میانم ۴۰: بدانم

۲۵۳۷ - ۲: کر ۶ و ۸: از

۲۵۳۹ - ۶: (مرده را) مر ترا ۶۰: این آن ویست آن تو چیست

۲۵۴۰ - ۶: آبخورم

۲۵۴۱ - ۶: (تو هم ار) بتو گر ۸۰: بتو ار ۵۰: فتاعی ۷۰: قفاعی ۸۰: قفاعی

۲۵۴۲ - ۵: جای دو مصراع عوض شده ۳۰: کر ۵۰: (بود) حذف شده

۲۵۴۳ - ۶ و ۸: جای دو مصراع عوض شده

۲۵۴۴ - ۵: (این) ار ۷۰: (تا چه) هر چه

گویی صد و پنجهی به صد جهد	۲۵۴۵ دانه که به چاشنی این شهد
پویان و دوان هزار فرسنگ	لیکن، ندود جنیبت لنگ
تا گوش زمانه را کنم باز	ز آن کرده ام این نوای خوش ساز
همشیره اولین بنات است	ذوقی که در این دم حیات است
ور نیست، منش حیات دادم	زنده ست به معنی اوستادم
کز نکته، دهان عالمی شست!	۲۵۵۰ احسنت و زهی سخنور چُست
باقی نگذاشت بهر ما هیچ	می داد چو نظم نامه را پیچ
محتاج ستایش کسی نیست	بحری که بر آب او خسی نیست
انصاف، خود آنچه بود برده ست	آن کس که قدم چنان سپرده ست
کز هیچ کنم چنین نگاری	انصاف مرا سزاست باری
ننهاد ز یک روش برون پای	۲۵۵۵ اوزان همه فکر گوهر آمای
ننمود مگر به مثنوی جهد	صد طرز سخن چو شکر و شهد

۲۵۴۶ - ۷: اما نرود ۲۰ و ۸: نرود ۶۰: نبود

۲۵۴۷ - ۲: خوش، این کلمه دارای یک نقطه زیر حرف -خ- نیز هست ۲۰: کند

۲۵۴۸ - ۸: در پائین کلمه -درین- بخط ریز -مجنون لیلی- نوشته شده ۸۰: در پائین کلمه -اولین- بخط ریز -

لیلی مجنون -نوشته شده ۹۰: دوقی -نیات

۲۵۴۹ - ۴ و ۶ و ۷: زنده ست ۶۰: وز

۲۵۵۰ - ۲ و ۳ و ۶: (و زهی سخنور) زهی سخن وری (۳: هنرور) ۹۰ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: (و) حذف شده ۱۰:

رست

۲۵۵۱ - ۵: نامه نظم را ۴۰: (بهر ما) بهره

۲۵۵۲ و ۲۵۵۳ - ۳ و ۴ و ۵: ۲۵۵۲ و ۲۵۵۳

۲۵۵۲ - ۸: آن بحر که بر لبش خسی نیست

۲۵۵۳ - ۳ و ۴ و ۶: چنان قدم سپرده ست ۲۰ و ۵ و ۷: سپرده ست ۳۰ و ۷: انصاف ده (۷: که) آنچه بود بر دست

۹۰: انصاف ۲۰ و ۴ و ۵ و ۶: بر دست

۲۵۵۵ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: آرای ۵۰: بنهاد ز یک نوشتنش پای ۶۰: ننهاد ۲۰: برون ز یک روش ۷۰:

(روش) تکرار میگردد

۲۵۵۶ - ۲ و ۵ و ۶: (چو) ز ۱۰: بمثنوی

نو کرد به یک فنی نشانه	چون یک فنه بود شد یگانه
دانا که در خرد گشاید	آن کار کند که نیکش آید
گازر که به کار خود تمام است	بهتر ز حریر باف خام است
۲۵۶۰ لنگی که به رقص شد سبک خیز	هنگامه خنده را کند تیز
کوری که کند گهرشناسی	بازی خورد از دم قیاسی
آن گنج فشان «گنجه» پرورد	بودست بدین متاع درخورد
و آنکه ز جهان فراغ جُسته	وز شغل زمانه دست شسته
باری نه به دل، مگر همین بار	کاری نه دگر، مگر همین کار
۲۵۶۵ کوشش همه بر سخن سگالی	خاطر زهر التفات خالی
کنجی و دلی ز محنت آزاد	آسودگی تمام بنیاد
از هر ملکی و نیکنامی	اسباب معاش را نظامی
بی جنبش پای کام در دست	می گوی سخن، چو کام دل هست
چندین سبب مراد با هم	چون نآیدش آن سخن فراهم؟

۲۵۵۷ - ۸: (نو کرد) او بود ۳۰: (شد) شاد

۲۵۵۸ - ۶: دری ۷۰: (خرد) سخن ۸۰: کشاید ۶۰: نیک

۲۵۵۹ - ۱: جریریان

۲۵۶۰ - ۶: (لنگی) کبکی

۲۵۶۱ - ۶: (گهر) بره ۸۰: (خورد) کند

۲۵۶۲ - ۱: این ۸۰: (فشان) نشان و ۸۰: بوده است درین ۶۰: باین

۲۵۶۳ و ۲۵۶۴ - ۹ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: ۲۵۶۳ و ۲۵۶۴

۲۵۶۳ - ۵: (دست) بار

۲۵۶۴ - ۱: در بالای کلمه - همین - بخط ریز نوشته شده است: مگر

۲۵۶۵ - ۶: (همه بر) همه ۲۰ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: در سخن

۲۵۶۶ - ۹ و ۱ و ۷: (ز محنت) ز وحشت ۲۰: ز محنت ۳۰ و ۴ و ۵: ز هر بد

۲۵۶۸ - ۳ و ۴ و ۵ و ۷: می گو سخنی

۲۵۶۹ - ۵: سببی ۸ و ۶: این

از سوختگی چو دیگ در جوش	۲۵۷۰ مسکین من مستمند بی توش
در گوشه غم نگیرم آرام	شب تا سحر وز صبح تا شام
پیش چو خودی ستاده بر پای	باشم ز برای نفس خود رای
دستم نشود ز آب کس تر	تا خون نرود ز پای بر سر
و آن رنج که من برم، همه باد	مزدی که دهند منت داد
ریزند جُوش، ولی به خواری	۲۵۷۵ چون خر که علف کشد به زاری
یابم ز فراغ دل نشانی	گر از پس هفته‌ای زمانی
کاونده چه زر برآرد از سنگ!	سهل است به فرصتی چنان تنگ
یا رغبت سینه را دهم داد	ممدوح خجسته را کنم یاد
کان در دل و گنج بر زبان است	بخت این که سخن، سبک عنان است
گنجینه گشای کانِ غیب است	۲۵۸۰ کلکم که سرش زبان غیب است
لبیک زنان دود معانی	آواز دهد چو در روانی
دلّاله فکر مانده بیکار	از جنبش نظم گرم رفتار
چندین بر نو دهم ز یک چوب	با چندان شغل خاطر آشوب
بودی قدری خلاص جانم	گر از تک و پوی آب و نانم

۲۵۷۰ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸: بیهوش

۲۵۷۱ - ۸: (وز صبح) از صبح ۶: نگیرد

۲۵۷۳ - ۸: تا خوئی نرود ز پائی تاسر ۳ و ۴ و ۵ و ۶: تاسر ۷: باسر ۷:

نرود

۲۵۷۴ - ۱ و ۷: (مزدی) مردی ۶: جزوی ۳ و ۴ و ۵: (همه باد) همان داد ۹: همه داد

۲۵۷۵ - ۳ و ۴: کشد علف ۱: بخواری

۲۵۷۶ - ۶ و ۸: از پی

۲۵۷۷ - ۳ و ۷: بفرست ۶: بفرست چنین ۱: کاوند ۲: کاوند چه زر برآید ۶: کاورده چه در ۵: چو

۲۵۷۹ - ۶: عیانست ۲ و ۶: بر دل ۵: (و گنج بر) کنج بد ۷: در زبانست

۲۵۸۱ - ۶: آواز دهم چو در جوانی ۸: دهم ۵: (دود) زند

۲۵۸۲ - ۶: (نظم) کلک

۲۵۸۳ - ۳ و ۴ و ۵ و ۹: (نو) تر ۸: بیک

۲۵۸۵ روشن گشتی که از چنین دُر	آفاق چگونه کردمی پُر!
با این همه، هر که بیند این گنج	معلوم کند حدِ سخن سنج
انصاف من ار تو نذهی ای دوست	خود نافه کند حکایت از پوست
ور تو به بها نهی سپاسم	من قیمت لعل خود شناسم
ور تو نکنیم زآفرین شاد	من خود کنم آفرینِ خود یاد
۲۵۹۰ هر کس ز برای نیک و بد را	لیسد به زبان خویش خود را
گریه به زبان نه خار دارد	گو شانه سینه خار دارد
مرد ار چه به عقل ناتواناست	در شستن عیب خویش داناست
گاوی که زبان او درشت است	سوهان درشت‌های پشت است
سگ نیز، برای راحت خویش	شوید به زبان جراحت خویش
۲۵۹۵ چون من به سگی نمودم اقرار	تو شیرِ خویشتن نگه دار!
نی‌نی نه سگم که شیرمردم	خاصه که چنین شکار کردم
این آهو شیرگیر من باد	ز آهوگیران عالم آزاد!
از شکر خدای خوش کنم کام	کاغاز صحیفه شد به انجام!

۲۵۸۷ - ۴: مصرع دوم در حاشیه ورق نوشته شده ۹۰: انصاف

۲۵۸۸ - ۶: (بیهانیه) ندهی بسی ۸۰: ندهی بجان ۳۰: دهی ۶۰: (لعل) در ۳۰: شناسیم

۲۵۸۹ - ۲: ور تو نکنیم آفرین باد ۳۰ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸: نکنی ۷۰: از آفرین

۲۵۹۰ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: هر سگ ۱۰: کیسد ۵۰: لیسید زبان

۲۵۹۱ - ۶: نه زبان ۵۰: (شانه سینه) شانه سپند ۶۰: خوار

۲۵۹۲ - ۲: جیب ۷۰: بیناست

۲۵۹۳ - ۶: درشت سای ۵۰: سستست

۲۵۹۴ - ۷: (برای) ز بهر

۲۵۹۵ - ۴: مصرع دوم در حاشیه ورق نوشته شده ۹۰ و ۳ و ۴ و ۵: (خویشتن) خویش را ۸۰: نگهدار

۲۵۹۶ - ۳ و ۴: (نه) که ۵۰: چه ۶۰: (که) نه

۲۵۹۷ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: آهو ۳۰: از

۲۵۹۸ - ۵: کند

نامش که ز غیب شد مسجل	«مجنون لیلی» به عکس اول
۲۶۰۰ تاریخ ز هجرت آنچ بگذشت	سالش نودست و شش صد و هشت
بیتش به شمار راستی هست	جمله دو هزار و شش صد و شست
هر کو نکند به طبع قابل	از بعد نبشتنش مقابل
یا بیتی از این عدد کند کم	کم باد گهی خلاصش از غم!
امید که هر خرد پناهی	از چشم رضا کند نگاهی!
۲۶۰۵ ز آن کس که نگه کند به تمکین	انصاف طلب کنم نه تحسین
یارب، چو من سیاه نامه	کاراستم این ورق به خامه
هر چند بد آمد این شمارم	چشم از تو به جز بهی ندارم!

۲۶۰۱ و ۲۶۰۰ و ۲۵۹۹ = ۳ و ۴ و ۷ و ۲۶۰۰ و ۲۵۹۹ و ۲۶۰۱ و ۵۰۲۵۹۹ و ۲۶۰۱ نوشته شده و بیت شماره ۲۶۰۰ پس از شش بیت زیرین که در این نسخه بمثنوی علاوه گردیده نوشته شده است:

امید که هر که خواند این حرف	در بر چسبند ز لجه زرف
هر کس مر این حدیث خواند	دانم که معانیش بدانند
و انکوز معانیش شود شاد	سازد ز دعای خود مرایاد
مقصودم ازین سواد خامه	بنوشتن این سخن بنامه
آنست که بعد سال بسیار	باشند بروح من مددکار
وقتی که سخن تمام کردم	وین نامه عشق نام کردم

۲۵۹۹ - ۵: نعیب ۶۰: لیلی مجنون

۲۶۰۰ - ۸: آنکه ۳ و ۴ و ۵: (هشت) شست

۲۶۰۱ - ۶: حذف شده ۱۰: هشتصد

۲۶۰۲ - ۳ و ۴ و ۵: (هر کو) هر کس ۷: آنکو ۸: (از بعد) ما بعد ۲۰: به نستش ۹۰: نوشتنش

۲۶۰۳ - ۶: تا بیت ۳: (عدد) میان ۹ و ۴ و ۵: میان ۶ و ۸: کم باد و را خلاصی از غم

۲۶۰۴ - ۳ و ۴ و ۵ و ۶: و امید

۲۶۰۵ - ۶: زانکه که ۲۰: کند

۲۶۰۶ - ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸: (چو) که ۶۰: (چو من) که منی ۶۰: کاراستم

۲۶۰۷ - ۳ و ۴ و ۵: (بد آمد) برآید ۶۰: بد آید

شعر ار چه صلاح کار دین نیست بروی ز شریعت آفرین نیست
این نامه سزای آفرین باد انشاء الله که همچنین باد!

[پایان منظومه مجنون و لیلی]

۲۶۰۸ - ۲: شعر ار چه همه صلاح دین است ۶۰: شعر ار چه درین صلاح دینست ۱۰ و ۳ و ۴ و ۵: دین

است ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶: آفرین است

۲۶۰۹ - ۶: (که همچنین) این چنین ۷۰ و ۸: (که) حذف شده

عنوان خاتمه - در انتهای نسخ خطی به ترتیب این کلمات افزوده شده:

۱: اثنی علی الله و اهب العقول علی ما و هب لی عقلاً یعقلی عقیل لا فکار و یعقذ العقاید بالاشعار

حتی طبعت سلاسل هذه الخطوط بسلاسة العبارة و سلسلت فیها مجنون لیلی عقل الله تعالی قلوب

عقلاء المجانین بها مادام تسلسل الطور علی العز.

۳۰: تمت هذا المجنون لیلی فی تاریخ شهر صفر سنه اثنی عسیرین و تسعمائه من هجرة النبویه

اللهم اغفر لی و لوالدی و لمصنعه و لصاحبه و لکاتبه و لناظره و لجميع المومنین و المومنات و

المسلمین و المسلمات تم.

۴۰: تمت هذا الكتاب الموسوم بمجنون لیلی فی غره ذی حجه سنه ثلاث عسیرین و تسعمائه.

۵۰: تمت م م

۷۰: و تمت علی ید احقر الکاتبین سلطان محمد الهروی

۸۰: تمت تاخیر

فهرست‌ها

کشف الایات

۱۷۰۳	آگه کنیش ز مهر جانم	۲۴۶۳	آنین غزا تمام کرده
۱۹۰۳	آلوده شدی به هر دهانی	۱۸۷۰	آب از پس مرگ تشنه جستن
۸۶۷	آمد به سرای خویش رنجور	۱۳۰۸	آبی که به غرق می کشد فرق
۱۰۸۲	آمد به سوی قبیله نالان	۲۳۸۰	آتش چو به شعله بر کشد سر
۲۰۳۷	آمد به من آن شراب گلرنگ	۱۳۵۹	آتش زده ای مرا به خرمن
۱۲۰۹	آمد به نوانی خوش آهنگ	۱۶۱۹	آتش زده گشت کوه و کان هم
۹۱۳	آمد پدرش به مردمی پیش	۲۱۸۳	آتش زده گشت نوبهارش
۲۱۶۲	آمد چو خزان به غارت باغ	۶۷۱	آتش که به شاخ ارزن افتد
۱۸۰۶	آمد چو در آن قصاص هجران	۷۷۹	آتش که به شعله خوی دارد
۱۰۱۳	آمد سوی آن ستم رسیده	۴۱۷	آتش که به ظلم گشت خویش
۲۵۰۸	آمد فلک آستین گشاده	۸۰۳	آخر پدر توام نه اغیار
۱۸۳۶	آمد قدری چو در سرش هوش	۱۵۱۰	آخر چه شدت که و آرمیدی
۲۵۰۴	آمرزش خویش یارشان کن	۸۷	آخر، نه گلم سرشته توست
۶۵۲	آموختنش کجا بود هوش	۱۲۰۰	آراست بر آن نمط که دانی
۲۱۸۶	آمیخت به سرو نوجوانش	۱۸۱۷	آراسته شد دو تن به یک ذوق
۱۷۵۷	آمیختنی نداشت باکس	۵۵۶	آراسته مکتبی چو باغی
۱۵۶۱	آنان که ره وفا نوشتند	۲۳۶	آراسته هدیه سریرش
۶۹	آن بخش که از توام دهد یاد	۲۵۱۷	آرایش پیکر معانی
۳۷۲	آن به که به جهد کم بسیجی	۸۸۳	آزادم داشت بخت فیروز
۴۴۵	آن به که به حرص کم شتابی	۴۰۹	آزار کسی طلب همیشه
۲۹۲	آن به که چو نکته ای سگالی	۴۱۵	آزار مجو چو سینه سوزی
۳۱	آن به که ز نیم سر خرد را	۲۴۲۶	آزرده دلم ز کرده خویش
۲۶۸	آن به که کنون درین تفکر	۲۲۸۴	آزرده دل و جگر دریده
۷۹	آن پرده گشا که باریابم	۱۸۱۶	آسود دو مرغ در یکی دام
۳۳۰	آن تحفه که عزتش ز غیب است	۱۴۵۱	آسوده که با فراغ دل زیست
۸۰۲	آن تحفه که قیمت است جانش	۲۰۰۶	آسوده مباد جانم آن روز
۳۶۹	آن تخته درست کن به تکرار	۱۲۴۶	آسیب زمانه چون در آید
۱۷۸۸	آن تشنه جگر ز جان خود سیر	۹۴۰	آشفته که حال خود نداند
۶۲۳	آن تن که شود ز تیغ روزن	۱۳۷۳	آغاز سخن به نام شاهی
۸۶۳	آن چاره کند که تا تواند	۱۲۷۹	آغاز صحیفه معانی
۹۵۴	آن چاره که نی به بازوی ماست	۲۱۹	آفاق به خوانچه جلالش
۷۸	آن چشم دهم که بیش بیند	۱۰۱۰	آفت ز جهان چو گشت گمنام
۱۷۹۴	آن چشم که راه خواب می زد		

- ۱۶۸۴ آنک از سگ کو شکار جوید
 ۵۲۳ آنک این دو هنر به دست دارد
 ۲۰۹۰ آن کبک قفس نشین محبوس
 ۱۷۰۶ آن کز پی صید تو زندگام
 ۲۴۳۷ آن کس شرف حضور داند
 ۱۴۹۶ آن کس که به کوه و دشت خو کرد
 ۳۹۳ آن کس که دهد قراضه بی رنج
 ۲۹۶ آن کس که رفاق میده یابد
 ۱۳۵۸ آن کس که زند ز عاشقی دم
 ۲۵۵۳ آن کس که قدم چنان سپرده ست
 ۶۷۸ آن کس که مگس ز کاسه راند
 ۴۶۹ آن کش مدد ضمیر باشد
 ۲۹۵ آن کش نمک سیاه باید
 ۲۶۹ آن کو به هنر نشد طلبکار
 ۱۷۳۱ آن کو دل غیر دید ناخوش
 ۱۹۲۰ آنکوز هلاک جان نترسد
 ۱۴۶۶ آن گرگ بود نه آدمیزاد
 ۲۵۶۲ آن گنج فشان گنجه پرورد
 ۶۴۵ آن لب که کلید شد زبانش
 ۱۴۴۵ آن مرغ چه ترسد از بطانه
 ۳۳۸ آن موج ز نم کنون که از دُر
 ۱۷۷۸ آن مهد نشین به جهد برخاست
 ۸۲۳ آن مه که دلت از او خراب است
 ۲۵۱ آن نادره کش بها نباشد
 ۵۴۸ آن نکته به سهل برگرفتند
 ۱۰۲۵ آن نیزه وزن به دشمنان بیش
 ۳۶۷ آن نیست نشان علم والا
 ۱۸۳۷ آن هر دو چو بخت خویش بیدار
 ۱۰۸۸ آن یار عزیز مهر پرورد
 ۲۱۴۰ آن یار که بهر اوست این گفت
 ۱۴۰۷ آن یار که جز تو در کنارست
 ۱۳۵۶ آن یار که دوست داشت یارم
 ۲۵۸۱ آواز دهد چو در روانی
 ۶۸۰ آوازه چو گشت در جهان عام
 ۱۳۰ آورد جنبیت فلک گام
 ۵۲۱ آورد جوان دولت اندیش
- ۱۹۶۸ آن خانه فروش کیسه پر داز
 ۲۰۸۵ آن خُم که درون بود ز لالش
 ۲۷۱ آن خواجه که کاهلیست خویش
 ۲۳۰۱ آن دست که از جهان بداریم
 ۲۱۸۵ آن دل که شدش به عشق پامال
 ۱۴۲۲ آن دل که کشد ز دوست دامن
 ۹۵۶ آن دنبه که گرگ از او کند جوش
 ۳۱۳ آن دیو بود که چار و ناچار
 ۱۰۷۳ آن دیو بود نه آدمیزاد
 ۲۱۴۹ آن راکه برآمد از غمت هوش
 ۲۰۸۰ آن راکه بود به سینه جانی
 ۲۳۶۸ آن راکه بود به مرگ بنیاد
 ۱۰۷۲ آن راکه بود سر وفایی
 ۵۶ آن راکه تو افکنی به هر زیست
 ۸۰۰ آن راکه چنین شتاب خوانند
 ۱۵۲۹ آن راکه خیال یار باشد
 ۱۹۱۰ آن راکه درونه چاک باشد
 ۲۳۲۸ آن راکه درونه زنده وش بود
 ۱۲۵۷ آن راکه دل از شکیب فردست
 ۱۴۰۲ آن راکه دیو یار در دل آید
 ۴۲۷ آن راکه سزای تیغ باشد
 ۲۲۹ آن راکه گشت به تیغ خونی
 ۱۷۲۸ آن راکه نه سینه داغ باشد
 ۱۲۸۴ آن راکه هدایتی رساند
 ۱۰۲ آن راه نما به من نهانی
 ۸۳۸ آن روز که بودم از غم آزاد
 ۲۱۸۴ آن ریش کهن که در جگر داشت
 ۹۴۴ آن زه که بشد کمانش از کار
 ۱۹۶۱ آن سایه آفتاب گشته
 ۱۷۳۴ آن سوخته پیر دوزخ آشام
 ۱۳۳۳ آن سینه بی فراغ چون است
 ۱۳۲ آن شاهسوار آسمان گرد
 ۸۰۹ آن غم که تو مستی از شمارش
 ۱۰۳۳ آنک آدمی است و آدمی زیست
 ۸۴۹ آنک آفت آسمان نداند
 ۳۹۹ آنک از تن خود جدا کند پوست

- آورد حضرت خداوند ۱۵۶
 آورد ز راه مهربانی ۸۷۵
 آورده صباش بوی لیلی ۱۷۸۵
 آهسته به گوش پیرزن گفت ۹۵۱
 آهو به زمانش بی‌تظلم ۲۱۱
 آهو که از او جگر خورد شیر ۱۶۷۵
 آهو که خورد به دشت خاشاک ۱۴۹۷
 آهی به جگر فرود می‌خورد ۷۱۲
 آهی ز جگر چنان برآورد ۲۲۷۵
 آهی زد و سوخت پرده‌راز ۱۷۷۳
 آید به چمن چو نازنینان ۱۵۳۹
 آید چو غم عزیز در پیش ۲۴۳۸
 آید قدری چو مهربانان ۲۲۲۷
 آیم به تو چون شکسته رای ۲۴۹۶
 ابر از صدف سپهر، یکسر ۱۴۸۰
 ابروی کمان کرشمه انگیز ۹۹۹
 ابری که چنان گشاده دستست ۲۴۵
 احسنت و زهی سخنور چست ۲۵۵۰
 ادبار فرو شده به کارم ۱۰۲۷
 ارزانی گوهر گران خیز ۲۵۰۷
 از آب دو دیده بی‌مدارا ۱۶۱۲
 از آه تو، گر به مه رسد دود ۱۹۴۹
 از امر تو شد کفایت اندوز ۴۰
 از اندک خوب شو فسانه ۲۸۳
 از اوج وفا کیوتر پاک ۲۴۵۹
 از اهل قبیله مهتری چند ۹۱۱
 از باغ، نسیم صبح می‌جست ۱۲۳۸
 از بس که گریست سینه پرتاب ۱۲۳۴
 از بند قفس چو آمدی تنگ ۲۰۹۱
 از بندگی چنان جمالی ۲۰۰۴
 از بودنی آنچه بود دارد ۳۴
 از بوس و کنار دل بیاسود ۱۸۲۱
 از بوی ددان صید فرسای ۱۷۸۷
 از بی‌ننگی فتاده در ننگ ۹۳۵
 از پرده برون سخن نراند ۶۹۲
 از پرده عروس مه برون جست ۱۸۸۹
 از پوزش و عذر بیکران ۱۴۷۷
 از پیش بلاست گرم خیزی ۴۶۰
 از تافتگی ست رشته در پیچ ۱۲۵۹
 از تخت شهی سبک فرو جست ۱۲۳۳
 از تف هوا چو دود گشته ۱۱۵۰
 از تگ زدنت به دست زوری ۱۶۷۴
 از تیر تو جان آدمیزاد ۱۷۰۵
 از تیغ چو آب قطره پاک ۲۳۱
 از جانش برآمد آتشین جوش ۱۷۹۸
 از جنبش نظم گرم رفتار ۲۵۸۲
 از چارده بگذرد چو سالت ۳۵۲
 از حال من آنکه آمدت یاد ۱۹۸۸
 از حسرت آنکه چشم آن ماه ۱۶۹۰
 از حلقه دوستان برون جست ۱۵۵۷
 از خار مرا کی‌بودی تن ۱۴۴۰
 از خاستن شب سیاهت ۱۶۶۵
 از خواب تو در برادران تاب ۲۴۸۰
 از خواجگی آستین کشیده ۱۷۸
 از خواندن نامه چون بیرداخت ۱۴۷۸
 از خون جگر شراب می‌خورد ۶۱۴
 از داغ غمش درونه خسته ۲۰۶۳
 از دامن پاره خاک می‌بیخت ۱۵۰۸
 از دامن چاک یار دلسوز ۲۲۱۶
 از دست که باده می‌ستانی ۲۰۳۱
 از دشنه غم خراش خورده ۶۲۱
 از دم دهنش فراز مانده ۱۶۴۴
 از دم همه خون جگر همی کرد ۷۴۰
 از دیده رود چو جوی خونم ۲۰۴۰
 از دیده ره جنازه می‌رفت ۲۲۹۱
 از راه کرم به رسم تازی ۹۱۴
 از رحمت خویش کن درم باز ۹۳
 از رخ به دو شاه برد می‌کرد ۵۸۴
 از رخ به زمین شود زرافشان ۲۲۲۲
 ازرق که بنفشه را به دوش است ۱۵۹۱
 از روح قدس، شنیدم آواز ۲۶۶
 از روی تو هر چه دید جانم ۲۰۳۸

- ۱۲۰۷ از روی عروس پرده بر شد
 ۱۹۵۹ از زندگیش نبود اساسی
 ۱۸۱۱ از ساعد و زلف کرد تسلیم
 ۱۶۶۲ از سایه تو رمیده نقاب
 ۱۲۹ از سدره رسید مرغ والا
 ۱۶۷۰ از سرکشی تو در جوانی
 ۲۳۵۷ از سوز دل آن حکایت زار
 ۱۱۲۲ از سوز دلش بسی دعا کرد
 ۲۱۱۵ از سوز رفیق، سینه پر داغ
 ۱۸۹۲ از سوزش سینه آه می کرد
 ۱۱۲۰ از شادی آن سخن که بگذشت
 ۱۴۸۲ از شبم گوهرین شمایل
 ۲۰۴۱ از شعله آه در دهانم
 ۲۵۹۸ از شکر خدای خوش کنم کام
 ۲۵۱۵ از شیوه خود رمیده گشتم
 ۴۲ از صنع تو گشت گوهرین چهر
 ۱۸۵۲ از عشرت آن دو مست بی جام
 ۵۴۴ از عشق بتی نژد گردد
 ۲۵۱۱ از غلغل این سرود بی لحن
 ۳۷۸ از کارگه حریر زن لاف
 ۹۶۶ از کشمکش دل ستمکار
 ۲۱۰۱ از کنج سرای آتش اندود
 ۲۲۲۷ از کندن بیخ های پر نور
 ۲۰۶۸ از کوفتن رخ جمیلش
 ۲۱۱۲ از گرمی آفتاب سوزان
 ۱۶۲۷ از گرمی ریگ های گردان
 ۱۷۹۳ از گرمی زار دژ مکنون
 ۱۰۸۰ از گفت خودش چو وقت خوش گشت
 ۱۷۳۲ از گل بود ار چراغ خانه
 ۲۰۸۲ از گوشت تهی کنند خوان را
 ۱۱۹۸ از گوهر و زر چنانکه شاید
 ۲۴۰۰ از لب نفسی رمیده گیرت
 ۲۲۳۸ از مردمی تو برنگردم
 ۵۶۰ از مقنعه، دام ماه کرده
 ۱۲۹۲ از من به که می بری حکایت
 ۱۴۴۹ از من به گمان چنان رمیدی
 ۸۳۰ از من به من آنچه یک گزندست
 ۲۴۳۴ از من نظرت به چشم سوزن
 ۲۶۴ از نام تو او خجسته زو باد
 ۵۸۸ از نامه به جان نورد می داد
 ۹۷۳ از ناوک سینه سنگ می سفت
 ۱۱۲۵ از نوفلیان چو بی غرض ماند
 ۲۳۷۷ از نیم و تمام و هرچه هستند
 ۱۰۷۸ از وجد به رقص شد چو مستان
 ۵۷۱ از وسوسه، چشم دیو بسته
 ۷۹۷ از وقت عزیز و عیش دلکش
 ۲۳۶۷ از وی که جهد که گاه نخجیر
 ۱۲۴۹ از هر ستمی که در سرشت است
 ۱۰۳۲ از هر که حدیث او شنیدی
 ۲۵۶۷ از هر ملکی و نیکنامی
 ۱۸۲۲ از هر نمطی سخن شد آغاز
 ۱۲۲۴ از همفشی که دل نفورست
 ۶۳ از یاد خودم کن آنچنان شاد
 ۱۷۴۹ از یار چو بهره خار باشد
 ۱۷۳۰ از یخ بترست سینه سرد
 ۱۷۴۹ از یک لگد آنکه رخت ریزد
 ۱۱۹۷ اسباب نشاط و مایه سور
 ۲۷۰ اسبی که نه خانه خانه گردد
 ۶۲۷ استاد سخن ز علم می راند
 ۱۴۴۴ اشتر که به خار خوی دارد
 ۸۴۵ اشتر که ز خود تهی شدش کاز
 ۱۲۰۱ اشراف قبیله را طلب کرد
 ۷۴۱ اشکش به جگر نمک نه کم داشت
 ۲۰۱۷ اشکی که به عشق گرم پوید
 ۲۱۶۰ افتاد به رو چو خس بر آبی
 ۲۳۴۵ افتاد به مغزشان غباری
 ۱۰۴۳ افتاد چنان میان خون غرق
 ۱۹۲۷ افتاد چو ریش ناقه در دل
 ۲۲۷۶ افتاد ز غم چو خاک بر در
 ۶۰۸ افتاد ز فرق عافیت تاج
 ۲۳۱۱ افتاده دو یار داغ دیده
 ۱۹۳۱ افتاده که سیل در بودش

- ۱۲۵۱ اندیشه که گم کند هوس را
 ۲۰۵ اندیشه گم اندرون صدرش
 ۶۰۵ اندیشه متاع صبر گم کرد
 ۱۷۸۹ اندیشه نکرد از آن دد و دام
 ۶۱۹ اندیشه هنوز، خام بودش
 ۱۸۷۹ اندیشه او خطاب پنداشت
 ۱۰۹۷ اندیشه چیست در گمانش
 ۲۵۵۴ انصاف مرا سزااست باری
 ۲۵۸۷ انصاف من ار تو ندهی ای دوست
 ۱۱۶۱ انگار گل تو را خزان برد
 ۸۴۲ انگشت سیاه را چه چاره
 ۲۳۴۱ او از سر و پنجه بی خبر بود
 ۱۸۰۳ او با خبر از گزند این غم
 ۱۷۲۴ او بر سر این فسانه درد
 ۱۵۰۰ او بود و غمی و باد سردی
 ۱۷۹۱ او پهلوی یار خویشتن رفت
 ۱۸۰۲ او خفته میان خاک مانده
 ۱۷۸۶ او خفته و سر به خاکدانش
 ۹۷۳ او خود غم اوز پیش دانست
 ۱۲۶۰ او خود غم عشق در جگر داشت
 ۱۸۰۴ او داده ز دل به یاد این هوش
 ۱۸۰۱ او داشته دل ولی سپرده
 ۱۶۰۰ او در سخن از درونش ریش
 ۱۸۷۶ او در سخن و رفیق خاموش
 ۱۱۳۲ او دشت گرفته زار و دل ریش
 ۱۵۵۰ او دل به ولایتی دگر داشت
 ۱۱۱۳ او را چو دو مردم است پر نور
 ۱۷۴۰ او را چو ز عقل نیست تمکین
 ۱۰۸۱ او رفت چو باد بی سر و پای
 ۲۲۵۷ او رفت ز دهر عمر فرسای
 ۲۵۵۵ اوزان همه فکر گوهر آمای
 ۱۵۶۲ او سایه برید از آن چمنها
 ۵۱۱ او سبق امید کرده پرکار
 ۱۲۱۸ او قصه جان ریش می خواند
 ۱۳۵۳ او گرچه که دشمنی است در پوست
 ۱۸۳۴ اول بگزید لب به دندان
- ۱۹۶۹ افتان خیزان ز جای برخاست
 ۹۸۹ افتد چو درون پرده کاری
 ۱۶۳۰ افروخته روی و تن به خون غرق
 ۱۸۶۶ افزون ز طلب چو یافت مردم
 ۱۷۵۳ افسانه سرای شکرین گفت
 ۱۸۳۸ افسانه خواب چون به سر شد
 ۹۶۸ افسانه قیس کاتش افروخت
 ۱۷۹۲ افشاند غبارش از تن ریش
 ۵۲۴ افکند چو همت بلندم
 ۵۷۴ افکنده به دوش، زلف چون شست
 ۸۳ افلاس بین و از سر جود
 ۲۴۵۳ اکنونت گمان برم که ناکام
 ۱۹۰۹ اکنون چه کنم حجاب آرم
 ۱۶۹ اکنون قدری دُر معانی
 ۱۳۵۰ اکنون که به وصل خفته‌ای شاد
 ۱۳۸۶ اکنون که ز دست شد عنانم
 ۳۵۰ اکنون که نداری از خرد ساز
 ۱۹۱۸ الا که من گسسته پیوند
 ۶۶۸ القصه، شنیده‌ام که جایی
 ۱۰۵۴ امروز اگر اتفاق آن بود
 ۱۵۱۹ امروز، اگر دمی چو یاران
 ۱۱۰۲ امروز به رزمگاه نوفل
 ۱۸۲۶ امروز که بعد روزگاری
 ۱۴۲۰ امروز که من بدین خراشم
 ۲۴۴۹ امروز هم به مهر و پیوند
 ۱۶۴ امید که این خجسته بنیاد
 ۲۶۱ امید که این متاع اخلاص
 ۳۵۱ امید که چون شوی خردمند
 ۳۴۷ امید که گاه ناامیدی
 ۲۶۰۴ امید که هر خرد پناهی
 ۲۳۸۶ انجم که رقیب جمله چیزند
 ۲۵۰۹ انجم که کساد تحفه دیدند
 ۷۴۸ اندر پی آن ترانه زد گام
 ۵۷۹ اندر صف آن بتان شیرین
 ۲۴ اندیشه به هر بلندی و پست
 ۵۴۵ اندیشه چنان کند نزارش

۱۵۵۳	ایشان به شراب و دوستگانی	۱۳۷۲	اول، به گه قلم گزاری
۱۵۴۰	ایشان همه با نشاط هم رنگ	۱۱۵۱	اول ز دو دیده سیل خون ریخت
۵۹۱	ایشان همه را به قیس میلی	۱۳۱	اول ز سرای «آم هانی»
۱۲	ای صانع جسم و خالق روح	۲۳۵۵	اولی بود از چنین نشانی
۱۲۸۹	ای عاشق دور مانده چونی	۶۹۴	او ماند به کنج حجره دل تنگ
۵۴	ای عنبر پذیر عذر خواهان	۲۲۲۶	او نغمه غم زند به نامم
۲۰۲۸	ای غنچه تنگ خوی، چونی	۱۰۹۰	او یار من است، یار تو نیست
۱۰	ای قدرت تو به چیره دستی	۱۹۸۶	ای آمده و گذشته ناگاه
۲۳۱۲	ای کامده ای به طعن مجنون	۲۵۳۳	ای آنک به مرا نهی نام
۹۰۱	ای کرده بلند پستی من	۲۲۶۲	ای آنک چو غافلان به خوابی
۷	ای کرده ز گنج خانه راز	۵۲۹	ای آنک ز من به یادگاری
۱۳۳۵	ای گرد، چو بر تنش نشینی	۸	ای بازکن در معانی
۲۴۱۸	ای مادر من، کجایی آخر	۱۸۳	ای بخت، ز پیش پرده بردار
۴۵۲	ایمن بود از شکنجه درویش	۴	ای بنده نواز بندگی دوست
۱۶۶۱	ایمن ز تو پاسبان به هر سوی	۵	ای بیش ز دانش خردمند
۴۴۱	ایمن منشین به عالم خس	۳	ای تو به بهین صفت سزاوار
۲۴۶۷	ای مونس و یاورم غم تو	۱۳	ای جان به جسد فکنده تو
۲۰۲۵	این آه سحر که می زنم نرم	۷۸۳	ای جان پدر، به خانه باز آی
۲۵۹۷	این آهو شیرگیر من باد	۲۳۲۶	ای جان عزیز دل مینداز
۱۱۸۹	این است چو خواهش الهی	۱۱	ای جلوه گر بهار خندان
۲۲۶۴	این بر شده گنبد مدور	۱۴	ای چار بساط و هفت پرده
۶۶۳	این پرده که در هوا کشیده ست	۳۴۹	ای چارده ماهه زر کانی
۵۹۸	این تن به هلاک باز داده	۹	ای حکمت تو به امر مطلق
۲۰۲۳	این تن که خمیده بود، بشکست	۱۳۳۴	ای خار، چو پهلوی کش کنی ریش
۱۴۰۰	اینجا من و دلستانم آنجاست	۵۲	ای خاک بر آن سری کز اخلاص
۸۱۰	این جای نه جای توست، برخیز	۱	ای داده به دل خزینه راز
۲۳۷۴	این چشمه خور که آب جوی است	۲۴۸۸	ای درد تو هم طویله من
۱۹۰۸	این خانه شکاف ناله زار	۱۰۶۴	ای دشمن اگر به کشتن آیی
۶۸	این داده نگاهدار با من	۱۰۵۵	ای دوست به من کجا فتادی
۶۴۲	این داشت فسلانه در مدارا	۱۹۴۷	ای دوست، ز دوست دور بودن
۷۹۴	این دزد که در هوا به خنده است	۱۹۲۹	ای دوست، که بی منی و با من
۲۴۱۵	این دل که دو سوی می گراید	۲	ای دیده گشای دوربینان
۱۸۳۲	این دم که گلی دگر شکفته ست	۲۳۸	ای روی تو آفتاب جاوید
۶۰۰	این دیده درو به چشم پاکی	۲۶۲	ایزد به دل تو جا ده داش
۸۲۶	این دیو دلی رهاکن از خوی	۱۵۲	ایزد ز کمال مهربانی
۲۲۵۰	این راه دراز، گاه و بیگاه	۶	ای سر تو بسته وهم را گوش

- ۶۷۴ با این تن پاک و گوهر پاک
 ۲۴۲۷ با این خجلی که رو سیاهم
 ۷۲۵ با این شغبی که در گذر بود
 ۱۶۳۷ با این صفت رمیده خویان
 ۱۳۵۱ با این همه، دوستدار و یاریم
 ۶۱ با این همه، گر پذیری این خاک
 ۲۲۴۱ با این همه من به منزل خویش
 ۲۵۸۶ با این همه، هر که بیند این گنج
 ۵۰۲ با این همه هم ز جست و جویی
 ۲۲۴۳ با باد صبا غبار گردم
 ۱۵۵ با بخشش پاک بنده پاک
 ۴۳۳ با پنجه و ران، به چاره خیزند
 ۸۲۹ با پیر به شرم گفت گریان
 ۲۳۹۱ با تاختنی بدین روانی
 ۱۳۸۷ با تو، به دلم دگر ننگند
 ۳۲ با تو نه سخن رفیع سازیم
 ۱۳۹۰ با جز تو چه کار، تا تو هستی؟
 ۲۵۸۳ با چندان شغل خاطر آشوب
 ۲۰۹۳ با چند پری‌وش بهشتی
 ۲۷ با حکم تو گاه کارسازی
 ۱۴۹۴ با خود به هزار جانگدازی
 ۲۳۷ با دا به نشاط جاودانه
 ۱۳۸۸ با دار چه گل آردم ز کویت
 ۱۸۵۰ با داز دو طرف عبیر می‌بیخت
 ۱۴۱۱ با دام دو مغز در یکی پوست
 ۲۶۳ با دش به مقام ارجمندی
 ۷۶۷ با دکه رسید بر چراغت
 ۴۸۸ با دولتیان نشین که خاری
 ۲۲۲ با دی‌ست جنیتش روانه
 ۱۷۹۶ باران چو نشاند سبزه را گرد
 ۱۴۴۳ با رنج خودم چنان خوش افتاد
 ۱۶۸۲ باری، یزمن به مهر و پیوند
 ۴۳۱ باری چو کلنگ، دار بر جای
 ۳۸۴ باری، کم از آنکه از تو چندی
 ۸۸۷ باری که گهی نبردم آن بار
 ۸۵۹ باری که نشست بر دل ریش
 ۳۲۰ این ریگ برون در آب ریزد
 ۲۵۴ این زر که به نظم زیور توست
 ۵۹۶ این زو به غم و گداز مانده
 ۴۵۱ این سرخ گلی که خون فشان است
 ۱۹۲۸ این سر که بر آن قدم نساید
 ۱۷۳۷ این سگ سگ کیست اندرین گرد
 ۱۱۰۵ این سوخته گر نیامدی زود
 ۲۳۷۵ این شب که تو راست عشرت آموز
 ۷۲۳ اینش ز درونه پند می‌داد
 ۲۴۰۴ این شیشه که می‌ش رنگ دارد
 ۲۳۶۳ این عمر که روی کس نبیند
 ۹۲۷ این قصه، چو کرد میزبان گوش
 ۶۰۳ این کام خود از فغان خود دوخت
 ۲۳۳۱ اینک رخ اگر جمال خواهی
 ۶۰۱ این کرده به گریه خاک را گل
 ۲۳۸۹ این کهنه بساط عبرت‌اندوز
 ۶۰۲ این گشته به آب دیدگان مست
 ۵۹۹ این گفته غم خود از رخ زرد
 ۲۵۸ این گنج و چهار گنج دیگر
 ۱۱۵۶ اینم نه گمان که بخت ناشاد
 ۱۳۳۷ اینم نه گمان که یار دلسوز
 ۲۶۰۹ این نامه سزای آفرین باد
 ۱۵ ای نور ده چراغ عالم
 پ
 ۱۱۸۸ با آن حق نعمتی که داری
 ۷۶۲ با آن خردی که داشت رایت
 ۴۲۸ با آنکه بود جهان پر از دوست
 ۱۷۱۳ با آنکه بود فغان من زار
 ۱۸۹ با آنکه به جملگی زمانها
 ۱۱۸۶ با آنکه خرد ز من عنان تافت
 ۲۳۶۱ با آنکه دهد جهان بقایی
 ۱۰۷۴ با آنکه ز دیده رنج بودت
 ۵۴۲ با آنکه ز گردش زمانه
 ۴۰۸ با آنکه شوی وزیر کشور
 ۲۲۴۰ با آنکه کنند ناله و شور
 ۶۲۹ با آنکه نمش به زیر گل بود

- ۴۹۱ با هر که نه دولتی است منشین
 ۸۶۵ با هم دوستمکش زمانه
 ۲۳۴۲ با هم شده بود پوست با پوست
 ۱۵۴۳ با همفسان ز جای برخاست
 ۹۸۱ باید چو عطاردی که جاوید
 ۲۳۰۵ باید لحدی به تنگی آراست
 ۹۱۷ با یکدگر از طریق کاری
 ۲۷۷ بتوان خمی از شراب خوردن
 ۲۱۶۱ بتوان ز جگر برید پیوند
 ۲۵۵۲ بحری که بر آب او خسی نیست
 ۲۴۱۰ بخت از دو شکنجه داد پیچم
 ۲۵۷۹ بخت این که سخن، سبک عنان است
 ۵۰۷ بختش چو به اوج رهبری داشت
 ۱۳۵۲ بخت من اگر ز من شد آزاد
 ۲۰۳۴ بخشنده که آستین گشاید
 ۳۹۸ بدگو که فراخ گوی باشد
 ۲۱۵ بدش که درون حد نگنجد
 ۱۵۸۴ بر بوی گل آدمدم درین گشت
 ۱۲۴۰ بر بوی گلی که بود بارش
 ۱۴۶۴ بر بیگنه آنکه شد ستم سنج
 ۱۲۸۱ بر پای کن بلند و پستی
 ۴۷۵ بر پر هنرست جور و بیداد
 ۲۰۹۲ بر پشت جمازه ای سبک خیز
 ۱۷۸۴ بر پشته کوه پشت داده
 ۱۸۲۹ بر تخت من و تو، روی بر روی
 ۱۶۷۶ بر تخته پشت هر شکاری
 ۲۰۲ برتر جهت جهان مقامش
 ۱۳۷۷ برتر ز نشانه گاه فرهنگ
 ۱۲۷۵ برجست و به پای قاصد افتاد
 ۶۳۱ بر چهره ز شرم پرده می دوخت
 ۷۱۵ بر حقه لعل راستینش
 ۱۲۸ برخاست ز خوابگاه این دیر
 ۱۴۳۷ بر خاک در تو سنگسارم
 ۱۷۵ بر خاک ز رحمت آسمانی
 ۱۸۷۲ بر خاک شهید گل فشاندن
 ۱۰۲۴ بر خصم مکش به کینه جویی
 ۲۸ باریکی حکمت که داند
 ۲۵۶۴ باری نه به دل، مگر همین بار
 ۱۶۱۱ باز آن ددگان که صف شکستند
 ۴۷۰ باز آنکه دلش هراس پیشه است
 ۲۳۸۱ بازار جهان مبین که تیز است
 ۱۴۵ بازار جهت گذاشت بر جای
 ۱۱۲۷ باز از وطن خرد برون جست
 ۱۹۳۴ با زاغ و زغن چنانکه دانی
 ۸۳۴ باز افکند آسمان نیلی
 ۱۸۹۶ باز این دل خسته در نو کرد
 ۱۸۹۸ باز این شب تیره جگرسوز
 ۱۸۹۵ باز غم عشق در سر افتاد
 ۱۸۹۷ باز غم هوسی گرفت دامن
 ۲۳۴۴ بازو که حمایل صنم گشت
 ۲۴۰ بازوی تو تخت جم گرفته
 ۱۸۰۸ بازوی رضا دراز کردند
 ۷۰۱ با زیستنی چنانکه دانی
 ۲۰۵۷ با سایه، غم دراز می گفت
 ۲۰۹۶ با سبزه ز دوست راز گفتی
 ۶۸۶ با سوختگان حدیث پر هیز
 ۱۴۸۶ با شاهد و می خجسته نامان
 ۱۸۹۱ با شب ز رفیق راز می گفت
 ۶۴۴ باشد چو خریطه پر ز سوزن
 ۹۴۳ باشد چو ز نی ستون خانه
 ۲۵۷۲ باشم ز برای نفس خود رای
 ۱۹۸۰ با شیر و گوزن هم عنانیم
 ۱۷۹۰ با عشق چو صدق بود همدست
 ۱۴۵۲ باغی که خزان ندیده باشد
 ۲۵۱۰ باقی که نداشت قیمت ایام
 ۲۱۳۶ با کیست ز روز تیره رازش
 ۲۲۳۵ با گرمی خونم آرد بر
 ۲۱۳۵ بالاش به غار تنگ چون است
 ۱۶۳۱ بالاش ز غم دو تاه گشته
 ۸۸۵ بالای چو تیر شد کمانم
 ۲۴۴۴ با ناز نماند دولتم جفت
 ۱۹۰۶ با هر که غمی دهم برون من

۱۷۸۱	بر «نجد» رسید و بارگی راند	۹۲۸	برخود قدری چو مار پیچید
۱۲۴۱	بر «نجد» شد و طواف می‌کرد	۴۲۳	بر خویشتن آنکه او نبخشود
۲۵۴۳	بر نسیه بود قبالة دادن	۵۱۷	بر خیز که گل شکوفه نو کرد
۳۵۳	بر نکته عقل دست سایى	۵۴۱	برخیز مگر ز بخت روشن
۹۴۱	بروی چو کفایتش بسی نیست	۱۴۷۴	برد آن ورق و به نازنین داد
۱۴۶۲	بس ابر که تند سر برآرد	۲۲۱۱	بردار ز بستر هلاکم
۱۴۷۳	بسپرد به قاصد سبک سیر	۵۹	بردار ز خاک ره که پستم
۱۴۷	بست از دو دوال بند نعلین	۱۴۷۰	بردار ز مطرح هلاکم
۱۱۹۲	بستند کمر به جستجویی	۱۳۶	برداشت ازین خرابه محمل
۱۲۴	بسته کمر آسمان به کارش	۷۲۰	برداشت ز خانه راه صحرا
۲۳۹۲	بس خر صفتان که در اقامت	۱۴۵۶	برداشته‌ام ز خویشتن دل
۱۲۶۵	بس کائده سینه شد فروزش	۱۲۸۲	بر دامن گل نسیم گستر
۲۰۳۶	بس وعده که داد بخت گمنام	۸۳۲	بر دل که به نازکی لطیف است
۲۴۷۲	بسیار شبت به شادمانی	۲۴۲۹	بر دل که سیوریش سپر نیست
۱۳۴۹	بسیار می جفا چشیدی	۳۱۵	بردند بر اوج بارگاهی
۷۸۴	بشتاب که تا درین غم آباد	۲۲۸۷	بردند برون جنازه ماه
۲۲۴۸	بشتاب که سوی آن خرابی	۷۳۱	بردند خبر ز روزگارش
۲۱۱۶	بشناخت که آن بتان کدامند	۱۱۹۵	بردند ظرایف عروسی
۶۹۰	بشنید پدر چو حال فرزند	۱۲۲۹	بردند گهرفشان به راهش
۲۱۳۸	بشنید چو آن سخن خردمند	۱۰۰۲	بر رسم عرب به جهد و نورد
۱۸۵۸	بط قره بود و جزه ناهار	۶۴۶	بر روی محیط پل توان بست
۴۸۶	بفروز چراغ پارسایی	۶۸۴	بر زانوی درد سر نهاده
۱۳۱۲	بگذاخت ز سوز دل وجودم	۲۰۲۶	بر سوز دلم که رستخیزست
۱۵۳۰	بگذار چمن که یار من نیست	۱۹۴۳	بر سینه لگد مزن که پستم
۱۷۱۱	بگذار که چون سگان نهانی	۱۲۳۹	بر شخص فرو درید جامه
۱۶۴۲	بگذاشته صلح و جنگ را بی	۱۸۷۵	بر عزم شدن ز جای برخاست
۱۳۸۴	بگذر ز من عتاب روزی	۲۳۹	بر فرق تو چتر پادشاهی
۱۳۶۵	بگذشت چو زهر من ز تریاک	۱۴۵۹	بر کشتن من چو کامکاری
۲۱۴۷	بگرفت به خوابگاه قرارى	۱۲۵	بر کنگره کشیده فتراک
۱۶۴۹	بگرفت به رفق در کنارش	۱۷۵۲	بر کوه شد و نفیر می‌زد
۲۳۳۶	بگرفت عروس را در آغوش	۱۸۶۸	بر گنج رسیده دزد را پای
۱۰۱۷	بگرفت عنان مرکبش سخت	۲۱۷۳	برگی که ز باد شد گریزان
۷۵۹	بگریست بر او به خسته جانی	۲۳۱۹	بر من چو دعا دمی درین غم
۷۷۳	بگسست پی از کمان سختم	۱۴۱۷	بر من چه کشی به خشم شمشیر
۲۳۹۶	بگسل ز وفای مادر خاک	۱۷۳	بر مه ز گلیم برده رایت
۹۷۸	بگشاد زبان چو آتش تیز	۱۰۱۶	بر میر سپه دوید جوشان

- ۱۷۷۹ بگشاد زمام را به تندی
 ۱۴۷۶ بگشاد و بخواندنش بسیجید
 ۲۷۵ بگشا طبعی به غیر تاوان
 ۲۰۱۲ بندی به سر زبان ندارم
 ۱۴۰۵ بنشانند مرا چنین بر آذر
 ۱۵۶۳ بنشست به زیر زاد سروی
 ۵۳۴ بنشست پدر به شادمانی
 ۱۸۹۰ بنشست عروس خواب رفته
 ۱۲۰۳ بنشست فقیه عیسوی دم
 ۱۸۴ بنمای بما که تو چه چیزی
 ۲۴۷۸ بنمای رخ این چه روی تابی ست؟
 ۱۹۹۶ بنمای رخ چو یاسمین
 ۱۵۳ بنواخت به عزت سلامش
 ۹۷۰ بنواخت به لطف و راز پرسید
 ۱۶۰ «بویکر» به غار هم قدم بود
 ۵۶۱ بود از صف آن بتان چون ماه
 ۷۶۶ بودم به گمان که گاه پیری
 ۶۳۷ بودند به زاری آن دو غمخوار
 ۱۵۰۲ بودند به کوه و دشت پویان
 ۱۱۱۹ بودند به یاری آن دو هم عهد
 ۱۸۰۵ بودند چو سایه خفته بر خاک
 ۱۵۹ بودند همه ز سینۀ پر
 ۳۶ بود همه از تو گشته موجود
 ۱۶۷۳ بوده همه وقت گردنت پر
 ۲۴۶۹ بودی ز توان بی ترازو
 ۱۰۹۱ بوسید به صد نیاز پایش
 ۸۶۹ بوسید چو مادران سرش را
 ۱۶۵۴ بوسید سرش به رفق و آرم
 ۳۰۱ بوقی نه بس آنکه ساز گیرد
 ۱۵۱۵ بوم آید سوی بوم منحوس
 ۱۱۳۵ بومی که به روز جنب از باغ
 ۱۵۷۴ بویی کشم و کنم خرابی
 ۶۳۴ بویی که ز نافه در تکاپوست
 ۷۶ به گر ندهی به هیچ سانم
 ۸۹۰ به گر ننهی اگر توانی
 ۹۴۷ به گر ننهی به پردهای روی
 ۳۰۹ بی بهره که کار کردنش خوست
 ۲۳۰۰ بی پرده خلق جلوه سازیم
 ۲۶۰۱ بیتش به شمار راستی هست
 ۲۵۶۸ بی جنبش پای کام در دست
 ۷۴۵ بیچاره پدر دوید بیرون
 ۱۲۴۶ بیچاره پدر ز پا در افتاد
 ۱۹۳۵ بیچاره من حصار بسته
 ۸۳۶ بیچاره وجود سست تدبیر
 ۲۱۵۸ بی خویشتش به خانه بردند
 ۲۰۷۳ بی خویش ز گفتگوی خویشان
 ۱۴۱۹ بیدار برای آخرین خواب
 ۱۱۶۵ بیدار نهد ز میوه مایه
 ۴۰۱ بیداری یاسیان بی مزد
 ۱۴۸۴ بیدار از سر خنجر گهر دار
 ۱۹۰۴ بی درد که فارغ است و خندان
 ۴۶۷ بی دهشت اگر به رزم رانی
 ۳۲۴ بی رنج تن عقوبت الفنج
 ۴۶۲ بیرون اجل چو نیست کاری
 ۱۲۲۰ بیرون خوش و از درونه دلتنگ
 ۲۵۱۳ بیرون دهم از دم درونی
 ۷۱۸ بیرون شد و کرد پیرهن چاک
 ۲۰۸۷ بیرون محک درونه باشد
 ۱۸۵۹ بی زحمت رشته در شده جفت
 ۳۴۴ بیزد چو دقیقه را هنربیز
 ۱۶۱۴ بی سنگ ز دوری دل تنگ
 ۷۱۰ بی صرفه همی شتافت چون کور
 ۱۹۸۲ بی عبره تراز ده خرابیم
 ۱۷۲۷ بی غم که دلش گره نبندد
 ۱۰۵۸ بی قصد من از غیب جایی
 ۱۴۱۸ بی قیمت و قدر و خوار و کاهان
 ۱۳۴۸ بیگانه صفت خرام کردی
 ۱۳۴۰ بیگانه مشو چنین به یکبار
 ۵۳۵ بیگانه و خویش را صلاح داد
 ۱۶۴۶ بی لقمه گلوی لقمه خویش
 ۸۰۴ بیمار اگر چه دردناک است
 ۶۸۷ بیمار ز هر چه داریش باز

- ۱۱۰۸ پس باز گشاد چشم را پشت
 ۱۵۷ پس داد به هر خجسته یاری
 ۱۳۴ پس داد ز ابروی مقوس
 ۳۰ پس در ره توز تیزهوشی
 ۱۳۶۹ پس قاصد نامه را بفرمود
 ۱۷۵۱ پس گریه کنان ز جای برخاست
 ۹۰۹ پس گفت به پیر خانه تا زود
 ۱۸۸۲ پس محمل ناقه جست در بست
 ۱۳۰۲ پشت تو به بستر ذلیلان
 ۱۶۸۸ پشت تو که سودش آن کف پاک
 ۱۴۲۹ پشتم که رقم هزار دارد
 ۲۰۱۵ پندار چه صلاح کار مرد است
 ۹۰۳ پند تو که عافیت پسند است
 ۲۰۱۳ پوشیدن غم ز من نخیزد
 ۶۲۰ پوشیده بسان برق در میخ
 ۲۰۱۸ پولاد که سنگ را کند خرد
 ۴۴۹ پویان حریص روی زردست
 ۲۳۰۴ پوید به خزینه پاک با پاک
 ۸۶۲ پوید به در طبیب چندان
 ۲۱۸۸ پهلوی به کنار بستر آورد
 ۱۴۴۱ پهلوی بنفش من نگر جست
 ۲۵۱۴ پی بر پی او چنانکه دانم
 ۱۶۴۸ پیچید به گردش به صد ذوق
 ۸۲ پیداست که نیست از همه هست
 ۹۷۱ پیر از جگر شکایت اندود
 ۷۵۸ پیر از جگر کباب گشته
 ۷۳۷ پیر از خبری چنان جگر دوز
 ۱۱۴۷ پیر از خبری چنان دل انگیز
 ۹۱۰ پیر از دل دردمند برخاست
 ۱۴۹۵ پیرامن اوز خویش و پیوند
 ۷۶۵ پیرانه سرم گذاشتی جهر
 ۱۱۴۹ پیراهن پاره پاره چون گل
 ۲۰۷۱ پیرایه زر چو سنگ مانده
 ۱۵۲۵ پیرایه من اگر چه زشت است
 ۲۳۴۶ پیری دوسه از بزرگواران
 ۷۷۴ پیری هوس جوانیم برد
 ۱۲۶۳ بیمار که تب مدام دارد
 ۱۸۰۰ بیمار که دارویش بتر کرد
 ۱۹۸۹ بیمار که کوچ کرد جانش
 ۲۰۸۳ بیم ار نبود ز آخرین خواب
 ۳۰۷ بی مایه تجارت این چه کارست
 ۱۹۷۹ بی منت تاج سرفرازیم
 ۲۲۹۹ بی منت دیده روی بینیم
 ۲۴۶۸ بی مونس و بی رفیق و بی یار
 ۱۷۹ بینا تر جمله پاک بینان
 ۴۳۷ بینایی عقل پیش می دار
 ۱۴۳۸ بین بر تن من نشان خاشاک
 ۱۸۸ بین تا تو چه بنده ای درین خاک
 ۳۰۳ بی نکته قلم زدن پیایی
 ۲۰۰۹ بینم چو تو را به جان پر شوق
 ۶۴۰ بیننده به نقش بینی از دور
 ۱۱۱۵ بیننده دوست را مکن ریش
 ۱۵۲۱ بینی رخ دوستان جانی
 ۲۰۶۲ بی و سمه کمان ابروانش
 ۵۹۵ بیهوشی شان به گفتن راز
 پ
 ۲۸۰ پالایش قند تیره تا بیش
 ۱۸۶۳ پالوده اگر چه جانفزای بود
 ۱۶۸۷ پای تو که گشت بر در یار
 ۱۰۹۶ پایش ز رحیل در چه سنگ است
 ۴۷۳ پای که کند فراخ گامی
 ۸۶۱ پذیرفت پدر که سخت کوشد
 ۲۱۶۵ پر برگ شده زمین گلزار
 ۱۷۵۸ پرداخته دل ز صبر و آرام
 ۱۱۷۵ پرسد خبر تو گاه و بیگاه
 ۱۷۳۶ پرسید یکیش از آن میانه
 ۲۲۷۸ پر کاله تر ز روی می کند
 ۳۰۵ پر مغز بود خدنگ دلخواه
 ۱۰۵۰ پرنده هوا گرفت چون دود
 ۱۰۹ پروانه رسان ظلمت و نور
 ۸۴۷ پروانه شمع را که فرمود
 ۱۳۱۷ پرورده غم شدست جانم

- پیغام رسان به گریه تر بود ۱۶۰۱
 پیک آمد و باز داد پاسخ ۹۹۲
 پیکار پذیر پاسبانان ۱۶۶۰
 پیکان جگر شکاف هر گرد ۱۰۰۰
 پیلالست که قیمت معانی ۲۶
 پیلان به درش به بیش بینی ۲۱۲
 پیمانه دوست پر ز در کرد ۲۲۰
 پیوند ز دوستان گشادم ۱۹۱۹
 پیوند هنر طلب چو مردان ۳۵۷
ت
 تا با خود از آن مصاحب پاک ۲۲۱۷
 تا بستر تو زمین شنیدم ۱۳۱۸
 تا بنده بوی به جهد و تسلیم ۱۹۱
 تا بود حیات پی فشردند ۲۳۲
 تا بوی که به صبر فرخ آرام ۸۹۴
 تا بوی که ز عوی بخت پر نور ۸۲۷
 تا بوی که مرا به دانش و داد ۲۶۰
 تا پانتهی به دستگیری ۴۰۰
 تا تو چه کنی مسی ز راندود ۳۷۴
 تا جان بودم امیدوارم ۷۲
 تا جان ز تم عنان نتابد ۱۹۵۰
 تا چون به سوی شما کنم راه ۲۵۰۲
 تا چه نکنند کی دهد نم ۲۷۳
 تا خانه بود ز دولت آباد ۲۴۳۲
 تا خانه نکرد بر زمین میل ۶۷۰
 تا خون نرود ز پای بر سر ۲۵۷۳
 تا در تن من نشان جان بود ۱۹۸۷
 تا در سر شمع نور باشد ۱۳۹۸
 تا دل به قرار خویش باشد ۴۶۵
 تا دل تک و پو زند به سویی ۴۴۶
 تا راجر متاع جان ها ۵۶۴
 تا روز قیامت ار بود تاب ۱۸۳۱
 تاریخ ز هجرت آنچه بگذشت ۲۶۰۰
 تاریخ فراق یاورش کرد ۱۴۷۲
 تا زاده شد از عدم وجودم ۸۸۱
 تا زیست نظر به سوی تو داشت ۲۱۴۳
 تا ساز کنند خشم و خون ریز ۲۳۳۹
 تا سر خوش جام اولین دست ۲۴۱
 تا شربت صاف در قدح هست ۲۹۷
 تا صرصر او خس از زمین رفت ۲۱۰
 تا طره به خون دلیر کردی ۱۷۰۸
 تا ظن نبری که من صبورم ۱۳۰۴
 تا عاقبت آن می طرب زای ۲۴۷۳
 تا که از پس غوره می دهد مل ۳۶۴
 تا کیسه تو نکرده خالی ۷۹۵
 تا گشت ز گفتگوی اوباش ۶۵۴
 تا گویند ذکر تو به تمیز ۷۵
 تا نام تو بر زبان نیاید ۲۰۱۱
 تا هر دو نه در مغاک بودند ۲۳۵۳
 تا یاری جان به قالبم هست ۸۵۳
 تا یافت از آن هنرپرستی ۵۱۳
 تا یک سر مو بود به جای ۱۳۹۷
 تب لرزه بسوخت روی چون باغ ۲۱۹۵
 ترسم که چو گردد این خبر فاش ۶۶۹
 ترکی که بر آهو افکند تیر ۱۴۵۴
 تشنه که به مرگ می نهد پی ۷۸۹
 تعظیم ویم نه از پی اوست ۱۷۴۷
 تقدیر تو چرخ بر زمین کرد ۲۰
 تکیه به در که می کنی خواست ۱۲۹۸
 تن زد ز نصیحتی که می گفت ۶۸۹
 تنگ آمده ام ز جان بدخوی ۱۹۹۴
 تنگ است دلم مپوی چندین ۷۸۲
 تن نیز به یک سبيله شد راست ۱۸۱۳
 تنهایی و گوشه ای و دردی ۱۳۳۱
 تو پای ز خار من نگه دار ۱۴۴۷
 تو پیش جوان و مست بوده ۱۶۷۱
 تو دشت گرفته زار و بیحال ۱۱۵۷
 تو ساده مزاجی و تنک دل ۶۶۵
 توسن که نگرده از روش رام ۸۵۰
 تو شاخ رسیده گشتی و تر ۱۱۶۶
 تو شیر کشی به هر شکاری ۱۷۱۰
 تو فارغ و دل بسی فغان زد ۱۴۵۰

- توفیق دهم ولی به کاری ۸۰
- توقیع ش مثال این حرف ۱۱۲۳
- تو گر چه ز عشق تنگ باری ۱۳۱۳
- تو مردم و دانشی ز حد بیش ۱۵۱۶
- تو ناله مکن که خسته ماییم ۱۰۸۷
- تو هم ز نصیب آن جهانی ۲۴۹۸
- تیری چه زنی که بر من آید ۱۰۲۳
- تیری که نه بر هدف گراید ۹۳۲
- تیغش چو زمین ز خون رزیده ۲۳۲
- تیغم زن و آستان مکن پاک ۲۰۰
- تیمار دلش به جان ننگجید ۱۲۶۶
- تیمار مرا که پی فشردی ۲۲۰۷
- تیهو به عقاب راز گفته ۱۸۵۵
- ج**
- جائیم رسان کز اوج اخلاص ۶۴
- جاروب زنان بارگاهش ۱۱۸
- جامه ز پلاس پاره دوزیم ۱۹۷۸
- جان پدر ار رسی به جایی ۵۳۰
- جانت ز حلال خواری مست ۱۶۵۸
- جانت که هزار داغ دارد ۱۳۰۰
- جان حیف بود بهای این غم ۱۴۲۹
- جان در سر این جریده کردم ۱۰۶۲
- جان رفت ز سینه دیر شد دیر ۱۳۹۲
- جانش ز شکنجه بلا رست ۱۱۱۹
- جانش که میان موج خون رفت ۲۲۵۶
- جان کز تو رمید زخم غم خورد ۱۴۲۱
- جان گن که غرض به جنگ یابی ۲۷۲
- جانم ز فراق بر لب آمد ۱۹۹۲
- جانم که چنین حصار دارد ۱۶۵
- جانی است نشانه گاه صد تیر ۱۹۴۵
- جانی ست به موی تو گرفتار ۱۴۲۶
- جانی که گرفت راه در پیش ۲۲۶۷
- جانیم ده از خزینۀ بیش ۷۷
- جانی نه و با خضر در آیم ۱۹۷۵
- جایت به کدام خاکدان است ۱۲۹۷
- جایش ز کلوخ و خار می رفت ۱۶۵۰
- جایی منشین که چون نهی پای ۶۷۵
- جایی نه که دیده را برد خواب ۱۶۲۰
- جرم منگر که چاره سازی ۸۹
- جز تو که نهد به جیب آقید ۴۷
- جز نیم دمی نماند حالی ۱۹۹۳
- جستند حکیم طالع اندیش ۵۳۹
- جستند ز جا فرشته و حور ۱۸۰
- جنبید درای کاروانم ۷۷۲
- جولان زده آهوپی به نخچیر ۱۸۵۶
- جوله چه برد تنسته را نام ۱۶۸۶
- جویندش و نوفل از تکبر ۱۱۷۲
- جوینده لعبتی چو خورشید ۹۵۰
- جهد ادبش بدانچه دانست ۵۵۵
- چ**
- چترش سَلَب سیاه بر دوش ۲۲۳
- چت شد که تنک شراب گشتی ۲۴۷۵
- چرخ است خراس آسیا رو ۲۳۷۸
- چرخم زد و دیده خون روان کرد ۲۰۲۱
- چشمت پس از این نمی مبیناد ۲۲۱۰
- چشمت چو کند به روی من ناز ۱۴۱۰
- چشمت که بر آن ستانه سودست ۱۶۸۹
- چشمت که به روی خاک خفته ست ۱۳۰۱
- چشم سیهت به ناز چونست ۲۰۲۹
- چشم سیهت که بی نظیر ست ۱۷۰۹
- چشمش ز کرشمه مست بیهوش ۵۶۹
- چشمش که همی به خواب درگشت ۲۱۹۰
- چشمم بکش اول ار توانی ۱۰۶۵
- چشمم به ستاره راز گوید ۱۹۳۹
- چشمی که به گریه پیش می کرد ۲۰۶۱
- چشمی که دلی برد به تاراج ۲۵۱۹
- چشمی که کند ستیزه با خار ۱۳۵۵
- چشمی که نهاد از غمش داغ ۱۱۰۴
- چندان به زمین فتاد مردم ۱۰۳۷
- چندان به نظاره کرد شادم ۱۰۵۳
- چندان ز تو انتظار بُردم ۲۲۵۳
- چندان غم جان و تن توان خورد ۹۸۸

چون حالت پیر دید حالی ۹۶۹	چندان غم دل شد آشکارا ۱۸۴۰
چون حرف پدر همه ز بر کرد ۲۴۶۵	چندانکه ز بهر من زنی وای ۲۳۱۵
چون حرف قلم درست کردی ۵۱۲	چندانکه ز چند سیر گردون ۳۲۱
چون حکم تو گردد آشکارا ۳۷	چندانکه نمود استواری ۲۱۵۳
چون حنظل بد ز ذوق بی بهر ۱۲۲۱	چندان نم دیده رفت در خاک ۱۸۴۱
چون خاک شود وجود پاکم ۲۲۴۲	چندین سبب مراد با هم ۲۵۶۹
چون خر که علف کشد به زاری ۲۵۷۵	چندین که بهر چمن گذشتی ۱۵۷۶
چون خسته شد از دل سیه روز ۱۸۹۴	چندین نه بس است تلخی دهر ۷۷۶
چون خنده کند به پرده در برق ۴۴۰	چو شهره شود عروس معصوم ۶۷۷
چون خوانده شد این ورق تمامی ۱۳۶۷	چون آمده گر یکی است ور هفت ۳۸۳
چون خورد به قدر رغبت آن خورد ۸۷۹	چون از بی مر قدم نهانی ۲۲۱۵
چون خوشدلش به فرق بر شد ۱۵۵۶	چون از طرفی نیافت یاری ۹۶۴
چون درز حصار گشت خندان ۱۳۱۱	چون است بر تو همسر من ۲۴۵۷
چون در صف پر دلان کنی جای ۴۵۷	چون است سرت به بالش خاک ۱۲۹۰
چون در عمل دگر نشد دست ۳۱۶	چون اهل زمانه را وفا نیست ۶۶۶
چون دست به پنجه در زندش ۲۳۴۰	چون با تو نبود دوش با دوش ۲۱۴۵
چون دید عقوبتی چنان را ۱۱۰۹	چون باز آمد رمیده را هوش ۱۹۶۰
چون دید که دیو بیند آزار ۳۱۸	چون باز کشی ز دوست دامن ۱۳۶۱
چون دید که گفته ناصواب است ۱۶۰۷	چون باز کنی ز نیشکر بند ۳۶۶
چون دید نشان آشنایی ۱۵۶۹	چون باز گذر کنی در آن کوی ۶۹۶
چون دیده به دشمنی دلم خست ۱۰۵۲	چون باشد رغبت کنارم؟ ۲۰۱۰
چون دیو رمیده حال می زیست ۷۰۲	چون بر سر چرخ لاجوردی ۱۸۷۳
چون رخت کلال خاک باشد ۴۸۰	چون بر سر شغل و کام باشی ۴۱۰
چون رخنه فتد به بام خانه ۱۲۶۲	چون بر سر گنج پاس دارم ۱۴۵۷
چون رفت به گوش هر کس این راز ۶۴۷	چون بر گره تهی دهی پیچ ۲۴۰۲
چون رفتنی ایم از این گذرگاه ۲۲۶۹	چون بشکند این تن سفالین ۷۶۷
چون روی پدر بدید فرزند ۷۵۶	چون بود دو دل یکی به سینه ۱۸۱۲
چون ز آتش تیز پرنیان سوخت ۱۳۱۰	چون پیکرش از نشان سستی ۱۱۲۶
چون زان تویمم پاک و ناپاک ۸۶	چون تن به فراق اسیر باشد ۱۴۴۲
چون زلف شب از کلاله تر ۱۸۸۸	چون تو نکنی به سوی من راه ۲۴۸۵
چون زمزمه وفا سگالی ۱۵۷۵	چون تیشه کند نجارش آهنگ ۸۰۷
چون زین فن بد شوی شکیا ۳۷۷	چون ثبت شد آنچه بود شایان ۱۴۷۱
چون ساقی پیش صاف را برد ۳۴۲	چون جامه بخت من کبودست ۱۰۲۶
چون سایه رود به راه با من ۱۳۲۰	چون جست ز خواب تا نشیند ۱۷۷۰
چون سبزه این کبود گلشن ۱۷۷۶	چون چشم پدر فتاد بر وی ۷۵۳
چون سرخ گل فلک برستی ۱۷۶۱	چون حاجت دوستی روا شد ۱۸۲۰

- ۱۹۷۶ چون گل ز خوشی به خنده کوشیم
 ۲۵۰۶ چون گنج هنر گشاد بختم
 ۱۶۸ چون گوهر مدح خواجه سُفتم
 ۶۲۴ چون لاله جیغ شکفته می‌داشت
 ۲۲۶۶ چون لیلی راز هفت پرگار
 ۲۴۱۷ چون مادر من به زیر خاک است
 ۷۰۷ چون ماند پری‌وش حصار
 ۱۰۴۴ چون ماند فتاده بر زمین دیر
 ۱۸۸۵ چون ماه به برج خویشتن شد
 ۱۸۷۱ چون مرد به گرد مردمی گرد
 ۳۸۵ چون مردم دیده چشم بد دور
 ۲۹۰ چون مرده بود هزار دستان
 ۱۹۶۶ چون مرغ سحر شد ار غنّون ساز
 ۲۶۵ چون من به دو نامه زین ورق پیش
 ۲۵۹۵ چون من به سگی نمودم اقرار
 ۱۹۴۸ چون من به هلاک جان سپردم
 ۸۸ چون من رقم از تو می‌پذیرم
 ۲۵۷ چون من ز سخن به رنج بردن
 ۳۷۰ چون من نشوی که هر زمانی
 ۱۸۹۹ چون موج درونه بر سر آورد
 ۹۲ چون می‌دانی به کار سستم
 ۱۴۷۹ چون نافه گشاد باد نوروز
 ۱۲۰۵ چون نافه گشاد گیسوی شام
 ۱۴۷۵ چون نامه بدید ماه بی‌صبر
 ۱۸۶۵ چون نقد خزینه اشتهام شد
 ۲۲۱۸ چون نوبت آن شود که از تخت
 ۸۵۲ چون نیست ز مردم آنچه زاید
 ۸۴۸ چون هر کسی از برای کاری است
 ۹۲۲ چون هست چنین امیدواریم
 ۱۲۵۴ چون یافت خبر که یار برگشت
 ۳۴۸ چون یافت دل این امیدواری
 ۱۵۹۹ چه سود خرامش تو در باغ
 ۲۵۱۶ چیدم به قلم نمونه‌ای پیش
 ج
 ۱۷۳۵ حاصل به چنان نظاره گاهی
 ۲۳ حرف تو به نامه الهی
- ۱۵۷۹ چون سرو من آید اندرین باغ
 ۱۹۴ چون سعد فلک سعادت اندود
 ۹۱۶ چون سفره ز پیش برگرفتند
 ۱۷۹۹ چون سکه میزبان دگر گشت
 ۷۵۴ چون سوختگان دوید سویش
 ۷۱۷ چون سیل غمش رسید بر فرق
 ۲۳۸۹ چون شد به ده تو شیر بدخوی
 ۹۶۱ چون شد ز در عروس نومید
 ۱۲۳۱ چون شد که آنکه خرم و شاد
 ۲۳۳۳ چون شد که آنکه دور افلاک
 ۲۱۹۸ چون شد که آنکه مرغ دمساز
 ۱۹۳۰ چون شعله به خرمنی دهد نور
 ۲۰۹۹ چون شمع زغم فسرده می‌بود
 ۱۷۸۲ چون شیب و فراز را بسی جُست
 ۲۹۴ چون صبح نخست بی‌فروغ است
 ۱۱۶۸ چون عشق بود به دل صواب است
 ۱۳۰۹ چون عشق دلم ز دست برپود
 ۸۴۳ چون عقدۀ شادی است مشکل
 ۱۸۳۶ چون عکس دو آینه یکی بود
 ۲۰۵۵ چون غمزندگان به خاک خفتی
 ۱۷۵۵ چون غمزندگان به درد می‌بود
 ۱۲۶۴ چون غمزده را در آن تحیر
 ۱۰۰۸ چون فتنۀ ما برون زد این تاب
 ۴۴۷ چون قافله در گریز باشد
 ۷۷۷ چون کار جهانست غم فروشی
 ۴۳۵ چون کار فتاد باگرانان
 ۹۷۲ چون کارفتادگان به زاری
 ۱۱۰۶ چون کرد عروس پرنیان‌پوش
 ۱۲۲۸ چون کرد عروس جلوه حور
 ۱۰۴۸ چون کرد نگاه مرد هشیار
 ۱۱۰۳ چون کشته و مرده بود بیهوش
 ۲۲۱ چون کوکبه سپه کند راست
 ۱۰۳۸ چون کوکبه مصاف بشکست
 ۷۴۸ چون گشت بسی به دشت و کهسار
 ۷۲۸ چون گشت یقین که مرد دلریش
 ۲۹۹ چون گفت لطیف و در خور زه

- حرفی که ازو دلی گشاید ۳۷۹
- حلواکه فرستیم پیایی ۲۳۲۲
- حوران ز نسیم شوقشان مست ۱۸۵۱
- حوری به ستنه داد نتوان ۹۳۸
- حیرت زده مهر بر دهانش ۱۸۷۷
- حیف است دو داغ چون منی را ۲۴۱۲
- حیوان دگر که بی شمارند ۱۰۳۴
- ح
- خائید به دُرد لعل چون قند ۱۱۰۷
- خارش زده و خراش خورده ۱۶۴۰
- خازن چو کند خزینه تاراج ۲۳۸۸
- خاکت به مژه فشانم از پای ۱۶۹۲
- خاک در تو به روشنائی ۲۴۱
- خاکی است خزینه در مغاک ۲۴۰۳
- خاکی تن من درین شب داج ۹۷
- خالی شده از جلا جمالش ۲۰۶۷
- خام است امید نیک رایان ۶۶۴
- خام است که در سرای پر سوز ۲۳۹۴
- ختم الخلفا درین کهن طاس ۱۹۵
- خُردی به زبان چو شکر و شیر ۵۸۳
- خر کو به فغان نمونه باشد ۳۰۱
- خرکی رهدار چه گشت نالان ۱۹۵۱
- خسته جگر و مژه جگر بار ۱۱۴۱
- «خسرو» ز چنین اساس محکم ۱۶۷
- «خسرو» که کمینه بنده توس ۵۵
- «خضر» از پی آن نهادمت نام ۳۵۸
- خفتن چو به جز چنین ندانم ۱۴۳۵
- خفته علم شکوفه در خاک ۲۱۷۰
- خلاق جهان به بی نیازی ۱۲۸۰
- خلق از خبرش به کوچه و در ۹۳۶
- خلقی به حمایتش زن و مرد ۲۰۱
- خلقی به گمان که مرد بیهوش ۲۰۳
- خلقی ز دو سوی خسته و ریش ۱۰۳۹
- خلقی سوی لعبت حصاری ۱۰۰۶
- خم کرد تن ستم رسیده ۷۵۷
- خم یافته در تهی گهش راه ۱۶۴۳
- خندان چو سمن به تازه رویی ۵۷۰
- خندان ز دل زمین برون آی ۲۴۱۹
- خندیدن آسمان هلاکی ست ۲۳۸۴
- خوابم چو ز پیش پرده برداشت ۱۸۳۰
- خوابم نه دگر ز بعد ماهی ۱۴۳۳
- خواند چو تور را درون دهلیز ۱۷۰۰
- خواننده این خط کهنسال ۲۲۷۲
- خواننده حرف آشنایی ۹۵۹
- خوانی بکشید مهترانه ۹۱۵
- خواهم به ستایش تو بودن ۷۳
- خواهم شب تیره با تو شبنم ۱۳۸۹
- خواهم که به جستنت شتابم ۲۴۷۱
- خواهم که شکافم این دل تنگ ۱۶۹۱
- خواهی شرف بزرگواری؟ ۵۰۳
- خواهی قلمت به حرف ساید ۳۶۲
- خواهی که به از بهت گشاید ۲۷۸
- خواهی که به مهتری زنی جنگ ۳۹۱
- خواهی که دلت نماند از نور ۳۵۶
- خواهی که رسی به چرخ گردان ۴۸۷
- خواهی که نگردی آرزومند ۴۴۸
- خوباز گرفتی از همه کس ۱۵۱۱
- خوبان دگر که حال دیدند ۲۱۵۶
- خوبان قبیله را طلب کرد ۵۳۷
- خوبان که بُدند همنشینش ۲۱۰۲
- خوبان که نوای او شنیدند ۲۱۲۲
- خوبی سبب قبول عامه ست ۳۳۱
- خود بگسلدت فلک ز خویشان ۷۹۸
- خود را چو نکرد ز آشنا فرق ۱۸۴۷
- خود گشت در این سفال پردرد ۷۶۴
- خودگیر که از بلاگریزم ۹۳۹
- خودگیر که ما بدست پیشی ۸۲۵
- خورشید به اوج رفت خندان ۱۷۷۷
- خورشید به نیلگون عماری ۱۲۳
- خورشید جنبیت شکارش ۲۲۵
- خورشید چنانچه تیزی اوست ۱۶۲۲
- خورشید رخی خدیجه نامش ۱۱۷۱

۵۵۴	دانای رقم ز بهر تعلیم	۵۷۸	خورشید غلامزاده او
۱۸۷۸	دانست مسافر خردمند	۱۳۷۴	خورشید فروز و انجم آرای
۱۱۵۵	دانسته بدم که روز پیری	۳۳۶	خوش خوش به توکل خداوند
۳۵۵	دانسته شوی به کاردانی	۲۳۹۹	خوشدل شدنن چو کودک از قند
۲۵۳۲	دانم به یقین که حاسد خس	۲۳۴۹	خوشوقت کسی که از دل پاک
۲۱۲۸	دانم که بدین دم نژندی	۱۳۱۶	خو کرده به گوشه ندامت
۲۴۸۶	دانم که بدین شغب فزایی	۱۹۴۴	خونابه دیده آب من ریخت
۲۵۴۵	دانم که به چاشنی این شهد	۷۳۸	خون از جگر دریده می ریخت
۲۴۵۶	دانم که تو در بهشت جاوید	۴۶۳	خون از دگری کسی کند خواست
۳۳	داننده تویی به هر چه رازست	۱۷۳۸	خون بهر که می خوری بدین سان
۱۰۳۵	داننده این حکایت نغز	۶۳۰	خون دلش از صفای سینه
۴۰۹	دانی ز قلم هنر چه جویی؟	۲۲۱۳	خون ریز به روی مشک بویم
۷۹۳	دانی که بنای خاک سست است	۲۴۱۶	خون شد دلم از دریغ خوردن
۴۹۹	دانی که به خاطر هوسناک	۲۲۸۱	خویشان بهم آمدند دلتنگ
۶۵۹	دانی که جهان فریناک است	۲۳۳۸	خویشان صنم ز شرم آن کار
۲۱۹۱	در آتش تب فتاد نعلش	۹۹۴	خویشان صنم که آن شنیدند
۲۱۱۳	در انجمنی که رشک مه بود	۲۴۷۶	خویشان که ز خویش سیر گردند
۸۴۴	در بادیه تشنه جگر تاب	۲۳۰	خضم ار همه درخور دو نیم است
۲۲۹۴	در بزم وصال خوش نشستیم	۱۹۹۸	خیزم ز تو من دلم نخیزد
۱۱۸۵	در پای پدر فتاد فرزند	۱۰۰۹	خیزیم و سبک ز خون لیلی
۲۳۹۵	در پخته غرور در نگنجد	۵	
۱۲۳۰	در پرده عصمتش نشانند	۱۳۱	داد از نمط جنبیه داری
۱۷۶	در پرده غیب محرم راز	۱۲۷۲	دادش که ببر بر آن خرابش
۲۲۹۰	در پیش جنازه رفت خندان	۲۱۳۷	دارد به دگر خیال میلی
۱۲۴۳	در پیش خیال ناله می کرد	۱۶۹۵	دارم جسدی گسسته جانی
۱۸۱	در پیش دوند جمله مشتاق	۱۱۵۳	دارم دل خسته درد پرورد
۲۱۲۶	در پیش غزلسرای شد زود	۱۸۶۹	دارو که پس از هلاک باشد
۸۸۰	در پیش نشست و زار بگریست	۸۹۲	داری به خرد درونه بر جای
۲۱۹۷	در تلوسه‌ای چنان جگرسوز	۱۲۰۲	داماد عزیز را درون خواند
۲۱۵۵	در تن چو رگ حیات بگسست	۱۶۵۱	دامن به تهبش فکنده در خاک
۲۱۲۳	در توشه من گه نمک‌بیز	۱۶۰۹	دامن ز گل پیاده پرداخت
۹۱۹	در جلوه آن عروس نوخیز	۱۹۵۳	دامن که ز کهنگی بخندد
۲۲۲۱	در جلوه من کند نظاره	۱۵۹۷	دامن مکشی ز جوی خونم
۴۲۹	در جنبش فتنه جا نگهدار	۵۴۰	دانا به شمار خود نظر کرد
۱۸۴۳	در جیب دو غنچه گل نسنجید	۶۲۶	دانا رقص به تخته می جست
۳۵۴	در چپ زدن خرد شوی راست	۲۵۵۸	دانا که در خرد گشاید

- ۱۴۱۵ در سر نکنم دویی همه گاه
 ۲۴۹۳ در سینه نهم به سوگواری
 ۱۳۹۳ در سینه من که می کند سیر؟
 ۱۷۱ در شرع نظام دین «احمد»
 ۳۹۷ در شعبده مرد خنجر آشام
 ۶۱۲ در شهر وفا درآمد آن بوی
 ۱۶۶۷ در صحبت صدق گشته تابع
 ۹۴ در صدر نعیم ده نشستم
 ۱۷۷ در عالم وحدت ایستاده
 ۱۳۵ در قبله شد و به قعده بنشست
 ۱۰۳ در قربت حضرت مقدس
 ۱۸ در کار تو آسمان زبونی
 ۲۸۸ در کام کسان کجا بود به
 ۷۵۱ در کرده سری بسان خاری
 ۱۵۰۴ در کوچگش جمازه راندند
 ۱۶۱۰ در کوه شد و به تیغ بر شد
 ۱۴۲۴ در کوی تو دل که بوی جان یافت
 ۱۳۳۸ در کوی دگر همی زندگام
 ۱۶۶۶ در کف و وفا چو راه برده
 ۱۶۴۱ در گرد سرش چو فرق نقاب
 ۲۲۲۵ در گریه روان کند درودی
 ۲۱۱۹ در گلشن آن بهار خندان
 ۱۱۷۰ در گلشن حسن سرو چالاک
 ۶۵ در گلشن قدس کن نهالم
 ۲۲۹۵ در گل نه ز تن سفال ساییم
 ۳۳۵ در گوش من از سپهر نیلی
 ۷۰۹ در گوشه صحن و کنج دیوار
 ۱۸۸۶ در گوشه غم نشست مهجور
 ۱۰۳۱ در گوشه غم نشست نالان
 ۱۵۶۴ در لاله و گل نظاره می کرد
 ۲۳۱۸ در ماتمم ار به سر کنی خاک
 ۱۹۱۱ در مجلس عشق جام خوردن
 ۲۴۴ در مشیت تو نقد جمله هستی
 ۲۴۶۱ در معرکه ازدها نظیری
 ۶۴۹ در مکتب عشق شد غلامش
 ۱۱۲ در مکتب کاف و نون شب و روز
 ۱۷۲ در حجرة فقر پادشاهی
 ۱۰۱ در حجله قدس بخش جایم
 ۱۲۰۸ در حجله لعبتان آذر
 ۲۱۱۷ در حلقه شان نمود میلی
 ۲۴۶۴ در حمله درست چون پدر شیر
 ۴۷۲ در حمله مشو مبارز خام
 ۱۶۲۳ در حوضه خشک از آتش و تاب
 ۲۴۸۹ در خاک نه زان نمط شدی گم
 ۱۱۵۴ در خانه خلف چراغ باشد
 ۱۷۲۱ در خانه گزم نمی گذاری
 ۱۷۷۴ در خانه همه مزاج دانان
 ۱۱۵۴۷ در خدمت آن غریب دلریش
 ۱۱۸۴ در خدمت هر دو کام و ناکام
 ۱۸۲۸ در خواب چنان نمود بختم
 ۱۴۳۸ در خواب چو دامن تو گیرم
 ۲۲۰۵ در خوشه فتد چو آتش تیز
 ۲۰۳۰ در خون که می شوی سبک خیز
 ۶۱۱ در داده پیاله ساقی شوق
 ۲۰۶ در داشتن جهان همه گاه
 ۴۹۶ در دامن نیستی زنی دست
 ۱۳۰۶ دردت ز من است گرچه حالی
 ۱۳۶۶ درد تو رفیق جان من باد
 ۸۶۰ درد دل خسته را دوا کن
 ۱۵۲۷ در دشت چنان خوش است خارم
 ۱۶۲۴ در دشت سرباهای کین توز
 ۷۶۳ در دکه نهاد بر تو این بار
 ۲۰۵۱ در دل غم دوست داشت تا مرد
 ۱۱۷۴ در دل همه صحبت تو جوید
 ۱۱۴۲ دردی که ز گوشه جگر خاست
 ۹۴۲ در دیودلان توان نباشد
 ۲۱۷۷ در زلزله سرو راست خانه
 ۲۲۲۹ در زندگی ار نبود کاری
 ۲۴۳۰ در زندگیت ز روی عادت
 ۱۴۶۵ درزی که به تاب رشته پیوست
 ۱۸۱۴ در ساخت به مهر دوست با دوست
 ۱۹۸۱ در سایه بوم جای روبیم

- ۲۱۴۲ دل را به تو داده بود آزاد
 ۷۵۲ دل را به ستیزه سنگ می‌داد
 ۱۰۹۵ دل را به غم که می‌سپارد
 ۴۶۶ دل را چو شود خزینه تاراج
 ۲۰۰۷ دل رفت که با غمت برآید
 ۲۰۸۴ دل سوخته چون نهان کند راز؟
 ۸۱ دل شادکن از امید بیشم
 ۱۲۸۳ دل گشته از او خزینه راز
 ۱۶۹۴ دل نیست که از ره صوابی
 ۱۴۶۳ دلها به ستیزه خست نتوان
 ۱۷۱۲ دم لایه کنم بر آستان
 ۵۳۱ دندان‌گشای قفل این راز
 ۲۳۳۷ دو اختر سعد را به پاکی
 ۲۵۲۵ دو خط که نویسی از یکی دست
 ۱۹۰۰ دودی که ز شوق در بر افتاد
 ۱۵۸۳ دور از تو ز من نمانده جز پوست
 ۱۲۵۰ دوران بلا چو در رسد تنگ
 ۲۴۷۴ دوران که قدح لب‌الیت داد
 ۲۲۵۳ دوری منمای بیش از اینم
 ۲۴۸۱ دوری همه گرچه کوب پشت است
 ۴۸۴ دوزخ مطلب چو کند زشت
 ۱۸۴۹ دو سوخته دل به هم رسیده
 ۱۸۳۵ دوشینه خیال خود کم و بیش
 ۱۸۱۸ دو صبح به هم دمیده از دور
 ۴۹۵ دولت آن شد که دل فروزی
 ۵۲۷ دولت چو بر او فکند سایه
 ۲۴۳۳ دولت چو عنان ز دست بر بود
 ۱۹۸ دولت خبری ز داستانش
 ۱۸۶ دولت که چنین بزرگوارست
 ۴۹۳ دولت نه همان بود که یک چند
 ۸۸۲ دولت همه عمرم آنچنان داشت
 ۱۳۷۶ دیبچه گشای باغ و بستان
 ۱۴۸ دید آنچه عبارتش نسنجد
 ۱۴۹ دیدار خدای دید بی‌غیب
 ۱۵۶۵ دید از سر شاخ بلیلی مست
 ۱۶۳۹ دید از طرف گذر به سویی
 ۱۳۷۸ در مکتب کُن صحیفه پیوند
 ۱۵۷۲ در موسم گل که نوکنی ساز
 ۲۳۶۹ در نوبت کس مکن خوشی فاش
 ۴۱۱ در هر چه تو را شمار باشد
 ۱۲۰۶ در هر طرف از علاقه دُر
 ۱۵۸۷ در هر طرفی به تازه رویی
 ۱۱۳۷ در هر طرفی به درد پویان
 ۲۱۸۰ در هم شده جعد سنبل از باد
 ۲۳۵۶ در هم مکنید حال ایشان
 ۱۱۵۹ دریاب که عزم کوچ کردم
 ۷۷۰ دریاب که عمر بر سر آمد
 ۳۱۲ دریا چو به کوزه کم کند کس
 ۷۴۹ دریافت حریف را چو مستان
 ۲۳۳ دریانمی از کف چو میفش
 ۱۷۲۹ در یخ چو کس آتشی فروزد
 ۸۹۶ درّی که نشایدش نشان یافت
 ۶۷ دزد ارچه درین خرابه کم نیست
 ۶۱۵ دزدیده در او نگاه می‌کرد
 ۷۱۴ دزدیده سرشک دیده می‌ریخت
 ۲۳۸۷ دزدی که ز کوتوال باشد
 ۱۶۶۴ دزدی که شد از دهانت خسته
 ۲۴۶ دستت به کرم ضمان روزی
 ۲۱۷ دستش همه جود غرب تا شرق
 ۱۹۱۲ دست من و آستین یارم
 ۵۸ دستی که فتاد نفس خود رای
 ۶۳۶ دستی که کند عبیر سایی
 ۲۰۷۹ دشنه به جگر فرو توان خورد
 ۲۴۹۷ دعوت چو در امید گیرد
 ۲۱ دعوی گری سپهر پر پیچ
 ۱۴۰۹ دعوی وفا کنم که یارم
 ۲۸۹ دفتر چه کنی چو نظم تر نیست
 ۱۹۲۲ دف هر طرفی که رو بتابد
 ۲۰۰۲ دل بر نکنم ز آشنایی
 ۱۹۸۴ دل خسته و گریه خون ناب است
 ۱۵۶۶ دل در غم گل به خار می‌سفت
 ۲۰۷۶ دل دوختن غم ار چه خون است

- دید از قلم جراحت‌انگیز ۱۲۷۸
 دید از نظر خیال پرورد ۱۷۶۴
 دیدش چو ز بن شکسته شاخی ۱۷۸۳
 دیدش چو چراغ مرده بی‌نور ۷۵۵
 دیدش سر و تن ز سنگ خسته ۱۱۴۸
 دیدند به گوشه خرابی ۱۵۰۶
 دیدند چو روی عاشق مست ۱۵۴۶
 دیده چه بُدی اگر نبود؟ ۱۰۶۱
 دیدی که به معرض هلاکم ۱۳۴۷
 دیگی که درونه شد به جوشش ۲۰۷۸
 دین را علمش عماری خواب ۲۲۸
 دیوان به چنان درازکاری ۳۲۲
 دیوانه به درد پاسخش داد ۱۷۴۱
 دیوانه به درد خود گرفتار ۱۲۳۵
 دیوانه ز راز پرده برداشت ۱۳۷۱
 دیوانه که این حدیث بشنید ۱۱۸۰
 دیوانه که جای دید خالی ۱۰۴۱
 دیوانه که می‌گریزد از سنگ ۱۹۱۴
 دیوانه و مست و عاشق زار ۱۵۵۹
 دیوانه و مست و لالایی ۹۳۴
 دیوی که بود ز حاضران دور ۹۸۲
 ذ
 ذات تو که حصن جان من بود ۲۴۴۱
 ذوقی که در این دم حیات است ۲۵۴۸
 ذیل کنفش ز فتنه‌ها دور ۱۲۳
 و
 رازش به زمانه عام کردند ۷۳۰
 رازی که ز سینه‌ها بجوشد ۶۴۳
 راندی به بهشت کشتی خویش ۲۴۲۰
 راه ار چه قیامت است سویی ۲۳۲۴
 رخسار سمن که زردسان است ۱۵۹۲
 رخساره ز خون کشتگان شست ۱۰۴۲
 رخساره لاله پر ز چین گشت ۲۱۶۳
 رخساره یاسمین زمین سای ۲۱۷۶
 رخنه که به دل شد و جگر هم ۲۱۵۴
 رستی گل اگر به خنده‌ای خوش ۸۴۱
 رسمش به سریر سرفرازی ۱۹۹
 رفتند از آن خرابه پویان ۱۵۴۴
 رفتند بهم بسی جمیله ۱۱۹۱
 رفتند پیاده پیش مجنون ۲۱۰۳
 رفتند ز بهر خواستاری ۹۱۲
 رفتند ز خانه بامدادان ۱۱۹۱
 رفتی پدرش چو مستمندان ۵۱۰
 رفتی و توان ز بازوم رفت ۲۴۷۰
 رفتی وز پشت من توان رفت ۲۴۴۲
 زحش ز خط سما گذشته ۲۳۴
 رمزی ز تو شد به بخشش گنج ۲۴۸
 رمزی که شنیده بود ننهفت ۱۰۱۴
 رنج دو جراحت اندکی کن ۲۲۳۳
 رنجه چه شوی برای آن یار ۱۰۹۸
 رنجیده منم درین جهان بس ۱۰۸۶
 رنجی که نهند بر نهادم ۲۲۰۳
 رندان که برند بر هوا سنگ ۸۸۸
 رندی که خورد به آرزو مُشت ۴۲۲
 رنگین کند از جگر قبارا ۲۲۲۳
 رنگین منگر گیای این کشت ۲۲۵۹
 روای دم سرد من به راهش ۱۳۳۶
 روبه که به تگ نمونه باشد ۱۱۳۳
 روح تو که باد دور از آذرا ۲۴۹۹
 رودر که کنم که در چنین روز ۷۶۹
 روز از تف آفتاب چون است ۱۰۹۴
 روز بد من مراست از پس ۱۰۲۸
 روزت دانم که شب نشان است ۱۲۹۱
 روز طربش به شب رسیده ۱۱۴۰
 روزی اگر آن بُت پریچهر ۱۷۰۲
 روزی پدرش به پرده در گفت ۵۱۴
 روزی دوسه برگ کار پرداخت ۹۰۸
 روزی دوسه در ز خلق بریست ۱۲۵۵
 روزی ز زبان راست بازی ۱۱۴۳
 روزی ز غم اندرون زبونی ۲۱۰۰
 روزیش به کوی آن پری کیش ۱۷۴۶
 روزی که درین چمن نهی پای ۱۵۸۶

- ۱۱۱۴ روزی که رسد نوید دیدار
 ۲۰۵۲ روزی که زمان عمر در گشت
 ۲۴۴۸ روزی که لب تو در سخن بود
 ۹۶ روشن کن از آن نمط رهم را
 ۲۵۸۵ روشن گشتی که از چنین در
 ۲۴۶۲ روی از همه سو به رزم چون تیغ
 ۲۱۶۶ ریزان گل و لاله شست در شست
 ۱۶۲۶ ریگ از بط پخته در کرانی
 ف
 ۸۰۶ ز آزدن دست و پا توان زیست
 ۱۸۲۷ ز آسایش دل ربود خوابم
 ۲۱۶۸ ز آسیب طپانچه‌های مصرصر
 ۶۵۶ ز آن آتش ده زیانه ترسید
 ۱۸۴۵ ز آن آه که بیدریغ می‌زد
 ۷۳۵ ز آن آست شتر ز بار نالان
 ۲۴۲۸ ز آن بی ادبی که بیش کردم
 ۱۷۷۵ ز آن بیم که خواست زهره سفتن
 ۱۱۶۰ ز آن پیش که دیده را کند پیش
 ۵۸۷ ز آن تن که نوای او شنیدی
 ۲۴۵۲ ز آنجا که به زندگانی خوب
 ۲۴۲۵ ز آنجا که نوازش فزون بود
 ۲۴۰۶ ز آن جمله یکی منم در این سوز
 ۱۱۷۳ ز آن رسم وفا که در تو دیدست
 ۲۳۵۹ ز آن روضه که در گداز گشتند
 ۲۰۶۹ ز آن روی که داد چرخ را نور
 ۲۱۴۴ ز آن ره که گذشت بی‌جمالت
 ۱۹۷۱ ز آن زخم که در جگر رسیدش
 ۲۱۲۱ ز آن زمزمه جراحات‌انگیز
 ۲۵۲۱ ز آن سکه که مرد پر هنر داشت
 ۲۰۱۶ ز آن سینه که عشق مجلس آراست
 ۱۰۶۹ ز آن شیوه که حالتی عجب دید
 ۱۳۸۰ ز آن صنع که کاینات چیزیست
 ۲۱۳۰ ز آن غمزده کین ترانه رانی
 ۶۸۵ ز آن غم که درونه ریش می‌شد
 ۱۰۷۹ ز آن قصه بدیهه‌ای نو انگیخت
 ۲۵۴۷ ز آن کردهام این نوای خوش ساز
 ۲۶۰۵ ز آن کس که نگه کند به تمکین
 ۱۰۰۵ ز آن کینه که بیدریغ می‌رفت
 ۱۵۲۶ ز آنگونه به بانگ بوم شادم
 ۱۱۴۵ ز آنگونه شدست نوفلش دوست
 ۲۲۸۰ ز آن مشغله کش به روی می‌رفت
 ۱۴۱۲ ز آن مه که چو شب رمیدم از نور
 ۱۷۶۹ ز آن ناله که زد به خواب در یار
 ۲۱۲۳ ز آن نغمه شدند دور از آرام
 ۲۱۹۹ ز آن نکته که زد به جاناش آذر
 ۱۲۷۷ ز آن ولوله چون دمی بیاسود
 ۱۹۳۲ زارم ز غمت عظیم زارم
 ۱۰۴۶ زاغی به سرش نشست خونخوار
 ۲۳۶۰ ز آفسوس زدند نعره چون کوس
 ۱۷۶۷ ز الماس سر شک سینه می‌سفت
 ۷۳۵ زان بند که در گلو فکندش
 ۱۱۶۰ زان پیش که بار ره کنم چست
 ۵۰۸ زان پیشه که اصل کار بودش
 ۱۳۷ زانجا به طریق تاجداری
 ۱۴۱ زانجا چو بلند بارگه گشت
 ۱۴۴ زانجا چو پرید بر نهم بام
 ۱۴۰ زانجا چو ز بر کشید رایت
 ۱۴۳ زانجا چو شد آن طرف روانه
 ۱۴۲ زانجا چو نمود بیشتر جهد
 ۱۳۹ زانجا که رسید بر چهارم
 ۱۳۸ زانجای به سربلندی بخت
 ۵۵۸ زان سوی ز دختران چون حور
 ۵۰۹ زان شیردلی که داشت با خویش
 ۷۸۸ زانکش چو پلک بهم نشیند
 ۱۵۰ زان گفت و شنید بی‌کم و کاست
 ۹۸ زان گونه به خویش ده پنهام
 ۹۸۷ زانگونه زیون نثیم ما نیز
 ۳۴۵ زانگونه کنش به سینه‌ها خاص
 ۲۰۷ زانگه که فکند نطع شاهان
 ۲۱۸ زان لطف که بنده پروندست
 ۲۱۶ زان لطف که دستمایه کرده
 ۳۸۲ زان مایه که افتد به دامان

- ۸۰۱ زین سان نفسی به جهل مشمر.
 ۲۳۲۷ زین سان همه ره ترانه می زد.
 ۵۵۷ زین سوی نشسته کودکی چند.
 ۱۰۵۷ زین شرم که روی یار دیدست.
 ۲۸ زین عقل تو را شناخت نتوان.
 ۸۵۸ زین غم چو مرا قرار بر توست.
 ۲۲۰۱ زین غم که برای من کشیدی.
 ۷۲۹ زین غم همه در گداز گشتند.
 ۸۲۱ زین غم همه گر مراذ یارست.
 ۶۵۳ زین قصه به هر در سرایی.
 ۷۱۶ زین گونه به چاره‌ای که دانست.
 ۹۳۷ زین گونه حریف ناخردمند.
 ۱۳۸۱ زین گونه ز نافه پوست کنده.
 ۱۱۵۸ زین گونه که از تو در بلایم.
 ۸۵۶ زین گونه که بهر من دویدی.
 ۱۱۶۲ زین گونه مده به دیو خود را.
 ۸۷۴ زین لابه‌گری چو باز پرداخت.
 ۲۳۹۳ زین مرحله چون برون جهیدند.
 ۲۲۷۱ زین مرحله نیست هم‌هم کس.
 ۲۱۲۹ زین نو غزلی که کردی آغاز.
 ۸۹۱ زین واقعه وارهی به تمییز.
- س
- ۱۵۷۱ سازت که نوای جان نوازی ست.
 ۱۳۷۵ سازنده گوهر شبافروز.
 ۱۸۶۱ ساقی و حریف جام در دست.
 ۵۵۰ سالش به شمار پنجم افتاد.
 ۲۵۹ سخت‌م ز درون حکمت آگاه.
 ۵۶۷ سر تا به قدم کرشمه و ناز.
 ۱۶۴۵ سر تا قدمش جراحت و ریش.
 ۱۴۶ سر زان سوی کاینات بر کرد.
 ۱۱۰ سرکوب مخالفان ابتر.
 ۸۲۰ سرمایه بیافت سهل چیزست.
 ۳۸۶ سرمایه مردمی مکن گم.
 ۱۴۸۱ سرواز علم بلندپایه.
 ۲۲۹۷ سروی که کشیده داشت بالین.
 ۸۱۶ سستی است به لطمه پست گشتن.
- ۷۱۳ زان ناوک غم که بی‌سیر بود.
 ۵۳۳ زان نور خجسته شبافروز.
 ۵۸۰ زانو زده قیس در دگر سوی.
 ۷۳۳ زحمت ز ولایت پدر برد.
 ۱۱۱۰ زد دست و گرفت آستینش.
 ۷۷۱ زد سیل طیانچه بر دل خام.
 ۱۰۵۱ زد نعره که این چه دوستداری است.
 ۳۲۹ زرکش ازلی ست عزت خویش.
 ۲۳۲۳ زن بوسه به خاکش از حد افزون.
 ۱۲۹۹ زنجیر بر کدام گویی.
 ۱۷۰۱ زنجیر خودت نه‌د چو بر دوش.
 ۱۵۰۷ زنجیر ز همدمان گسسته.
 ۱۴۶۸ زنجیر گسستن است کارم.
 ۲۵۴۹ زنده است به معنی اوستادم.
 ۷۰۴ زو مشعله چون درخش می‌کرد.
 ۶۵۱ زو هر چه شنید یاد گیرد.
 ۹۸۰ زهره به سلام کس نیاید.
 ۷۳۴ زیبا رخی از فلان قبیله.
 ۳۸۰ زیبا نه به هر زبان توان گفت.
 ۵۵۳ زیرک دلش چو باز خواندند.
 ۲۳۲۵ زین پا حد راه در نیابم.
 ۷۸۵ زین پس که به جست‌نم شتابی.
 ۲۰۱۴ زین پس مطلب ز من کفایت.
 ۱۹۲۴ زین پس من و یار مهربانم.
 ۲۵۲۳ زین پیش تفاوتی ندانم.
 ۱۶۳ زین چارستون فترخ آرام.
 ۲۲۶۸ زین خانه که رخنه‌گاه دزدست.
 ۲۳۰۳ زین خواب دراز بی‌ملاط.
 ۹۲۱ زین رو همه را به زندگانی.
 ۱۰۶۸ زین سان به عتاب تلخ لختی.
 ۱۵۹۸ زین سان چمنی چو پَر طاووس.
 ۱۷۲۳ زین سان شغبی به کار می‌کرد.
 ۹۹ زین سان که امیدوارم از تو.
 ۳۳۳ زین سان که تو را سخن بلندست.
 ۲۹ زین سان که کمند ماست کوتاه.
 ۱۵۱۲ زین سان نثرند آشنایی.

- ۱۶۶۳ شب روز دمت به پویه معذور
 ۱۴۵۸ شیرو که برد زیانه نور
 ۴۳۸ شب کور بود عسس چو در کوی
 ۲۲۴ شبگون علمش چو «لیلةالقدر»
 ۱۲۳۷ شبگیر که ابر نوبهاری
 ۱۴۳۱ شبها ز غمت به سوز من کیست
 ۱۹۳۸ شبها که مه از افق برآید
 ۲۱۱۴ شخصی ز موافقان مجنون
 ۹۳۳ شخصی که ز نفس ناسرانجام
 ۱۰۴۹ شد بر سر آن خراب خونی
 ۱۸۸۳ شد بر شتر و زمام بسپرد
 ۱۹۶۷ شد پرده ظلمت از هوا دور
 ۲۱۵۹ شد پیرزن جگر دریده
 ۹۷۷ شد پیک و پیام برد در حال
 ۱۸۱۵ شد تازه چو نیم رسته سروی
 ۵۵۱ شد تازه دو چاشنی به یک خوان
 ۲۱۹۴ شد تیره جمال صبح تابش
 ۲۴۶۶ شد جان پدر ز جان او شاد
 ۱۲۱۰ شد جلوه نما بت حصارى
 ۴۳۳ شد چیره چو دشمن ستمکار
 ۶۹۶ شد خانه ز آه آتش اندود
 ۹۶۲ شد در پی آنکه تا چه سازد
 ۱۲۶۷ شد در پی آنکه دل بکاود
 ۱۴۶۱ شد سوخته جان ناشکیم
 ۱۲۰ شرعش به دو گون باز خورده
 ۴۵ شرکت نبرد به ملک راهی
 ۱۱۲۱ شرمنده شد از حق وفایش
 ۸۷۲ شست از نم دیدگان نخستش
 ۲۶۰۸ شعر ار چه صلاح کار دین نیست
 ۲۱۸۷ شعله ز تنش چنان برآمد
 ۱۸۶۰ شکر به قمطره مانده دریند
 ۷۱ شکر تو که بهر کام توی ست
 ۱۵۳۳ شک نیست که روی یار دیدن
 ۱۱۹ شمشیر سیاستش سر انداز
 ۱۰۰۳ شمشیر کشیده هر دلیری
 ۴۱۸ شمشیر که کار اوست آزار
 ۱۷۳۹ سگ را چه خبر که کام تو چیست
 ۲۵۹۴ سگ نیز برای راحت خویش
 ۱۸۵۴ سلطان به یزک جنیبه رانده
 ۱۹۳ سلطان جهان «علاء دنیا»
 ۶۰۶ سلطان خرد برون شد از تخت
 ۵۶۵ سلطان شکر لبان آفاق
 ۱۰۷ سلطان ممالک رسالت
 ۳۱۰ سنجیدن سایه در ترازو
 ۳۹۲ سنجیده دهد چو ابر باران
 ۲۴۹۲ سنگین کنم این دل پر آتش
 ۱۲۶۹ سودای جگر به نامه می ریخت
 ۲۱۲۰ سوزان غزلی ز قیس دلکش
 ۱۲۴۲ سوزان غزلی که دل کند ریش
 ۱۹۵۵ سوزن که ز پا برون کشد خار
 ۲۱۷۵ سوسن ز غبار سینه پر خار
 ۱۵۹۳ سوسن که چنان زبان درازست
 ۲۵۷۷ سهل است به فرصتی چنان تنگ
 ۲۰۴۳ سیاف که خون به عشق ریزد
 ۱۲۲۶ سیراب که شربتش چشانی
 ۲۰۲۴ سیلاب بلا برآمد از فرق
 ۱۳۶۰ سیلی که زند طپانچه بر سنگ
 ۲۱۳۴ سینه به کدام داغ دادست
 ۱۹۶ سینه‌ش صدف دُر الهی
 شی
 ۱۱۶۴ شاخی که برش نه زود باشد
 ۲۰۴۴ شادی به رخت که غم کند کم
 ۲۳۸۳ شامش منگر که هست خندان
 ۱۰۴ شاه رسل و شفیع مُرسل
 ۱۷۴ شاهنش بی سریر و بی تاج
 ۱۰۶ شاهنش تخت آسمانی
 ۱۹۲ شاهی که به نصرت خدایی
 ۱۴۵۵ شاهین که دهد کلنگ را خم
 ۲۵۰۰ شاید که به اتفاق فرخ
 ۲۵۷۱ شب تا سحر و ز صبح تا شام
 ۲۰۵۰ شب تا سحر و ز صبح تا شام
 ۲۰۹۸ شب چون سوی خانه بازگشتی

ع	۱۳۰۷	شمعی که بر آتش است تا روز
عاجز نیی از اساس هر ساز	۴۹۲	شمعی که بود ز روشنی دور
عاشق که به زیر تیغ شد خم	۲۲۳۲	شوریده ز جاش بر گرفتند
عاشق که گرفت مرده خوابش	۲۱۲۵	شوریده ز جای خویش برخاست
عاشق که نظاره ای چنان دید	۱۹۱۳	شوریده که غرق حال باشد
عاشق منگر که داغ پوشد	۲۲۳۲	شوری ز دو کالبد برانگیز
عالم ز تو شد به حکمت آباد	۲۴۲۲	شیرازه جزو من ز تقدیر
عالم شده در فن دد و دام	۲۱۷۱	شیرازه گل گره گشاده
عذرت به کدام رای خواهیم؟	۲۰۴	شیران سپاه بارگاهش
عشق آمد و خون به خون درآمیخت	۷۷۸	شیری که خراش پنجه هستش
عشق ار چه بود به صدق و پاکی	۵۸۲	شیرین سخنی که هوش می برد
عشق از تو مگر غبار خود زفت	ص	
عشق از دو صنم بود عنان تاب	۲۳۸۲	صبحش منگر که هست دلخواه
عشق اول کار دلنوازیست	۱۸۶۲	صبحی به چنین امیدواری
عشقت ز دلم که سر به خون برد	۸۱۹	صبر از پی روز درد و دوری است
عشق تو مفرح جهان است	۶۹۹	صبری نه که دل به راه دارد
عطار اگر چه تنگ خوی است	۱۵۰۳	صحرا چو غبار می نوشتند
عفو تو که مشعلی ست پر نور	۱۶۷۸	صد خون ز لبت چکیده بر خاک
عفوی که بخوایم ز درگاه	۲۵۴۲	صدر رحمت ایزدی بر آن مرد
علم آن باشد که ره کند پاک	۶۲۲	صدر خنه دلش ز خنجر غم
عمر ار چه بر آدمی عزیزست	۱۶۶۸	صد روضه خوش به زیر پایت
عمری در تو به دیده زفتم	۳۸۸	صد سر برد آسمان به شمشیر
عمری ست که جان تو به غم بود	۲۵۵۶	صد طرز سخن چو شکر و شهد
عهدت به دل بزرگ حالان	۱۱۹۶	صد گونه نورد مهترانه
غ	۴۰۳	صد یار بود به نان شکی نیست
غافل چو منی که نیست هوشم	۲۳۷۹	صبر صر چو زند به بوستان گام
غافل که همیشه بی خبر زیست	۱۳۷۹	صنع از کمر قضا ش طرفی
غافل مشو از جوانی خویش	۶۷۶	صوفی که رود به مجلس می
غریب دل ار چه خاک بیزست	۱۸۵۷	صیاد که تیر بی حد انداخت
غریب سپر کنی چو در جنگ	ط	
غلتان همه شب شبی چو صد سال	۱۹۰۱	طاقت برسد چند جوشم
غلطید بسی چو گنج در خاک	۱۷۴۲	طعنم چه زنی به سگ پرستی؟
غلطید به خاک چون کیایی	۷۲۴	طفلان به نظاره سنگ در دست
غلطید میان خاک لختی	۶۰۷	طوفان ز تنور سر برآورد
غلطید به خاک تیره مویان	۲۰۲۰	طوفان که سخن به ابر گوید
غمخوار گیم فکندت از زیست	۱۲۷	طیازه ز حجره بر قمر تاخت

- غم‌خواره او شد از سردرد ۹۰۷
- غم را به چه شکل می‌شماری ۱۳۰۳
- غم را به درونه بند می‌کرد ۲۰۷۴
- غم گر چه به گفت دردناک است ۲۰۷۵
- غمناک به پیچ و تاب باشد ۱۲۵۸
- غمناک مشو کم از تو غم نیست ۱۳۰۵
- غنچه بدر آمد از شبستان ۱۴۸۳
- غولی که به دشت خو پذیرد ۱۵۲۸
- غیر تو پس در این دل گم ۱۳۹۶
- ف**
- فرخنده شبی که آن جهانگیر ۱۲۶
- فردا که ز بنده راز پرسی ۹۱
- فرزند خجسته را نهانی ۶۵۷
- فرمانده اگر بدین بهانه ۹۹۰
- فرمانده کار کاردان بود ۳۱۷
- فرمانش زمانه را زبون گیر ۲۰۰
- فرمود که سرو نوبهاری ۶۹۱
- فرمود که هر دو تن مهیا ۳۱۹
- فرموده کلاله را سواری ۵۷۳
- فریاد شبان بمانده از کار ۶۰۹
- فریادکنم ز جان ناشاد ۲۴۸۲
- فریاد که جان ز غم زبون شد ۲۰۲۲
- فریاد که خوردم همه خون ۱۶۶۷
- فریاد که دل و بال من شد ۱۴۳۶
- فی‌الجمله به هر چه دست سایی ۵۲۸
- ق**
- قادر تویی آن دگر که باشد ۴۶
- قاصد به سوی قبیله شد راست ۱۳۷۰
- قاصد شد و آن صحیفه را بُرد ۱۲۷۳
- قاصد طلبید و داد پیغام ۹۷۴
- قتلغ که مرا ز حق تبارک ۲۴۵۸
- قطب زمن و پناه ایمان ۱۷۰
- قفل همه را کلید بر تو ۴۹
- قمری که نواى عشق سنجد ۱۵۱۴
- قندش نمکی طبر زد آلود ۵۷۷
- قیس از هوس جمال دل‌بند ۷۰۸
- قیس هنری که در زمانه ۹۲۵
- ک**
- کآزاده جوانی از فلان کوی ۶۴۸
- کآمد به نظاره جمالش ۱۷۶۵
- کآمد ز درون در نفیری ۲۲۸۵
- کآموخته شد چو خورد با سیم ۴۰۵
- کآن یاده که کرد قیس را مست ۲۱۱۸
- کآن بت چو ازین سرای غم رفت ۲۲۷۳
- کآن پیر جگر کباب گشته ۹۶۰
- کآن تن که به همتی سرشته است ۵۰۴
- کآنجا که بود شکستگی‌ها ۸۹۵
- کآن دوست که بهر اوست این رنج ۱۰۱۹
- کآن روز که روبه‌رو نشینی ۱۰۷۶
- کآن زهره شب‌نشین بیخواب ۲۰۵۴
- کآن سوخته خراب سینه ۱۱۲۴
- کآن شمع نهان گداز شب‌خیز ۱۲۵۳
- کآن گم شده را چگونه دیدی ۱۰۹۳
- کآن گوشه‌نشین روی بسته ۱۷۵۴
- کآن گوهر پاک ناشکسته است ۱۱۱۷
- کآن مایه که صنعتی بود خام ۲۵۱۸
- کآید چو شهبان درین عروسی ۲۲۲۰
- کار نظر است پیش دیدن ۴۶۱
- کاری که به صبر برگشادند ۸۹۷
- کاری که خرد صلاح آن جست ۴۸
- کاری که ز نسبتش جدایی است ۹۸۳
- کاری که مرا فتد به صورت ۲۲۰۴
- کاغذ چو تمام شد نوردش ۱۲۷۰
- کاغذ چو شود نشانه تیر ۱۹۲۱
- کاغذ طلبید و خامه برداشت ۱۲۶۸
- کاغذ که بود سپید چون گل ۳۳۲
- کافتاد چو فرق بر زمینم ۱۰۶۶
- کاقبال کسان به زهره شیر ۲۵۳۰
- کالا ز خزینه نه به بازار ۳۳۴
- کالمته لاله از چنین روز ۲۲۹۳
- کامسال دو نور از اخترم رفت ۲۴۰۷
- کاندازه کرا بود در این راز ۹۷۹

- کآن دم که دم ز تن برآید ۱۰۰
 کآندیشه آن کند که بی گفت ۹۷۵
 کآنرا که به کیسه نیست چیزی ۳۹۶
 کآن روز که زاد قیس فرخ ۵۳۲
 کآن روز که نوفل سپهدار ۱۰۳۶
 کآن رو که تو می فشاندیش گرد ۷۳۲
 کان گن که گرفت تیشه در چنگ ۲۸۱
 کانون تو چون شد آتش اندود ۲۰۸۹
 کانی که گنی ز بهر گوهر ۳۶۵
 کای آهوی ناوک افکن مست ۱۷۰۴
 کای از خم زلف عنبرین تاب ۱۸۲۴
 کای چشم من و چراغ دیده ۱۱۵۲
 کای در دمن انده نهانت ۲۲۰۰
 کای دعوی مهر کرده با من ۱۵۸۲
 کایزد چو بنای دهر پرداخت ۹۲۰
 کای شمع دل و چراغ دیده ۷۶۱
 کبکی که شکسته بال باشد ۱۲۶۱
 کرباس تو گر چه دلپذیرست ۹۸۴
 کرد آنچه ز چاره کردنی بود ۹۶۳
 کرد از کف غیب شربتی نوش ۱۵۱
 کردند به جنبش آزمونش ۲۳۴۳
 کردند به درد اشک ریزی ۲۳۵۸
 کردند به درد پیرهن چاک ۲۲۸۲
 کرده ز ره حلال خواری ۱۶۵۷
 کرده قلم تو حرف رانی ۲۲
 کردی به ازل تمام کاری ۴۳
 کز تو شده بود دور و مهجور ۲۱۴۱
 کز دست دل ستم رسیده ۲۱۳۱
 کز دعوی این خیال سنجی ۲۵۳۷
 کز مدح چو در طمع کشد رای ۳۷۶
 کز مهر و وفای آن یگانه ۱۱۴۴
 کز هیچ رواج کاریابی ۲۴۵۴
 کز پایک را چو کز کنی پای ۳۱۱
 کس را به مراد نه نیفتد ۸۴۰
 کلفش که سیاه وام کرده ۲۰۶۴
 کلک ار چه کند دو نقطه بر کار ۲۵۲۶
 کلک از صفتش زبان بریده ۱۱۶
 کلکم که سرش زبان غیب است ۲۵۸۰
 کم خازن آن خزینه سیم ۹۵۲
 کم خور غم پیش تا توانی ۶۷۲
 کم ز آنکه ز نعمت حضورم ۱۷۱۹
 کم کن قدری رقیب ما را ۲۲۱۹
 گن بر کف همگنان درم ریز ۴۰۴
 کنجده که ز کام آسیا جست ۴۴۲
 کنجی و دلی ز محنت آزاد ۲۵۶۶
 کنجی و غمی به سینه چون گوه ۱۹۳۶
 کو آن نفس وفا شمردن ۱۳۴۵
 کوبی که به هول جان خورد مرد ۱۹۶۴
 کوه سخنی ستوده حالی ست ۳۲۷
 کو دشمن دوست روی منکر ۱۰۶۳
 کودک ز درم شود گر گیر ۴۰۶
 کوری که رود به گشت گلزار ۴۲۶
 کوری که کند گهرشناسی ۲۵۶۱
 کوشش زده بانگ بر ثریا ۲۲۷
 کو سلسله تو تا ز یاری ۱۶۸۱
 کوشش همه بر سخن سگالی ۲۵۶۵
 کوشم که به جهد گاه و بیگاه ۸۳۳
 کوشند اگر چه در جدایی ۲۴۷۷
 کونین که از صفت برون است ۱۹
 کین پاکه به شهر و کوی گشته ست ۱۷۴۵
 کین در نشود گشاده تا دیر ۹۴۹
 کین طفل مبارک اختر خوب ۵۴۱
 کین قصه محنت از غمینی ۱۳۸۲
 کین کار نه شهوت هوایی ست ۲۳۴۷
 کین نامه که هست چون نگاری ۱۲۸۷
 کین هر دو بلا چو سهل گیری ۶۷۳
 گازر که به کار خود تمام است ۲۵۵۹
 گای که به بر سست دلارام ۸۸۹
 گای که زبان او درشت است ۲۵۹۳
 گاهی ز جگر نواله کردی ۱۷۵۶
 گاهی ز سلب درید پیوند ۱۶۳۵

- ۲۰۷۷ گردد چو تنور بسته سر گرم
 ۷۳۶ گر در پی او شوی به پرواز
 ۴۲۱ گر دست رسد به بدفعالی
 ۲۵ گر دست منت رسد به دامن
 ۱۱۸۷ گر دل شد از آن یار چالاک
 ۳۶۳ گر دل ننگی به سهل خرسند
 ۲۰۸۶ گر دم زنم از درونۀ تنگ
 ۱۹۳۷ گر دم نزنند لبش ز بیداد
 ۶۸۱ گر دم نزنند کار دانان
 ۵۶۶ گردن زن عافیت فروشان
 ۱۶۱۸ گردون ز حرارت تموزی
 ۱۰۷۵ گر دیده به صد جفا کنی ریش
 ۴۸۱ گر دیده طاهرت شود باز
 ۸۵ گر رحمت توست بر نکوزیست
 ۲۰۸ گر روی توش کند به تندی
 ۲۵۴۰ گر زان قدح آری آب خوردم
 ۸۱۲ گر زان منی از آن من باش
 ۱۱۷۶ گر سر به رضای ما کنی راست
 ۹۲۶ گر سینه به مهر او کنی گرم
 ۴۷۷ گر شب نبود سیاه و دیجور
 ۲۳۵۲ گر عاشقی این مقام دارد
 ۹۰ گر عون تو رحمتی نریزد
 ۲۳۰۶ گر فرجه خاک تنگ مایه‌ست
 ۵۱۶ گر فرمایی ز همسری چند
 ۴۹۷ گر فقر به اختیار یابی
 ۸۵۱ گر کار به دست خویش بودی
 ۹۵۳ گر کار فتد به زور بازو
 ۱۹۴۲ گر کرد زمانه بی وفایی
 ۱۴۰۳ گر کرد سپهر بی طریقم
 ۱۹۲۵ گر کشته شوم به تیغ پولاد
 ۹۷۶ گر گفت دگر بود در این زیر
 ۱۴۰۸ گر گل بومد به دیده یا خار
 ۱۳۴۲ گر لاله و سرو در شمارست
 ۵۱ گر لطف کنی و گر کنی قهر
 ۲۵۳۶ گر ما ز هنر تهی میانیم
 ۹۸۶ گر مهتر ماست نوفل گرد
 ۱۶۵۳ گاهیش به مهر گشت دایه
 ۲۵۷۶ گر از پس هفته‌ای زمانی
 ۲۵۸۴ گر از تک و پوی آب و نانم
 ۱۹۷۷ گر از خز و پرنیان گداییم
 ۱۳۴۱ گر باده و گر خمار بودیم
 ۱۴۲۵ گر باز بیایم آن دل گم
 ۵۲۵ گر بازوی همتم همین است
 ۳۹۵ گر بر تو زند فقیر جانباز
 ۸۲۲ گر بر مه آسمان نهی هوش
 ۴۱۳ گر بنشانی درختی از خار
 ۱۴۱۴ گر بود نظر به دلفروزی
 ۲۵۹۱ گریه به زبان نه خار دارد
 ۱۳۱۴ گر پیش‌روان شوی و گر پس
 ۷۰ گر تر کنی از نمی دهانم
 ۱۳۴۴ گر تو خوشی از همای دیدن
 ۱۹۳۳ گر تو دل شاخ شاخ داری
 ۱۰۷۱ گر تو ز حیات سیر گشتی
 ۱۶۸۰ گر تو سگی از سرشت دوران
 ۱۳۵۷ گر تو نکنی به مهر یادم
 ۱۴۴۸ گر تیغ زنی بر آستانم
 ۱۴۲۸ گر جان ز پی رحیل شد چُست
 ۱۱۶۷ گر جفت شدی علاقه دُر
 ۱۹۹۹ گر جور کنی و گر کنی ناز
 ۷۷۵ گر چون خلفان شوی جگر سوز
 ۱۵۷۷ گر چون گل من به بوستانی
 ۲۲۳۴ گر چه از دم سرد مُردم ای دوست
 ۳۸۷ گر چه زرت از عدد بود بیش
 ۴۸۹ گر چه ندهند کنده عود
 ۱۳۱۹ گر حله بر آری از حریرم
 ۴۷۶ گر خر به وحل فرو نماند
 ۲۰۰۱ گر خود به تَلطُّفم دهی دست
 ۲۵۲۲ گر خود به زلال من شدی غرق
 ۲۰۴۸ گرد از جگرش به خون درآمد
 ۱۵۴۸ گرد از رخ نازکش فشاندند
 ۱۲۷۶ گرد از قدمش به دیده می‌روفت
 ۵۰۰ گر داعیه‌ای رسد الهی

- گفت ای گهرت به مردمی پاک ۱۰۷۰
گفت ای گهر مرا خزینه ۹۰۰
گفت این سخن وز حال در گشت ۲۲۵۵
گفت ای همه مرهم از تو آزار ۱۰۱۸
گفتش پدر ای سلیم خودرای ۵۱۸
گفتند به اتفاق پیران ۱۰۰۷
گفتند که ای رفیق چونی ۱۵۰۹
گفتند که ای نشانه درد ۱۵۳۲
گفتن سختی ز دوستداری ۲۲۵۵
گفتن که نه آن ز داد باشد ۹۳۱
گفتی چو شبش دراز گشتی ۱۷۶۰
گفتی دم اوست مرده راز است ۲۵۳۹
گفتی غمی از شکسته حالی ۲۰۹۴
گفتی که صبور باش و مخروش ۱۹۴۶
گفتی که صبور شو به دوری ۱۹۹۵
گفتی که مراست این زر و مال ۲۳۹۷
گفتیم به تو غم نهانی ۱۱۷۹
گل بهتر از آن دل گل اندود ۱۷۳۳
گلزار که بی رخ تو بینم ۱۵۸۵
گل زن به جبین ز روی خویشم ۲۲۱۴
گلگشت چمن کنیم چون باد ۱۵۲۰
گنج تو ز مایه گشت دریاب ۱۳۲۱
گنج کن و کیمیای عالم ۱۱۱
گنجم که تو کرده ای نثارش ۶۶
گنجی ست غم اندرون سینه ۱۹۸۳
گنجی که دل تو شاد دارد ۲۳۹۸
گنجی که گرفت شهنه در جنگ ۹۵۸
گنجینه دل متاع درد است ۱۶۱۶
گنجینه عشق شد وجودم ۲۰۰۵
گو آنچه که گفتی ار یقین است ۲۲۳۰
گو تا به تبر کش ربایم ۱۵۷۸
گوید که اگر دل آیدش باز ۱۱۴۶
گویند به همت آن جوانمرد ۵۲۶
گویند دو دیو با سلیمان ۳۱۴
گویند ز غصه مهترانش ۱۰۲۳
گویند که بودی آن خطاکار ۱۱۸۳
گر می گسلد زمانه کاری ۷۸۰
گر نتوانی به سرفرازی ۴۳۰
گر ننگری این تن خرابم ۲۴۷۹
گر نیست چنانم ارجمندی ۱۷۱۸
گر نیست سیاستی دگرگون ۱۰۶۰
گر واقعه چند سینه سوز است ۸۱۷
گر هست تو را یقین مرا نیست ۱۳۲۲
گر یار نو آمدت در آغوش ۱۳۳۹
گریان به زمین فتاد بی تاب ۷۱۹
گریان به هزار وای ولی ۱۰۸۳
گریان جگر زمین گشادند ۲۳۳۴
گریان نفسی به برکشیدش ۸۷۱
گشت آن پری از دو چشم غماز ۱۸۱۰
گشت از دو طرف روانه شمشیر ۹۹۵
گشتش تن گوهرین سفالین ۲۱۸۹
گشتش خوی تب روان به تعجیل ۲۱۹۲
گشتم به درت چو خاک ناچیز ۲۰۳۲
گشتم به یگانگی چنان چست ۱۳۲۳
گشتند دو دل ریمده بی غم ۱۱۹۴
گشتند موافقان و خویشان ۱۲۴۷
گشته خم طره چو شمشاد ۲۰۷۲
گشتی چو به سروری گله دار ۴۵۳
گفتا چه کنم که میهمانی ۹۲۹
گفت ار سببی دگر ندارم ۵۲۲
گفت از سر گریه کای نکو خوی ۲۱۲۷
گفتا که تو کیستی بدین روز ۱۰۸۵
گفتا که چو کردنی ست کاری ۵۱۷
گفتا که مریز سیل اندوده ۱۱۰۱
گفتا منم آشنای یارت ۱۰۸۹
گفت ای پری این چه کار دیوست؟ ۱۱۱۱
گفت ای دل و دیده مرا نور ۶۸۵
گفت ای ز شراب عاشقی مست ۱۵۷۰
گفت ای ز وفا سرشته جانت ۲۱۳۹
گفت ای سخت بدین نکویی ۱۰۹۲
گفت ای شب و روز تان همه سور ۱۵۲۳
گفت ای گیلت از وفا سرشته ۱۶۵۵

۱۰۳۰	لابد به نیام کرد شمشیر	۱۹۰۲	گویند که تاکی از در و بام
۱۵۸۹	لاله که به دل گره شدش دود	۵۰۶	گویند که در عرب جوانی
۵۹۴	لب مانده ز گفتن و زبان هم	۲۲۴۴	گویند که گردباد در دشت
۵۸۶	لحنش چو شدی به روزن گوش	۱۹۵۷	گویند چنین فکند بنیاد
۱۷۷۲	لختی چو در آن بساط گل روی	۸۶۶	گویند حکایت آنچنان کرد
۲۱۱۱	لختی چو ز بیدلی فغان کرد	۲۰۵۳	گویند این حدیث زیبا
۱۷۷۲	لختی ز طپانچه روی را کوفت	۱۲۵۲	گویند این کهن فسانه
۲۰۹۵	لختی ز هراس نقش بینان	۲۱۵۲	گویند نادرست پیمان
۱۸۸۰	لختی کف پای پر ز خارش	۹۲۴	گوی به زبان خود که بی گفت
۱۲۱	لشکرکش آسمان غلامش	۲۵۰۱	گویند به هر سکون و سیری
۹۹۳	لشکر طلبید و بارگی خواست	۱۵۸۰	گوی ز زبان من دعایش
۴۷۵	لشگر نه همه دلیر باشد	۱۱۳۴	گوی که به جانگه فتد پیش
۵۰	لطف توانیس مستمندان	۱۶۱۵	گوی که ز رنگ چهره زرد
۱۶۸۵	لنگی که به تگ دوانیش تیز	۲۱۰۴	که بر رخ یاسمین خمیدند
۲۵۶	لنگی که به رقص شد سبک خیز	۱۶۵۲	که پیش رخس به گریه نالید
۲۳۵	لوحی ست حسامش آبگون سطح	۸۷۰	که جامه درید بهر سامانش
۱۲۲۵	لوزینه که سازوار جان است	۶۹۸	که خاک به رخ چو سایه می رفت
۱۹۰	لیک، آمدن تو زیر نه مهد	۱۷۶۶	که شست به خون دل سرایش
۷۰۵	لیک، آنکه ورا هوای یارست	۱۵۳۵	که که که دلش بگیرد از کاخ
۳۲۸	لیک ار سخنی ست روح پرور	۲۳۷۰	گیرد ره تو اجل نهانی
۲۵۳	لیک، از کرم تو گنج دیدن	۲۰۰۸	گیرم خوش و شادمان توان زیست
۲۲۴۶	لیکن تو نه آن کسی که بی دوست	۴۵۹	گیرم ز عدو عنان بتابد
۲۵۴۱	لیکن تو هم ار بود متاعی	۱۹۰۷	گیرم که بود به پرده جایم
۹۰۴	لیکن چو بیرد دیوم از هوش	۸۱۱	گیرم که به غم زبون توان بود
۱۱۸۲	لیکن چو فسون پیر بد چست	۱۳۴۳	گیرم که تراست لعل در چنگ
۲۴۸۷	لیکن چه کنم که ناشکیم	۵۱۹	گیرم که دهند آنچه دل خواست
۸۳۱	لیکن چه کنم که نفس خود کام	۲۴۲۴	گیرم که شدی ز دیده مستور
۵۴۷	لیکن ز نشاط روی فرزند	۸۴	گیرم که نیم به لطف درخور
۴۷۱	لیکن سبکی مکن چنان هم	۱۴۶۹	گیرم نکشی به وصل بویم
۲۴۵۰	لیکن سخن تو گر بود هوش	۱۹۹۱	گیرم نکنی شکر فشانی
۵۴۳	لیکن فتدش که جوانی	۱۷۱۷	گیرم نه به مردمی سلیمم
۱۵۳۴	لیکن گل تو که رشک باغ است	۸۴۶	گیرم همه خلق راحت الفنج
۸۱۴	لیکن مشو آنچنان زبون نیز	۲۲۳۷	گیری کم دوست چون گرانان
۲۷۴	لیکن مکن آن تفکر خام	۲۱۹۳	گیسوز شکنج ناز ماندش
۳۵۹	لیکن نبود حیات جاوید	۲۱۷۸	گیسوی بنفشه خاک بوسان
۲۵۴۶	لیکن ندود جنیت لنگ		

- ۸۶۴ مجنون به وثیقتی چنان چُست
 ۲۰۴۷ مجنون چو بدین دم دل انگیز
 ۱۶۴۷ مجنون چو به حال او نظر کرد
 ۸۲۸ مجنون چو نوید کام بشنود
 ۱۶۰۲ مجنون دل از آه پاره می کرد
 ۱۸۰۹ مجنون ز جگر نفیر می زد
 ۲۲۸۳ مجنون ز خبر کشی وفادار
 ۱۸۴۴ مجنون ز خیال غیرت اندیش
 ۸۹۹ مجنون ز درونه پر آخر
 ۱۵۲ مجنون ز دو دیده آب بگشاد
 ۱۶۰۶ مجنون ز سرشک لاله می ساخت
 ۲۳۳۵ مجنون ز میان انجمن جست
 ۶۱۳ مجنون ز نسیم آن خرابی
 ۱۵۶۷ مجنون ز نشاط آن ترانه
 ۱۸۲۳ مجنون ز نشاط یار جانی
 ۱۶۰۳ مجنون ز وفا فسانه می گفت
 ۱۶۰۵ مجنون غزل فراق می خواند
 ۱۰۱۵ مجنون که از آن خبر شد آگاه
 ۱۲۷۴ مجنون که بدید نامه دوست
 ۸۷۷ مجنون که درونه پر ز غم داشت
 ۱۷۹۷ مجنون که ز خواب دیده بگشاد
 ۱۰۷۷ مجنون که شنید نام دیدار
 ۱۵۴۲ مجنون که شنید نام مقصود
 ۱۶۴ مجنون نفسی ز شوق می زد
 ۱۰۸ محجوبه گشای پرده غیب
 ۴۹۴ مردار جهان چون در پذیری
 ۸۱۵ مرد ارچه بسوزدش همه تن
 ۲۵۹۲ مرد ار چه به عقل ناتواناست
 ۹۴۶ مردانه توانش نام کردن
 ۸۹۳ مردانه قدم بر آری از گل
 ۴۶۴ مردانه که جان خود سپارد
 ۴۵۸ مردانه که کار مرد ورزد
 ۱۱۰۰ مرد گذری ز سوز آن گفت
 ۴۳۶ مردم چو دهد عنان به فرهنگ
 ۴۵۰ مردم چو ز زر عنان بتابد
 ۲۵۲۴ مردم که به زاد توآمانند
- ۸۲۵ لیکن نکستی چو دیو را بند
 ۲۱۵۰ لیلی چو شنید این سخن را
 ۱۱۱۸ لیلی چو شنید بیش و کم راز
 ۵۹۲ لیلی خود ازو خراب جان تر
 ۲۱۸۲ لیلی که بهار عالمی بود
 ۱۸۳۳ لیلی که دو خواب هم عنان دید
 ۱۰۹۰ لیلی که شنید دوست را نام
 ۱۰۸۴ لیلی که شنید ناله ای زار
 ۲۲۸۶ لیلی گویان برادر و خویش
 ۵۶۲ لیلی نامی که مه غلامش
- م**
 ۷۹۱ مائیم دو تیره روز بی کس
 ۲۴۱۱ ماتم دو شد و غم دو افتاد
 ۲۴۰۵ ماتمکده شد جهان، نهان نیست
 ۶۸۳ مادر به حدیث نیکخواهی
 ۱۱۹۰ مادر پدر از چنان جوابی
 ۵۴۶ مادر پدر از چنین شماری
 ۸۶۸ مادر چو بدید حال فرزند
 ۹۰۶ مادر چو شناخت سز کارش
 ۶۸۸ مادر چو شناخت کو اسیرست
 ۸۵۵ مادر ز نهیب شرم اغیار
 ۲۲۷۴ مادر که بدید حال لیلی
 ۱۲۴۴ مادر که شنید قصه دوش
 ۲۰۴۲ ما را به امان گر از توره نیست
 ۴۴۴۴ مال ار چه گشاد کار از آن است
 ۱۰۴۰ مانند بر آن بساط ناورد
 ۲۱۷۱ مانده همه غنچه های خوشبوی
 ۱۹۵۶ ما نطع حیات در نوشتیم
 ۹۹۱ ما نیز به کوشش صوابش
 ۲۵۲۸ «مانی» که قلم زن خیال است
 ۸۹۸ ما هم ز پیت چنانچه دانیم
 ۱۹۷۴ ما هیچ کسان کوی یاریم
 ۴۸۳ میسند به هر چه رایت آسود
 ۷۹۲ میسند که از جمال تو دور
 ۸۸۶ میسند که در چنین زمانی
 ۱۶۲۹ مجنون به کنار هر سواد

- ۱۹۵۸ معشوق عزیز روی بنهفت
 ۲۱۲۴ معشوقه چو نام یار بشنید
 ۱۸۷۴ معشوقه آفتاب پایه
 ۱۶۷۲ معشوقه خسروان به نخچیر
 ۴۴۳ مغرور مشو به ملک و مالی
 ۶۱۶ مغزش ز تف درونه در جوش
 ۱۲۲۷ مفلس که به کشت خوشه چین است
 ۵۰۵ مفلس که دلش به سرفرازی است
 ۱۸۶۷ مفلس که رسد به گنج ناگاه
 ۱۵۴ مقصود دوگون در تنش ریخت
 ۳۲۵ مقصودم ازین حکایت آن است
 ۳۲۵ مقصودم ازین سواد خامه
 ۲۵۲۹ مقصود من از بیان این حرف
 ۶۵۰ مقصود وی آن بت یگانه‌ست
 ۲۰۷۰ مقنع چو درونه چاک گشته
 ۲۰۳۵ مگسل بر نارسیده گستاخ
 ۱۹۷ ملکش که به چار حد شد آباد
 ۲۵۷ ممدوح خجسته راکنم یاد
 ۱۳۵۴ ممکن نشود چو بر عدو زور
 ۱۵۷۳ من با تو به عشق هم شرابم
 ۱۴۴۶ من بر در تو غبار در چشم
 ۲۰۲۷ من بی تو بدین سیاه‌رویی
 ۱۳۳۰ من بی تو، چنین به غم نشسته
 ۱۴۰۱ من تنگدل، تو در دل تنگ
 ۱۷۲۰ من خود ز حیات خود بکوبم
 ۷۸۱ من خود ز زمانه پا به راهم
 ۱۳۸۵ من خود ز زمانه در هلاکم
 ۲۱۳۲ منزل به کدام غار دارد
 ۲۲۵۴ منشین که بساط در نوشتم
 ۲۵۵ من صنعت سهل کاربندم
 ۲۱۶۹ منقار کلاغ بر سر گل
 ۲۵۴۴ من کرده‌ام این دغل شماری
 ۱۵۲۴ من کز عمل جهان شدم فرد
 ۳۷۳ من کین رقم از هنر گرفتم
 ۴۳۹ منگر ز جهان فریناکی
 ۲۳۶۶ منگر که به دیگری کشاید
 ۲۴۳۵ مردم که نیوفتد به سستی
 ۲۰۸۱ مرده ز غمی که کم ندارد
 ۱۷۴۳ مرده‌ست که بی خروش باشد
 ۱۴۹۹ مردی که گرفت میل صحرا
 ۱۶۲۵ مرغابی از آرزوی آبی
 ۱۵۶۸ مرغ از سر سوز در مقاتلت
 ۱۶۲۱ مرغان چمن خزیده در شاخ
 ۱۰۴۵ مرغان که به اوج می‌پریدند
 ۱۹۲۶ مرغی که بماند از پریدن
 ۱۹۲۶ مرغی که به شاخ دل نبندد
 ۱۴۲۷ مرغی که پرش بریخت از تن
 ۴۳۴ مرغی که تپد به حلقه دام
 ۱۴۹۸ مرغی که ز سبزه داشت مفرش
 ۹۴۵ مرغی که شتر شدست نامش
 ۱۰۰۱ مرگ آمد و جان ز سینه می‌روفت
 ۲۵۶ مزدش چو چنین بلند باشد
 ۲۵۷۴ مزدی که دهند منت داد
 ۸۱۸ مسپار به دست دیو تن را
 ۶۱۰ مستان ز شراب خانه جسته
 ۱۶۳۴ مستانه به رقص پای بفشرد
 ۳۹۴ مستی، چو کرم بود جمال است
 ۴۲۵ مستی که ز چه جهد به بازی
 ۷۹۰ مستی که سرش به خواب گردد
 ۱۱۳۶ مسکین پدرش به چاره‌سازی
 ۱۳۱۵ مسکین من مستمند بندی
 ۲۵۷۰ مسکین من مستمند بی‌توش
 ۱۹۱۶ مسکین من مستمند دل‌تنگ
 ۱۸۲ مسند ز سپهر برترش باد
 ۵۶۳ مشعل‌کش آفتاب و انجم
 ۱۳۳۲ مشغول بدین شکنجه درد
 ۲۰۸۸ مشک ار چه بود به پوست خورش
 ۲۰۳ مصباح کواکب اختر او
 ۱۲۲۳ مطرب ز طرب ترانه می‌زد
 ۲۲۲۴ مطرب شود از ترانه سوز
 ۱۵۵۴ مطرب غزلی کشیده دلکش
 ۵۷۵ معجون لبش به دُر فشانی

- ۱۵۵۸ می‌رفت ولی به تاب گشته
 ۵۳۸ می‌ریخت به خوبتر شماری
 ۱۶۱۳ می‌ریخت ز دیده سیل اندوه
 ۲۱۴ میزان عطا گرفته در چنگ
 ۷۲۷ می‌زد ز درون جان، دم سرد
 ۲۱۵۱ می‌زد سر و دست و پای در خاک
 ۱۸۸۷ می‌زد شغبی جراحات‌انگیز
 ۱۸۹۳ می‌زد شغبی، چو غم رسیدی
 ۷۶۰ می‌سوخت به زاری از گزندش
 ۶۲۵ می‌سوخت چو شمع با رخ زرد
 ۶۳۳ می‌سوخت چو مجمراندرون عود
 ۱۴۶۰ میشی که ز جان فتد به تاپاک
 ۱۲۱۹ می‌کرد به سینه یاد دلخواه
 ۶۳۹ می‌کرد دو سینه جوش برجوش
 ۹۷۷ می‌کرد سنان به چشم باریک
 ۱۹۶۳ می‌کند به صد شکنجه جانی
 ۱۱۲۸ می‌گشت به گرد کوه و صحرا
 ۱۶۳۸ می‌گشت چو بیخودان به هر سوی
 ۱۹۷۰ می‌گشت دلی خراش خورده
 ۷۵۰ می‌گفت در آن فراق خونریز
 ۱۶۵۹ میلی نه به خفتن از شتابت
 ۹۸۵ میناکه به سلک درکشی راست
 ۱۴۱۶ مؤمن به وفا دو روی نبود
 ن
 ۲۲۰۲ ناچار، چو خونم از تن تست
 ۱۲۴۵ ناخن زد و چهره غرق خون کرد
 ۴۱۶ ناخن که سر خراش دارد
 ۱۹۹۰ ناخوانده رسیدن، این چه رازست؟
 ۲۳۷۳ ناخوش بود آن عروس طنّاز
 ۳۰۰ ناخوش سخنی که بیش گوید
 ۴۲۴ نداشت که تن به زر کند ریش
 ۳۹۸ نداشت که نیست با خرد خویش
 ۱۷۲۶ نادان ز سر کرشمه خندان
 ۱۲۱۱ نازک بدنی چو دُر مکنون
 ۱۴۸۵ نازک تن لاله دل افروز
 ۵۸۱ نازک چو نهال نو دمیده
 ۲۵۰ من مدحت تو که بیش خوانم
 ۳۴۰ من نیز، چنانکه خواندم این حرف
 ۲۲۴۵ من نیز به جان دهم گشادی
 ۳۸۹ موران که به زیر پا دوانند
 ۷۴۴ موی از دل ناامید می‌کند
 ۲۳۷۲ موی سهیت که تیره رنگی‌ست
 ۲۳۱۷ مویی که گنی به مویه من
 ۱۷۱۴ مهتاب که نور پاک دارد
 ۱۲۳۲ مه در پی آنکه کی شود جفت؟
 ۶۹۳ مه را به سرای بند کردند
 ۲۰۴۶ مهر تو در استخوان من باد
 ۱۴۰۶ مهری که به سینه داشت رویم
 ۲۴۲۳ مهری که به شیر شد فراهم
 ۲۲۶ مه گوست بر آسمان حشم دار
 ۱۷۴۸ مهمان چو سگ آیدم ازین کو
 ۱۱۵ مه میم شود به چرخ و نون هم
 ۴۸۵ می‌باش چو شاخ سبز دلکش
 ۷۱۱ می‌بست به خامشی دهن را
 ۶۱۷ می‌بود ز نیک و بد هراسش
 ۲۵۱۲ می‌خواست بسی دل هوس باز
 ۱۱۸۱ می‌خواست که از درون پرسوز
 ۱۷۶۸ می‌خواند قصیده‌های دلسوز
 ۱۲۲۲ می‌خواند دوان یکاده، هر کس
 ۶۹۷ می‌خورد ز آه خود به دل خار
 ۸۷۶ می‌خورد ز بهر روی مادر
 ۱۷۶۳ می‌خورد غمی دل خرابش
 ۲۵۵۱ می‌داد چو نظم نامه را پیچ
 ۲۵۵ می‌دار به خلدشان فراهم
 ۶۱۸ می‌دید مکین نقش بنیان
 ۷۲۶ می‌راند ز آب دیده رودی
 ۱۷۸۰ می‌راند شتر به دشت پویان
 ۸۷۶ می‌راند مگس ز روی خوانش
 ۲۳۳۲ می‌رفت بدان ترتم و تاب
 ۷۲۱ می‌رفت چو باد کوه بر کوه
 ۷۴۶ می‌رفت ز سوز دل شتابان
 ۱۸۸۴ می‌رفت و دو چشم، خون فشان‌تر

- ۲۳۵۱ نفسی که نباشدش هوی رام
 ۲۵۲۷ نقاش که پیکری نشان کرد
 ۷۹۶ نقد تو همان بود که چندی
 ۵۲۰ نقد سری و سواریت کو
 ۲۳۶۴ نقد شده چون توان ستد باز؟
 ۳۹۰ نقدی که رهش بدین گزندست
 ۲۴۹۵ نقش تو به دل نگار سازم
 ۳۳۹ نقشی که به نامه نخست است
 ۱۳۶۴ نگشاید این دل زبونم
 ۸۲۴ ننشینم تا به چاره و رای
 ۵۱۵ نو شد چو شکوفه جوانی
 ۱۰۲۹ نوفل چو شنید گفت مجنون
 ۱۱۹۹ نوفل که از آن خبر شد آگاه
 ۱۱۹۳ نوفل که به خاطر آن هوس داشت
 ۱۱۶۹ نوفل که به مهر توست منسوب
 ۲۵۵۷ نوفل ملکی بد آدمی خوی
 ۹۶۵ نو کرد به یک فنی نشانه
 ۱۱۴ «نون والقلمش» زحق تعالی
 ۲۶۷ نی آن رقم خیال کردی
 ۲۳۰۸ نی از شغب مزاحمان جوش
 ۱۲۳۶ نی او همه شب غنود از سوز
 ۵۷۲ نی بت که چراغ بت پرستان
 ۲۳۱۰ نی بینش دیده‌بان به افسوس
 ۲۹۱ نی چون حبشی که از تباهی
 ۱۴۰۴ نی خواهش دل مرا بر آن داشت
 ۷۰۶ نی خویش ز دوست باشد افزون
 ۱۱۲۹ نی دل خوش و نی خرد فراهم
 ۱۰۵۶ نی دیده که آفتی است در پوست
 ۱۵۵۱ نی رنجه شد و نه گشت خشنود
 ۲۳۰۹ نی عریده فسرده جانان
 ۶۸۲ نیک از دل نیک راز داند
 ۲۰۶۵ نی کلفه که سایه‌ای به مهتاب
 ۴۱۲ نیکی کن و گر بدی سگالی
 ۱۳۹۴ نیلوفر ترکه تازه روی ست
 ۱۸۵ نی مردم و نی فرشته نامی
 ۱۹۶۵ نی مرده نه زنده بود تا روز
 ۵۶۸ نازی و هزار فتنه در دهر
 ۹۲۳ ناسفته دُرت که در خزینه ست
 ۴۲۰ ناکس که خراش چون خسان کرد
 ۱۷۶۲ ناگاه، شبی ز بعد سالی
 ۱۹۴۱ ناگاه که از خود آیدم یاد
 ۳۲۶ ناگفته به آنچه کس نجوید
 ۲۱۸۱ ناگه به چنین شکوفه‌ریزی
 ۵۸۵ نالنده به تخته در دبستان
 ۱۷۵۰ نالید، بدین ترانه لختی
 ۱۶۰۸ نالید دمی ز بخت ناشاد
 ۲۴۹۴ نام تو به صبر کردن دل
 ۲۴۴۶ نام تو پناه خویش سازم
 ۲۴۴۳ نام تو ز نقش دولت انباز
 ۲۴۳ نام تو کلید تنگی حال
 ۸۳۷ نا مرده ز رشته جُست نتوان
 ۱۱۷ نامش به سریر پادشاهی
 ۲۵۹۹ نامش که ز غیب شد مسجل
 ۴۵۶ ناوک زنی و زره گشایی
 ۲۴۹۱ نایی چو به کوششم فرا چنگ
 ۲۴۴۰ نبود به خورش چو میل چندان
 ۲۵۳۸ نبود چو فسانه تو نامی
 ۲۳۰۷ نبود من خسته را درین شور
 ۹۵۵ نتوان ستدن ز پنجه و رخت
 ۲۱۷۴ نرگس که به خواب چشم بسته
 ۱۵۹۰ نرگس که ز قطره بست گوهر
 ۲۴۹ نزد خرد نهایت اندیش
 ۵۵۲ نزد همه شد به هوشمندی
 ۱۲۵۶ نزدیک به مردن از دم سرد
 ۱۳۹۹ نزدیک به مردنم ز دوری
 ۶۲ نزدیک خودم ده آنچنان نور
 ۲۱۷۹ نسرين به لت زمانه خوردن
 ۴۱۴ نشق که به زخم خون فشان است
 ۲۴۳۶ نشناسد مرد قدر خویشان
 ۲۲۹۲ نظم از سر وجد و حال می خواند
 ۳۰۶ نظمی که نه در هنر بلندست
 ۲۴۳۴ نعمت به حضور، سهل چیزست

- نی نام، که مونس غم است آن ۲۴۴۷
- نی نی غلطم که در سواری ۲۴۶۰
- نی نی که تو را چو نام زنده ست ۲۴۴۵
- نی نی نه سگم که شیر مردم ۲۵۹۶
- نی یار و نه آن وفا سگالی ۱۷۷۱
- و**
- و آنچ از رقم گناه بینی ۳۴۶
- و آنچ از عدم است نامش، آن نیز ۳۵
- و آن راکه کند ز روشنی دور ۱۲۸۵
- و آن غنچه که خون دراوبه صد بوست ۱۵۹۴
- و آن کس که نداشت لذت درد ۲۳۲۹
- و آنگاه تنش چو نقش خامه ۸۷۳
- و آنگه به خدایی خداوند ۹۴۸
- و آنگه به دو دیده خورد سوگند ۱۱۱۶
- و آنگه به عبارتی که دانی ۱۵۸۱
- و آنگه به وفا چنانکه داند ۲۲۲۸
- و آنگه ز جهان فراغ جُسته ۲۵۶۳
- و آنگه ز خراش سینه خویش ۱۲۸۶
- و آنگه طلبید قاصدی چُست ۱۲۷۱
- و آن لعبت دردمند دلتنگ ۶۲۸
- و آن مادر تو که در نقاب است ۷۸۶
- و آن مادر خسته جگر سوز ۱۱۳۹
- و آن مادر دردمند پر جوش ۷۴۶
- و آن مرد سره که بود یارش ۱۰۶۸
- و آن یار در آن اسیر بی صبر ۱۰۴۷
- و آن یار یگانه وفاجوی ۱۸۴۶
- و اکنون که دمید صبح پیری ۸۸۴
- و اکنون که نه برقرار خویشم ۸۳۹
- و امروز که باز ماندی از کار ۱۶۷۹
- و امروز که شهر بند خاکند ۲۳۵۴
- و امروز که گشت جان سبک پای ۲۲۵۲
- و آن تیر که خون حلال می کرد ۹۹۸
- و آن حرف کش جریده پرداز ۱۶۱
- و آن خواجه برد کلید این گنج ۳۶۱
- و اندر پس پرده مادرش نیز ۵۳۶
- و آن راست به اوج آسمان سر ۳۶۰
- و آن کرده نظر به روی این گرم ۵۹۷
- و آن لاله رخاں ارغوان ساق ۵۹۰
- و بر بازوی دل نباشدت سخت ۴۶۸
- و بر تو عدو کند زبان تیز ۴۷۸
- و بر دهد این درخت قندت ۳۸۱
- و تو به بها نهی سپاسم ۲۵۸۸
- و تو به غزا شوی سر آهنگ ۴۷۴
- و تو نکنیم ز آفرین شاد ۲۵۸۹
- و تو هوس گزاف داری ۳۰۸
- و خود به غلط نعوذ بالله ۴۰۷
- و خود زنی از خلاف تیری ۱۱۷۸
- و دل کدند هنر فزایی ۳۷۵
- و دل نشود که بر من آبی ۲۲۳۶
- و ز اهل قلم شوی کران گیر ۴۵۵
- و غم رسد از تو نیز، شادم ۲۰۴۵
- و غیب رهی دگر گشاید ۵۰۱
- و رگشته شیان گوسپندان ۱۶۶۹
- و رگج سخن دهد کلیدت ۳۷۱
- و لقمه نمی دهی به چنگم ۱۷۲۲
- و می طلبی از آنچه دوری ۴۹۸
- و رنه به هوس کسی نجوید ۲۳۴۸
- و نیز به پای سگ زخم بوس ۱۷۴۴
- و نیز شوی وزیر مقبل ۴۵۴
- و رسمه کنی بر ابروی زشت ۲۵۲۰
- و ریایی بینش یقینی ۴۸۲
- و ز آتش سینه سوز عودم ۲۲۱۲
- و ز تربیت تو یافت ایام ۴۱
- و صل ار چه بر اهل دل و بال است ۲۳۵۰
- و صلی که در او ز قرب جانی ۲۲۹۶
- و وقت است کنون که خیزم از پیش ۲۲۰۸
- و وقت است که خانه سازد اکنون ۲۲۹۸
- و وقت چمن است و بوستان هم ۱۵۱۸
- و ی دشمن خنده زن زحد بیش ۲۳۱۳
- و ی دوست کت اشک در روانی ست ۲۳۱۴
- وین در دل کس نه کو به صد خواست ۲۳۳۱

۱۶۸۳	هر چند شکار کار من نیست	۸۵۵	هان! ای پدر من و سر من
۲۰۰۳	هر چند که آن رخ دل‌انگیز	۳۳۷	هان، ای شنونده خبردار
۲۵۳۱	هر چند که این خط مسلسل	۲۲۶۳	هان! تا نخوری فریب ایام
۱۷۱۵	هر چند که دارم از عدد بیش	۱۰۲۲	هان! تا نشوی کنون کمانگیر
۸۱۳	هر چند که عشق، جمله دردست	۶۶۷	هان! تا نکنی عنان دل سست
۶۳۲	هر چند که غنچه بود سربست	۱۱۳۰	هجرش زده تیر بر نشانه
۷۰۳	هر چند که مادر از سر سوز	۲۴۰۹	هجرم ز دو سو کشیده کینه
۲۰۵۸	هر چوب ز حجره‌های دردش	۹۵۷	هدهد که ببرد باشه را تاج
۱۸۵۳	هر خار، کشیده دور باشی	۱۳۲۶	هر آبله کافتد به رفتار
۱۳۲۴	هر خار که پای تو کند ریش	۱۴۹۱	هر باد که از بهارش آمد
۱۵۸۸	هر خار که خون ناب دارد	۱۳۲۹	هر باد که از ره تو خیزد
۱۵۳۷	هر خار که دید جان بکاود	۲۱۰۸	هر بُتِ رطبی ز بار می خورد
۱۶۹۸	هر خس که بر او گذارد گامی	۲۰۹	هر بیخ عدو که هست در دهر
۵۸۹	هر خوش پسری ز لطف کارش	۱۸۷	هر پایه که در جهان توان جُست
۲۳۹۵	هر دم به کمان کینه خویش	۱۳۲۵	هر تاب که بر تو ز آفتاب است
۲۴۸۳	هر دم خورم از فسوس خاری	۵۵۹	هر تازه رخی چو دسته‌ای گل
۲۳۹۰	هر دم که زنی توگاه و بیگاه	۲۴۷	هر تعبیه تو در زمانه
۵۹۳	هر دو به نظاره روی در روی	۹۹۶	هر تیغ زنی به خنجر و خشت
۱۸۴۲	هر دو چو دو سرو ناز پرورد	۷۳۹	هر جا جگرش به چشم تر بود
۳۹	هر ذره که در هواش تابی ست	۱۵۹۶	هر جاکه ازین دو چشم بیخواب
۲۰۴۹	هر روز، بدین نیاز مندی	۱۹۱۵	هر جاکه بتی به هر قبيله
۲۰۵۹	هر روزن و در ز جلوه گاهش	۱۵۳۶	هر جاکه بنفشه‌ای ببوید
۱۵۹۵	هر سبزه که گرد آب رسته	۱۶۳۲	هر جاکه رسید کرد زاری
۲۱۰۵	هر سرخ گلی شکوفه پرورد	۲۴۲۱	هر جاکه ز پای تو غباری ست
۶۶۱	هر سرخ گلی که در بهاری ست	۱۴۳۰	هر جاکه کنم نشست یا خاست
۲۱۰۹	هر سرو ز جو به جامه می‌رست	۱۱۳۸	هر جاکه نشست زار بگریست
۲۲۶۱	هر سرو و گلی که روید از خاک	۱۶۹۹	هر جاکه نهاد پای روشن
۱۳۲۷	هر سنگ که پهلوی تو خسته ست	۹۱۸	هر جعبه چو تیر خود بر انداخت
۱۶۳۳	هر سو که شنید بانگ رودی	۱۵۱۳	هر جنس ز مردم و دد و دام
۱۰۰۴	هر سو که فکند تیغ پولاد	۱۶۲	هر چار چو هشت باغ بودند
۲۱۶۷	هر سوی برهنه گلستانی	۲۶	هر چ از تو گمان برم به چونی
۱۸۰	هر شب که رود برین کهن بام	۲۶۰۷	هر چند بد آمد این شمارم
۲۰۶۰	هر غمزه که زد ز چشم بدکیش	۱۴۱۳	هر چند به عقد بود جفتم
۲۱۶۴	هر غنچه که جلوه کرد گستاخ	۶۰	هر چند تن گناه پرورد
۲۱۰۶	هر غنچه گشاده لب به خنده	۱۹۵۲	هر چند ز بخت خود به جانم
۱۵۳۸	هر فاخته‌ای که بر کشد آه		

۲۰۹۷	هر مرغ که در هوا پریدی	۲۰۳۹	هر قطره خون براین رخ زرد
۲۳۷۶	هر مه، مه نو بر آسمان هست	۶۶۰	هر کاسه که خوان دهر دارد
۶۶۲	هر نافه خوش که بوی هشتهست	۱۹۱۷	هر کبک دری به تیزگامی
۱۵۵۵	هر ناله که زد ز جان ناشاد	۲۱۱۰	هر کبک روان به ناز مایل
۶۹۵	هر ناله که عاشقانه می زد	۱۷۰۷	هر کز پی تو شود کمانگیر
۹۳۰	هر نکته کز آن کسی برنجد	۱۶۲۸	هر کس به چنین هوای ناخوش
۲۴۸۴	هر نیم شبی و صبحگاهی	۱۴۸۹	هر کس به سوی چمن شتابان
۱۸۳۹	هر یک ز شب سیاه بی روز	۱۲۱۷	هر کس به طریق دوستداری
۷۹۹	هر یک نفسی که می رود تیز	۱۴۸۷	هر کس به عزیمت تماشا
۲۱۴۸	هست از تو به خواب نیز، بیتاب	۱۷۲۵	هر کس به نظاره ای چنان زار
۱۷	هست از تو شده جهان فانی	۱۲۱۲	هر کس به هوس نگاه می کرد
۱۶۹۳	هستم من و تو هر دو شگرد	۲۲۳۹	هر کس پی زندگان گزیند
۷۴	هم تو دل پاک ده، زبان هم	۲۵۹۰	هر کس ز برای نیک و بد را
۲۳۰۲	همخانه شویم موی در موی	۱۵۴۹	هر کس ز دل رمیده پراسان
۲۱۳۳	همخانه او کدام مورست	۱۲۱۵	هر کس ز طرب به کار خود بود
۲۱۴۶	همخواه عشق نازنین است	۷۲۲	هر کس ز لطافت جوانیش
۵۷۶	همخواه لاله گیسوانش	۶۴۱	هر کس سخنی به پرده می گفت
۱۲۹۶	همدرد تو زین غم نهان کیست	۱۸۸۸	هر کس شده در کنار آبی
۵۷	هم رحمت تو بود که پیوست	۱۲۱۶	هر کس شمع بی سوز برداشت
۱۰۱۱	هم رخنه فتنه بسته گردد	۱۲۱۳	هر کس صفت جمال می گفت
۲۱۹۶	هم رنج تن و هم آنده یار	۱۴۹۰	هر کس صنمی چو گل در آغوش
۲۲۴۹	همره چه بود که جان چون نوش؟	۱۲۱۴	هر کس گهری خریده می ریخت
۹۶۷	هم زحمت عاشقی کشیده	۱۲۴	هر کس مر این حدیث خواند
۱۴۳۲	همسایه نخفت از آه سختم	۳۰۴	هر کلک تهی که در صریرست
۲۲۶۰	همسایه مرگ شد حیاتش	۲۶۰۲	هر کو نکند به طبع قابل
۱۰۱۲	هم سگه قیس اندر آن راز	۲۳۱۶	هر کوه که جای توست غارش
۱۱۷۷	هم مادر امید خاص یابد	۲۲۶۵	هر کز دو درش برون نشسته ست
۱۷۱۶	هم می طلبم فراغ دیگر	۲۳۱۶	هر گریه که بهر من کنی ساز
۱۶۵۶	هم نان کسان حلال خورده	۲۰۵۶	هر گریه که کرد، موج خون ریخت
۱۰۵	هم نوز ده چراغ بینش	۱۴۹۲	هر گل که شکفته دید بر خاک
۵۳	همواره، در تو جای من باد	۱۶۹۷	هر که جگریت بخشد آن یار
۱۷۵۹	هنگام سحر ز بخت ناشاد	۲۲۰۶	هر که که جگر خراش گیرد
۲۱۳	هنگام عطا چو شرمساران	۲۸۲	هر که که علم شدی به کاری
۲۲۵۸	هیچ است جهان پیچ بر پیچ	۲۱۰۷	هر لاله به بوی مشک گشته
۲۴۰۱	هیچ است دمی که پیچ پیچ است	۲۴۳۹	هر لقمه که خوشتر است و دلکش
۲۴۳۱	هین کایت هجر خوانده ام باز	۱۲۰۴	هر محتشمی و نامداری

یاری که گرفت دامنش تفت ۱۵۶۰
 یاری که نیایدت در آغوش ۱۱۶۳
 یاری نه که سینه را بکاود ۷۰۰
 «یاسین» ز دهانش دُر فشانده ۱۱۳
 یا نقد مرا به دامن آرید ۹۰۵
 یا همسر او شوم چو افسر ۸۵۴
 یعنی چو وی از جهان برفت ۱۰۲۱
 یعنی ز من خراب رنجور ۱۳۸۳
 یعنی ز من ستم رسیده ۱۲۸۸
 یعنی که چو هست یار در دل ۱۸۴۸
 یعنی که ز گریه گهر بار ۱۷۹۵
 یک بلبل خوش نوای دلکش ۲۸۶
 یکجا شده مرد و زن فراهم ۲۲۸۸
 یک چند چو دور چرخ در گشت ۵۴۹
 یک دانه نار پخته در کام ۲۸۴
 یکدل ز تو شد غبار هر کو ۱۳۹۵
 یک رمز به دفتری منقش ۲۹۳
 یکروز به گاه نیمروزان ۱۶۱۷
 یک روز، درین چنین بهاری ۱۴۹۳
 یک سینه دوبار برنگیرد ۲۴۱۳
 یک شاخ که میوه‌ای دهد تر ۲۸۵
 یک شیشه که خوش فرو توان بُرد ۲۷۶
 یک صفحه پراز خلاصه‌ای شوق ۲۸۷
 یک هفته ز بخت تفتۀ من ۲۴۰۸

۵

یا بیتی از این عدد کند کم ۲۶۰۳
 یاد آر به حضرت رفیعم ۲۴۵۵
 یاد تو چنان برد ز من هوش ۱۹۴۰
 یاران به تأسف از چنان یار ۱۱۳۱
 یاران به نشاط و عیش سازی ۱۵۵۲
 یاران ز چنان جواب دلدوز ۱۵۳۱
 یاران عزیز در چمنگاه ۱۵۴۵
 یاران که به هر کنار بودند ۶۳۸
 یاران که ستوده حال بودند ۱۵۸
 یارب چو بری از این سوادم ۲۲۷۰
 یارب چو تمام گردد این ماه ۳۴۳
 یارب، چو من سیاه نامم ۲۶۰۶
 یارب، چه خوش است ناله زار ۱۹۸۵
 یارب که به رحمت گنه شوی ۲۵۰۳
 یارب که ترا چه آرزو بود ۱۰۵۹
 یارب که ز بخت شادمان باش ۹۰۲
 یارب که سرش بر آسمان باد ۱۶۶
 یاری دوز محرمان دردش ۱۵۰۱
 یاری که بُرد ز صحبت یار ۱۴۲۳
 یاری که به جان نیازمایی ۴۰۲
 یاری که به مهر دلنوازست ۲۰۳۳
 یاری که تو زو بدین خطایی ۱۱۱۲
 یاری که دلش ز مهر پاک است ۱۴۵۳

فهرست اعلام مجنون و لیلی

شام ۲۱۲۳	آ
ض	آدم ۱۶-۱۹۵
ضحاك ۲۱۷۰	آل عباس ۱۹۵
ط	الف
طه ۱۱۳	احمد (ص) ۱۷۱
ع	ام هانی ۱۳۳
عامریان ۵۳۳	ان يكاد ۱۲۲۲-۱۱۳
عجم ۲۴۰	ب
عرب ۲۴۰	بوبكر ۱۶۰
علاء الدين ۱۹۳	پ
غ	پیغمبر (ص) ۱۰۳
غير المنضوب ۲۴۵۲	ج
ف	جبرئیلی ۳۳۵
فاروق ۱۶۰	جنید ثانی ۱۶۹
ق	ح
قاب قوسین ۱۴۷	حبشی ۲۹۱
قیس ۱۰۳۱-۱۰۱۲-۵۳۳-۵۸۰-۵۹۱	حسام ۲۴۳۶
۷۰۸-۷۳۵-۹۶۸-۹۶۹-۹۲۵-۲۱۱۸	حم ۱۳۷۹
۲۱۲۰	خ
ک	خدیجه ۱۱۷۱
کعبه ۱۱۴-۲۳۶	خسرو ۱۶۷-۵۵
ل	خضر ۱۱۲۸-۳۴۹-۳۵۸-۱۹۷۵-۷۲۰
لیلة القدر ۲۲۴	خضرا ۱۱۲۸-۷۲۰
لیلی ۲۱۳۷-۲۱۴۰-۲۲۱۸-۲۱۸۲-۲۲۷۴	خواجه ۱۶۸
۲۲۶۶-۲۳۱۵-۲۲۸۶-۲۱۱۰-۲۳۱۶	ر
۲۱۰۸-۲۱۰۹-۲۱۰۵-۲۱۰۶-۲۱۰۷	روح القدس ۲۶۶
۱۸۰۹-۱۸۳۳-۲۱۱۷-۸۲۴-۱۷۸۵	س
۱۷۹۷-۱۰۸۳-۱۰۰۹-۶۸۳-۱۱۱۸	سدره ۱۲۹
۱۰۹۰-۱۰۸۴-۵۹۲-۵۹۱-۵۶۲	سلیمان ۳۱۴
م	سوره فتح ۲۳۵
مانی ۲۵۲۸	سوره نوح، تبت، یس ۱۲۲۲
	ش

نظام‌الدین محمد ۱۷۱	مجنون ۱۷۳۵-۱۷۹۳-۱۸۲۳-۱۸۴۴-
نظامی ۲۵۳۸	۲۱۱۴- ۲۰۴۷- ۲۲۵۶- ۲۲۸۳- ۲۲۹۸-
نوفل ۱۰۳۶-۱۰۲۹-۱۰۰۳-۹۹۲-۹۸۶-	۲۳۱۲- ۲۳۲۳- ۸۹۹- ۸۷۷- ۸۶۴- ۸۲۸-
۱۱۶۹- ۱۱۷۲- ۱۱۹۳- ۱۱۹۹- ۱۱۴۵-	۶۱۳- ۷۳۰- ۷۳۵- ۱۶۰۴- ۱۶۰۳- ۱۶۰۲-
۹۶۵	۱۴۹۰- ۱۴۸۹- ۱۴۸۸- ۱۴۸۷- ۱۰۷۷-
نوفلیان ۱۱۲۵	۱۰۱۵- ۱۰۴۰- ۱۰۲۹- ۱۸۰۹- ۱۸۳۳-
نون والقلم ۱۱۴-۲۳۶	۱۶۰۵- ۱۲۷۴- ۱۲۱۱- ۱۲۱۲- ۱۲۱۳-
ه	۱۲۱۴- ۱۲۱۵- ۱۲۱۶- ۱۵۵۳- ۱۵۵۴-
هند ۲۱۲۳	۱۵۴۲- ۱۵۲۲- ۱۶۲۹- ۱۲۴۷- ۱۶۰۶-
ی	۱۵۶۷- ۱۵۶۸
یاسین ۱۱۳	مجنون لیلی ۲۵۹۹
یعقوب ۵۴۱	محمد بن مسعود ۱۹۴
یمانی ۱۳۳	مرد پره‌نر (نظامی) ۲۵۲۱
یوسف ۵۴۱-۱۸۵۵	ن
	نجد ۱۷۸۱- ۱۲۴۱

منابع و مأخذ

- (۱) آتشکده آذر، آذر بیگدلی، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- (۲) اقبالنامه و شیرین و خسرو نظامی، دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس.
- (۳) الذریعه، آغابزرگ تهرانی، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
- (۴) الشعراء و الشعراء، ابن قتیبه دینوری، چاپ بیروت.
- (۵) الفهرست، ابن ندیم، ترجمه محمد رضا تجدد، چاپ ابن سینا.
- (۶) الهند فی العهد الاسلامی، علامه سید عبدالحی الحسینی، هند، ۱۹۷۲.
- (۷) بهارستان، عبدالرحمان جامی، نشر اطلاعات، ۱۳۷۴.
- (۸) تاریخ ادبیات صفا، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، ۱۳۷۳.
- (۹) تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، نشر فروغی، ۱۳۶۳.
- (۱۰) تأثیر اسلام در فرهنگ هند، تاراچند، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، پازنگ، ۱۳۷۴.
- (۱۱) تذکره ریاض العارفین، رضاقلی خان هدایت.
- (۱۲) تذکره الشعراء، امیر دولتشاه سمرقندی، نشر پدیده، ۱۳۶۶.
- (۱۳) ترجمه مقدمه الشعر و الشعراء ابن قتیبه، دکتر آذرتاش آذرنوش.
- (۱۴) تَغْلِقُ نامه خسرو دهلوی، سیدهاشمی فریدآبادی، مقدمه به زیان اردو، ۱۹۹۳.
- (۱۵) دیوان امیر خسرو دهلوی با مقدمه سعید نفیسی، تصحیح م. درویش، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۳.
- (۱۶) دیوان مجنون و لیلی، نسخه چاپ سنگی مسکو، تصحیح طاهر محرم اوف، ۱۹۶۴.
- (۱۷) ریحانة الادب، محمدعلی مدرّسی تبریزی، نشر خیام، ۱۳۷۴.
- (۱۸) طبقات الکبری (الف)، ابن سعد الزهری، محمد عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۰.
- (۱۹) طریقه چشتیه در ایران و پاکستان، دکتر غلامعلی آریا.
- (۲۰) فرهنگ سخنوران، ع. خیام‌پور نشر طلائی، ۱۳۶۸.
- (۲۱) فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر.
- (۲۲) فرهنگ نامه شعری، دکتر رحیم عفیفی، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.

- ۲۳) فوائد الفوائد، ملفوظات شیخ نظام‌الدین اولیاء، امیرحسن دهلوی.
- ۲۴) فهرست کتابخانه مجلس، استاد عبدالحسین حائری.
- ۲۵) قاموس الاعلام (ج)، ش. سامی، نشر مهران، آنکارا، ۱۹۹۶.
- ۲۶) لغت نامه مرحوم دهنخدا، ذیل عنوان لیلی و مجنون.
- ۲۷) لیلی و مجنون، نظامی گنجوی، دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۸) مجمع الفصحاء (آ)، رضاقلی خان هدایت، امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- ۲۹) مختار الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ابن منظور محمد بن مکرم، مصر، ۱۹۶۶.
- ۳۰) مقدمه‌هایی بر آثار امیر خسرو، انتشارات جاویدان.
- ۳۱) نفحات الانس، عبدالرحمان جامی، نشر اطلاعات، ۱۳۷۰.
- ۳۲) نقد ادبی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۳۳) نقد و تصحیح متون، نجیب مایل هروی، انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۹.
- ۳۴) هشت بهشت، شیرین و خسرو، آینه اسکندری و مطلع الانوار، چاپ سنگی مسکو.
- ۳۵) هفت اقلیم، احمد امین رازی.

Union Registered Number: M. 248/ 4543 written in 1577, A.D. 985, A.H.

7) The manuscript of the public library of Leningrade called Saltikov shedrin written befor 1613, A.D. (1022, A.H.), in regards to the year of endowment.

8) The stone printed manuscript of Ali Gere university in India compiled from the manuscripts available in India in 1917, A.D. Unfourtunately the differences of the manuscripts used in this texts, has not been considered in the book.

9) The mansript of the library, Ayatollah Marashi Najafi in Qom, Registerd Number; 11880, written in 1408, A.D. (811, A.H.) This one is the oldest in Iran.

10) The manuscript of the library, Ayatollah Marashi Najafi in Qom, Number 11912 written in 1555, A.D. (963, A.H.)

Except for the manuscripts mentioned, we have made profit from two other manuscripts to find some lost couplets and slove the problems related to the couplets.

Ofcourse the differences of these manuscripts have not been mentioned. The first manascript of the two is the one in the library of The Islamic consultative Assembly written in 1420, A.D. (824, A.H.) and the second is the one in the national library of Tabriz compiled in 1625, A.D. (1034, A.H.)

In this book, we tried to provid, a copy as much similar to its authour as possible.

Undoubtedly, no research is without defect and the authour of these lines has no clajm over the perfection of this research. So I am looking forward to accepting the critiques and guidance of the dear readers with open arms.

The saint city , Qom

1379/2000, A.H.

Mohsen Baqbani

The theoretical and critical text of "Majnoun and Leili" now presented to the lovers of literature is a small work done to clear this defect. "Majnoun and Leili" is the third versified story of Amir Khosro written in 1299 A.D. It has been known as the greatest and the first of his versified stories from artistic, mental and characteristic point of view also condensing of subject and fluency of speech being impressed by Nezami's "Leili and Majnoun", is made.

The theoretical and critical text of "Majnoun and Leili" has been arranged by eleven manuscripts and two stone printed transcripts. In this book the theoretical and critical text of Taher Moharramov, the Russian proof-reader, has been completely kept safe with honesty in narration.

The difference in the stone printed transcript of Ali Gere University, which was studied, is recorded in the same transcript. From the eleven manuscripts, one is the oldest in the world and the other is the oldest in Iran. For each manuscript in the present text, a number is considered by which the differences of manuscripts have been explained.

1) The manuscript of Orientalism Institute of Academy of Science in Tashkent, Uzbekistan, Registered Number: 2179 - 10, written in 1355, A.D., 756, A.H.

2) The manuscript of Azerbaijan Literature Museum, "Nezami", Registered Number: 2 written in 421 - 1422, A.D., 825, A.H.

3) The manuscript of London, Britain, written in 1516, A.D. 922 A.H.

4) The manuscript of the public library of Leningrad called Saltikov Shchedrin compiled in 1517, A.D., 923, A.H.

5) The manuscript of the public library of Leningrad called Saltikov Shchedrin written in 1583, A.D., 991, A.H.

6) The manuscript of the library of Scientific Academy of Azerbaijan in The Soviet

Preface

Amir Naser - al - din - al - Abal - Hassan Khosro ebne Amir Seif - al - din Mahmoud Dehlavi (1253 - 1325, A. D.) is The greatest representative of persian Literature in Indian continent and The first follower of the literary style of Azarbayjan's well - known poet Hakim Nezami Ganjavi (1141 - 1269, A. D.) Amirkhosro's "Khamse" which is compiled on the basis of the subjects of Nezami's couplet poems, is one of the rare literary works of the east.

Unfourtunately Amir Khosro's works with his own hand writting has not been available and informed in any of sources or his investigative works, but the manuscripts of this poet's works written by various witters in the fourteenth century on, are available in famous laboratories and museums around the world. A comparison between different manuscripts in hand, show that there has been defects arising from carelessness of the writers, alternations, additions and at last clear differences in the texts. so it is felt really necessary to arrange the theoratical and critical text of the work of the poet. the Eastern researchers and orientlists of the west and the Soviet Union have done studies generally about the life and the works of the poet, and particularly about some of his works, but this does not include all of the precious works of the poet. Some of the works of this proficient poet specially the versified story of "Majnoun and Leili" having a great honour have not seriously.

Majnoun and Leili

By

Amir Khosro Dehlavi

Corrction and Preface

By

Mohsen Bagbani

1380-2001

In the name of God